



UTL AT DOWNSVIEW



D RANGE BAY SHLF POS ITEM C
39 11 12 18 07 023 3

DS
485
D25K5
1870

Khvīshgī, Naṣr Allāh Khān
Tārīkh-i Dakkan

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

Khoshgi, Nizam Allah Khan
Tarikh-i Dakkan

عوضت اکبر و مکار و فضل خلدت و زما مرآت
برین سیدین ان پیل و بین ان

حالات نو کهن مستند مورخان زمن باسم تاریخ



فصل کامل خاٹہ بی مولوی عبدالصمد صاحب دام جودہ

مطبع منشی اکبر طبع بن حیات
دریں منشی اکبر طبع بن حیات

MICROFILMED BY
UNIVERSITY OF TORONTO
LIBRARY
MASTER NEGATIVE NO.:

820312

LIBRARY
JAN 13 1965
UNIVERSITY OF TORONTO
952807

DS
485
D25K5
1870

عوضت مکرم و مکا و فضل خلدی و زما مرت
برین کین کین کین کین کین کین

حالات نو و کمن ستمد مورخان زمن با سم تایر کجی



فاضل کامل جناب شیخ مولوی محمد علی صاحب دام جده

در مطبعه نشانی کتسوطبع برین کین کین

فهرست کتاب تاریخ دکن

| نمبر صفحه | خلاصه بیان | نمبر صفحه | خلاصه بیان |
|-----------|--|-----------|---|
| ۲ | حمد و نعت نام مصنف و نام کتاب که تاریخ دکن است | | بلده اند - |
| ۳ | فوائد سفر و آداب سفر - | ۵۲ | فصل پنجم در بیان نام ناکه ناکه بیرون بلده اند |
| ۵ | باب اول در بیان آمدن مصنف در بلده فرخنده نباد | ۵۳ | فصل ششم در بیان ناکه ناکه و غیره که اندرون بلده اند - |
| ۶ | حیدرآباد و حرسها الدین عن الصاد - | ۵۴ | فصل هفتم در بیان چا و وری های اندرون و بیرون بلده |
| ۱۷ | باب دوم در ونگی تقی و تفصیل منازل حال سواری و سوان بخ راه - | | فصل هشتم در بیان محاکم که در نیولا در بلده اند |
| ۲۲ | ذکر رسیدن شعله پور - | ۵۹ | بیان محکمه صدارت و محکمه عدالت دیوانی |
| ۳۳ | ذکر رسیدن حیدرآباد و حصول ملازمت صاحب ^{و بهادر} محکمه | ۶۰ | بیان عدالت دیوانه خرد |
| ۳۳ | ذکر حصول ملازمت جناب نواب مختار الملک بهادر | ۶۱ | بیان محکمه صدارت و احتساب |
| ۳۴ | وقیافه ایشان بنیان جناب حکیم صاحب بهوپال ^{بیان} | ۶۲ | دارالقضا و احوال زنان |
| ۳۵ | عید حیدرآباد - | ۶۳ | کوتوالی بلده |
| ۳۵ | نسخه پیغمبر و بابی و حال وفات یا قنن مولوی ^{نسخه} | ۶۶ | فهرست جرائم خفیفه |
| ۳۶ | صاحب مرحوم و ماموری تقی بجای ایشان - | ۶۸ | کوتوالی بیرون بلده |
| ۳۶ | فهرست عمده فوجداری که در آن زمان موجود بود | ۶۹ | محکمه حساب |
| ۳۷ | بیان ملاقات نواب محی الدوله مرحوم - | ۷۰ | محکمه تنقیح |
| ۳۹ | بیان ماموری مجلس مزافه صدر و کیفیت ملازمت | ۷۱ | کچری تقسیم نخواه منصبداران و نمونه برآورد |
| ۴۱ | نواب آصفجاه پیاده - | ۷۱ | شرح و صناعات |
| ۴۱ | باب سوم در بیان بلده فرخنده بنیاد فصل اول | ۷۲ | محکمه فوجداری |
| ۴۳ | در بنیای حیدرآباد - | ۷۳ | محکمه کروگری |
| ۴۳ | فصل دوم در بیان محل صاحب فصل سوم در بیان | ۷۴ | محکمه ذاک که پشه مغسلی باشد |
| ۴۴ | پل شانے و ثالث - | ۷۴ | کچری هدعت که محکمه مسکرات باشد |
| ۴۴ | فصل چهارم در بیان دروازه های حصا بلده | ۷۹ | در بیان محکمه ارباب نشاط |
| ۴۴ | و در پیمان - | ۸۰ | در بیان کچری نقیصی |
| ۴۵ | فصل پنجم در بیان بازارها و محله ها و غیره که بیرون | ۸۰ | در بیان سر رشته لین و بیان فوج آیشنه |
| ۴۸ | حصار بلده واقع اند | | از سوار و پیاده و جنبی و توپخانه - |
| ۴۸ | فصل ششم در بیان محله ها و بازارها که اندرون | ۸۸ | در بیان فوج جناب نواب شمس الامر اهبان |

| نمبر صفحه | خلاصه بیان | نمبر صفحه | خلاصه بیان |
|-----------|---|-----------|--|
| ۸۹ | بیان فوج اعراب و بیان مولدان | ۱۷۶ | فصل در احوال جناب نواب شیخ عبدالدوله مختار الملک سالار جنگ بهادر مع سلسله ایشان و امور محدثه زمان ایشان |
| ۹۱ | فصل در بیان حسینی علم | ۱۸۰ | مراکله گورنمنٹ نظام بنام سر جارج یول صاحب زریڈنٹ بہادر |
| ۹۲ | فصل در بیان لشکر | ۱۸۴ | شرائط عہد نامہ جدید |
| ۹۳ | فصل در بیان چشمہ پی پی | ۱۸۶ | احوال شعرا سے عہد ایشان |
| ۹۴ | فصل در بیان علم پی پی | ۱۸۸ | قصیدہ مدحیہ سیکرٹری صنم سہمان زمان - |
| ۹۵ | فصل در بیان عرس کوه کبیرا | ۱۹۰ | قصیدہ مدحیہ از امام الشعرانی علامہ امام شہید سلمہ الوجدید |
| ۹۶ | فصل در کیفیت شوارع بلدہ و حوالی | ۱۹۶ | غزل از زبدہ فصیحی زمان سید محمد وجہ الدین |
| ۹۷ | فصل در بیان تقسیم سخاہ بحساب شہور الہیہ | ۱۹۸ | مغنی بعضی احوال تصانیف ایشان |
| ۹۸ | فصل در بیان میلہ ہای اینجا - | ۲۰۰ | بیان و بیخوش تقریر در زمانہ خود و حیدر احمد خان بہادر شہید مع ذکر بعضی کلام فارسی ہندی ایشان |
| ۹۹ | فصل در کیفیت آب و ہوا و حصول اینجا - | ۲۰۱ | بیان میر کاظم علی خان صاحب بہادر شہید کلام ایشان |
| ۱۰۰ | فصل در بیان بیماری ہای اینجا کہ کثرت میشود | ۲۰۳ | ذکر طریقہ تہذیب دفتر فوجداری مع دو نقشہ |
| ۱۰۱ | فصل در بیان اسمای مبارک حکمای اینجا و بیان بنای دار الشفا | ۲۱۱ | ترجمہ کیفیت درستی دفتر فوجداری |
| ۱۰۶ | فصل در بیان مشائخ کرام حیدرآباد | ۲۱۲ | قصیدہ مدحیہ جناب نواب مختار الملک بہادر |
| ۱۱۲ | باب بہارم در بیان سلاسل حضور پر نور | ۲۱۳ | بیان مرزا محمد ناصر گارزونی و شیرازی |
| ۱۱۸ | تاریخ مسند نشینی جناب نواب افضل الدولہ | ۲۱۴ | بیان بندہ سنج زمان جناب سید محمد بن سید ابوالحسن شوتری مع قصیدہ ایشان |
| ۱۱۹ | دستورات حضور پر نور | ۲۱۷ | فہرست اسمای مولویان کہ بالفعل در اینجا ہستند |
| ۱۲۰ | تاریخ بنای مسجد افضل گنج | ۲۱۸ | این بلدہ دور و دار دو ذکر تعلیم امیر زادگان و شیخ زادگان و فرزندان علماء دیگر کہ مقصد اران و جاگیر داران و سپہران قضاة - |
| ۱۲۱ | تاریخ تولد فرزندان ارحمہ حضور پر نور | ۲۲۱ | خط صاحب زریڈنٹ بہادر سر جارج یول صاحب کی سی ایس آئی در باب صلح حضور پر نور و زیارت قبر |
| ۱۲۲ | تاریخ تولد فرزندان ارحمہ حضور پر نور | ۱۲۵ | تقسیم گو سپند و انہ - |
| ۱۲۳ | تاریخ تولد فرزندان ارحمہ حضور پر نور | ۱۲۶ | تفصیل اعراس ہر ماہی مع پنج عود و گل |
| ۱۲۴ | تاریخ تولد فرزندان ارحمہ حضور پر نور | ۱۲۷ | فصل در بیان کسانی کہ روزانہ پیشتر حضور پر نور حاضر می شوند |
| ۱۲۵ | تاریخ تولد فرزندان ارحمہ حضور پر نور | ۱۲۸ | اعترافات واجوبہ آن |
| ۱۲۶ | تاریخ تولد فرزندان ارحمہ حضور پر نور | ۱۲۹ | اسمای درویشان حضور پر نور |
| ۱۲۷ | تاریخ تولد فرزندان ارحمہ حضور پر نور | ۱۳۱ | فصل در بیان سچوہ طیبہ جناب نواب شمس الامین |

| نمبر صفحه | خلاصه بیان | نمبر صفحه | خلاصه بیان |
|-----------|--|-----------|---|
| ۲۳۱ | فصل در تخریب احوال امرای زمانه که در بلده موجود اند | ۲۵۶ | فصل در بیان خرم چشم به سحر که در بنجاب بسیار است |
| ۲۳۲ | در بیان اسماء هندوان که لقب بر ارجکان درین بلاد است | ۲۵۷ | فصل در بیان آنکه ساحری نفس را بسحر خود دختر کرد اینند |
| ۲۳۴ | ترجمه فرمان سلطان روم خلد الله ملکه بنام مرزا علی محمد صاحب شهبند بمبئی مع دیگر احوال ایشان متعلقه | ۲۶۱ | فصل در بیان مردم جو فروش و گندم نمای اینجا که بچند اقسام می باشند |
| ۲۳۵ | تعداد زبانها که درین بلده جاریست مع الفاظ که در هند رایج نیست مخصوصه اینجا است | ۲۶۵ | فصل در بیان نظم وزن غله فروشان در پیشان پارچه بر از آن |
| ۲۳۸ | مثال اردوی اینجا | ۲۶۶ | فصل در بیان نظم گوشت و شیر اینجا |
| ۲۳۹ | فصل در بیان لباس اسلحه مردان اینجا و پوشش زنان اینجا | ۲۶۹ | فصل در بیان آنکه درین شهر از موزرات خرید قسم بیشتر درین بلده میباشد |
| ۲۴۱ | در آسمای زیورهای که زبان اینجایی پوشند | ۲۶۱ | فصل در بیان افغانه اینجا |
| ۲۴۲ | فصل در بیان خورش مردم اینجا | ۲۶۵ | فصل در بیان مرغان اصیل اینجا و نام آنکه بشوق مرغان را درینجایی پرورند و فوائد که تغذیه مرغان دارد |
| ۲۴۳ | فصل در بیان دکانهای مهاجران معتز اینجا | ۲۶۶ | فصل در بیان مینو سواد فرخنده بنیا و حیدر آباد |
| ۲۴۴ | فصل در کیفیت اکنه و مقامات بلده و حوالی آن که قابل دیداند | ۲۶۸ | فصل در بیان اسمهای جو بهرین بلده |
| ۲۴۵ | فصل در بیان سونخ که هنگام تخم ریختن دکن پیدا میشوند | ۲۶۹ | فصل در بیان دستور عجیب اینجا |
| ۲۴۶ | فصل در بیان اینکه نوکری بلده بهترست یا چاکری | ۲۸۰ | فصل در بیان مژگی که رسمست مذموم |
| ۲۴۷ | فصل در بیان کیفیت روانگی قافله حجج و دستور تقسیم صبی جهازهای سرکار | ۲۸۱ | فصل در اوضاع دکن و احوال حیدرآباد |
| ۲۴۸ | فصل در بیان کیفیت مجلس میلاد رسول مقبول صلا الله علیه و سلم بمه پرج الدول | ۲۸۵ | فصل در بیان اهل فرارات اینجا رضی الله عنهم |
| ۲۴۹ | فصل در بیان فرار کردن کباران ملازم و مومنین که مخفی آنها | ۲۹۱ | نسخه زیمینیمش حیدرآباد |
| ۲۵۰ | فصل در بیان فرار کردن کباران ملازم و مومنین که مخفی آنها | ۳۱۰ | خاتمه کتاب تاریخ دکن که نامش مشتمل بر تاریخ اوست |
| ۲۵۱ | فصل در تفصیل میوه های اینجا | | |
| ۲۵۲ | فصل در بیان اینکه این ریاست را در باب پرورشندگان بر جمله ریاستهای دکن زمین فضیلت است | | |
| ۲۵۳ | فصل در بیان ایام تعطیل محکامات | | |
| ۲۵۵ | فصل در بیان میعاد مراجعات | | |

عوضت ساک و مساو و فضائل از وز ما مرت
برین چشمتینان کینان

حالات نو و کهن ستند مورخان زمن با سم تاریخ



فاضل کامل جناب شیخ مولوی عبدالعزیز صاحب دام مجرب

مطبع میثقی کستور طبع بن حاشی



بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدا و حمد راست که سفر را وسیله ظفر گردانید در دو فرسته آخر زمان محمد راست که حساب
حرکت را فرده برکت رسانید ز سبب معبودی و نهی معبودی الحمد لمن هو محمود فی کل شأن الصلوة
علی رسولہ الیدی هو محمدی کل زمان و مکان و نبی خاتم الرسل فی آخر الزمان و علی الکریم و صحابہ
الطہارم بادام القمران طلیحان ابن تاریخ و کین است از فقیر الی الله الکریم القوی عبد العظیم نصر الله خان
النجشکی الاحمدی الخوجوی در احوال سفر و فوائد آن و حالات بلده فرستنده بنیاد جدید را با و حرشها الله
عن الفساد و توابع آن و کیفیت مملکت و مالک آن و چگونگی منازل راه از خورجه تا بلده موصوفه
و بیان امراء و صلحاء و علماء و فقراء و شعراء و عمارات و دواوین و جبال و بحار و خصائل مردم عالم
و اخلاق اشخاص خواص اینجا و احوال سلاسل و الی ملک دام اقباله - و مختار الملک بهادر در امیر
و دیگر امرای نامی گرامی مع دیگر حالات که فرست آن باخر مرتب خواهد شد برای تذکره من نادان
و بصره دیگر آشنایان الله تعالی این نگاشته را منظر نظر خاصان خود گردانند و فقیر را بدعا می
رساند قطعه غرض نقشی است که ز ما یاد ماند که هستی را نمی بنیم بقائی به مگر صاحب دلی روزی بر حیرت

کند بر حال این مسکین دعائی به و علی التوکل و بی الاغصام و هو نعم صاحب الکریم و الانعام محمد
 در بیان فوائد سفر و آداب سفر بدانکه خداوند تعالی در کلام مجید میفرماید سیر و اسیه الارض بر زمین کلید
 و ملاحظه کنید صنایع و بدائع حق تبارک و تعالی را که چگونه آن سریده است و سرود و سرکائات
 صلی الله علیه و سلم بالتسفر لازم گیرید سفر افان المسافر فی عون الله پس بے شک مسافر
 ورتاید ربانی است جل شأنه اول در سفر اقیاد امر خداوند تعالی است و دوم اتباع حکم رسول
 مقبول است صلی الله علیه و سلم که آن اصل اصول دین است سوم پیروی ارشاد صلحاء و مجربین
 روزگار آنهم خالی از استجاب نیست سعدی علیه الرحمة می فرماید شعر تا بدکان و خانه در
 گردی به هرگز امی خام آدمی نشوی به برو اندر جهان تفسح کن به پیش از آن که جهان
 بروی به پیر ارادت فقیر مرشد عالم حضرت شاه عبدالعلیم لوباروی قدس الله سره از عمر
 پنجسال تا شصت و پنجسال همیشه در سفر بوده اند فقیر نیز در احوال سنت ایشان ام صلی
 غمّه و بیتی علی طریقہ مستقیم چهارم حصول بسیاری از مقاصد دینی و دنیوی و اسباب سعادت
 رزق متعلق باست پنجم باز ماندن است از بانوسات طبعی و نفسی که اصل بجز دست ششم
 تزیین اطلاق در نست به تحمل شدائد و ریاضات عبرت و تبدیل اوصاف رزیه با اطلاق
 جمیله هفتم دیدن آثار صنایع آفریدگار است جل شأنه بملاحظه نباتات گوناگون و جمادات بولگان
 و انواع حیوانات و اقسام الحیة و اصناف نوع انسان و شنیدن اصوات و نغمات دیگر
 جانوران هشتم ملاقات علماء و فضلاء و مشائخ و حکماء و مجتهدان و زهاد که صحبت ایشان کمیاب
 است و زیارت فرارات کرام که ارباب دین را حصول فیض معنوی و اصحاب دنیا را عبرت
 در دست نهم دیدن بقلع خیر که محرک انواع حسنات است و هم تفریح اکنه و بلاد و ارضیه
 که روشنی بخش دیده دانش است اگر عاقل باشد اما سفر وقتی سو بود که محافظ اوقات خود
 باشد او اب سفر کی از آن مشاور سجت بامردم و انا از موده کار دوم اجازت خوانستن
 از بزرگان مثل پیر و استاد و غیره اگر باشند و رنه استخاره است بوجه مسنون و نوشته

و در سفر

در سفر

از طلال گیرد اگر میسر آید و در نه خدا تعالی بس میکند و از آشیاء ضروری مثل شانه و مسواک و آینه و
مقراض و سلاح اگر مانعی نباشد و جوال و ذر و سوزن در رشته و لوطه و رسن و در بعض ایام بربق
و بعض ادویه از هم مفرد مانند باریل دریائی و زهره خطائی و چیزی ترش و شیرین و نمک و مرچ و
مرکب مانند جوب و سفوف نیز همراه خود گیرد و سوم رفیق صالح مقصد هم وطن خردمند تجربه کار بدست
آرد که الرفیق ثم الطریق گفته اند اگر ممکن بود از رفتار کم از چاکر بس نباشد و تنها قصد سفر نکند که
در آن تکلیف میباشد چهارم پیر طریقت فرموده است رضی الله عنه اگر خطوط بنام کسانی که آنجا
میرد میسر آید مانعی نباشد نیز همراه برد باین مضمون که برنده خط از آشنایان من است تا وقت
ضرورت بی اعتبار نباشد چه در غربت کمتر شناسند که مقبرست که یا ناقصتر چشم از مرد و سوسر
مثل منجم و مال همراه نگیرد که موجب خطرات است ششم مسافر اگر مسلمان است رخصتهای
خود را که در حق مسافر بکتب فقه مسطور است یاد دارد ^{مغنی} مبلغ را اگر زیاده بود نقد نگیرد و بجا
کافذ بزرگ گیرد و نقد را در یک جایانزد یک کسی نگاه ندارد بلکه متفرق کند تا اگر آفتی در صورت
تلف یکجا نشاید که جای دیگر باقی ماند ^{مشتق} اظهار سفر کسان کمتر کند که در اخصاص صالح است شعر
گفت پیغمبر که هر کس سر نهفت باز گردد با ما در خویش جفت ^۸ دانه چون اندر زمین پنهان شود
^۹ ستر او سبزی بستان شود ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} بهترین روز سفر در اسلام پنجشنبه و شنبه و دوشنبه
و جمعه است اما شب جمعه و بر ذریعه پیش از نماز جمعه مسافر نشود بهترین ساعات سفر با یاد پنجشنبه
و شنبه است و در آخر ماه که تحت الشعاع بود سفر نکند و این همه در صورت امکان است ^{۱۳}
در سفر در از مرد تن دین و حسن الخلق را امیر کند و متبع او باشد و تو نشه راه همراه باشد و در قافله ^{۱۴}
اجماعی رود و متفرق نشود اگر سه کس باشند کس کوشی نکنند تا رفیق ^{۱۵} هم متاد می شود و در بدگمانی فتد
یا زده هم بر کیت مال خود اگر کسی را مطلع نسازد اولی باشد چه در قلت استحقاق و در کثرت
خوف استهلاک ^{۱۶} و آرزو هم کار با مشا درت کنند و از ایحتاج بدیگری دریغ ندارند و
با هم بحسن سلوک باشند و در کلام با بشاشت وجه و مطالبه مباح باشند و همچنین در

معاملات و اگر سایه پیش آید بقدر امکان اجابت کنند که چه کلمه باشد و با شمار فتن شور
 و غوغا نمانند و میان راه نرد و بلکه کنباره آن رود و مردم قافله متصل یکدیگر فرسود آید اگر
 مرکب بود اول فک و علف او کند سنیر و هم اگر ممکن بود سامان طعام بکیر و زه همراه دارد و بجزیر
 چیزی خوردن شروع کنند و اگر تواند اول بفقیر دهد و پیش از خوردن طعام ترشی بخشد و اگر لشبری آید
 که در انجا حاکم نباشد یا طاعون یا دیگر فتنه در انجا باشد و دخل نشود اگر در آید زود از انجا بر آید و
 در قیام اگر و باد آید نجوف آنج بر آید اما برای کاری بر آمدن باکی نیست و در قحط خروج
 از بلده باکی ندارد **باب اول در بیان سبب آمدن فقیر و ربلده فرخنده بنیاد حیدر آباد**
 چون از روی اخبار او ده در یافتیم که تجویز جناب فیضآب قردان اصحاب سل و نقل عنی
 نواب شجاع الدوله مختار الملک سالار جنگ سید ترابعلیخان بهادر نایب رئیس و والی ناک دکن
 بمنظوری آقای نامدار خود بدولت مجلسی از ارباب ثل مقرر خواهد شد و چهار کس در ان ارکان
 معین میشوند یکی هندو و دیگری مسلمان و سوم پارسی و چهارم عیسائی و اجرامی کار مال بشود
 این ارکان خواهد شد چون عمری در کار مال صرف کرده تجربه بهم رسانیده بودم در خدمت مولانا
 کابیرنا جناب مولوی موید الدین خان صاحب دهلوی که معتمدی جناب نواب ممدوح الشان
 کار فرما بوده اند مشا و ر شدم که این وقت تقریباً حسن است بجنور نواب صاحب بهادر در انجا
 کارگزاری فقیر عرض نمایند اگر جناب ممدوح منظور فرمایند فوراً خود را در انجا رسانم و باین عنایت
 سامی بیچ هم فائز المرام میشوم مولانا ممدوح تقریب فقیر فرموده یکا شتند که بندگان عالی نواب صاحب
 منبع الشان مینمایند که اگر خطی از حکام رفیع المرتبه آنجاک بنام صاحب ریڈنٹ بهادر انجا در سفارش خود
 بیازند درین مجلس مقرر خواهد بود که دریا بر کار دیگر ما موز خواهد نمود چون این نامه نامی بن رسید خوانده بجنبه نذر لعمریه
 عرض نمود بخدمت مستطرح حاجان و نیکیان صاحب کشته بهادر ملک و ده که آقای قدیم فقیر اند و بهنگام قریب
 رسیدن مستطرح صاحب بهادر که حال اصبا ریڈنٹ بهادر ملک دکن انجا بجای ایشان ملاقات کنانیده بودند
 بدخواست خط سفارش و ستاد حساب بهادر نایب و رعایت و کرم قطعاً خط مشعر احوال و سفارش

فقیر در قق نوشته بذریعہ ڈاک نزد دم در خورجہ فرستادند فقیر بعون اللہ العلیم عصافریل خود از
 تکیہ برداشته بذریعہ آن لکاشته عازم این بلدہ فرخندہ بنیاد گردیدم چون خرچہ داشتم نظم
 بر خدا داشتم کسی بخیری نگفتم تقی عیب در دل یا طبعیتم محمد مصطفیٰ خان مرحوم القاء کرده
 زبانی عثمان خان فرزند مغوی ام گفته فرستادند کہ خرچہ موجود است گفتیم جسہ الم اللہ حمید الخیر
 نقل شیخ رضی اللہ عنہ قابل گفتن است کہ می فرمودند کہ مرید قسم میداشتند و کس را از ان
 پسندارم کی آنکہ ہرچہ از نام خدای کریم اورا آموزانم بران ستقیم باشد و بعمل آورده باشد
 از ان بسیار راضی میشستم و وہم آنکہ اگر در ان قاصر باشد خادم پیر باشد و چیزی را ننداشت
 آسم خوب است سوہم آنکہ بر تعلیم شیخ عامل باشد و نہ خدمت آن کند و چیزی خورد اورا
 اعتباری نباشد رحمہ اللہ و بزرگے فقیر در ہندی میفرمودند و وہرہ بے فیض سی مرغی بہلی کہ
 انڈی دیوی تیس ہ سالکہ ام سے چکی بہلی کہ آٹا دیوی پیس ہ و در امر جمعیت یا پیر بکار مرید
 در آید یا پیر بکار پیر شاید اگر ازین خالی بود امری بہت رسمی آری راست بہت شعر دوست
 آن باشد کہ گیر دست دوست ہ در پریشان عالی و در ماندگی ہ پس بست روپیہ از دشمنان
 گرفتہ ہشتاد روپیہ را ہندوی براند و کنانیدم باب دوم و در بیان روانہ شدن
 تفصیل منازل و احوال دیگر متعلق آنجا بتاریخ سنہ دہم شعبان سال یکہزار و دو صد
 و ہشتاد و یک ہجری مطابق ۱۲ جنوری سال یکہزار و ہشت صد و ہشت و پنج
 بعد نواخت دو ساعت بر نیمہ روز در چہینبہ بعد سپردن جملہ اغزہ خدای کریم مع حاجی مولانا
 محمد شاہ صاحب گنڈوی و حافظ مرزا عبدالغفار بیگ صاحب و کریم بخش طباخ و حاجی فرزند علی خادم
 مولانا از خورجہ کہ وطن مالوف فقیر بہت کوجیدیم و بمقام ریل رسیدہ نماز عصر خواندیم و فی کس
 یک روپیہ و شش آنہ پا و بالا را بر خوردار حافظ عثمان خان ٹکٹ خریدہ آوردند بریل سوار
 شدیم و از پنجامو لوی تھدا و خان صاحب و عثمان خان و حکمتہ اللہ خان و میان عبد الغیر
 و حافظ محمد حسن و خلیفہ عبد اللہ و دیگر وطن داران را کہ برای ترخیص آمدہ بودند مرخص کردیم

و بخدای کریم سپردیم درین سواری به ستر پدای صاحب که میگردید کشتیهای گنگ بود ملاقات شد کلاو
 بکاپور میرفت و بوقت نواختن ساعت شب باکره رسیدیم و بکان مولانا محمد جمیع الله خان صاحب
 دهلوی المعروف محمود خان ذکیل صدر که صدیق فقیر اند فرود آمدیم و آرام گرفتیم و یازده روز متقا
 کریم بادوستان اینجا که ساکن و وارد بودند مجلس ما کردیم با سید مصاحب علی باشنده قبضه
 سهار پکنه پها ته ضلع مته ملاقات شد فردی است از عجایب روزگار و مردیست از مخصوصان
 کردگار که زن پرده نشین را قس آن مجید در پنجاه و الکن الثغ را در ششماه دعای رادرم
 از سه ماه ختم می کند و بهر لجه و قراه که خواهد تعلیم تمام میکند اما روز اول از خواننده یا وارثانش اقرا
 میگیرد که اگر بر بدت وعده خود کلام الله شریف ختم کنانم یکصد و سی و دو روپیه بگیرم و کم از آن
 نمیگیرم و زیاده را هر چه مقدرت داشته باشد توفیق اوست و اگر نمیدهد حواله بخدای تقدیر میکند
 هنگام شروع کنانیدن یاد رسان درین بچک نمیطلبند و میگیرند و بعد ختم بر بدت موعده خود میگیرند نوکی
 کسی نمیکند همین محصول او چه زرق خود گردانیده است و از سه سال بمکان لاله ما دیوارم وکیل صدره
 و پکنه مقیم است و لجه خوش آواز خربز و گکش دارد و بسیاری کسان از خواننده اند و میخوانند این ملکه را
 از انعامات الهیه در حق او باید شمرد و افسوس که عالم نیست اگر عالم می بود باین ترکیب
 تربیت و قواعد تعلیم بسیاری را فیضان علوم میرسانید فقیر نیز بعون الله الکریم در طبائع
 مناسبه از میزان نامطول در سه سال درس دادن میتوانم بعون الله العظیم مرزا ابراهیم
 برابری چینی تایخ شنا زده شمع شعبان ۱۲۸۰ هجری سال مذکور سیده داخل قافله شد
 حال همسری پهل یعنی چوپیه از داک خانه کپنی از اگره تا بمقام ریل دکن در یافته شد امانی
 اینجا گفتند که ما مردم را معلوم نیست که بند و بست داک تا مقام ریل شده است یا نه از اگره
 تا اندور رسانیدن میتوانیم فی نفر محصول سیزده روپیه شصت آنه خواهیم گرفت بابت سه کس
 فقیر و مرزای موصوف و کریم بخش بودیم چهل روپیه شصت آنه خواستند و از اگره تا بیاباره
 محصول سه کس بست و هفت روپیه بحساب فی کس نهم روپیه گفتند داک چوپیه تا ریل

که در نوگانوه است شاید که در اندر یافته شود و میان بیاوره و بهوپال ڈاک نیست شاید که گاری
چکریه بیاوره یافته شود تا بهوپال رساند و مقصود فقیر به بهوپال رفتن بود که فرزند شیخ حضرت
شاه عبدالعلیم قدس سره در اینجا بجا نگیه آباد است و غرض زیارت آنجا میباشتم وقت آنکه
چوپیه از اگره باند و در ڈاک خانه کپنی هشت ساعت روز مقرر است و در تمام چوپیه اگر
گیرند گنجایش سوار شدن پنج کس است و در آن آسایش بسیار است و محصول تمام چوپیه ^{شصت}
و هفت روپیه هشت آنه است و اینقدر خرچ راه از کر می راجه جی کشن داس صاحب
دپئی کلکه بهادر علی گره که با اتفاق وقت وارد اگره بوده اند در حساب کرایه مکان قح باغ
واقع کول خواستم ایشان ترموط برادر خود چوبی و نهیت داس صاحب دپئی کلکه بهادر
اگره فرستاده دادند ممنون ایشان گردیدم و درین چوپیه هر کس مجاز است که نسبت سیراز
اسباب خود با خود برد و یکروز قبل از روانگی خود محصول داخل کند و چوپیه از اگره بگوید
در شبی و شش ساعت میرسد که یکروز در شب و یاد و در در و بکشتب میشود محصول تمام چوپیه
از اگره تا گوالیار چهارده روپیه و یک آنه بحساب فی کس و در روپیه سیزده آنه بشود و چوپیه از
اگره تا بیاوره بعوضه پنجروز و تا اندر در عرصه نه روز میرسد و چون از ڈاک خانه لاله موتی لال
موصول در یافته شد کم آسایش یافته شد لهذا تمام گاری شکرم نرگاوان بکرایه ^{نهم} روپیه دو از
آن از اگره تا گوالیار گرفته شد و از اگره مع مزارا بر ابراهیم بیگ و کریم بخش طبخ فرزند شدیم
و بر شکرم سوار شدیم مزارع عبدالغفار بیگ صاحب حاجی مولوی محمد شاه صاحب فرزند علی
چاکر ایشان را و مولوی محمد سمیع الدخان صاحب و حکیم غلام دستگیر خان صاحب شیر محمد خان صاحب
و برادر طبرق دلداری علیخان صاحب و مولوی حاجی حیدر حسین صاحب و بر خوردار رحمت الله خان
و دیگر دوستان را که برای ترخیص تشریف آورده بودند در اگره بجا سپردیم و بتاریخ
بست و چهارم شعبان وقت نواخت هشت ساعت شب از شام روانه شدیم بعد دو
شب و یکروز بتاریخ بست و هشتم شعبان المعظم روز چهارشنبه وقت نواخت یک ساعت

بر نیم روز در گوالیار رسیده بذاکخانه سرکاری اول محبی سید عنایت علی خوش نویسنده متوطن
 کول ملاقی شدیم بعده از آنجا کوچیده بمقام عزیز د دوست دلی اوستاد عبدالدخان تیرانداز
 وقت ظهر رسیدیم و فرود آمدیم بمقامی اغزه مسرور گردیدم شب در اینجا گذراندیم صبح فوج اعلا
 و اوداد الفضل را جمع فنون مقبول و حاوی علوم منقول شاعر عرب لامثال ادیب علوم ادب
 بی تمثال افراد الزمان یکتای دوران برادر ممولانا علی عباس خطیبا کوٹی اعرفه الله تعالی
 بر موز العالم اللاهوتی تشریف آوردند و بصحبت خود که بعد عرصه دراز حاصل شد مسرور
 فرمودند و از اطلاق مردم حیدرآباد آگاه فرمودند در اینجا طوف مسی خریدیم یک لوطه زیراکه
 در چوکی اول که از آگره می آمدیم کریم بخش لوطه من گم کرده بود و دور کابی به نرخ فی سیر
 یک روپیه دانه و نیم آنه دیک کفگیر و یک دیکچی فی سیر یک روپیه و پنج و نیم آنه قیمت جمله پنجر و پیه و چاره
 شد وقت نواخت مهشت ساعت روز نشی سید عنایت علی کراچی آوردند فقیر و هم اربیان
 فقیر ابران سوار کنانیده بذاکخانه سرکاری برزند در لشکر از حافظ صاحب اودخان و حافظ
 عثمان خان و برادر مویب خان و عبد الرحمن خان و حافظ احمد علی و دیگر صاحبان مرخص
 گردیدیم و بخدای کریم سپردم و خود در میان راه بسرای ملاک پیشتر مولانا ممدوح را رخصت کرده
 برای ملاقات مع استاد عبد الله خان صاحب دامیر محمد خان رفتم بعد تقای مولانا ممدوح
 بکمان نشی سید عنایت علی رسیده طعام دعوت سیر خورده وقت نواخت چهار ساعت
 در جنگ گنج رسیدیم و بعد اذ حال بستی و پنجر و پیه مهشت آنه محصول تمام کراچی بذاکخانه انڈیا
 ان کرن کپنی بدست سید عنایت علی بر بلکیرین سوار شده روانه شدیم و مولانا ممدوح
 نشی بر علی جوپوری و سید عنایت علی دامیر محمد خان را بخدای قدیر متعال سپرده مرخص گردیم
 امر وقت تاریخ بستی بمقام شعبان الله هجری مطابق بستی و ششم جنوری روز
 پنجشنبه ۱۸۶۵م بود چون از جنگ گنج کوچیدیم بر گولپور رسیدیم شام شد بعد عبور بمسجول
 قریب باولی رسیده آب طلبیدم و خود برای شناسیدن از کراچی فرود آمده بکناره شارع

رقم آنجا به سبب تاریکی شب ضعف بصرتیب و فراز معلوم نشد پاییم از جازفت اقدام ببقران
اقان از لب شارع تابه زمین سلامت رسیدم و بسیار ضرب کشیدم مصرع رسیده بود بلائی
ولی بخیر گذشت بمشکل تمام بازار عار بر لب شکر بر آدم و بجز اصاحب حقیقت الحال گفتم
و شکر حق بجا آوردم و امانت تا آخر خواندم و سوار شدم و دنباله راه پیش گرفتم بر چوکی رهت آفتاب
بر آمد و بالآخر میرفتم که بر چوکی کار اگھاٹ آفتاب و شب بزدی مؤوال بصحرار فتم فراغت
از ضروریات کردم این تاریخ ^{۲۸} شب ^{۲۸} شعبان ^{۱۳۰۰} هجری مطابق ۲۷ جنوری
۱۹۰۵ م بود است در تمام شب گذشته دما و زوچو کیهای مفصله ذیل تمام شدند خباک
و یگا کا کلو یعنی چاه یگا و کورکات و عمر جوئی و سر سه و سبت و موین و کرسنا و چو پوره و کاراها
از اینجا شب میرفتم که کولار س آفتاب بر آمد در شیو پوری که رسیده بودم نصف شب بود از
کولار س کوچیدم بر چوکی شیو میلا شام شد در تمام شب گذشته دما و زو که تایخ ^{۲۹} شعبان
رو شنبه ^{۳۰} هجری مطابق ^{۲۸} جنوری ^{۱۳۰۰} هجری که کور سبت چو کیهای مفصله ذیل تمام کردیم نامولی
و شیو پوری که آن رایپری هم گونید همین جا در چاونی دختر بنجانه کریم اللدخان مرحوم دانا
برادر م محمد داؤد خان صاحب رساله داریسجر بهادر پیدا شده بود که نامش سپری سیکم گرد
و سیسی و کولار س و چوکی دهر واکه آنرا کیدی کے پیسری نیز گونید از اینجا چون ایک کرد
پیش میر و ذموضع لکواس می آید که بسیار آباد است ددی کو پدیا طری که در اینجا چاه ہی سبت کلان
اینوقت بز نیمه روز دور و ه بودند و شیو میلا در اینجا بنواخت پنج ساعت شام رسیدم اما چون
از باوری کوچیدم بعد و کرده موضع بهدر و اس بدست راست آمده در اینجا چاه پنجه و جنگله
بدست چپ است اینجا نماز ظهر خواندم و د شیو میلا عصر اینجا شام شد و از اینجا به شب میرفتم
به دور یعنی چوکی کجوری قریب این چوکی بلال رمضان مبارک دیدیم اندر ابر دید شد
علی ذلک باز بر چوکی بهانی رسیدیم یعنی بر تر اٹوکی چو کے رسیدیم اینجا شب اخیر گردید
یکم رمضان المبارک و در یکشنبه ^{۳۱} هجری مطابق ^{۲۸} شب ^{۲۸} جنوری

وقت طلوع آفتاب در کناه رسیدیم بر کناه ناله آبادی این معموره است و چهارونی سابق
 ویران است اما چهارونی حال آبادان است یک ساعت بگذرانید قیام کرده کوچیم درینجا مهاراجه عالیجاه
 گو الیا رسرای نخته عمده برای آسایش مسافران بنا فرموده اند لائق تحسین و آفرین است پس
 صاحب آینه که می آید این قدر چوکیها چلیدیم بجزن گره معموره چوکی بستم ویران شهر پناه قلعه
 نخته دارد و تالابهای نخته اندرون حصار متعدد واقع و بهر چهار طرف دور و دور کوه با دارد
 و تحت حکومت مهاراجه عالیجاه بهادرست در نسل راجه سابق که حی سنگه نام میداشت کسی
 نمونده است کالی مائی و راکهوگره و سوانت کیری و برست و باپچه و مهاراج گنج و چون کزین
 چوکی نسبت و یکم بس سیاه است لهذا در هندی زبان بکالی مائی مشهورست گویند درین نژاد
 سیاه کان یا قوت است اگر کند شود بر آید بقبرت اینجا دور و اندکی راجه پیر دوم
 را او را نامند و راکهوگره هم شهر پناه نخته دارد اما بر آبادی آن رونقی نیست غله فروشی
 کهنه سال از مرزا ابراهیم بیگ صاحب برادر م محمد داؤد خان صاحب سابق رساله دا
 میجو بهادر رانی پرسید و در سانوت کیری آفتاب غروب شد درینجا برای افطار صوم ال
 و چا پانی تیار کنانیدم و سیر خودیم و هم درینجا با محمد حید خان صاحب خورجوی ملاقات شد
 خان صاحب مدوح همین وقت شام که شفق غائب نشده بود بنظر ضرورت بکناه روان
 شدند و از بهدوره که چوکی هفتدهم است تا مهاراج گنج غلغله شیرست بلند و نام بنش
 از جنبه در تمام شب چوکی ختم شد و در رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۶ هجری
 مطابق بهر جنوری ۱۸۶۵ م امر گره لال پهاڑ بیاداره در امر گره صبح شد نماز درینجا
 خواندم و کوچیم چوکی و اله امر گره بر چوکی ندی کهوڑا پهاڑ رسانیده مرخص شد و چوکی و اله
 ندی در چوکی لال پهاڑ رسانید و چوکی و اله امر گره هرگز رسانیدن را تا چوکی لال پهاڑ
 قبول نکرد و اوقات بسیار ضائع شد ازینجا وقت نواخت یازده ساعت روز در سیاو
 رسیدیم و کراچی را بگذرانیدم کثره رسانیدیم و خود را در دکانهای بازار پیش غله فروشی

انداختیم اول به تحصیل دارینجا برای بند و بست کاظمی نوشتیم تا اینجام را در بهوپال اندازد و جوار
 فرستاد که درین ملک بهلی و کاظمی و غیره سواری دستیاب نیشود و چون از دیگر مردمان
 گریه بپیکره پرسیده شدنی منزل را گریه دوازده روپیه میخواستند تا هم بهم برسید و دستم
 که مرضی روح مبارک حضرت شیخ مآقوس سرفه نیست که باین راه بالفعل روم ناچار غرقم ترا
 بران گرفت که بسواری که اینچی روانه اند و رشوم از عصر تا نماز عشا قاطر و تر شیخ برابری
 بود که تمام روی زمین تر نمود درین ملک میان هندوان بجای سلام جنگویال فرسوم
 و مستعمل است و حرف ایجاب بود بفتح های هوز و تشدید و او است بوقت درین ملک دیگر
 بیکه زمین قسم اول که او سلی باشد و دانی غله میداشد از گندم و فی مانی بفتح میم بآفت کشیده
 و کسره نون با یای معروف بست سیئی بکسره سین محله و یای مجهوله و همزه مکسوره با یای معروف
 و یک سیئی را شش سیر غله می شود یعنی شش من فی بیکه پیدامی شود سوم رمضان المبارک
 روز سه شنبه ۱۲ هجری مطابق ۳۱ جنوری ۱۸۶۵ ع اگر چه امیر آسمان صاف
 تا ما بسبب نهم رسیدن سواری هنوز دلم مگر زمام تحصیل دارینجا چنی لال است پاره است
 از سنگ سخت که از جانب راجه صاحب بهادر مامور و پست متوسط والی را بگریه منصرف کار اینجا است
 کاش اگر خدایش توفیق دهد و بخیاال ملازمانش در آید که همان سرای مسافران یاد هریم ساله یا مسافران
 خانه در اینجا تیار کنانیده و بد بسیار باعث آسایش داردان باشد و سبب آرام مسافران و خوب
 شهره و ناموری رئیس گروه دیگر افسوس و دسامی هندی نژادان را مطلقا بچنین اعمال توجی نیست
 الا ماشاء الله و دیگر اگر نظم شاع عام ازینجا تا بهوپال کرده شود و مالکان هر ریاست هم سرمد
 بند و بست مگر نماینده ابواب تجارت مفتوح شود و آمد رفت هر شی ضروری با فراط کرد
 چه این دان هر دو موقع مندی دارد مال تجارت را مگر و د بزد مبهت رئیسان ریاست
 اینجا و اینجا واجب دستم است تا باجران و مسافران آسایش بردارند و بحق ایشان
 مزید عمر و دولت و اقبال پرد ازند مگر چون این دولت در حق والیه بهوپال نصیب باشد

زیر آنکه این زن مردان سیرت حاجه سبقت بر حجاج و غیر هم برده است و کمال محققه از دانشندان
روزگار خود است سلیمان الله تعالی ذریه الله اقبالها امر و زبانت هندوان بوده است مردم عالم این
ملک این روز را مرتبه نوروز نمی شناسند از پنج خطی بنام حاجی فقط مولوی محمد اوی صاحب
به بهوپال و دیگر خط به حیدرآباد بنام مولانا مولید الدین خان صاحب و سوم باورنگ آباد بنام منشی
مولوی حسن رضا صاحب در ڈاک سرکار انگریزی روانه کردم و هر چند سواری در پنجاب برای
روانه شدن بهوپال حتم اما نشومی ارادت خود یافته نشد مردم ما دم و حصول این نعمت
سترگ را که زیارت فرار شریف حضرت شیخ و مرشدی شاه عبدالعلیم لوی مباروی قدس سره
مرا دانست بر فتن بهوپال بجا نگر آبا و منوی بود بروقت دیگر حواله کردم و امر وزیر را در حشت
گذرانیدم دست در دم از یازست و در مان نیز هم بد دل فدای او شد و جان نیز هم بد رفع الله
در جات فی القرب الوصول و اول صلوات الله الیه و هو المأمول و الکسول بیت از حلقه بندگش بر
نروم بد تا نقش حیات در گین دلم است **چهارم** رمضان المبارک روز
چهارشنبه ۱۸ هجری مطابق یکم فروری ۱۸۶۵ تا برآمد یکساز روز چون از یاز
سواری بهوپال یابوس شدم باز کراچی تمام ڈاکخانه بیا دره بکرایه بست و دور و پیه و هشت
آنه سکه کپنی بکری گرفتم حال آنکه منشی ڈاک که بچمن سنگه نام دارد پیشتر تمام کراچی را بر سجد
روپیه میداد حالا از ان منکر گردیده خاک در دمان بابوی آنجا که بیک نقطه یابو میشود انداختم
و بست دور و پیه و هشت آنه سکه کپنی دادم و گفتم شعر جو بایه بیک نقطه یابو شود و بدنگاش
بده تا بقا بوشود و وقت بر آمد نه ساعت روز کراچی گرفتم و سوار شده از بیابره بر آمدم
و بر اند در روانه شدم به تفصیل ذیل جو کبها را طی کردیم و قطع راه تا صبح نمودیم جمله نه چوکی
تمام شد پرسوله بهات کپنی و چورکپی و بیپلیا و سو و سارچور و جردوه و سیوره
و پرسوله بقی بای فارسی و سکون راسی مصله و ضم سین مصله و دا و محروفه و لام مفتوح بای بای
هوز زده بر پیلیا شام کردیم و در روز چارچوکی رفتم و در پنجاب سے قیام کرده طعام تیار کنند

وروزه افطار کردیم و طعام خورده و نماز مغرب و عشاء خوانده روانه طرف اندور گردیدیم
 تمام شب چلیدیم و در سیوره صبح کردیم درینجا بعد فراغ از امور ضروریه نماز صبح خواندیم گویند
 سارنپور آبادی خوب دارد و متراک از گوالیار تا شیور پوری بسیار خوب است اما از آنجا تا گناه ستایش
 کننده آن پرگناه و ازینجا تا سیوره بسیار خراب و ازینجا تا اندور خراب است و طرفه آنکه بنده است
 ڈاک جدید است و کراچی پیمان پچه چونکی موجود و عمر هر ایک از آن زیاد از نه سال نه خواهد بود
 همیکه داران ڈاک برای جلب نفع خویش این پچه را مقرر کرده اند و ایشان را برای بردن
 در وانه کردن کراچی مامور نموده اند چه ایشان را نخواه دادن کم میشود و اگر جوان نوکر داند نخواه
 زیاده داده شود و این بچگان نامسم و نا تجربه کار کراچی را از بندگی کوه که مثلا چار صد گز خواهد بود
 بلا فرحمت احدی یله می میکنند و می واند نخواه کراچی و نرگا و و سه مسافر شکسته شود یا قیمت خود
 سلامت ماند یا درست بگذار و قبول گوینده مصرعه هر چه با دابا داکستی در آب انداختیم به از
 بهات کبیری پانز کرده چلیده کوله می ناله می آید بران پل غیر مسته اند بعد از آن دو سپاند
 می آید آن را می کنند شاید که بران پل نبند بعد که اگه می آید آنجا هم تیاری پل می شود و هم

رمضان المبارک روز پچشنبه ۱۲هـ اجمیری مطابق دوم فروری ۱۸۶۵

در سیوره آفتاب برآمد بعد از فراغ از امور ضروریه از آنجا روانه شدیم و چون الله سبحانه و تعالی
 چوکیهای مفصله طی کردیم شاهجهانپور و نجاری کسی بهیردان کبیری درین شهر شاهجهانپور
 وقت برآمد هر شست ساعت روز رسیدیم این بلده است خوش که شهر پناه و حصار پخته دارد ازینجا
 اجناس پختنی خریدیم درینجا عیدگاه هم خوب است و نامب صوبه از طرف مهاراجه عالیجاه و آن
 گوالیار درینجا یعنی شاهجهانپور میماند درینولا بر نیابت صوبه اینجا مولوی عماد الحسن صاحب
 مامور سپه فرزند بسبب عجلت با جناب ایشان ملاقی شدم و در چوکی کسی بسبب خرابی نظم
 ڈاک چوکیها و دیگر کشیدیم یعنی پیش ازین چوکی نرگا و آن بر فاصله سه م کرده مامور بوده حالا
 بر چار چار کرده چوکی نرگا و آن مقرر نموده اند فلان مسافران را تکلیف بسیار عارض میشود و صوا

بموسم گرما که بسبب تمازت آفتاب و گرمی هوای سنگلاخ و نایافتن آب که اکثر وشتهای ما
 که بلای فیما بین فیا فی چوکیها وقع میشود مسافر و نرگاوان بسیار جان بحق می سپند برای فقیر بران
 است که اهالی ڈاک چوکی بدستور بر سه گروه مقرر کنند تا همه سلامت باشند و در بیرون کوهی
 شام شد در اینجا افطار روزه کردم و طعام تیار کنانیده خورده نماز شام و شب خوانده روزانه بیشتر
 پیلپا کمال و دیورس و پیلپا لوهار و تمام شب چلیدیم سوای سه چوکی رفقن بقواستیم زیرا که
 یک گروه این ملک برابر یک ونیم گروه ملک ماست باین حساب در تمام شب دوازده
 گروه این ملک و یحیده گروه ملک دلی چلیدیم ششم رمضان المبارک روز جمعه ۱۲
 مطابق سوم فروری ۱۸۶۵ ع و کاجیا و تلاولی و اندور بمقام بذا که دکاجیا است
 صبح شد در اینجا بولی نخته بسیار خوب است نماز بخواندیم پس راه بیشتر گرفتیم و بکرم اللد سجا
 وقت نواخت نهشت ساعت فروردگانخانه اندور رسیدیم و از اینجا اختر و با اختر خود را برگاری
 کرایه هشت آنه بار کرده در مهانسرای اندور رسیدیم و فرود آمدیم و این برای آسایش مسافران
 خانه خوب ساخته اند و این را دو حصه کرده اند یکی شمالی برای فرود آمدن مسلمانان و دیگری
 جنوبی برای قیام هندوان و در حصه مسلمانان پس نشت سرای بیت الخلا ساخته اند تا
 متعفن عجب نباشد که بموسم گرما عین باعث و بار گردد و این بسبب غفلت ملازمان سکا
 امیر بن امیر است و رنه ذات و الاصفات ایشان لطیف الطبع محیط نوال است و ساخت
 این مهانسرای خود دلالت بر همت علیای خدام و الامتقام رئیس اینجا میکند فقط برین شارع
 عام بمئی که راه ریل مقرر خواهد شد ضرور است که برای آسایش مسافران مهانسرا با و چاههای بسیار
 پرتصل تیار کنانیده شود چه در ملک مالوه آب بسیار قریب از زمین می برآید چاه کندن درین
 ملک چندان دشواری ندارد و پیه هندوی که یار طیر قتم محمد مصطفی خان صاحب مرحوم
 از دکان سیتارام و برج لال از خورجه کنانیده معرفت بر خوردار حافظ عثمان خان سلمه
 ربه رسانیده بودند و بنام دکان دهن راج پورن مل بود از دکان ایشان که در اینجا بهر فرقه

واقع است برقم هشتاد و دو پیوسته که کپنی از رام پرتاب گماشته وصول کرده رسید بهر
 دستخط نوشته داده شد و از رتبه این دکان در حیدرآباد بردگان پورن مل و هر گویا سیئه
 و بیستم بنا بر هم است در اندور بابر همین پسری خورجوی که بلید پسر روپی نام دارد و در بازار
 چته کمنه خورجه سکونت دارد ملاقات شد درین ملک در چهارونی منوآرتنه ودلالی اینون
 و غیره میکند از اندور تا ناها گاون عجله کامله بکرایه نوزده روپی که کپنی مقرر کرده شد نام بهلبان
 رحیم بخش است باشند شاهجهانپور افاغچه مرد چرب زبان است و عده رسانیدن بناها گاون
 بهشت روز کرده است الله تعالی خیر فرماید چه کسانی که در القاب خود لفظ بان دارند بسیار
 و بزرگان و بدقول میباشد چون شتر بان و بهلبان و سر بان و قیلبان و در بان بسرا
 اندور امر و مقام کردم و شب هم بسیر کردم و شب ملازمان مهاراجه صاحب بهادر دالی آنجا
 برای مسافران طعام آوردند و تقسیم کردند که تقریب شادی پسرخواب ممدوح بوده است
 فقیر مع بهر ایسان که سیر خورده بودیم چادر سکوت کشیدیم دیگر مسافران را بانواع اطعمه سیر کردند
 زید الله نوکله و او فرقی که این خاندان در اقران خود افزود و احد است الله تعالی اولاد ایشان
 را نامی و گرامی دارد بمقتم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲ هجری مطابق چهارم
 فروری ۱۲۶۵ هجری وقت صبح از سرای اندور کوچیدم و وقت شام بدهم ساله موضع بانئی
 رسیدم که فاصله نه کرده از اندور دارد و در هوا پورب تندمی وزید درینجا مسافرخانه
 بس بوسیده است که نصف سقف از کپریل پوشیده بودند و از نصف ستارهای شماریدم و
 شکر حق تعالی بجای آمی مردم وقت شب صاحب مکان ذرا گاری نه پائی گرفته درینجا باضونی
 غلام قادر خان را پیوری ابو العالی رضی الله عنه که اکثر در سروج قریب مکان نواب احمد سعید
 تشریف میدارند و حال برای حج تشریف می بزد ملاقات شد آدم نیک صاحب همت و توجه اند
 بقای ایشان مسرور شدیم هشتم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲ هجری
 مطابق ۵ - فروری ۱۲۶۵ هجری بانخیر بعد از نماز صبح از بانئی کوچیدم و وقت عصر در موضع

بڑو اردو بہرم سالہ سرکار مہاراجہ ہلکے بہادر والی اندور رسیدہ فرود آمدیم مکان خوب است
 گوشت بھر سیدانا بسیار خراب بود در شب چند بار ابر غلیظ آمد و بسیار بارید در نجا آسایش
 یافتیم پنجم رمضان المبارک فرود شد شبہ ۱۲ ہجری مطابق ۶ فروری ۱۸۶۱ء
 با ہم صفیان ہم سفر در عین ہجوم ابر و قاطر بارش از مسافر خانہ بڑوار کوچیدیم و بربل دریای
 نربادان گل ولای بہزار تکلیف زیادہ از یک کردہ راہ قطع کردہ رسیدیم محافظان قنطنہ
 از جو رودریا مانع آمدند کہ درین حالت نمی یل و شدت ہوا جو رجبہ از یل ناممکن اگر بارش ہوا
 کم میشود و یل خشک میگردد مرور و عبور سبک می تواند شد ناچار بربل دریای نربادان در بہرم سالہ
 کہ ہم شیوالہ است فرود آمدیم و مقیم شدیم نماز ظہر خواندیم و صبح اگر دیدہ آمدیم وقت نواخت یک
 ساعت نیم درازا نجا کوچیدیم و عبور دریا و مرور یل بموضع سناودہ وقت عصر رسیدہ
 بہ عبور رود آنجا بعد غروب آفتاب در موضع دہن گاؤن رسیدہ بہ بہرم سالہ مقیم گردیدیم اور
 در تمام روز صرف مسافت ہشت کردہ طی کردیم در نجا با ملا منوچر جی و پیرن جی پارسیان
 متوطن قلعہ بمبئی و قاضی شمس العارین متوطن سورت کہ از فرزندان قاضی تومی عالمگیری
 مستقر است ملاقات شد در نجا شب گذرانیدیم از شروع سفر دکن تا نجا آر و گندم از سترودہ سیر
 نامہ ہمین روز پیر خریدہ شدہ است در زمین گاؤنی روپیہ یک نیم سیر یاو بالا گرفتہ شد اما طرفہ
 حال است کہ در زمین این ملک مطلقا چرب نیست والد اعلم باصواب و علت این شاید ہمین باشد
 کہ ملک خشک است و قلت آب و دواب گاہ خشک میچزند ہمہ رمضان المبارک
 روز سہ شبہ ۱۲ ہجری مطابق ۶ فروری ۱۸۶۱ء امروز از یکپاس شب از
 بہرم سالہ دہن گاؤن کوچیدیم وقت برآمد یک ساعت روز بموضع رود سہ رسیدیم چون
 از نجا گذشتیم در میان راہ بزرگی ریش سفید طول لیمہ را دیدیم کہ بسواری عجلہ میرفت بگویم
 بلخ گفتیم کہ نام این بزرگ تشیخ را پرسیدہ بیاؤ خود بر راہ میرستم کہ طباخ مذکور رفتہ
 نام ایشان دریافتہ است ہستہ باز گردیدہ احدی عرصہ دراز باز آمدہ گفتہ کہ نام ایشان مولوی فضل

است از حضرات بدایون و از حیدرآباد مع قافلہ میرسنند ختم بسیار کردم و غضب بی تمام
 نمودم که چه جواب سوال من زود ندادی که انتظار ایشان میکشیدم اگر معلوم شدی از
 اخبار حیدرآباد پرسدی نایا رخاموش ماندم از اینجا به موضع دیس گاون رسیدم معلوم شد
 که در اینجا چوکی پرست از سرکار انگریزی است که نمک را میقلاشند و حسب آئین نمک اگر
 می برآید مواخذہ میکنند از اینجا کوحیدہ وقت عصر بموضع موکل گاون رسیده بدہم سالہ
 فرود آمدیم و تمام روز کہ بتقطع وہ کہ وہ زمین کوفتہ شدہ بودیم آسایش گرفتیم باز ہمس
 رمضان المبارک روز چہار شنبہ ۲۸۱ ہجری مطابق ۸ - فروری ۱۸۶۵ء
 باختر شب کہ پاس ماندہ بود از موکل گاون کوحیدہ براہ رستم پور کہ از اینجا سہ کردہ بر سر راہ
 واقع است و دہی نالہ کہ از رستم پور فاصلہ سہ کردہ دارد روانہ با سیرگرہ شدیم کہ ازین
 نالہ بعد سہ کردہ دارد و بعد نماز عصر در اسیرگرہ رسیدیم و بدہم سالہ اینجا فرود آمدیم این
 شہر ویران است مقابر بسیار دارد اینجا قلعہ خوب بسیار استحکم بر قلہ کوه ساخته اند کہ از
 ہشت کردہ دیدہ می شود و در حقان انگور درینجا بسیار است درین ایام فی روپیہ پنج سینہ
 بسیار شیرین و لذیذ درین دہم سالہ مردم مسافر کثرت فرود آمدہ بودند قلت مکان و کمی جا
 بود و طرہ بران اینکہ از مردم جلا سٹو قاضی طیب مرحوم از زن و مرد و بچہ بسیاری بیمار افتادہ
 بودند تمام شب آہ و نالہ کردند و خواب از چشم فقیر کیسہ بردند در تمام روز نہ کردہ چلیدیم شب
 این اندوہ کشیدم دو آزدہم رمضان المبارک روز ہفت شنبہ ۲۸۱ ہجری مطابق
 ۹ فروری ۱۸۶۵ء ہر گاہ کہ آہ و نالہ بیمار ان اسیرگرہ سرفٹاک کشیدہ تمام شب بسیار
 رسیدہ در نیم شب جرم بخش بہلبان شاہجا پوری کہ مکاری فقیر بود آواز دادم کہ بر خیز
 و روانہ شو آن پخیز از خود رقتہ گفت کہ ہنوز آرام نگرفتہ ام نیمہ دم باستماع این سخنش رنج
 بسیار قلب فقیر رسیدہ بی پردانی او را بخدای قسید رسیدم دو ساعت نگذشتہ بود
 کہ شخصی از حکام انگلشی بر سر وقت آن مخمور غفلت رسیدہ او را گوشمال داجب دادہ

نرگادان اورا برای ڈاک رسائی برگرفت هر چند که داویلا نمود پذیر نشد زندهش ومع
 نرگادان بر زندهش گفتم که بقیه اجرت خود بگیر و مرا خلاصی ده که در آرام تو رخ من است
 گفت که زود می رسم بخدایش سپردم و خود عجله دیگر گریه کرده به برهان پور روانه شدم چون
 الله تقدیر وقت نواخت ده ساعت روز بالخیر و العافیت در شهر برهان پور داخل شدم
 و از سندی دروازه بسرامی نخته که نزدیک است مسجد نواب عبدالرحیم خان صاحب
 مرحوم هم قریب از آنجا است رسیده فرو آدمیم این مهمانسرای نخته بسیار خوب است که هم خوش
 دارد و هم نرمانا گفته دیوسید مرت طلب است حاله کار انگیزی برمت آن متوجه است
 امید که زود درست گردد و مردان مسافین را آسایش بسیار رسد مسجد نواب صاحب
 مغفور نهایت بوسیده که چوبی بوده واجب الترمیم است از سقف و درهایس جز اثری
 مانده است شاید که کسی از ورثه حضرات ایشان مغفور در حیدرآباد نیست یا از تنبان
 نواب صاحب مرحوم کسی در برهان پور مانده است که خبر غریب و کبرت اس مسجد و این خرابی
 سرامی بازار حضرت امیر بگیر رسانده بلا زمان سلطان که رساند این دعا را که بشکر
 پادشاهی ز نظر مران گذارا به شاید که رسانده خبر این عباد مساکین که نیاز و اخلاص
 خود در حضرت امیر بگیر بهادر قدوة الصلحاء و سلالة الکرام امیر فقیر شعار و فقیر امیر آمار دارند
 باشم شاید که این دولت سعی و ثواب را در جریده فقیر ثبت کرده باشند اگر چه بالفعل در قضا
 کردن این ملکیت و ماموری وکیل و آدم که واقف از دستورات مال سرکار انگیزی باشند چرخها
 ابا بعد چندی آمدنی آنجا برای صرف آنجا کافی باشد و امراء را همیشه کار با ثواب و نام است
 و با وجود بودن حضرت امیر بگیر بهادر مجموعه دانش و عقل این ملوک خود را بلا وجه گذشتن
 و دعوی ملکیت محقر میهای خود را مهمل داشتند و در از صواب مینماید عقل با مردم نبلک
 حیرانی سر خود را میفرساید خدا یا کاریکه بانک تحریک خدمت صاحب زرین نط بهادر و
 حاکم برهان پور تبیین وکیل و تحریک سر مودن می برآید چه با بهمال می اندازند و چراد دعوی خود

وضع
 نواب عبدالرحیم
 مرحوم عبدالرحیم خان
 حاجی الدین خان
 مغفور
 پادشاه جلالت
 خان سرافراز
 در وقت شاه عالم
 نواب جی قلی خان
 خوار سکه
 مغفور
 فتح سیاه شاه
 نصیر الله
 کزانی
 و جمعی از
 سیک و دهقان
 بازار
 در وقت
 مغفور
 در ملک
 شدند
 در
 یافتند
 علیه
 *

را بحضور حکام انگریزی ظاہری سازند و حکام انگلش اگر نبدگان حضور امیر کبیر بہادر بارائش سرا
 و مسجد آبادانی بازار آنجا بمقرر فرمودن و کیل متوجہ می شوند پس راضی خوشنود میکردند زیرا کہ
 خداوند قدر در خلقت حکام زبان انداختہ است کہ کسی را کہ باجیای این چنین رسوم متوجہ بیند
 نہایت سعی و حامی آن باظہار ہزار خوشنودی میشود خدا می تقدیر حیات چند روزہ مرا
 نصب کند کہ آن اکنہ ویران را بسعی حضرت امیر کبیر بہادر آبادان بنیمد زبان حال بزبان
 آرم ملک الایام بدو لہما بین الناس داز زبان ہر یک مردم آنجا شوم بدیت خزان
 نکل گئی اب موسم بہار آیا + چمن مین بلبلاب جا کے آشیان کچی + این شہر نہایت
 پر فضا است بہ طرف در بلدہ نہر جاری د زمین نہایت درخت پذیر و ہمہ میوہ ہا و شجار
 و ادویہ و بقول در ہر موسم موجود و انکو خوب و مرغوب گویند کہ در ہند زمین طائف است نام
 نامی صاحب ضلع بہادر کہ در نیولاست مسٹر بروک است مردم آنجا اخلاق نیک اورا بسیار
 بیان میکردند و نہایت مشکور بودہ اند این ہم موجب رحمت باعث آبادانی ملک است کہ در
 حاکم نیک عادل منصف رحم گماشتہ است و از بریا پور تا کند و اد و ریل بسیار جاہت است
 کہ شکر ریل تا آنجا زد و درست شود ریل تا آنجا بعرصہ قرپہ جاری کرد و گویند کہ از آنجا براہ
 ہوشنگ آباد و جبل پور میرود و بعبقہ مزار پور می پونند الحال ریل تالال باغ برہان پور
 رسیدہ است اما خوب عموما جاری نیست نیز اشیاء مفصلہ ذیل در نیجا بالفعل این است
 پارچہ کر کہ در نیجا آن را کہ گویند فی گزیازدہ آنہ نین سکہ کہ در نیجا آن جگناتی گویند فی گز نہ آنہ
 آرد کندم فی روپیہ نہ سیر بیان بسیار ملائم فی پول شازدہ عدد دال ارہر کہ بسیار خوب میشود
 فی روپیہ نہ سیر روغن گاؤ کہ زرد باشند فی روپیہ یکسیر گوشت گوسفند فی سیر چار آنہ گذرنی سیر
 نیم آنہ انکو رتخہ فی روپیہ چار سیر ارہر را در نیجا تور گویند اما در ہند ارہر دیگر است کہ درخت
 و دانہ خورد دارد و تور دیگر است کہ درخت و دانہ کلان دارد و بدو ائقہ میباشند آن را کسی
 نمی خورد و نمی خورد و محکمہ حکام برہان پور بر روی تپتی است بفتح تابی قرشت و سکون باہی

اعمال
 سیکوریل
 جاری شدہ

موصوفه و کسری مشناه فوقانیه ویای محروف گویند برینا پور در خاندیس بوده است و پیشتر در اینجا تحریر
و تقریر بر زبان مرهٹی بوده است حالاً در خاندیس نسبت لهذا زبان نگار نیست که علاقه نگار کبسه نون و فتح
میم بالف پیوسته در ای هندی موقوف از ناگپور تا برمان پور است و از ایدل آباد تا حیدرآباد
خاندیس است پس در خاندیس مشیت مرهٹی گفته و نوشته میشود و از چار سال برمان پور که متعلق ناگپور
گردیده است و آن نگار نیست فلذا در اینجا هم تقریر و تحریر در نگار می گردیده است و می شود و پیشتر
در اینجا مرهٹی تحریر و تقریر بوده است چه برمان پور در خاندیس بوده است و بزبان خاندیس مشیت مرهٹی بود
است سیر و هم مصفا الببارک یوم جمعه ۱۲۰۰ هجری مطابق ۱۰ - فروری ۱۸۸۵
امر و صوفی غلام قادر خان صاحب علی محمد و غیره قافلہ حجاج از اینجا تشریف بردند و فقیر بسبب تبدیل آباد
و ابدال پوشاک که بسیار چرکین شده بود و غم شویانیدن آن میداشتم و موی سر تراشیدم بود
موقوف شدم تا نیم روز خطوط بنام اجله داخله و در مرهٹی عظم گره و اگره و گو ایار و حیدرآباد و کرسی
و سیر و نوشته و بڈاک سرکاری روانه کردم منشی ڈاک بر هر خط انگریزی نوشته و فی خط یک پول
انگلیزی زیاد از محصول حق تحریر گرفته و از هر کس میگیرد و اگر کسی نمیدهد منشی انخط میگیرد و در آن
نیکند و این بظاهر خلاف آئین سرکار است ندانم که این دستور خلاف ملک آئینی سرکار که تجویز کرده
است و خدا داند که اگر این خیر احکام بالا هم رسیده است یا نه و خط پیڈ بود یا بیزنگ بر همه پتوان
زیاده از محصول میگیرند این سخن قابل تحقیق است از حکام محصول ڈاک زیرا که کل محصول خط نیم آنه
و اجرت تحریر یا و آنه که نصف محصول باشد اگر تجویز حکام است سر اسرافصان سرکار است چرا
آنرا جمع نمی کنند و یک کس بشماره هشت رویه میفرمایند که نام مقام را بران نوشته باشد و با
آنونی را بسرکار جمع کرده باشند این سخن فقیر قابل غور و تأمل است مصمم منور ملک و نظم سیر
و اندک و پاچه که شست و شو کنانیدم فروش فی پاچه ایک پول انگلیزی بگذارد و دم وقت نوا
دو ساعت بر نیم روز اینجا کوچیدم که نیم تخم بلبان هم رسیده بود و بعد از غروب آفتاب در موضع
انجا بود که فاصله بمقت کرده از برمان پور در او رسیدیم و بعد هم ساله اینجا فرود گردیدیم

چهارم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۱۱ - فروری ۱۸۶۵
 بعون اللہ الکریم محفوظ وقت زدن سه ساعت شب از انجا پور کو چیدیم وقت نواخت ہشت ساعت
 روز بمقام احد آباد کہ قصبت مشہور بلیدل آباد نہایت آبادان است و عمارت پختہ دسرا
 سنگین دارد شاید کہ اکنہ شرفا ہم در انجا باشند گذرم زیر آن شد اندر روش نیکو بوم در نجا
 رودی هم جاریست کہ بران مرد و عبوری شود نامش پورنا از انجا چلیدہ وقت نواخت
 یازده ساعت روز بلکہ ہنگام نیم روز در ناہر گاون کہ اسٹیشن رو انگی ریل دارد رسیدیم و قریب
 شکر آنہی صحت جنوب آن زیر درخت انہ کہ سر بسجده دارد و مناسب حال فقر است
 قرد آیدیم و شب گذاردیم امر فر شخصی مزا اعلام محمد نام کہ خود را ہراتی می فرمودند از احد آباد
 رسیدند می فرمودند کہ محصول ریل بابت یکسواری از شعلہ پور تا ناہر گاون باین تفصیل آید

از شعلہ پور تا پونہ و از پونہ تا کلانی و از کلانی تا کت پوری و از کت پوری تا ناہر گاون میزان کل
 عمارت ۱۳۱ پائی ۱۹ ع ۱۶۵ پائی ۱۳۱ پائی ۱۱۷ پائی

از حیدرآباد تا شعلہ پور بابت پیل لالہ سیام سند رعل پنج روپیہ کرایہ یکسواری دادیم اگر تمام
 کرایہی خواهیم گرفت شاید کہ بر ہفتہ یا بیسجده روپیہ بدست خواهد رسید از انجا باید گرفت
 کفتم چشم فرمودند کہ سواری خوب میدہد و از شعلہ پور باقی تا تمام تا حیدرآباد میرساند از انجا
 چیم بخش بہلبان را رخصت کردم و بقیہ مزد او باو دادیم پانزدہم رمضان المبارک روز

یکشنبه ۱۲۸۱ ہجری مطابق ۱۲ - فروری ۱۸۶۵ عیسوی بعون اللہ و کمال منہ و فضلہ
 بوقت نواخت دوازده ساعت روز از ناہر گاون بر ریل بعد ادای نسبت و ہفت روزہ
 کرایہ بحساب نی کس نہ روپیہ دادہ سوار شدیم و از انجا شعلہ پور تک گرفتہ ردانہ کردیم

تفصیل چوکیہای ریل از ناہر گاون یا کلانی بذیل نوشتہ می شود واضح باد از ناہر گاون
 و درن گاون و ہوسپاول و جل گاون و مساد و پاجی و پاچورہ و کچ گاون و
 چالیس گاون و نای ڈوگری و ناہر گاون و سواتر و لاسل گاون و ہنار و ناسک

موندہ
 نقی ای فارسی
 پیسہ و روپیہ
 سکون و روپیہ
 رای سولہ تا شعلہ پور
 در نجا تا ناہر گاون
 ہفت روزہ
 کرایہ
 ہفت روزہ
 کرایہ
 ہفت روزہ
 کرایہ

۱۲ دناره و کولی و اکت پوری و کسیره و کترری و روزه و در سینه یعنی سلیم و شاپور و
 ۱۳ شوانه و کلیانی و زمانه گاون تکم و وقت نواخت یازده ساعت روز تقسیم میشود و در
 ریل اینجا دستورهای عجیب و دیدم که قفل می اندازند و کسی را برای شاشیدن و دیدن اجازت
 نمی دهند لهذا مسافران را تکلیف بسیاری شود و زنان را بر ریل دیگری نشانند و جداگانه
 همراه زنان سواری کنانند و در چالیس گاون بعضی پنج گننه رسیدیم و برزای دنگری افتاد
 غروب شد و روزه افطار کردیم و بنام گاون نماز مغرب خواندیم و انگور خریده خوردیم بچارانه سیر
 می فرودخت و چوکی باجی را اعتباری نیست زیرا که محض سبب اجتماع میله که در اینجا میشود
 چوکی مقرر کرده میشود و بعد میله برخواست می کنند و درین ملک مسلم نیست که بر سر آیشین
 آب گرفته شود بلکه در میان کج گاون و چالیس گاون هم آب میگیرند و درین روانگی مردم
 گواردیدیم که عیسائی مذہب اکثرند و اگر کسی از برلمان پور برای سواری ریل آید بنا بر گاون
 زقن ضرورت نیست بلکه اولی آنست که از برلمان پور طرف جل گاون آید از اینجا سوار شود و هر
 که ریل از برلمان پور جاری شود و احتیاج رسیدن به گاون اول گاون نماید و در اکت پوری که در اصل
 بوده است مسافر را تکلیف آب بسیار میشود و هر که از نامر گاون و غیره کت بگیرد باید که تا
 نانه گاون بگیرد و از اینجا تا کلیانی و از اینجا تا یون و از اینجا تا طایفه پوز با سایشین گننه تکلیف کشد و در
 گننه که ساعت باخورد و آزرده کرده قطع راه می کنند پس باین حساب مسافت بطریق که میماند
 و چهار کرده و شد زیرا که ساعت هفتده است و چون هفتده گننه را در دوازده کرده ضرب کرد
 و عدد چهار حاصل شد و چون دو عدد چهار کرده را بر بست و چهار چوکی تقسیم کرد فاصله
 فی چوکی هشت و نیم کرده مساوی حاصل شد بعد فی چوکی $\frac{14}{24}$ کرده $24 \times 20 = 480$ چوکی شانزده
 رمضان المبارک 14 روز و شنبه مطابق از فروری 14 عیسوی وقت نواخت
 پنج ساعت صبح در کلیانی رسیدیم و صوفی علام قادر صاحب و غیره قاطبه حجاج که باز و زمانه گاون
 طاقی شده بودند از اینجا روانه میگردیدند از ایشان فی کس از نامر گاون تا بنی پنج و پیه که رسیدیم

چوکی
 چوکی
 چوکی

سواری ریل داده بود و ایشان امروز وقت نواخت هشت ساعت روز با تخریب و العافیه دخل
 بمبئی خواهند شد اندک تقدیر ایشان را با تخریب مقصود و مطلوب رسانند و باز در وطن یا الصحة و العافیه
 رسانیده ملاقی و مسرور گردانند میت خورم آن روزیکه رود در شرب و بطحا کنم چه که بکه منزل و که
 در دینیه جا کنم بد و فقیر با تظار آمد ریل پونه در کلیانی متوقف شدم و در دهم ساله که قریب ریل است قیام
 گرفته مان گندم و دال از بهر تیار کنانیدیم نخ آر گندم درینجا بیک رویه چار و نیم سیرت بعد از فراغ
 امور ضروریه و اداسی نماز فجر طعام سیر خوردیم و شکر مطعم تحقیقی و منعم تحقیقی حل نشانه و بر حسانه بجا آوردیم
 وقت نواخت ده ساعت روز ریل از پونه بکلیانی رسیده بذریعته همان ملکط نامبرگان و آن بان
 ریل سوار گردیده بعد یک ساعت روانه پونه شدیم تفصیل مقامات چو کی ریل از کلیانی تا پونه
 این است کلیانی بدلاپور نیل درینجا یعنی کلیانی شیخ ولی محمد شخصه باشند زید پور علا
 بوده در ملازمان فوجدار می که کاشی شبل است مر دالوق قریب ازین نیل کوهی است ما تارام
 نام که بران جنگله پای بسیار برای تبدیل آب و هوا دانا یان فرنگ ساخته اند بر بسیار
 در گره می گویند درینجا کوه کنده سورخ کرده اند دران اول مرتبه ریل درجه اولی و ثانی
 را بنحی بستم هم در اول گاڑی نادر هم در آخر گاڑیها نصب کرده از ان سورخ میگذرانند و درها
 سه بزند و دوم مرتبه گاڑیهای درجه سوم بهمان طور بسته می بزند و میگذرانند چون دران چشم
 می کشایند خبر از تاریکی گویند که مثل الا درینجا کوه کوکن را تراشیده اند در هشت مقام و از ان
 بدستور بالا ریل رامی بزند و بر سه دره کوهی است و در انجا وضعی است و ستوری نام دارد پس
 زیر این کوه آب ر بسته بالا رسانیده اند این مقام لائق سیرت نهایت پر فضا است نونالا
 که تکلا تلی گاون و این نونالا را لروناتیر نامند که لکی ازینجا چهاونی پونه و تالاب آن بسیار
 خوب است شروع میشود و ازینجا پونه برد و کرده میماند پونه درینجا با آخر عصر رسیدیم و بدینهم
 پنجمه جدید که متصل اسپیشن ریل است با تظار ریل شعله پور مقام کردیم و تمام شب بعد از خوردن
 طعام گذاردیم پونه شهر و چهاونی همه آراسته قابل دید است اما بسبب تنگی وقت وقت صحت

کلیه احوال
 بدستور
 فوجدار
 معین
 علی
 در
 پونه

اتفاق سینه فقیر نشد حسرت در دل نماند هفدهم رمضان المبارک ساله هجری قمری سنه ثانیه مطابق ۱۲۴۰
 فروری سنه ۱۸۶۵ عیسوی وقت برآمد هفت ساعت روز در ریل که وقت نواخت
 شش ساعت روز از شعله پور در پونه رسیده بود سوار شدیم گاریهای اینجا برو وضع جد
 است که در آن تخته های که بجای کرسی میباشد نصب شدند بلکه سطح آن همچو سطح کرسی است
 که اندرون آن هر کس بچو نشست ز مینی می نشیند البته درین وضع مسافر را آسایش
 بیشتر است اما گنجایش در آن کمتر تفصیل چو کیهیای که ریل میان پونه و شعله پور واقع است
 از پونه آژنی بضم هزه و سکون رای ممله و کسر لام و سکون یای تخفانی معروفه کیر گاوان کسر
 کاف بے ویای مجبوله و رای هندیه موقوفه پالس بفتح بای فارسی باالف پیوسته
 و کسر تهای هندیه و سکون سین ممله گاردون بفتح کاف فارسی باالف پیوسته و رای ممله موقوفه
 و فتح دال ممله سکون او و وقف نون از اینجا احمد نگر نسبت کرده بشمال است و از اینجا اورنگ آباد و
 منزل و نانانگاوان هم دو منزل و گسٹل بکسر دال هندیه و سکون کاف فارسی و فتح
 سین ممله و سکون لام کول و اڑی بضم کاف عربی باوا و مجبول و فتح میم و سکون لام و فتح وا
 باالف پیوسته و کسر رای هندی مع یای معروفه جیور بکسیر عربی مع یای مجبوله و ضم واو
 و سکون رای ممله کیم بکسر کاف عربی با یای مجبوله و میم موقوفه کرڈمی کی باری بضم کاف عربی
 و سکون رای ممله و کسر دال هندیه با یای معروفه و بای موهده باالف پیوسته یا او باالف
 پیوسته و کسر رای هندیه با یای معروفه مارا بفتح میم باالف کشیده و رای هندیه مفتوحه با
 پیوسته موہل بضم میم و وا و مجبول و ضم های ہوز و سکون لام و بعضی مہل بضم میم و فتح های ہوز
 و تشدید لام خوانند شعله پور بضم شین معجمه و سکون عین ممله و فتح لام و سکون یای ہوز و ضم بای
 فارسی باوا و معروفه و رای ممله موقوفه و بعضی شولا پور بضم شین معجمه و وا و معروفه می نگارند
 چه اول بعضی زبانہ آتش است و ثانی بعضی عبادتخانه باشد بہر تقدیر معبد ہنود است و این سیرت
 آبادان از ہنود و مسلمانان در اینجا وقت نواخت سه ساعت روز رسیدیم و از ریل فرود آمدند

و رای

ڈاکخانہ لالہ سیام سندھ راجہ صاحب منزل گزیدیم و شب گورائیدیم دفاتر ہفتہ ہم حسب معمول خود
 خواندم درین بلده بانات نہایت عمدہ بہ رنگ کہ خوانند بدست میرسد و از ان عیباشند سفید
 رنگ بچو پارچہ و سنگین زیادہ از ان مانند پارچہ ریشمین فی گز ہفت روپیہ قیمت دارد و تاختے
 میرصلابت علی صاحب کہ یکی از منصب اران سرکار نظام اند طلاقات شد حالاً بفرم زیارت
 تشریف می برند و فہمیدہ معلوم مشوقہ در نجیاجملہ تمام بر گرایہ نسبت ^{علی} و پیہ کہ کئی تاجید راہ
 گرایہ کرم و این سواری بسیار اقل است کہ آن را بزبان و کنی بنڈی فتح بای موصوہ و کون
 نون و کسر وال ہندی و بای معروفہ نامند و آن در ہندوستان سواری گورہ بای بجای
 است کہ در حالت غلت در سفیر بر ان سوار میشوند و بان دفع ضرر و بر و بیجانید
 نواخت و دو ساعت نصف النہار از ڈاکخانہ این بلده ارادہ بین آمدن کردیم سواری و شہ
 نشد این ڈاکخانہ بسیار خوب مشہور درین دیار است اما در حقیقت ڈاکخانہ است کہ کیسہ
 مسافران در نجیاجم در راہ می برند و در انواع تکالیف میرسانند و گاربیانان در راہ مسافر
 را افتادہ میدارند بر اسے نظم این بد معاشان جو فروش گندم نسا و مکلف مسافران بجا
 قانونی در کار است تا مسافر از سلم این ظالمان محفوظ ماند ^{بھا} نیز و ہم رمضان المبارک روز
 چهار شنبہ ۱۸۵۶ ہجری مطابق ۵ فروری ۱۸۵۶ عیسوی بعد از نصف اللیل
 از نجیاجم شعلہ پور شہر کلان مجمع اسلامیان است مساجد انجا با قامت صوم و صلوة و جمعہ
 و جماعت آبادان است بنڈی ڈاکخانہ اینکس بسیار است بیرو و شب و روز بہشت چوکی راہ
 قطع میکند یا نہ چوکی ہزار شد و بد چلہ درین ایام شب سہ چوکی می رود و روز پنج چوکی
 اگر تاکید بسیار بر بلبان کردہ شود شاید کہ شش چوکی روز بر دیانہ بروی چند وجہ کیے
 زندگان بنڈی اکثر بچہ اند و ظاہر کہ کار جوان از بچہ مشکل براید و دم بلبان بر چوکی حاضر می ماند
 چہ از طرف صاحب ڈاک گرد آور مقرب نیست کہ خبر حاضری آنها گرفتہ باشد مسافران سفر
 می آیند و شب روز افتادہ و راجہ مالک ڈاک ادعیہ بدی نمایند سوم اگر کسی بر چوکی

حاضری باشد نرگاوان بر چوکی حاضر نمیدارد بلکه اگر کارکنان ڈاک او از مسافری شنوند کافور
 میشوند در و بفراری نهند اگر کسی را گرفته می آزند بسبب تاریکی شب و هجوم خواب غدر بایش
 می آرد و تکرار با میکنند که مسافر بیچاره بجز در آید خاموش و شرمند می نشیند چهارم افسر
 ڈاک از حیدرآباد در رساله داریا گاشته برای نگرستین حال نرگاوان و گاریبانان و تنخواه
 رسانی مواخذہ کردن و غیره حاضری مقر نیست و نیز سبب دیر رسانی از وقت مقرر
 کسی نمی پرسد و نمی دزداید که بر کدام چوکی بچه سبب دیر شد و مدارک آن دیررسی اگر ممکن
 باشد کند پنجم برای اصحاب ڈاک بندی قانونی مقر نیست ضرور مقرر کردنی است که
 هرگاه گاریبانی یا مسافری در ڈاک رسد و آواز برای آوردن نرگاوان دهد فوراً حاضر آرد
 ورنه مستوجب جرمانه خواهد شد و برین حکم عمل باشد و لو سئلنا که برای ایشان این قاعده مقرر
 است اما بسبب عدم رعایت مالک یا نبودن افسر مواخذ عمل بران قانون نیست و حق نیست
 که در ڈاک مهاجری انتظام انگریزی نیست که رعایت مالک بسبب تحمل او نمی باشد همین سبب
 کارڈاکخانه محمی لاله چنلال صاحب را ملازمان نمک حرام خراب و بر باد کردند و ملازمان بچوای
 خوردند و لاله صاحب بخی منت برود مسافر آئیده و روزه حیدرآباد تا اورانجد بستی
 دیگر ممکن باشد بڈاکخانه سیام سند لال روینا در ورنه تکلیف بسیار خواهد کشید مناسب
 آنست که گاری منزلی کرایه کرده منزل بمنزل بهشت روز از شعله پور بجمیدرآباد رسد
 ورنه مختار است و طرفه اینکه هر گاری میان بندی رسانی بر هر چوکی بعد خرابی بصره بدست میرسد
 در و منزل می نهد آخر انعام می طلبد و چون وعده کرده میشود در راه رفته اگر از ان طرف
 بندی دیگری آید بدل کرده فوراً خود باز میگردد و انعام می طلبد از نصف راه و این
 مهمل چون بر چوکی میرساند خواستگار انعام دیگر میشود و گویا در یک چوکی دو انعام مقرر
 کرده مسافران را تاراج میکنند و اگر گفته می شود که اگر نام و هم را از مقامی بمقامی معذور
 باسایش زود میرسانیدی مستحق انعام می شدی حال اینکه اینچنین نگورده پس بکلام تنگانی

بد رستی پیش می آید و بیشتر که با حسرت میان آشتی دارد و ز روی می کنانند یا بگو که می اندازد
 و خود کنار می کند و میگردد و مسافران را ناخست می کنانند اگر تاوان این غارت از مالک
 واک بجز تحقیق دمانیده شود و گاژریان را از سر کار قید مقرر شود همه این تکلیف مسافران
 رفع میگردد اما کسی که مسافران را پیرسان نیست قهر و درویش بر جان درویش بیچاره مسافر
 حسب حال خود میگوید رباعی دل من آتاپی کردن چاک گریبان اپنا به جاؤن صحرا
 کونکل تن کردن عریان اپنا به جو کونی پوچی که کیا تهمپه دیوانه گذری به هنس که
 رودون کمون حال پریشان اپنا به پس مسافر باین تبدیل سواری واخذد و جرانعام
 مکر در راه بسیار تکلیف می کشد و بدیر میرسد رفع این قبائح بزمه مالک واک لازم و برگردن
 والی ملک فرض عین است تفصیل چو کیا از شعله پور تا حیدرآباد شعله پور دو طمی بضم وال مهله
 دو او معروف و کسر وال هندی ویای معروف در اینجا نماز صبح خواندیم بر م ناخسته تقریب اینجا
 رودی است بو رامن نام دارد که بران تعداد گاژریان نوشته می شود و گویند که حکام انگریزی
 فی گاژری از صاحب واک چهار آنه محصول میگیرند شاید که باین محصول بعد چند سی اراده پیل
 بستن باشد اکل بکسر هزه و سکون تامی و شست و فتح کاف عربی و سکون لام از اینجا حکومت
 سرکار نظام عالیجاه دام ملکه شروع گردیده که آنرا مغلی می نامند در اینجا رودی است بزمی هرنی
 مشهور در اینجا واک بنگله که مسافر خانه باشد هم ساخته اند و برین رود پیل نچت است و
 چوکی اسپان واک هم است شاید که این چوکی از شعله پور بر شش کرده واقع باشد و
 پہلواری بضم بامی هندی که در اصل بامی فارسی متصل بهای هنوز است نلدرک بفتح نون سکون
 لام و ضمه وال مهله ورامی مهله و سکون کاف عربی در اینجا غروب آفتاب شد این قصبه است
 متصل بدیودرک و عیدگاه و فرار راجه پادشاه و قلعه پنجه دارد و دیودرک یک کرده راقا
 دارد و در چوکی نلدرک یک پاس مقیم بوده طعام نچت کناننده خورد و روانه بیشتر شدیم و
 دستا انور بکسر هزه و سکون نون و ضم کاف فارسی و او معروفه و سکون امی

که آن را چکی بن کور بفتح بای تخمینه و کسرون الخ نیز نامند نوزدهم رمضان المبارک و پانزدهمین
 ششم مطابق ۱۹ فروری ۱۸۶۹ میلی بمسرای تخمینه پایایی مجهوله و کسرام پایایی
 معروفه در مقام نجبه شد نماز صبح خواندیم درینجا بسبب نیامدن کاربان عرج بسیار گردیده
 بعد دو ساعت آده تا هم کلام بشوخی چشمی میگردد و عمر گاه بضم عن مصله و فتح میم و سکون رای مصله و
 فتح کاف فارسی بالف پیوسته شاید که این گاه مخفف گاه باشد این قصه است آبادی
 خوبک دارد و همه اشیا ضروری اینجا بهمید که رای بضم کاف عربی و سکون رای مصله
 و دیگر رای مصله کسوره پایایی معروفه تشریح بفتح تالی قرشت و سکون رای مصله و ضم میم و سکون
 رای هندی درینجا نام از علم خواندیم چکاپور بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح کاف عربی بالف
 پیوسته و ضم پای فارسی و واد معروفه در رای مصله موقوفه سناپور بفتح سین مصله و سکون
 سین مصله و تالی قرشت مقصود بالف پیوسته درینجا شام شد افطار کردیم و نماز مغرب خواندیم
 و طعام سیر خوردیم و کسرم حقیقی بجا آوردیم درینجا بادلی است جنگل واقع وقت شام بصورت
 ماری سیاه دراز دیدیم که بشنیدن آواز پاییم بدینزفتاری سوی درختان جنگل میگنجت من
 خود بدیش برهیزیدم و ازان موزی کناره گرفتیم و اول دلی بفتح وال مصله بالف کشیده
 و فتح واد و سکون لام و فتح وال هندی و کسرتای هندی پایایی معروفه در آخر را جیس بفتح
 رای مصله بالف پیوسته و کسیریم عربی پایایی مجهوله و فتح سین مصله بسکون رای مصله ازینجا
 طرف چپ بهمن آباد مشهور بهمن آباد با فاصله یک کرده مکان نانک پر بهونقیر هندوست که صبح
 و شام از حجه خود برآمده بسیار خیرات بر سالکان میکند گویند که درینو لا اذین کدان گشت
 و در حجه خود خاک نشین تا روز ستانیز شد بیستم رمضان المبارک روز جمعه ۱۸۶۹ هجری
 مطابق ۲۹ فروری ۱۸۶۹ عیسوی درین آباد که مشهور بهمن آباد است صبح شد نماز فجر
 بعد از فساد امر و ضروری خواندیم این مقام هم قسم قصه کلان است سرای پنجه دارد و تیان
 که مجمع شرفای هر قوم باشد همین آباد عرف بهمن آباد بضم پای و سکون میم و فتح نون

سلاطین و
 وقت بیست و نه
 است دران
 تاریخ ۱۸۶۹
 و امین

بالف پیوسته و فتح بای موحده بالف کشیده و باخر دال موقوف از اینجا گلبه که شریعت
 چارده کرده طرف جنوب واقع است و شاید که اصل نام همین آباد باشد که گاون شاید
 که اصل این نام کفر گاون یا عنقر گاون یا عنقر گاون باشد جوڑی و اله اینجا بسیار کافری
 و شرارت کرده و عظمت نموده و تادیر غیر حاضر مانده و هر گاه که آمده کلام بیوده سر کرده و انقض
 ملازمان این داک بسیار غافل اند مشکل گی بفتح میم و سکون نون و فتح کاف عجمی و
 سکون لام و لبه کانت فارسی بایای معروفه در میان مالکان چوکی میان نشان سجد
 و نوز نکرار و مناعت است یکی دیگری را نر گاونی آرد و نمی طلبد اگر گفته می شود پس مسافرا
 باید که درین چوکی مخصوصا و در جمله چوکیها عموما تا نر گاون چوکی حاضر تیارند نر گاون چوکی
 گذشته را نگذارد و رخصت نکند و اگر کسی از فن روانگی گاونی آگاه باشد آنرا سوار کنانید
 باید که روانه بشیر شود که باین جیله زد و گاونیان میرسد و حاضر میشود همین است علاج این سریر
 چولی اکیلی بضم جیم فارسی بهای هوز متصل و و او مجهوله و کسرتای هندی و بای معروفه
 و فتح هزه و کسرتای عربی و بای مجهوله و کسرتای هندی و بای معروفه بهنگور بفتح بای موحده
 و سکون های هوز و نون موقوف و ضم کاف فارسی و و او معروفه و رای مهله موقوفه
 گاونیان اینجا هم بسیار خراب و شوخ اند تا مسافران بایشان نمی جنگند نر گاون حاضر نمی کنند
 و بر چوکی نمی آرنند ستوار بفتح سین مهله و سکون تالی مثناة فوقانیه و فتح و او بالف کشیده و را
 مهله موقوفه برمی اکیلی بفتح بای موحده و کسرتای هندی و بای معروفه اینجا شام شد نماز
 مغرب خواندیم و انظار کردیم و طعام خورده سیر شده الحمد لله خوانده بر سر راه شدیم و گوال
 کسرتای هندی و سکون کاف فارسی و فتح و او بالف کشیده و لام موقوف از اینجا طرف
 جنوب بقاصله یک و نیم کرده کوپیر واقع است کم گول بفتح کاف عربی و سکون جیم و ضم کاف
 عربی و و او مجهوله و و هفت لام در میان چوکی نشان لبست و چهارم و لبست پنجم این قدر بارش
 گردیده که آب جاری گردید گنگا گنگا بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی بالف

پیوسته و فتح کاف عربی و سکون تامی قرشت و فتح و او با لغت پیوسته چون اینجا در گذشتیم
 در و چون کی آید آوریم آفتاب برآمد و اینجا از امور ضروریه فارغ شدیم بستیم ^{۱۸} یکم رمضان المبارک
 در روز شنبه ۱۸ جمادی الاخری مطابق ۱۸ - فروری ۱۸۶۵ هجری قمری ^{۱۹} نندی بفتح نون اول
 و سکون نون ثانی و کسر دال مهمله و یای معروفه بود در ^{۲۰} بضم بای موحده با و او مجهوله
 و فتح و ال مهمله و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و تشدید لام با کسره و یای معروفه
 در ^{۲۱} راء مضمون بضم رای مهمله و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله با لغت کشیده و فتح رای مهمله و سکون
 میهم ^{۲۲} بین چو و بفتح بای فارسی و یای هندی و سکون نون و فتح جیم فارسی و میهم رای
 مهمله و وای معروفه و فتح نون در اینجا رسیدیم و نماز خواندیم در اینجا تا لایه است کلان پر از آب
 صاف جاری و در مقبره پخته بلند بسیار خوب ساخته اند و بر آن چینه در طرفه انوشته
 آن خوانده نمی شود و قبور از سنگ سیاه اند و معلوم نمی شود که اصحاب قبور از کدام فرقه
 بودند لیکن آنسی از اهل قبور معلوم نمی شد کمال توحش و تضرع مفرموم گردیده از ارباب دنیا بود
 هنوز چشمش نگران است که ملکش با دیگران است و اینجا برای مسافران ^{۲۳} مس است سبوتا
 سندی بسیار فروخته میشود مردم می آیند و نوشیده است می افتند و میروند شعری مرا
 چال ایشان از استادی یاد آمده بدست میروند آن بت بدست ز خود بخبری ^{۲۴} پاد است
 دیگری دست بدست دیگری ^{۲۵} گنگارم بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف
 فارسی با لغت پیوسته و فتح رای مهمله و سکون میهم در قرب اینجا شام شد طعام خوردیم
 و سیر شدیم و الحمد لله علی احسانه خواندیم و روانه شدیم کوکٹ ^{۲۶} پکنی بضم کاف عربی و و او مجهوله
 و فتح کاف عربی دوم و سکون تامی هندی و فتح بای فارسی و تشدید و کسر لام و باخر
 یای معروفه حسین ساگر در اینجا تا لایه کلان است صاف بهر سمت جاری حد با یکباره
 ریخ کاشته می شود و چشمه با ازان جاری هستند در اینجا جادوی انگریزی است همچو جادوی
 میر پنه که بازارش خوب آراسته و پیراسته است تا بای معمول این ^{۲۷} میر پنه

در پنجاد وقت نواخت سه ساعت بر نیم شب رسیدیم و بر درواگنخانه پیام سند رلال تا صبح
 افتاده ماندیم کسی از امانی ڈاک خبری از حال ما نگرفت چون قرب روز روشن شد بنا
 تاکید و طلب شدید اصحاب ڈاک نرگادان آوردند بعد تبدیل لباس از انجا و شب سمت
 شهر فرخنده بنیاد روانه شدیم قدری راه طی کرده بودیم که فخر نمودار شده آب روان یافتیم که چادری
 از آب می افتاد پس از حصول فزاع از امور ضروریه بر آب روان آب دست گرفته نماز خوانیم
 از انجا پیاده با طرف حشمت گنج چار دگمات مکان مولانا مویید الدین خان صاحب روانه شدیم
 بستی دوم رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۹ فروری ۱۸۶۵
 چون سه الکریم وقت نواخت نه ساعت روز در صدر بازار حلقه چادر گمات متصل کوٹھی
 رزیدنسی و حشمت گنج بمکان مولانا مویید الدین خان صاحب بعد استفسار بسیار که مردم
 جناب ایشان را میداستند رسیدیم معلوم شد که مولانا آرام می فرمایند در دیوانخانه جناب
 مدو نشتیم زبانی یعقوب خان در بان اول بخوابیم بخت علی صاحب اطلاع رسانیدیم
 ایشان رسیدند ملاقات کرده بمولانا در نعمت خانه رسیده بیدار کردند و بر سر فقیر
 اطلاع رسانیدند جناب مدو ح بعد دریافت خبر فقیر بنه سر تشریف آورده معالقه و مصافحه
 فرمودند و هر دو فرزند ان ارجمندان مولوسی امین الدین خان صاحب و مولوی
 معین الدین خان صاحب تشریف آورده معالقه و مصافحه نمودند و بر خبررسی فقیر الحمد لله
 خوانند و الشکر لله الرحمن علی قواد الحلان بجا آوردیم در همین دیوانخانه گوشه گزین شدیم
 خطوط خیررسی باغره داخله کرسی دکنتو و میرٹھه و خورجه و لوک نوشتم و بواسطه ڈاک
 سرکار انگریزی روانه کردم مولانا مدو ح غرم و بار فرمودند چٹھی مسٹر چارلسن جانگفیلڈ
 صاحب چیف کمشنر بہادر اودہ کہ بنام مسٹر نول صاحب رزیدنٹ بہادر جیدر آباد آؤر
 بودم مع دیگر اسناد کارگزاری کہ ہمراہ خود نگاہ میداشتیم خدمت تشریف مولانا مدو ح
 گذارم جناب مدو ح ان ہمہ را بحضور فیض گنجور جناب فیضاب نواب مختار الملک

شجاع الدوله سالار جنگ بهادر فرستادند الشکر لدا القادر القدر که بنده فقیر حقیر الکافی
 سفر که السفر قطعه من العذاب گفته اند بنجانب میدو از العذاب قطع من السفر با آرام دست
 رسانید و در دیار مینوسواد بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد فائز گردانید آنچه در راه بابت گریه
 و غیره خرج سه کس شد این سبت حساب خریح راه از خورجه تاجیدر آباد فرسخنده بنیاد
 از خورجه تا اگره بابت ریل للعیر ۹ پائی از اگره تا گولیار بابت تمام شکر م سه از گولیار
 تا پیادره بابت تمام کرایجی سه از پیادره تا اندور با تمام کرایجی سه از اندور تا ناهاهر گادان
 بابت تمام هلی لوسه از ناهاهر گادان تا شعله پور بابت ریل سوسه از شعله پور تا حیدر آباد بابت
 تمام بندی سه جمله مسمه متفرق لجه کل مامیه هر گاه که مبلغ یکصد و شصت و هشت
 روپیه هشت آنه از هر سه کس تقسیم نمایند فی کس نیجاه و شش روپیه دو آنه هشت پائی
 میرسد پس نزد فقیر اوسط خرج برای یک کس نیجاه روپیه کافی خواهد بود فقط الحاصل
 بتاریخ نخست چهارم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲ شهریور مطابق ۲۱ فروردین
 ۱۸۶۵ عیسوی مولانا مؤید الدین خالص صاحب حکم نواب صاحب بهادر رسانیدند که بر روز پنجشنبه
 اول برای ملازمت جناب صاحب رزیدنٹ بهادر بایدرت بعد از بروز شنبه حصول
 ملازمت نواب صاحب بهادر بایدرت نمود مطابق آن بر روز پنجشنبه وقت نواخت چارعت
 روز حضور صاحب بهادر مدوح حاضر شدم صاحب رزیدنٹ بهادر بکمال تعظیم و بکرم
 و اخلاق عظیم پیش آمده بنده نوازی فرمودند تا نصت ساعت از بهر باب سخن رانده
 فرمودند که نزد شما دیگر اسناد کارگزاری که پیش حکام کرده اید هم خواهند بود عرض کردم
 که بلای صاحب ارشاد رفت که بروقت دیگر بلاخط حضور در آرید پس عرض شده بتمام
 استقامت خود باز آمدم و بر روز شنبه جامه در بر کرده و دستار بندی بر سر بسته و
 بدیوان مولانا فرستم و در نیجات ششم الشیان بکار سرکار مشغول بودم که از خدمت
 نواب والا جاه طلب الشیان شد جناب مدوح تسلیت بردند بعد از دو ساعت

ملازمت صاحب
 رزیدنٹ بهادر
 حیدرآباد

ملازمت نواب
 خوار الکب بهادر

پادشاه صاحب
بدرت
بیان

بیان

انگریزی بنده را طلب فرمودند فقیر و مولوی امین الدین خان صاحب سپهر گلان مولانا
 و مولوی حسین الدین خان صاحب متوسط حضرت مدد و ح هر سه کس رفتم و بلازمت
 فائز گردیدیم فقیر چار روپیه چهره دار بر رو مال نهاده بنظر در آوردم بنجده پیشانی باخلاق
 تمام منظور فرموده جادادند و از هر باب سخن بمیان آمده نه حرف طلب فقیر بر زبان و پیر
 پرسیدند جوابش گذاردم بعد جلسه نیم ساعت محض شدیم نشست اینجا و در آن لووده است
 حکم قیافه از بشه نواب رفع الشان دانشمندی و معامله فحشی و در این وسط و ادانی بر مقصود خوش خلقی
 و اقبال بلندی و بردباری و متانت و محنت کشتی یافته میشود هر قدر از زر و سالی بپندیدند
 در ذکر مثال ذات جامع الصفات ایشان و در انات بیچ و الیه بهو پال کتیر یافته ام مگر گفتم
 که بیگم محترمه در مزاج تلون دارد و انتهای ایشان مثل ابتدای نسبت نسبت ملازمان سخنان
 درشت اکثر بر زبان می آرند که بان هر کس کار سر کار را بریاس میکنند و چون بر اس تمام
 بمیان آمد درستی کار کجا زیرا که مسئله مشهور است دنیا بامید قائم رئیس را باید که همچو گزین
 باشد که هم جرح و هم مرم نه بود اگر وقتی در غضب آید هنگامی بر حمت هم گراید شکر
 درستی و نرمی بهم در بیست + چو رگ زن که جراح و مرم نه است + القصه دین
 عرصه ماه مبارک بهی تمام شد و یوم عید سعید بر روز شنبه رسید نماز و گانه عید الفطر
 همراه مولانا مؤید الدین صاحب در بانغ سید سعد الدین صاحب که مقصد سر رشته مجلس
 مال اندخو اندیم و فطره بحساب نصف صاع گندم که دو سیر باشد ادا کردم و نرخ گندم
 امروز بیار و روپیه چهلنی هشت سیر ناو بالا است و تعطیل جمع کچر بیاست تا سه روز در
 چهارم جمعه بوده یا بسیاری کسان اینجا امکان مولانا مدد و ملاقات شد بر روز سوم از عید سعید که یوم حسین
 همراه مولانا باز بلازمت نواب مختار الملک بهادر رسیدم همه امرا و تمام ملازمین ممتاز برای ادا اندر حاض
 بعد نواخت و ساعت نیمه روز ما در پیش شدیم فقیر اول چار روپیه خالی نذر عید بنظر در آوردم که
 شد بنده چار روپیه دیگر چهره شاهی مگر بنظر در آوردم بابت عطاے انگشتری که از

حضرتین نواب مختار الملک بهادر مرحت شده بود آنهم پذیرا گردید و با انواع الطاف
 اطلاق نواختند و حسب دستور عطر عنایت فرمودند مرض شدیم و نجانه رسیدیم
 از بقیع شوال درین شهر و دیار مرض و بائی هینصه شائع شد که بسیاری از بندگان خدا هلاک شدند
 و بزرگ ملاقا گردیدند فقیر حیوب پیارا الکتا تیار ساخته تقسیم بین العوام و النواص نمودم هر که خورد
 بعون اللہ شافی جان بسلامت برد و ترکیب نسخه این است پیارا الکتا پنج توله پاؤ بالا و همین قدر
 تمبیا و مریخ سیاه ده و نیم توله و قرفل شصت و هفت توله و نه ماشه همه را با یک در کلاب
 نموده و ساییده بقدر شنگ حیوب بستم یک حب همراه دو توله کلاب ساییده نیگرم نموده کس
 که دادم و بعد یک یک ساعت پچنین سه حب نوشانیدم اللہ شافی شد اگر خواب آمد
 بیدار شس کردم تا آنکه خود بیدار شد و خوردنش ندادم تا آنکه گرسنگی صادق اور احاصل
 آمد نگاه شوله کپڑی چار پنج توله خورانیدم اگر قبل خوردن تشنگی پیدا شد شش ماشه بله
 رادشش توله آب ساییده بشکر سرخ کیتوله شیرین کرده نیم گرم نوشانیدم و بعد طعام
 آب تازه دادم صحت یافت بعونه و کمال کر مه فقط درین عرصه بتاریخ ۱۳۰۰ شوال
 روز یکشنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۰۰ - تاریخ ۱۲۰۰ شوال از روز افشانی وستی
 هندوان بود مولوی قدرت غنی صاحب نظام فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد
 بر رحمت حق تبارک پیوستند انانید و انانید را حیوان تاریخ پانزد بهم ماه شوال و
 نواخت سه ساعت بر نیم وز مولوی معین الدین خان صاحب بر مکان رسیدند و رقعہ مولانا
 موبید الدین خان صاحب و رقعہ جناب فیضآب نواب مختار الملک سالار جنگ بهادر آورده
 فرمودند که حکم سرکار است که خانصاحب همین وقت در کچری عدالت فوجداری رفته
 بجای مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم اجرای کار نمک تا شام نمایند بنده بموجب حکم
 سرکار همان وقت رفته ام اول رسم تعزیت مولانا مغفور بجا آوردم و بسیاری از کلمات
 تسلی و تشفی بابل خانه آنمغفور گفتم و بر سر اطفال ایشان دست مراحم گردانیدم که

نسخه
 نسخه

که طریقه مسنون است و دعای ترقی عمر و جاه و حصول علم و ورع و تقوی کردم و بخدمت محال
 مولانا مرحوم پیام رسانیدم که کسانیکه در حیات مولانا مغفور در خدمت حاضر می ماندند بدست
 تاقیام امانی ایشان در نجات و خدمت و بجا آوری کار حاضر خواهند ماند و هر کار لائق فقیر باشد
 بلا تکلف و تصنع ارشاد شده باشد که بالراس و العین در بجا آوری آن عزت و فخر خود
 حاصل نموده باشم و از سید عظیم صاحب که سر رشته دار قدیم فوج داری بوده اند فهرست
 ملازمان خواستم و هم گوشواره اشکه که فیصله طلب باشند طلبیدم ایشان بسته های
 کلان کلان شاید که زیاده از پنجاه باشند پیش نمودند که بدیدارش طائر هوشم پروا
 نمود که خدایا اینقدر کار چگونه با انجام خواهد رسید زیرا که باقی اینقدر و آندنی کار روزانه علاوه
 بر آن خواهد بود و در آن بسته با هم اشکه و هم کاغذات پریشان بود و فهرست آن تیار
 نموده است اما فهرست ملازمان که بود باین طور گذرانیدند :-

| نام عمده | نام عمده | تعداد شش ماهه | میزان | نام عمده | تعداد شش ماهه | میزان |
|---------------------|------------------|---------------|---------------|--------------|---------------|-------|
| سردفتری سر رشته دار | سید عظیم | ۵ | هر کاره | اندا | ۱ | ۱ |
| نائب سر رشته دار | ولی مدعین بید | ۵ | ایضا | جوتی | ۸ | ۸ |
| خلاصه نویس | میر لطف علی | ۵ | ایضا | نرد | ۸ | ۸ |
| اطهار نویس | سید محمد عبدالمد | ۵ | چو بدار | محمد شیر لطف | ۱ | ۱ |
| روزنامه نویس | حبیب حسن | ۵ | خدمتکار | شیخ سنی | ۱ | ۱ |
| نقشه نویس | | | هر کاره متعین | رام جی | | |
| صاف نویس | غلام ابراهیم | ۵ | جوانان اعراب | ۵ نفر | | |
| متصدی | بنکات او | ۵ | جوانان شب | ۵ نفر | | |
| ناظر | مرزا غفور بیگ | ۵ | جوانان باینی | ۵ نفر | | |
| هر کاره | ماگوبج | ۵ | لین | ۵ نفر | | |

مولوی حبیب
 از منصب
 چل بویس

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

چاوش اعراب مولدی است که حسن نام دارد و در هند میان حیدرآباد و مولد دہلی اصل
 مرزا یعقوب بیگ موسوم است حوالدار جوانان این شخص ہندو بودہ است کہ مردہ حالاً
 بہوانی سنگہ بجایش مقرر شد و در سائرخ فوجداری کہ آن را صادر خراج مینامند بست
 و در وپیہ نوشتند باین تفصیل کہ کاغذ وغیرہ را پانزدہ روپیہ و روغن چسراغ و مہینہ شاہ
 کناس و بہشتی را ہفت روپیہ و تعلق این صادر بناظر مذکور بود وقت شام برخواستہ
 بمکان مولانا آدم و تصفیہ مقدمات کہ بستم از صبح تا نیمروز بر مکان کار دیوان میدیدم
 بعدہ بکھری در نیمروز رفتہ تا شام کار میکردم اما کار تمام نمی شد اگرچہ کار گذار قدیم سرکار
 انگریزی مشتاق بودہ ام اما چونکہ از رسوم اینجانا واقف بودہ ام فلذا از مولانا موبدالیدین
 خان صاحب ضاعف اللہ قدرہ کہ از چند سال از مراسم اینجا خوب آگاہ بودہ اند مشاور
 شدم کہ ہر منتہی در مقام دیگر مبتدی می باشد بتاریخ شانزدہم شوال سال کبیرا رود و صد
 ہشتاد و یک ہجری رقعہ مولانا ممدوح رسید کہ حسب ایامی ملازمان والا ترقیم است
 کہ آن کرم بوقت نواخت گنڈہ درین سر شتہ تشریف آرند تا بوقت نواخت ششم
 گنڈہ برای ملاقات محی الدولہ بہادر روانہ شوند فقط بموجب ایامی جناب موصوف تبروت
 مقرر حاضر شدم و از انجا چو بار ہمسراہ خود گرفتہ بخدمت بہادر موصوف حاضر شدم باخلاق تمام
 پیش آمدند و از بہر باب سخن فرمودند جواب عرض نمودم بعدہ فرمودند کہ برای حصول
 گوہر ملازمت بجزو رئیس عرض میکنم بہر روز و بہر وقت کہ ارشاد احضار میشود بخدمت
 نواب مختار الملک بہادر خبر میرسانم کہ واضح باد کہ حصول ملازمت حضور باین دستار
 کہ بستہ ای نمی شود یا دستاری درباری نبندید یا عمامہ گفتہ کہ تبدیل دستار و قوم و ملک
 بسیار عیب آورد در سرکار انگریزی کہ بست و ہفت سال ملازمت کردم بر عمدہ ہای معزز
 خدمتہا بجا آوردم گاہی باباس نام مردم تعرض نشدہ است اگر وضع تبدیل کنم بہ حکام
 انگریزی سخریہ نمایند و در ملک فقیر موجب استہزا گردد مگر در عمامہ بستن عذری نیست کہ

سنت سرور کائنات صلی الله علیه وعلی آله واصحابه جمعین فرمودند که بسیار خوب پس
مرخص شده بخانه رسیدم و بمولانا ماجرا گفتم و بکار خویش مشغول شدم بلاخط نقشه قیدیان
معلوم شد که یک کس قیدی میعادوی چار سال بعوض میعادیک سال از راه غلطی اهلکاران
رها گردیده است بعد طلب کیفیت او را گرفتار کرده باز قید کردم و معلوم شد که بسیاری از
قیدیان مجلس چنان هستند که از عرصه دراز قید هستند و فیصله ایشان را هنوز کسی نه
پرسیده است و اکثری چنان هستند که قید ایشان تمام شده است و کسی ایشان را اطلاع
نکرده است و بسیاری چنان هستند که بچیک الزام برایشان نیست و ناحق در قید هستند
و بعضی لائق قصاص است و بعضی نیز رسیده است و بعضی را قید کثرتی بایست و در قیود
ایشان قیدالانتهای نوشته اند فلذا در فکر آن شدم که فهرست جمله اقسام قیدیان کونوا
درست نموده بتحقیق فیصله آنها کرده شود تا هر که لائق ربائی باشد رها کرده شود و هر که
قابل قید میعادوی یا دائم القید باشد نگاه داشته آید لیکن چون عمده کتبه میباشند و
انجام این مهسام قاصر ماندم و تیاری این فهرست را موقوف بر وقت دیگر داشتم و بعد
چندی فهرست تیار کردم و جزایم قیدیان را صاف کردم و قریب پنج صد کس را بوجه رها
کردم الله تعالی مرا نیز از جزایم ربائی و بد بجا بفرستد صلی الله علیه و آله و سلم و میدانم که فقیه دعای
این عشر باسی مقیدین به نیت نیک رئیس و نائب آن محض برای ربائی این بیچارگان
رسانید که ایشان بمراد رسیدند و من هنوز نام او ام افاض الله علیه و تبارخ بستی و دو
شوال ۱۲۸۵ هجری مطابق بستی و یکم یازدهم ۱۲۸۵ هجری که تحویل آفتاب در برج حمل بود یعنی
نوزدهم مجلس مرافعه ثانیه از حضور تجویز شد و مولوی فضل الله صاحب میر مجلس و مولوی احمد
و مولوی کریم الدین و مولوی انور الدین حسین بخاری و مولوی جمال الدین و مولوی سید
ارکان مجلس مرافعه ثانیه صدر مقرر شدند و تمهید نقشه بایست مجلس و اموری عمل و و کلاً
متوجه شدند تبارخ بستی و چهارم شوال ۱۲۸۵ هجری مطابق بستی و سوم یازدهم ۱۲۸۵ هجری

این رفته مولانا مؤید الدین خان صاحب رسید که به عبارت با نقل کرده میشود رفته مغلطی است
 سرکار بلکه بعینه ریخته کلک گوهر سلک می نگارم که فردا یوم جمعه وقت هشت گننه اول روز بار
 اینجا نزد محی الدوله بهادر رفته همراه بهادر موصوف برای نذر بیدو بوی روز و السلام مؤید الدین
 تحریر نسبت و چهارم شوال ششمه هجری عریضه بجواب آن خدمت مولانا ممدوح دستام
 که بندشی همین دستار که دارم علامه و نشان حسب و تمنه شرافت من بود الحال مل کرد
 می شود در هندوستان موجب ریشخند من خواهد بود و نواب محی الدوله بهادر فرموده بودند که اگر از
 دستار درباری منظور نباشد علامه بسته برای ملازمت حضور باید رفت بدل و جان پسندیده
 بود کم اتباع سنت است انکار آن باعث فضالت و کفر باشد فقط پس فردای آن وقت
 نواخت هشت ساعت روز جامه پوشیده و عمامه عربی بسته خدمت نواب محی الدوله
 بهادر فرستم و از مکان ایشان همراه ایشان برد دولت سزای اعظم النور را و فصل الامراء
 و اکرم الاسخيار و اخدم الفقراء و العلماء جناب فیضاب نواب فضل الدوله بهادر
 مظله عوسم فضله رفته اول بجلو خانه حاضر شدم بعد قریب بدیوان عام همپای تو اجمعی الدوله
 بهادر رفته در مکانی که متصل است و در اینجا تمنیت یا در الدوله بهادر شسته بودند رسیده
 نشستم و در اگر فقیم و تا پاس نشسته ماندیم قریب نیم روز سواری رئیس ملک نظام
 بر هوادار که آن را پنجاه زنان برداشته بودند از زنان خانه برآمده عازم محل نشنگاه حاصل
 شد همین که سواری محلی قریب ما مردم رسید همه حاضرین برای تعظیم از جا برخاسته
 آداب تسلیمات و کورنش و مجرا بجا آوردند فقیر نیز رسم تعظیم بجا آوردم این مهرد و امیر همپای
 سواری سیکار تا بدو و تخانه خاص که تشریف می دهند رفتند و فقیرها نخواستند تا بعد چند وقت
 طلب فقیر شد همراه چو بداران روانه شدم چون برد دولت رسیدم محافظان آنجا گفتند
 که در اینجا آداب بجا بیاورد و همراهمان که فقیر را برده بودند گفتند نه چون قدمی چند پیشتر رفتم
 و بر چو تره رسیدم محمد میران و محمد بهادر محمد سجانی چو بداران نشست محمد چاند خان عرف

خدنگران گفتند این جاسی بجا آوری آداب است که دفعه چوبداری آواز داد که آداب بجا آید
 پس سه بار سلام بجا آوردم باز قدمی چند پیشتر بردند باز گفتند نگاه رو برو نواب رئیس از دو صد قدم
 پرتاب بمن فقیر دید باز گفتند که آداب بجا آید باز آداب سلیم بطور بالا بجا آوردم باز گفتند پیش
 بیایید باز پیش رفتم چون قریب فرس رسیدم باز گفتند آداب بجا آید و نگاه رو برو باز آداب
 و سلام و محبت بجا آوردم باز قریب بردند و گفتند که نذر بگذرانید پس پنجه و پیه خالی بر سر رو
 نهاده پیش نظر سرکار کردم هر دو امیر که نشسته بودند ایستادند از آن هر دو نواب محی الدوله
 بهادر هر دو دستهای مرا گرفته پیش حضور کردند برادر مسافرنواری حضور رویه را از روی سحر
 برداشته فرمودند که شما فوجداری سپرد شده است عرض کردم که بلی صاحب فرمودند حالا
 برای نشستن شما اجازت نمیدهم که وقت تنگ دیده است مگر بدانید که شما بر مسند پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم نشسته اید باید که موافق حکم خدا و رسول بایانت و دیانت مقدمه ما را ایفله
 کنید و مردمان را بحق رسانید تا با استماع عدل و انصاف شما بدولت راضی و خوش شویم
 و شما را طلب فرموده پیش خود بنشانیم و بشما سخنمان کنیم عرض کردم انشاء الله تعالی همچنان
 خواهد شد باز چو بدار گفت که بیایید و آداب بجا آید قدمی چند گردیده بودم که باز حضور طلبید
 همان سخنان نصیحت را عاده فرمودند بارک الله فی عمره و حکمه و عدله و فضله باز عرض کردم
 انشاء الله القدر همچنان خواهد شد پس برگردیدم و بغلین پوشیدم باز چو بدار گفت که آداب
 بجا آید آداب بجا آوردم و سه بار مجرا کردم و روانه شدم چون بمقام اول رسیدم باز چو بدار
 گفت که نگاه رو برو چون بمن دیدند باز چو بدار گفت آداب بجا آید باز سه بار مجرا کردم
 و بیرون آمدم همه حضار در دولت استحقاق و انعام خود خواستند آخر جایگه نشسته بودم
 بانتظار نواب محی الدوله بهادر نشسته ماندم که مدوح الشان تشریف آورده مرا همراه
 چو بداران احکام رسان اعنی محمد حسین و قادر بخش و محمد کلن از نشست حمید خان عرف
 اعتماد نواز خان بخدمت نواب مختار الملک بهادر روانه فرمودند پس در حضور ایشان رسید

آداب سلام بجا آوردم و چو بداران احکام رسان که همراه آمده بود حکم حضور رسانیدند بمجنون
نواب مختار الملک بهادر نرزیسفر فزونی ناموری نچرو پیه گذاریدم پذیرا فرمودند و منطوقه
بنامیه عامه بسیار خوش شدند و فرمودند که این عامه شمارا بسیار بیت عرض کردم که مانده
در باره کار انشا الله تعالی با عامه خواهم آداحوال در باره حقیقت اجرائی کار حکم و تفصیل نصاب
حضور استفسار فرمودند همه مفصل یک یک بمحل عرض سپرده شد بسیار مسرور شدند پس
مرخص شده بمکان رسیدم چو بداران مجرائی و احکام رسان که آمده بودند دهن ایشان شیرین
کرده شد که گفته اند قطعه حاصل نشود رضای سلطان به تا خاطر بندگان نجویی به خواهی
که خدای بر تو بخشد به با خلق خدای کن نکوئی به و احسن کما احسن الله الیک چون گشت
کار دیدم و اکثر ملایان ملازم را خالی از کار یافتسم در خواست نایب خود بسرا گذاریدم و
نوشتم که اگر مولوی حسن رضای صاحب گیلوی نایب فقیر شود بفقیر بسیار در دست طایمان خواه
حاصل شود نواب صاحب منظور فرمودند که ایشان از تاریخ بستم و نهم سوال المکرم
شده ۱۲ هجری روز سه شنبه مطابق بستم و نهم تاریخ ۱۸۶۵ م کار سه کار را شروع
فرمودند حال تنخواه ایشان بکله بکله کسان از نقشه که از لطقات این کتاب است واضح خوا
شد جناب مولانا مولانا محمد الدین خان صاحب تاریخ سوم ذی قعدة ۱۲۰۳ هجری
مطابق سی و یکم تاریخ ۱۸۶۵ م هر دو فرزندان مولوی قدرت عننی صاحب مرحوم نام
سابق را بحضور نواب مختار الملک بهادر بردند که جناب مدوح ایشان یکصد و پنجاه روپیه
چلسی منصب ایشان از راه بنده پیروسی و چاکر نوازی مقرر فرمودند باب سوم در بیان
بلده فرستنده بنیاد حیدر آباد و آن مشتمل بر چند فصل است فصل اول در بنای حیدر آباد
در تو زک قطب شاهیه آورده که پیش معمور بنیاده فرخنده بنیاد حیدر آباد آبادی خلایق
دیگر کونده بود و در جایکه بلده است قریه بود که اکنه متعلقه میداشت در انجا زنی حیدر سینه
از قوم بولیان بوده است شانزده زمانه بان تعشق میداشت از پدر خود پوشیده

بطالفت الجیل سیر و شکار در بیت الطف رسیده نزد زن مذکور بعیش و عشرت میگذرانید
 و بعد رفع هوای نفسانی مراجعت بقلعه میکرد روزی در موسم بر تنگال بر اسپ سوار شد
 برود موسی رسیده دید که دریا بطیفانی است در ولوله عشق بے اختیار اسپ خود را بدریا
 انداخت و جان بسلامت برد و مجوبه رسیده کامروا گردیده باز بقلعه آمده اخباری
 این خبر را بنجاشاه رسانیده پادشاه بجزد استماع این واقعه حکم برای تعمیر پل بدار و عرصاً
 فرمودند و او در عرصه هشت ماه برود موسی بنا پل با تمام رسانید گویند برای تیسری پل نقد یک
 روپیہ عنایت شده بود از آن چار هزار روپیہ باقی ماند دار و عه زرقیه بحضور شاه عرض نمود
 حکم شد که از آن طعام نخته برفقند او و غیره تقسیم نمایند مفلوکے تاریخ پل صراط المستقیم گفته بخبر
 پیش نمود پادشاه پنج صد شرفی باو عنایت فرمود تیسری پل قبل از آبادی بلده نوزده سال
 است چه پل در نصد و هشتاد و یک هجری سال ساخته شد و بلده در سال یک هزار هجری آباد
 گردید که ماده تاریخ بنامی آن یا حافظ است و تاریخ تمام آن فرسخته بنیاد شد گویند در ایام
 فرمان روانی محمد قلی قطب شاه که لقب سیر می ملک از طبقه چهارم قطبشامیه چون بعفونت
 حادثه و بای در گوگنده روی نمود تمامی ارکان پیشگاه سیر سلطانی عرض نمودند که بر ساحل
 رود موسی بفاصله سه کرده از قلعه گوگنده شهرے بنا فرمایند سلطان حسب معروضه ایشان
 شهری با اسم باگ نگر آبادان فرمود زیرا که پادشاه بولی که بهالگتی نام داشت بران واله
 و عاشق بود بنامش موسوم کرد و بکنیز آبادانی پرداخت بعد مردن مسماة مذکوره این محوره
 بجمید آباد مشهور ساخت آن زمان بلده بے حصار بود بنامی فصیل آن مبارخان انداخت
 و طول پل نرود که حالاً بنام پل کهنه مشهور است و بعد در عرصه و عرض دوازده درعه و ارتفاع آن چهارده
 است و بلده را حضرت اوزنگ یب بهادر پس از سیر آرائی سلطنت هند و ستان سی و یکم جلوس در سال
 یک هزار و نود و هشت هجری مسخر بکنند اقبال گردانید و ابو الحسن خاتم طبقه قطب الملکیه را اسیر نمود
 حیدر آباد را به دارالجهاد موسوم فرمود و بزبان قطب شامیه در این بلده قریب

پنجگروه بود و سال یک هزار و یکصد هجری نواب میر قمر الدین علی خان بهادر نظام الملک آصفجیاه
 حصار بلده پنجگروهی جبریی با تمام رسانید فصل دوم در بیان نعل صاحب در سنه کنه
 و یکصد و هفتاد و هشت هجری نواب نظام علیخان بهادر نظام الملک آصف جاہ ثانی جاگیرات
 بتبرکات مقرر فرموده از آنجمله بینی خود آہنی سرور کائنات است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آنرا نعل
 مبارک نامند و در معرکہ کربلا بر سر مبارک سید الشہداء حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ بود
 و از آن خود پارچہ بینی جدا شدہ بود و بعد مر و رعمود کسی از زواران یافته دست بدست نزد
 سلطان یوسف علیخان عادل شاہ سیر آرای بجا پور تبرک رسیده و از آنجا بعد سلیمان
 قطب شاہی در حیدرآباد رسیده چونکہ سلطان تجلیم آن پرداخت و در تعویذ نقرہ نمادہ
 بصورت نعل مبارک اللہ بر علم زدہ و عندل گرفتہ ہمیشہ لعشرہ محرم استادہ آداب و رسوم تخت
 امام الشہداء رضی اللہ عنہ بجای آورد ہنوز آن دستور جاری است کہ در عشرہ محرم متصل ^{در آواز}
 آن را استادہ میکنند خاص دعوا م انجام دینجا آمدہ عود می سوزانند و گلہامی اندازند و افراط این
 عمل شب و ہم ہجوم غلاق میشود کہ آن را بردارند و کثرت آدمیان ہمراہی و بسیاری روشنی
 مشاعل و عود سوزی و گل ریزی میشود قابل دید اینجاست کہ سوای آدمی دیگر حیوان سوار در آن ^{نہا}
 و چون بینی خود مانند نعل بیاید پس شبہ با سم شبہ بہ مشہور کردند فصل سوم در ذکر سنہ
 پل ثانی و ثالث در ایام سند نشینی نواب میر فرخندہ علیخان بہادر ناصرالدولہ ^{نہا} فصل الا
 نظام الملک آصفجیاه رابع با یام ایچی گری مہجر اسٹورٹ صاحب عالی شان بہادر در سال کنہ
 و دو صد و چهل و پنج تیاری پل بر رود موسی قریب چادر گھاٹ با ہتمام الفسن صاحب بہادر
 بصرف ہشتاد و پہزار روپیہ کہ از خزائن عامرہ عطا شد متصل در وارہ چادر گھاٹ با ارتفاع
 پانزدہ درعہ و سہ عدد گز طول بنا یافت و تایخ آن راجہ راجا بایان مہاراجہ چند و لال
 تصنیف فرمودہ بر سنگ سیاہ کندائیدہ نصب نمودہ اند تاریخ ناصرالدولہ شاہ آصف جاہ
 کہ نظیرش گئی ندید نگاہ حکم چون شد بر راجہ چند و لال * زود سازند پل بہ شام پگاہ

از عقل سیر استوارت و پیل بنا کرد و تسل مہر و ماہ و در شمسہ ہجری در فرمان روای ہند
 فیضاب حاتم دوران فیاض زمان نواب میر تنیبت علی خان بہادر افضل الدولہ نظام
 الملک آصف جاہ ناس ظہیر سر پر سلطنت مشیر امور مملکت متفقن قوانین ریاست اسوہ کثیر
 کیاست رکن السلطنۃ القاہرہ عضد الدولہ الباہرہ انیفض الجسم والفضل المنعم دام آجالہ و
 طال انقبالہ پیل نہایت پسندیدہ و مستحکم ساختہ شد تاریخ ابتدای بنای او را شیخ امیر الدین
 ساکن حال چنچل کوڑہ مولد پاکٹور تعلقہ رایچور خوش مادہ یافتہ سلمہ ربہ ربہ اہدنا الصراط
 المستقیم سال کینار و دو صد و ہفتاد و پنج ہجری و تاریخ ختم و تمام بنای او را شاعر لاثانی عنی
 وجیہ الدین خان معنی خوش منظوم فرمودہ است و سرکار بر دیوار پہلوی راست دہلی در
 جدید برسنگی کندہ کنانیدہ درج نمودہ نیست قطعہ تاریخ بعد افضل الدولہ بہادر و نظام الملک
 آصف جاہ دوران و آئی تا بود تا بان مہ و مہر و بود و خورشید اقبالش در خشان و
 نکو دیوان او مختار ملک است و کہ نیکی را بود ہر حال خوانمان و بود کہ نیکل ڈیو و حسن بہادر
 سفیر ناکس دل ذمی شوکت و عثمان و حسن را می سترارے این پیل و باشد چو طاق مفت
 ایوان و صراط مستقیم رود موسی و معنی مصحح تاریخ بر خوان و از مصنف این کتاب تاریخ
 بنای آن پیل تبعمیہ این است قطعہ تاریخ نظام الملک آصف جاہ انعم و پیل خوش وضع و اور
 ساخت حکم و بنایش را بسی تاریخ گفتند و کہ باشد ناظمش مشہور عالم و قہر با این عظمت
 و فصاحت و نہ تاریخ بگفتہ ابن آدم و بفرق افضل الدولہ بہادر و عجب تاریخ گفتی
 جسیر اعظم و ہر گاہ عدد الف را در مجموعہ اعداد بر جسیر اعظم داخل کنند تاریخ بنای این پیل حاصل
 شد یعنی سنہ کینار و دو صد و ہفتاد و پنج ہجری حاصل میگردد و دام اقبال البانی بدعاے
 الاقاصی والادانی فصل چہارم در بیان دروازہ ہامی حصار این بلدہ و در یکہ
 بد کہ حصار این بلدہ فسخندہ بنیاد را سیزدہ دروازہ شمرده می شود اول دہلی دروازہ قدیم
 دو م دہلی دروازہ جدید کہ دروازہ افضل گنج مشہور است سوم چادر گماث دروازہ

چهارم دیر پوره دروازه پنجم یا قوت پوره دروازه ششم دروازه تالاب میر حمله هشتم گونی
 دروازه هشتم لعل دروازه نهم علی آباد دروازه دهم عاری بنده دروازه یازدهم فتح دروازه
 دوازدهم دود باولی دروازه سیزدهم دروازه پل کمنه و این حصار نیکو آثار را سینه در پیچند
 یعنی کهرگی هستند اول کهرگی بوبره دوم کهرگی تالاب میر حمله سوم کهرگی تا چهارم کهرگی ننگ علی
 شاه پنجم کهرگی بودله صاحب ششم کهرگی دار الشفا که کهرگی راورنیهما مشهورست هفتم کهرگی
 کلانان هشتم کهرگی قصاران یعنی دهبویان نهم کهرگی حسن علی که این هسکهرگی مخفی هستند
 که مردم آمد و شدند از آن کمتر دارند دهم کهرگی چنپا دروازه یازدهم کهرگی چار حسل دروازه
 دوازدهم کهرگی دود باولی که حالاً بندست سیزدهم کهرگی کارجی کوڑه فصل پنجم در بیان
 آبادی محلات و بازارهای وغیر آن که بیرون حصار بلده مبارک است بر آنکه بسیار
 از کتب عمارات که متصل بلده هستند بعد از تیساری حصار و قفا وقتاً آبادان شده اند تفصیل آن

| شماره | نام محله | راه | شماره | نام محله | راه |
|-------|---------------|-----|--------------|----------|------------|
| ۱ | بیکم بازار | ۸ | الاده بی بی | ۱۴ | که مارو طک |
| ۲ | چوڑی بازار | ۹ | کاروان سیان | ۱۶ | رمنست پوره |
| ۳ | مهارا گنج چوڑ | ۱۰ | کاروان ساهو | ۱۸ | مها لچ گنج |
| ۴ | بیرون دروا | ۱۱ | کاران گجراتی | ۱۹ | مختار گنج |
| | دیر پوره | ۱۲ | مستعد پور | ۲۰ | افضل گنج |
| ۵ | بیرون دروا | ۱۳ | کاغذو طک | ۲۱ | بازار |
| | یاقوت پوره | ۱۴ | گولی پوره | | عیسی میان |
| ۶ | بالا گنج | ۱۵ | قطبی کوڑه | ۲۲ | حشمت گنج |
| ۷ | اپو کوڑه | | پنچیل کوڑه | ۲۳ | ترب بازار |

ملاک
 دروازه
 پنجم
 دروازه
 ششم
 دروازه
 هفتم
 دروازه
 هشتم
 دروازه
 نهم
 دروازه
 دهم
 دروازه
 یازدهم
 دروازه
 دوازدهم
 دروازه
 سیزدهم
 دروازه
 چهاردهم
 دروازه
 پانزدهم
 دروازه
 شانزدهم
 دروازه
 هجدهم
 دروازه
 نوزدهم
 دروازه
 بیستم
 دروازه
 بیست و یکم
 دروازه
 بیست و دوم
 دروازه
 بیست و سوم
 دروازه
 بیست و چهارم
 دروازه
 بیست و پنجم
 دروازه
 بیست و ششم
 دروازه
 بیست و هفتم
 دروازه
 بیست و هشتم
 دروازه
 بیست و نهم
 دروازه
 بیست و دهم
 دروازه
 بیست و یازدهم
 دروازه
 بیست و دوازدهم
 دروازه
 بیست و سیزدهم
 دروازه
 بیست و چهاردهم
 دروازه
 بیست و پانزدهم
 دروازه
 بیست و شانزدهم
 دروازه
 بیست و هجدهم
 دروازه
 بیست و نوزدهم
 دروازه
 بیست و بیستم
 دروازه
 بیست و یکم
 دروازه
 بیست و دوم
 دروازه
 بیست و سوم
 دروازه
 بیست و چهارم
 دروازه
 بیست و پنجم
 دروازه
 بیست و ششم
 دروازه
 بیست و هفتم
 دروازه
 بیست و هشتم
 دروازه
 بیست و نهم
 دروازه
 بیست و دهم
 دروازه
 بیست و یازدهم
 دروازه
 بیست و دوازدهم
 دروازه
 بیست و سیزدهم
 دروازه
 بیست و چهاردهم
 دروازه
 بیست و پانزدهم
 دروازه
 بیست و شانزدهم
 دروازه
 بیست و هجدهم
 دروازه
 بیست و نوزدهم
 دروازه
 بیست و بیستم

تایخ
 دکن
 در
 حصار
 بلده
 مبارک
 است
 بر
 آنکه
 بسیار
 از
 کتب
 عمارات
 که
 متصل
 بلده
 هستند
 بعد
 از
 تیساری
 حصار
 و
 قفا
 وقتاً
 آبادان
 شده
 اند
 تفصیل
 آن
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

| شماره | نام محله | شماره | نام محله | شماره | نام محله |
|-------|-----------------|-------|--------------------|-------|---------------------|
| ۲۳ | لنگم پٹے | ۳۹ | محله ندی کھٹہ | ۵۶ | محله پنجابی گنج |
| ۲۵ | زرینسی چھاؤ | ۴۰ | محله بہادر پورہ | ۵۷ | محله خوش بہرہ |
| ۲۶ | بہادر پورہ | ۴۱ | محله گورہ کھڑی | ۵۸ | میر عالم مرحوم |
| ۲۷ | بی بی گنج | ۴۲ | محله بازار ایاچی | ۵۹ | محله گنبد شاہ |
| ۲۸ | بازار محمد شکر | ۴۳ | محله سکندر نگر | ۶۰ | راجہ صاحب |
| ۲۹ | شمشیر گنج | ۴۴ | محله لالہ علی عالم | ۶۱ | محله فتح گنج |
| ۳۰ | علی آباد | ۴۵ | محله کم سن اللہ کو | ۶۲ | محله پھول باغ |
| | بیرون دروازہ | | مرحوم | ۶۳ | محله بازار جہان شاہ |
| ۳۱ | چادر گھاٹ | ۴۶ | محله چوہدری | ۶۴ | محله باغ |
| | بیرون دروازہ | ۴۷ | محله کوه بریانی | | گوند بخش |
| ۳۲ | بازار سلیمانچہ | ۴۸ | محله داد بادی | ۶۵ | محله جمال وارٹی |
| ۳۳ | محله درگاہ | | کمانی پورہ | ۶۶ | محله باغ |
| | شہادت اللہ | ۴۹ | محله بازار عمدہ | | عظیم خان |
| ۳۴ | محله بدن شاہ | ۵۰ | محله شمشیر بی بی | ۶۷ | محله منگل فقیر |
| ۳۵ | چکینی پورہ | ۵۱ | محله نین کلپتر | ۶۸ | محله باغ |
| ۳۶ | دیباغ غلام رسول | ۵۲ | محله نایک ساہی | | سرفراز جنگ |
| | محله دوال کوپہ | ۵۳ | محله صالح کورہ | ۶۹ | محله مقطع درہ |
| ۳۷ | محله باغ راجندر | ۵۴ | محله نصر گنج | ۷۰ | محله اوسک |
| ۳۸ | محله مسجد خندا | ۵۵ | محله زنبور خانہ | | پلی سامی |

| شماره | نام محله | راه | کیفیت | شماره | نام محله | راه | کیفیت | شماره | نام محله | راه | کیفیت |
|-------|-------------------------|-----|-------|-------|--------------------------|-----|-------|-------|-------------------|-----|-------|
| ۹۹ | محله کوه بانگی | | | ۱۰۸ | محله بهمن داری | | | ۱۰۸ | سکنند پورہ | | |
| ۱۰۰ | محله نیکه موپن چسب | | | ۱۰۹ | محله تعلیم پورہ | | | ۱۰۹ | گوشہ محل | | |
| ۱۰۱ | محله گل کورہ | | | ۱۱۰ | محله جعفر گنج | | | ۱۱۰ | بازار امیرالدو | | |
| ۱۰۲ | محله میان گلپس جاوئی | | | ۱۱۱ | محله الادہ تم | | | ۱۱۱ | بازار خان بان | | |
| ۱۰۳ | محله پھار و علامہ تفسیر | | | ۱۱۲ | محله رشید صاحب | | | ۱۱۲ | بازار نقارخانہ | | |
| ۱۰۴ | محله چوکی چتر | | | ۱۱۳ | محله کاجی کورہ | | | ۱۱۳ | بازار راجی | | |
| ۱۰۵ | محله نگیرہ | | | ۱۱۴ | محله بازار نامیانی | | | ۱۱۴ | بازار خان بہادری | | |
| ۱۰۶ | محله راجسیرا | | | ۱۱۵ | محله چاوری سلیمانجا | | | ۱۱۵ | بازار فریدونجا | | |
| ۱۰۷ | محله خیدراسی | | | ۱۱۶ | محله بازار اکبریاہ | | | ۱۱۶ | بازار فضل علی خان | | |
| ۱۰۸ | محله بین بازار | | | ۱۱۷ | محله بازار دیوبند | | | ۱۱۷ | متوالی پورہ | | |
| ۱۰۹ | محله حکیم وار | | | ۱۱۸ | محله بازار فوجدار خان | | | ۱۱۸ | چھاؤنی اندر | | |
| ۱۱۰ | چھاؤنی محله | | | ۱۱۹ | محله حافظ گنج | | | ۱۱۹ | شاہ عنایت گنج | | |
| ۱۱۱ | نادر علی بیگ خان | | | ۱۲۰ | محله بازار بنی صاحب | | | ۱۲۰ | ہنگل کورہ | | |
| ۱۱۲ | محله پھال بندہ | | | ۱۲۱ | محله بہگوان گنج | | | ۱۲۱ | چوراہہ جی کلان | | |
| ۱۱۳ | محله گاہ بڑی صاحب | | | ۱۲۲ | محله بازار چاند نامہ جنگ | | | ۱۲۲ | چوراہہ جی خرد | | |
| ۱۱۴ | محله بادشاہ گنج | | | ۱۲۳ | محله گوندہ شہین | | | ۱۲۳ | نقارخانہ خرد | | |
| ۱۱۵ | محله کوما داری | | | ۱۲۴ | دال منڈی | | | ۱۲۴ | جزال خانہ | | |
| ۱۱۶ | محله عمید گاہ | | | ۱۲۵ | بازار نو | | | ۱۲۵ | دھول پٹہ | | |
| ۱۱۷ | محله امام باڑہ | | | ۱۲۶ | بازار آزا | | | ۱۲۶ | نایک پورہ پھار | | |
| ۱۱۸ | محله امام گنج | | | ۱۲۷ | سبزی منڈی | | | ۱۲۷ | وزیر بندہ | | |

| تعداد | نام محله | تعداد | نام محله | تعداد | نام محله | |
|-------|---------------------|-------------------|--------------------|-----------------|-------------------|-----------------|
| ۱۶ | محله سری الاڈ | ۴۸ | محله پو حجابو | ۳۳ | محله دیو طبری | |
| ۱۷ | محله جوڑی چار محل | ۴۹ | محله کمرہ بہاؤ | ۳۴ | کیوان جاہ | |
| ۱۸ | محله گدہ چار محل | ۵۰ | محله کمرہ پو | ۳۵ | محله چوک | |
| ۱۹ | محله بازار سیلیا | ۵۱ | محله موڈی بند | ۳۶ | محله شاہ گنج | |
| ۲۰ | محله اردو | ۵۲ | محله مندی آئینہ | ۳۷ | محله دیو طبری | |
| ۲۱ | محله بازار | ۵۳ | محله حالہ آڑ | ۳۸ | امیر کبیر بہادر | |
| ۲۲ | محله ساسی میان | ۵۴ | محله غازی بندہ | ۳۹ | محله جلال کوچہ | |
| ۲۳ | محله رکاب سنگھ | ۵۵ | محله جوڑی سید علی | ۴۰ | محله دیو طبری | |
| ۲۴ | محله فرشتخانہ | ۵۶ | محله شکر گنج | ۴۱ | وقار الامراہیا | |
| ۲۵ | محله کوسی واری | ۵۷ | محله بازار پود لال | ۴۲ | محله تعلیم پٹ | |
| ۲۶ | محله کوٹہ شکر | ۵۸ | محله مسجد گوگنا | ۴۳ | محله فتح خوروا | |
| ۲۷ | محله تیرخانہ بادشاہ | ۵۹ | محله اسلام دار | ۴۴ | محله دو دو باو | |
| ۲۸ | محله نیکلہ امیر | ۶۰ | محله حوض پوچر | ۴۵ | محله کوچہ نانکرام | |
| ۲۹ | محله کیکلہ | مال | | ۴۶ | محله کمال نوٹو | |
| ۳۰ | محله کوکر دار | محله دیول | ۶۱ | محله حسینی علم | ۴۷ | محله جوہری کو |
| ۳۱ | محله امیر باغ | دنیانا تہ | | ۴۸ | محله بارہ گلی | |
| ۳۲ | محله سونہ | محله شاہ علی بندہ | ۶۲ | محله کتو ترخانہ | ۴۹ | محله کتو ترخانہ |
| | اندرون گنڈ علی آباد | محله پنج بہیا | ۶۳ | | | |
| | محله کوچہ سنگ لال | محله جوڑوان | ۶۴ | | | |

| نام محلہ | نمبر | نام محلہ | نمبر | نام محلہ | نمبر |
|-------------------|------|------------------------|------|-----------------|------|
| بیع اللہ خان | | محلہ فلجانہ | ۷۸ | محلہ قاضی پورہ | ۶۵ |
| محلہ کمان سنگھ | ۹۲ | محلہ کولی پورہ | ۷۹ | محلہ جمال وارٹ | |
| محلہ کوچہ بابت | ۹۵ | محلہ سلطان شاہ | ۸۰ | محلہ مہبت پورہ | ۶۶ |
| محلہ مسجد | ۹۶ | محلہ کمال سال | ۸۱ | محلہ نوح محل | ۶۷ |
| مولوی مظہر | | محلہ نیگلین | ۸۲ | محلہ مسجد | ۶۸ |
| محلہ کوچہ کھن لال | ۹۷ | کورٹ جان | | محلہ اندرون | ۶۹ |
| محلہ منڈی کاد | ۹۸ | محلہ ہونی وارٹ | ۸۳ | گدر سلطان شاہ | |
| محلہ مکان | ۹۹ | محلہ بخشہ بازار | ۸۴ | دروازہ پل کھنہ | |
| بھانڈا رجاہ | | محلہ مسجد شکر | ۸۵ | محلہ منغل پورہ | ۷۰ |
| محلہ بازار | ۱۰۰ | محلہ غسالانہ | ۸۶ | محلہ محل آباد | ۷۱ |
| بھادر الدولہ | | محلہ دائرہ | ۸۷ | محلہ کھنگلی باؤ | ۷۲ |
| محلہ بازار | ۱۰۱ | میر مومن | | محلہ مہنومان | ۷۳ |
| محلہ گنج | | محلہ مسجد نور اللہ خان | ۸۸ | پنج موسے | |
| محلہ دروازہ | ۱۰۲ | محلہ کوچہ بال کھنہ | ۸۹ | محلہ لال دروازہ | ۷۴ |
| تالاب میر علی | | محلہ مکان الدولہ | ۹۰ | محلہ ناکل چیتا | ۷۵ |
| محلہ پھانگ | ۱۰۳ | محلہ مسجد مولو | ۹۱ | محلہ چند وال | ۷۶ |
| ممتاز الدولہ | | حیدر | | بیلہ مہراج | |
| محلہ کھری کاتر | ۱۰۴ | محلہ منغل پورہ | ۹۲ | محلہ پھانگ | ۷۷ |
| کورہ | | محلہ حوض | ۹۳ | سبجان خان | |

محلہ کورہ
محلہ پھانگ
محلہ کھری کاتر
محلہ بازار

| رقم | نام محله | رقم | نام محله | رقم | نام محله | رقم | نام محله |
|-----|-----------------|-----|-----------------|-----|--------------------|-----|----------|
| ۱۰۵ | محله درگا پشاه | ۱۲۰ | محله شاه | ۱۳۲ | محله کولہ عالیجا | | |
| | امیر اللہ | | لنگن حساب | ۱۳۳ | محله بازار چنی | | |
| ۱۰۶ | دروازہ چادر | ۱۲۱ | محله طہاس | ۱۳۴ | محله مکان لالہ بہا | | |
| | گھاٹ | | خان پورہ | ۱۳۵ | محله گاریخانہ | | |
| ۱۰۷ | محله بخاران | ۱۲۲ | محله میرچوک | ۱۳۶ | محله چارمینار | | |
| ۱۰۸ | محله سلیمانجاہ | ۱۲۳ | محله گرجیوی | ۱۳۷ | محله کمال کمال | | |
| ۱۰۹ | محله جام بانگ | | تسیم | ۱۳۸ | محله خوش بخشک | | |
| ۱۱۰ | محله راوڑبھا | ۱۲۴ | محله کمان | ۱۳۹ | محله کوجپٹہ | | |
| ۱۱۱ | محله بازار لالہ | | پٹھی بیگ | | محلہ رسول | | |
| ۱۱۲ | محله امام بارہ | ۱۲۵ | بہانڈہ کورہ | ۱۴۰ | محله بازار | | |
| ۱۱۳ | محله چاہ جام | ۱۲۶ | محله کھڑکی ماتا | | نچہ پشاه | | |
| ۱۱۴ | محله بازار کوکا | ۱۲۷ | محله مایا پٹ | ۱۴۱ | بازار مصفا | | |
| ۱۱۵ | محله سدھی مٹہ | ۱۲۸ | محله حوترہ کھی | | الملك بہاد | | |
| | کھڑکی بودی حساب | ۱۲۹ | محله کوجہ کھل | ۱۴۲ | محله کمان ہا | | |
| ۱۱۶ | محله پٹھی پورہ | | پوشش | ۱۴۳ | مٹھی میرنام | | |
| ۱۱۷ | محله حافظ مٹو | ۱۳۰ | محله مندوہ | ۱۴۴ | محله تپہ کٹ | | |
| ۱۱۸ | محله دروازہ | | چنبیلی | | نعل حساب | | |
| | دیر پورہ | ۱۳۱ | محله کھڑکی | ۱۳۵ | محله دیو پٹ | | |
| ۱۱۹ | محله پٹھی | | زنگ علی شاہ | | خوار الملک بہا | | |

| شماره | نام محله | کیفیت | شماره | نام محله | کیفیت | شماره | نام محله |
|-------|----------------|-------|-------|-------------|-------|-------|-----------|
| ۱۳۶ | گولمه اکبر چاه | | ۱۳۸ | محله | | ۱۳۹ | محله چاه |
| ۱۳۶ | محله سبته | | | دہلی دروازہ | | | مراغ خانہ |

فصل ہفتم در میان ناکھای بیرون شہر

| شماره | نام ناکھای بیرون شہر | کیفیت | شماره | نام ناکھای بیرون شہر | کیفیت | شماره | نام ناکھای بیرون شہر |
|-------|----------------------|-------|-------|----------------------|-------|-------|----------------------|
| ۱ | بازار پورہ | | ۱۶ | بازار پورہ | | ۱۷ | بازار پورہ |
| ۲ | بازار پورہ | | ۱۷ | بازار پورہ | | ۱۸ | بازار پورہ |
| ۳ | بازار پورہ | | ۱۸ | بازار پورہ | | ۱۹ | بازار پورہ |
| ۴ | بازار پورہ | | ۱۹ | بازار پورہ | | ۲۰ | بازار پورہ |
| ۵ | بازار پورہ | | ۲۰ | بازار پورہ | | ۲۱ | بازار پورہ |
| ۶ | بازار پورہ | | ۲۱ | بازار پورہ | | ۲۲ | بازار پورہ |
| ۷ | بازار پورہ | | ۲۲ | بازار پورہ | | ۲۳ | بازار پورہ |
| ۸ | بازار پورہ | | ۲۳ | بازار پورہ | | ۲۴ | بازار پورہ |
| ۹ | بازار پورہ | | ۲۴ | بازار پورہ | | ۲۵ | بازار پورہ |
| ۱۰ | بازار پورہ | | ۲۵ | بازار پورہ | | ۲۶ | بازار پورہ |
| ۱۱ | بازار پورہ | | ۲۶ | بازار پورہ | | ۲۷ | بازار پورہ |
| ۱۲ | بازار پورہ | | ۲۷ | بازار پورہ | | ۲۸ | بازار پورہ |
| ۱۳ | بازار پورہ | | ۲۸ | بازار پورہ | | ۲۹ | بازار پورہ |
| ۱۴ | بازار پورہ | | ۲۹ | بازار پورہ | | ۳۰ | بازار پورہ |
| ۱۵ | بازار پورہ | | ۳۰ | بازار پورہ | | ۳۱ | بازار پورہ |

| شماره نشان | نام ناکهای بیرون شهر | نشان | نام ناکهای بیرون شهر | شماره نشان |
|------------|----------------------|------|----------------------|------------|
| ۲۶ | کلیه کوه | ۵۰ | کلیه کوه | ۵۰ |
| ۲۷ | کلیه کوه | ۵۱ | کلیه کوه | ۵۱ |
| ۲۸ | کلیه کوه | ۵۲ | کلیه کوه | ۵۲ |
| ۲۹ | کلیه کوه | ۵۳ | کلیه کوه | ۵۳ |

فصل هشتم در بیان ناکهای اندرون شهر

| شماره نشان | نام ناکهای اندرون شهر | راه کیفیت | شماره نشان | نام ناکهای اندرون شهر | راه کیفیت |
|------------|-----------------------|-----------|------------|-----------------------|-----------|
| ۱ | کلیه کوه | | ۱۲ | کلیه کوه | |
| ۲ | کلیه کوه | | ۱۵ | کلیه کوه | |
| ۳ | کلیه کوه | | ۱۶ | کلیه کوه | |
| ۴ | کلیه کوه | | ۱۷ | کلیه کوه | |
| ۵ | کلیه کوه | | ۱۸ | کلیه کوه | |
| ۶ | کلیه کوه | | ۱۹ | کلیه کوه | |
| ۷ | کلیه کوه | | ۲۰ | کلیه کوه | |
| ۸ | کلیه کوه | | ۲۱ | کلیه کوه | |
| ۹ | کلیه کوه | | ۲۲ | کلیه کوه | |
| ۱۰ | کلیه کوه | | ۲۳ | کلیه کوه | |
| ۱۱ | کلیه کوه | | ۲۴ | کلیه کوه | |
| ۱۲ | کلیه کوه | | ۲۵ | کلیه کوه | |
| ۱۳ | کلیه کوه | | ۲۶ | کلیه کوه | |

| | | | | | | | |
|-------|-----------------------|-------|-----------------------|-------|-------|-----------------------|-------|
| شماره | نام ناکهای اندرون شهر | نشانی | نام ناکهای اندرون شهر | نشانی | شماره | نام ناکهای اندرون شهر | نشانی |
| ۱ | اندرون شهر | ۱ | اندرون شهر | ۱ | ۱ | اندرون شهر | ۱ |
| ۲ | فصلنامه | ۲ | مختصی | ۲ | ۲ | فصلنامه | ۲ |
| ۳ | دودار | ۳ | مسجد | ۳ | ۳ | دودار | ۳ |
| ۴ | پدرستان | ۴ | بازار | ۴ | ۴ | پدرستان | ۴ |

فصل نهم در بیان چاوری های متعلق بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد است
 در اصطلاح مردمان این دیار چاوری چوکی را نامند که دارالامین است آنجا
 امین میباشد گویند که توانی چند محلات باشد و آن چاوری که اندرون بلده

ست هفت ست

| | | | | | |
|-------|-----------------------|-------|------------|-----|------------|
| شماره | نام ناکهای اندرون شهر | نشانی | کیفیت | راه | کیفیت |
| ۱ | اندرون شهر | ۱ | اندرون شهر | ۱ | اندرون شهر |
| ۲ | اندرون شهر | ۲ | اندرون شهر | ۲ | اندرون شهر |
| ۳ | اندرون شهر | ۳ | اندرون شهر | ۳ | اندرون شهر |
| ۴ | اندرون شهر | ۴ | اندرون شهر | ۴ | اندرون شهر |

چاوری بیرون شهر هفت ست

| | | | | | |
|-------|-----------------------|-------|------------|-----|------------|
| شماره | نام ناکهای اندرون شهر | نشانی | کیفیت | راه | کیفیت |
| ۱ | اندرون شهر | ۱ | اندرون شهر | ۱ | اندرون شهر |
| ۲ | اندرون شهر | ۲ | اندرون شهر | ۲ | اندرون شهر |
| ۳ | اندرون شهر | ۳ | اندرون شهر | ۳ | اندرون شهر |
| ۴ | اندرون شهر | ۴ | اندرون شهر | ۴ | اندرون شهر |

بله چاره باشد فصل دهم در بیان محکمت که در نیولا در بلده رواج یافته است
 این ست دارالانشاء که در آن رقعته های صاحب عالی شان بهادر میرسنده از آنجا

جواب آنها بعد دستخط دیوان صاحب بر مسودات جاری میشوند و دیگر محاکم هم تحریر احکام و اجوبه
 میشود و در نجات و منشی گرامی اندکی منشی میر مهدی حسین صاحب دیگر منشی محمد صدیق صاحب که
 هر دو در کار خود فردی و جوهر فردی و دیگر محکم صدر مالگزار می که افسران معتمد مالگزار می سید سعید الدین
 صاحب قادری اند نهایت صاف درون و بهوشیار و کارگزار و دیانت شعار و واقف
 و ستورات این ملک و مصدر حسنات بنفس نفیس خود انجام کار سه کار میدهند نائب ندارند
 و این خوب نیست که حوائج و عوائق همه را عارض در حالت نبودن نائب و پیش آمدن حاجت
 حرج کار تصور و نظم کار ایشان بر وضع دستورات مغولیه است نه بر قوانین مروجه سوم چهارم
 مجلس مالگزار می ارباب این محکمه نجکس اند از موده کار رکن اول را نام مسطر چارلس
 ست و رکن دوم موسوم به منشی عبدالقادر و رکن سوم معروف بجوینجی لیستن جی فارسی و رکن
 چهارم شهوپسید جی الدین صاحب علوی و میر مجلس ایشان آغا محمد شوستری هستند اجرای کار
 ایشان نه بر وضع مغولیه است نه بر قوانین انگلیزیه بلکه بین میان هر دو است و سر رشته دار
 این محکمه آدم بهوشیار است اما مردم بسبب اینکه آورده با قوم خود بسیار مامور کرده است حرفها
 مینزند و تممت نامی نهند تا آنکه از راه حسد در اخبار نکت نویسانیده اند و نمیدانند که این رسم
 قدیم است اما حاسدان را قلب سیاه که هرگاه کثیر التوسلین را میبندد بگمانها میسکنند پس
 هر دانشمند را حفظ خود مناسب است و حکم القوانین موافق التهم احتیاط ضروری و پیرهن واجب
 چون درین محکم صندوق عرائض مقرر کرده اند که مستغیث عرضی خود را در آن می اندازد و بعد
 عرضه دراز خوانده میشود تا آنکه مستغیث مضطرب شده عاجز گردیده بخانه خود محدود میگردد و لهذا مناسب
 چنان است که از جمله ارکان یک افسر بهر ذر سماعت عرضی مستغیثان کرده باشد تا این نیک است
 عوام رفیع گردد چهارم عدالت خاص است نام افسران محکم مولانا مؤید الدین نصاب است
 و بلوک لقب بمعتمد خاص بهر قدر کار را که بر قانون آورده است ذات سامی ایشان است
 نهایت کارگزار و در برو دیانت دار و محنت کش در کار سه کار نیز قلم نبایت درجه معالده

فهم تجربه کار سرباز انگیزی و هندوستانی از نشان نویسی تار و بکار و پروانه و فهرست لغت و
 همه چکیده قلم ایشان میباشد از هنگام صبح تا زدن سه ساعت شب قلم از دست ایشان
 نمی افتد مقابله تحریر ایشان همه محرران سر رشته قلم برگوش می دارند شخصی را در کار ایشان
 دخل نیست و بر مرادات ایشان کسی را خبری نه محرران خوش قلم و چابک دست که در محله
 ایشان جمع اند در محکمه دیگر نیست نائب ایشان فرزند کوچک ایشان است آن هم جامع مفا
 حمیده است و نفوس پسندیده اگر چه پدرش پیرالدین است مگر الهی کند که پسر معین الدین است پنجم
 مجلس صدر مرافعه تائیه است در آن پنج رکن و یک میز مجلس هستند اول رکن مولوی احمد علی
 موروثی فرزند ارجمند مولوی اکبر علی صاحب اعطی سلمها که خلع و عطا ایشان در هند است
 کمتر از اهل علم آنجا باشد که ایشان را نداند از عرصه دراز در سرکار نظام سلسله هدایت و ارشاد
 و تعلیم خلق و بیان و عطف خصوصاً در ایام محرم شریف و ایام دوازدهم کمال هجوم خلاق طوف ایشان
 میباشد فرزند ارجمند ایشان اول مجلس عدالت پادشاهی بوده اند سالها سال کار نمایان
 در آن خدمت بجاء آورده اند حال آن خدمت به تحیف در آمده سرکار کمال قدر دانی رکن اول
 این مجلس متفرق فرموده اند خوش گذران اند چون ایام این خدمت غور طلب اند بسبب تعمق فکر
 شکایت و مانع را بیان میکنند و الحق بفرید که آدم بمرتبه فارابی میرسد رکن دوم مولوی کریم
 اند نهایت مرد بزرگ کریم نفس تجربه کار از موده شعار پیشتر ازین در مرافعه اول بوده اند نسبت
 ارادت با حضرت شاه سعد الدین صاحب نقشبندی مجلیدی منظری دارند قدس اسرار هم را علی ایشان
 بر وضع قانون مغولیه زرین است و تجویز ایشان بیشتر نبی بر رسم خوش آئین است بانندگان
 کریم نیکو منش و بار جایا و بر ایا خوش روشن اما حسن طسیرق حضرت ایشان دماراے
 جماعت محبوب است مگر مقام فرویت اوضح و عند البحرین مقبول و فرغوب است رکن سوم
 مولوی جمال الدین صاحب مدراسی اند پیشتر در سرکار انگیزی مامور بوده اند و بکار گزاری معروف
 و مشهور اما اینجا اگر چه مدار حکم بران نباشد مگر حالی هم از ان نباشد بیشتر اصحاب درین جماعت

بزرگان بود که کارهای کارانگریزی فرموده اند بلکه صرف درین ملک نموده یا بر منصب حکم مامور نبوده اند
 لهذا آرای ایشان هم بیشتر افرو میباشند و طوعاً و کرهاً با اتفاق می گردید رکن چهارم مولوی
 اعظم الدین خان صاحب بخاری اند اگر چه ایشان از مردم ولایت اند و رای ستوده ایشان با
 رای دکنیان همانقدر اجد است که ولایت خراسان را نسبت دوری بادکن اما از لقاقت
 شنیده ام که هر قدر که رای رسائی ایشان در مقدمات میرسد دیگران کمتر آن مرتبه میسرند
 اگر چه هر کس بقدر اجتهاد در تحقیق حق سعی باشد مگر ایشان زیاده تر مصیب از دیگران
 اند و شتاب عندالرحمان رکن پنجم مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام اند که غلغل
 علم و فضل ایشان در چار و انگ هندوستان است بلکه در تمام عرب و ترکستان و عراق و
 اصفهان صیت یکتائی ایشان فرارسیده اما انجام کام حکومت را جای ندیده اند فلذا اعیان
 رای ایشان را نه پسندیده اند الحق اگر چه کار کد امی سرکار را انجام نداده اند اما با استعداد کامل علمی
 خود هر لحظه در تحقیق امور متعلقه سر رشته خود همه تن مستعد و آماده شنیده ام اگر مضمون اجلاس
 پس لباس عبارت رقعات از ایشان است امیر این مجلس مرافعه ثانیه مولوی فضل الله صاحب
 اند که پیش ازین ناظم عدالت دیوانی کلان بوده اند عمری در کار عدالت بطرز دستور مغولیه بنجام
 فرزوده اند صاحب علم اهل مروت ارادت با حضرت شاه سعد الله صاحب نقشبندی نظری
 قدس سرهم دارند درین مجلس دو مولوی سر رشته دار اند یکی مولوی احمد علی رامپوری که
 در عهد مرحوم محی الدوله بگفت و گوئی مسلک شق القمر بهمت مذہب و بابی از بلده بلکه از حکومت
 نظام بر آورده شده بودند تیمار مولانا مؤید الدین خان صاحب باز درین سرکار بر سر کار
 شدند اما مردم در حق ایشان هنوز لب نه بسته اند بعضی شاکه خشکی طبع ایشان و بعضی
 در ششونت تحریر ایشان و بعضی در عدم اتقاسی ایشان بعضی درین که من لم یشکر الناس لم یشکر الله
 و بعضی در عدم تفقه و قانون والی ایشان و بعضی در تحریر حکام متضاده ایشان سخنها میکنند
 گویم اول مقتضای وقت است و هم مریوب طبع را تمول بر حق و طمع کنند و تحریر همان باشد

که از باب مجلس فرمایند و حسن و قبح این متعلق با باب مجلس و میران است و تقوی را مدارج
 اند و ما مردم چون چاکری کردیم تقوی کجا و از تهمت بری شدن نمی توانیم اگر کسی را مطلب
 درست شد تقوی سر امید کسی را که حسب هوش کار نه برآده هزار تهمت متعمم گردانند و علم عند
 و از کجا که شکر مرد کامل نگردیده باشند اگر از زبان نباشد بدل باشد و ظاهر که بزبان شکر کردن و
 بدل کفران نمودن از صفت نفاق است و می تواند که بجای ادای شکر هم بزبان باشد
 هم بدل بود و هم بدست و هم تعلم اما هر نقطه ادای شکر محسن و منعم نمودن بسیار مشکل
 اینچنین پس درین زمانه نادر وجود است و مراتب علم فقه و قانون معلوم پس هر یک را بقدر
 حصه او رسیده است جامع این همه بر سر رشته داری مجلس که می آید و فوق کل ذی علم
 علیم است تنخواه حال را اینقدر فقه و قانون بس باشد بلکه تجربه اینقدر علم اربابی را اینجا بلکه
 کمتر ازین علم بصدر الصدوری و دوطبی کلگامی بلا امتحان یافته ام و نسبت حکام موافق باشد
 یا مخالف عائد بحکام است نه بر سر رشته دار زیرا که سر رشته دار محروست نه حاکم فند برد و مردم مولو
 عبد الباسط مدرسی از کارگزاری این بزرگ اطلاع ندارم مگر آدم صاحب تدبیر و پیشیار
 و مصدر حسنات یکی از مجلس آن بزرگ این که از کار گزاران تحت او کسی شاکلی و ناراضی
 نیست شاید که حکم فرمایان فوق هم خوشنود باشند و تا که نسبت علاقه داران تحت فوق
 و خوشنودی برابر نمی شود مزاج اجرای کار با عتدال نمی آید فقط باید دانست اگر چه فائده
 این مجلس بالفعل خوب معلوم نمیشود مگر خداوند تعالی مرتب این مجلس را سلامت دارد
 بعد چندی پس از اصلاح امور ضروریه انشاء الله القدر منتج فوائد کثیره و راحت رسان
 مخلوق و باطمینان امور مملکت خواهد بود و دستور قیام است که ابتداء کار سخت مشکل میشود و بعد
 استفرار همه امورش آسان و سهل می نمایند و اجراء کارش آسانی می گرداید ششم محکم
 صدر تعلقات است درین کپری تصحیح قنادی تعلقداران میشود و مرافعه تجویز تعلقداران اسکندر
 و کد امی مقدمه درینجا ابتداء دائر نمیشود الا حکم خاص سرکار بلحاظ کد امی مصلحت و تقدیر است

در تعلقات رجوع باشند در عین دوران دور یافت بلا رسیدن فیصله ما درین محکمہ داخل شدیم
 ناظم این محکمہ مولوی امین الدین خالص صاحب فرزند ارشد مولانا مولود الدین خالص صاحب مقصد
 عدالت خاص اندر نهایت زیرک و صاحب علم و خلیق و صاف طبع و خوش رو و نیک خویش
 که زود بطلب معامله میسرند بعد تجربه بچند روز سرآمد مجربین بنظر خواهد بود و نائب ایشان
 مولوی عبدالحکیم از انبامی مولانا که امت علی دهلوی مرحوم است از نوینان زمان و نوحیران
 دوران است طبع خوب دارد و انا توجه بکار منصب خود نمی آرد و این وقت و صحبت و مرئی را که
 ذات فیض آیات مولانا مولود الدین خالص صاحب است از نعمت عظمی و غنیمت کبری نمی پندارد و سر
 ایشان مولوی حافظ محمد صدیق اوزنگ آبادی است جوان صالح و ظنین و خوش قلم چاکد است
 حافظ قرآن محفل فقه و معنی فی الصد رسوالت زبان دانی عربی و فارسی وارد و مهارت تامه در
 انگریزی تحریر و تقریر دارد و امید از خداوند قادر آقای نعمت ظاهر آن دارم که زود برتری آن
 عزیز را بایم و شکر مفضل منعم بجا آرم هم محکمہ عدالت دیوانی بزرگ است درین عدالت یکی
 مقدار قرضه درین وفاسد و وصول یافتن قیمت اشیای مبیعه و مقدمات و خلیان مبیعه
 و مثال آن که تعداد دعوی یا مقدار قیمت شئی مدعی بهاز آن بیک هزار روپیه باشد و مقدمات
 حقوق که آنرا باصطلاح این دیار و وطن داری نامند متعلقه بلده و اطراف محقه بلده و مقدمات
 مناعت جاید از غیر منقوله و مراغه عدالت دیوانی خورد و مقدمات جعل که متعلق بدستاد و نیز
 داد و ستد باشد و این میشود ناظم این محکمہ علیا مولانا عبدالحکیم صاحب لکهنوی اندر حضرت
 ایشان بسبب آنکه درس بکثرت داده و حواشی بر اکثر کتب درسیه نوشته اند پیش خواص
 عوام مشهور تر از آفتاب اندو کات و فطانت و صداقت و وقادت طبع حضرت ایشان
 بر جمیع اهل هنر و علم واضح و لائح اگر چه در علم و عمر جوان اند اما در راه و مشاوره پیرنی الواف
 طالع این عدالت علیا کمال عدالت بوده است که اینچنین حاکم حق جو و حق پسند معامله قسم
 درین عدالت قیام نموده است حضرت ناظم صاحب و جمیع اهالیان عدالت دیوانی

حسب هدایت صدر با شجاع و عادی و انفصال آن می پردازند و خواهند پرداخت و قتر این
عدالت از قدیم خراب است اگر بر آن چندی حویران مقرر کرده ترتیب و تهنیت و قتر
کنایده شود و بسته به ترتیب نام مدعی و مدعی علیه به ترتیب ماه و سن مرتب کرده شود
برای تعمیل مقدمات و تحریر کیفیات بسیار آسایش باشد نائب ایشان دو بزرگ اند
یکی مولوی حمید الدین صاحب میدکی از مردان مولوی فضل رسول صاحب بدایونی است
مرد بزرگ خوش اوقات متدین خدا ترس و دوم مولوی احمد علی شکر کنجی مردم ایشان را نیز
خوش وضع خوانند اما فقیر از کیفیت ایشان آگاه نیستیم بر همین ختم کردم که چون نایب
نیک باشد امید که نائب و مجلس او هم نیک باشد مهمم اجراء حکام و اعمال مولوی مسیح الزمان
لکنوی صاحب مطبع کانپور که نام نامی ایشان در تمام هندوستان مشهور است نهایت
هوشیار از موده کار صاحب علم و فرست و نسیم و کیا است مگر البته صیغه حال بعد چند
در استقبال چنان انجام یابد که باید شاید هشتم عدالت دیوانی خرد است که سابق
ازین موسوم عدالت دیوانخانه بود و بعضی عوام عدالت چینی خانه نامش میکردند و تمامی
مقدمات متعلقه دیوانی از قسم قرضه و رهن و فک الحسن و وصول یافتن قیمت اشیاء
مبیعه و مقدمات و خلیابانی و مماثل آن که تعداد دعوی یا قیمت شتی مدعی بهاز یادیه بر
هزار روپیه نباشد درین عدالت رجوع میشوند و حسب هدایت صدر فیصله می یابند و
خواهند یافت و اگر قیمت شتی مدعی بهاز یادیه بریک هزار روپیه باشد بعد الت دیوانی
بزرگ رجوع می نماید و فیصله در انجامی یا بزد نام نامی ناظم این محکمه گرامی مولوی فضل علی صاحب
است که برادر مولوی فضل الله صاحب میر مجلس صدر مرفعه اند حضرت ایشان را دو نائب
اند یکی مولوی شمس الدین دکنی که هندوستان را نیز سیر کرده اند و دوم مولوی صیغه الله
اند برتبه بزرگ کار محکمه را بر دستور مغولیه انجام میدهند پس از اجراء کار بدی می شود و اکثر
عروض در عدالت خاص میگذرند اگر ترتیب قتر بر رسم حال کرده شود و ترتیب اتمله بدستور

موجود حال نموده اید و هر روز سماعت عرض کرده آید و کتابهای مقدمات درست کرده
روزانه تابان و در ماه یکبار ناظم ملاحظه فرموده سبب التوا در یافته و اجرای کارها
نافذ نموده باشند اجرای کار اهل معامله خوب شده باشد و باب شکایت همه مسدود گردد
درین محکمه مهتمم اجرای احکام و اعمال مولوی ابوالقاسم صاحب اندیشانشان هم اگر چه
کتاب مقدمات که مذکور شد ملاحظه فرموده سبب توقف را که بلاوجه باشد برداشته باشند
همه صاحب معامله مداح و شکر گزار باشند هم محکم صدارت و احتساب است ناظم
آن درین بلده بنام نرخی مشهور است که پیشتر امتحان گزوات از آن متعلق ایشان
بوده است و مردمان بدو وضع تارک الصوم و صلوة را از همین محکمه سزا و تعزیری شده و حالا
هم برسم قدیم نرخی ماه رمضان المبارک یکدو بار سوار میشود و در شهری گردد اگر ابتدا
روز دکان کسی از جلوی ایشان دانی بنید فوراً حکم تاراج میفرماید و مردمان شهر که همراه او
در سواری همین غرض میباشند همه حجت دکان را بیک چشم زدن تباراج میزند و عنایت ایشان
این طور محتسب در تمام رمضان المبارک با طراف مختلف میگردد که بر همه رعیب آن مستولی میشود
محتسب حال که رسول یار خان نام دارد و متبغی نواب محی الدوله مرحوم است اگر چه صغیر سن است
شاید که چهارده ساله نباشد مگر حکم حضور درین رمضان بشهر برآید بود و غلبه انداخته اگر چه
طفل است مگر طالع خوب دارد شدنی معلوم میشود زیرا که نائب یافته صاحب علم اول جناب
مولوی آل حسن صاحب جامع معقول و منقول حاوی شروع و اصول آرموده کار و در قانون دانی
بیمثال بطیفت و ظریف و یکتای روزگار غلبه معامله فهمی ایشان در چارواکی هندوستان
است کتاب تفهیم از حضرت ایشان است اگر چه از چندی سماعت مفقود است مگر منطقه
فرد دست فیصله ایشان آراسته بقوانین میباشد و طرز ترتیب آن پراسته باین است
در روز فیصله آن ارباب مجلس مرافعه را کمال محنت میشود و تسلیم حضرت ایشان نهایت
در برداشتن بر این میرود دوم مولوی فضل حق صاحب که سواد علمی چنانکه دارند مقدمه

در تحریر و هم در تقریر خوب می آزند ششی بی نظیر و مقرر پذیر سوای نائب دوم بودن اجرائی اعمال
 را هم متمم اند محاسب حال را که نامش حکمه صدارت است هنوز از حضور نظام خطاب عنایت
 نشده است درین محکمه تمامی استغاثه منازعات یومیه و سالانه و انعام و جاگیرات و غیره بطور خیرات
 یا عود و گل درگاهها و تکیه ها و خدمات مجاوری دو یوستان و پوجاری گری و غیره منقلقه
 بلده یا اطراف بلده که در آن تعلق عدالت ضلع نباشد و یا متعلق یا ضلع و بیرونجات بوده
 و مدعیان مدعی علیهم هر دو در بلده موجود باشند و امر میشود و اهل صدارت بموجب هدایت صدارت
 بدو مستقیماً خواهند رسید و هم در اراضی است ایجاد عادی نکاح و طلاق و خصمانت
 و تقسیم ترکه و دعاوی شفعه و تمامی مقدمات واقع بلده رجوع میشوند همه مقدمات هندو بابت
 ترکه و غیره بموجب دهرم شناسه فیصله میشود مگر مقدمات قصاصی و تغیر و شفعه اکثر بر تشریح
 شریف میشود کسی را از ایشان انکاری نیست بلکه در دعوی شفعه هندو بموجب قواعد تشریح
 فیصله میخواهند اگر کسی را اطلاع بر دعوی زمان همچو که منظمه در اینجا منطور بود بدار القضاای
 بلده آید و ملاحظه کند تا بالیقین داند که پیشتر مردان رازان اینجا با نوع کید و مکر و سحر و زهر و
 اصراف بیجا در هلاکت انداخته اند و مردان را در اضطراب و افتقار و بی آبروی ناچار ساخته
 هر که بر آزر و باک اینها مانع نیاید مطلقه العنان ایشان را سازد و سیاهی روی خود در هر دو
 جهان اختیار نماید درین فارع البال و خوش خوشحال باشد بلکه صد باکسان رازن اینجا با
 ترقی و فلاح شده است الحاصل رباعی در ملک دکن کسی که کرده است وطن به مانند غلیو از
 نرسد نه زن به این رسم عجب نگر که در ملک دکن به زن شوهر شوهر است و شوهر زن
 زن به درینجا اوجبارت لطیفه شوخی بو علی سینا رحمة الله علیه یادم آمد که نقل میکنم و ترجمه آن در
 فارسی می نویسم النساء اذا بلغن الى عشرة من لجة اللاجین و اذا بلغن الى خمسة
 عشر من حور حین و اذا بلغن الى عشرين من فی اعلی علیین و اذا بلغن الى اثنین
 من امهات النبیت و البنین و اذا بلغن الى اربعین من لحم و سم و سمین و اذا

بلغن الى خمسين فاقتلن بالسكین واذا بلغن الى ستين فلعنه الله والملائكة والناس
 جميعين آن زنان چون بمرده ساله میرسد پس میباشند باریجه بازندگان و هرگاه پانزده
 سالگی رسند پس باشند زنان سفید و سیاه چشم بهشت و چون بهشت سالگی رسند پس
 آنها میباشند بر آسمان هشتم یا در برتر عرفات بهشت و چون بستی سالگی رسند پس آنها
 مادران و دختران و پسران باشند و چون چهل سالگی رسند پس میباشند گوشت
 و پیه و چرب و فربه و هرگاه که به پنجاه سالگی رسند پس بدستی که بکش آنها را بکار و هرگاه
 بشصت سالگی رسند پس آنها باشند لغت خود فرشتگان و مردمان همه و زنان و دختران
 اینجا مال خشم و فرست و دانش و کیاست دارند تمام دین اند اگر برای ایشان مدرسه
 مقرر کرده تعلیم علوم و فنون و حرفه آموزانیده شود و کتبی روزگار باشند مگر افسوس که سبب
 بی علمی بمرتب لغت الهی میرسد اگر دین ملک مردم شماری کرده شود حصه زنان باشند و کس
 مردان و چه کثرت پیدایش زنان اینجا بجای خود خواهم نوشت و همه ساحره می باشند و سیه چشم
 گویا مار سیاه اند که آدم کمتر از گزند ایشان سلامت میماند از عوام در موسم گرما پیش هر دره ده پانزده
 پانزده زن سبز برهنه موی سر برتقالته برای شکار مردان مسافر ایستاده دل ایشان را بیک
 سخن میرانند و هر چند صاحب دانش باشد آماده میکنند میت آن سیه جرده که شیرینی عالم
 باوست به چشم میگون لب خندان دل خورم با دوست و در اینجا کمتر کسی باشد که قانع
 بر چار زن باشد بلکه زیاده از چهل خواص اکثر از امرای دارند و تعجب که مولویان اینجا ایشان
 را منع نمی کنند و این فعل حرام باز نمیدارند که صریح ممنوع است نهائی و بدین نایبانیان را
 خداوند علیم و نادی و بر خیزاننده جهل از نظر این علمای دین فرستاد و دنیا خریداران
 که چون کوز مشعله دارند که بر بنبرشته شده های و اهی تباهی بیان می میکنند و حلال محرم
 و صوم و صلوة و حج و زکوة و اخلاق حمیه و خصائل احمدیه صاف صاف بیان نمی کنند
 خصوصاً فاضی و محتسب همه کتاب زیر سر نهاده و غلط در رهانیان بیان میکنند و از

چند آبا و اجداد این خبری ندارند نام نامی حضرت قاضی صاحب میرد لاور علی صاحب است نهایت
 مرد بزرگ صاحب اولاد کثیره اند تا تب ایشان ملا بوستان تا جیک اند نهایت ذمین
 و فطین و کار گزار و محنت شعار که منیب خود را آسایش میدهند اما در دارالفضای کار بسیار
 از یکپاس روزی بچیزی میروند و هنگام شام برخاست می کنند باز کار بسیار افتاده میماند اگر
 و زمان تب میشوند و ببله شرقی و غربی تقسیم کرده کار بر ایشان تقسیم میکردند و توضیح مسائل متعلق بقا
 صاحب است در اینجا همان مثل است که یک ستر هزار سود است یک دل خلیل و آرزو دل بچه بد عالم
 تن همه داغ دارند نپسند که کجا انهم به اولایان دارالفضا بموجب هدایت صدر تحقیق و دریا
 و تجویز و انفصال مقدمات می پردازند و خواهند پرداخت یا زده قسم کو تو الی بلده فرخنده
 چنانکه او در آن جمله مقدمات نزد کوب و حجر و خمی خفیف و زردی خفیف که در آن مقدار مال مسروق
 زاید بر سه صد روپیه نباشد مع دیگر مقدمات جرائم خفیفه که فهرست آن مفصله ذیل است و در بیشتر
 و بیشتر اما میان حوالی و قیدی فوجداری و عدالت خاص و دارالفضا و صدر تعلقات در مجاز
 کو تو الی قید میباشد متعلق کو تو الی سه قید خانه است یکی مشهور بقید خانه چارینار و دوم عول خان
 طالب الدوله سوم چینیانه رکاب است پیشتر درین خانه قیدی بسیار بوده اند بوجه بعضی سبب آنکه مدعی او
 پیدا نبود و بعضی سبب آنکه لائق اخراج بود و خارج نشده بود و بعضی سبب عدم رد و بکار قید بوده است و بعضی را
 مقدمه رد و بکار شده بود اما بسبب نرسیدن شهود مدعی یا شواهد شرعی مدعی علیه التو الی مقده
 بود و بعضی را میعاد فتوی گذرشته بود اما بسبب عدم پیرسان حاشش هنوز قید بود و بعضی
 بسبب آنکه قید او را کمتر میبایست او را بقید لائتها حکام سابق یا بسبب جهل خود یا بسبب
 قسادت قلب قید کرده بودند فقیر همه قیدیان را تحت مرتب کرده و نقلشته آن در دست ساخته
 و صیغه داران مقرر نموده بعد سعی و کوشش و تحقیق تمام ازان جمله چار صد محبوب سان در امر گذر
 نمودم اگر ملازمان سرکار خور فرمایند تحقیق صرف است و هفت هزار و سه صد و هفتاد
 و پنجاه روپیه سالانه کردم چه اگر روس چار صد قیدی را در سه آنه روز خوراک یومیه ضرب کنند

سجده

یکهزار و صد آنه روز می شود و چون آنرا در ایام سال که سه صد و شصت و پنج یوم است ضرب
کنند چار که و شتی و هشت هزار آنه میگردد و چون آنرا بر شانزده آنه تقسیم نمایند بست و هفت هزار
و سه صد و هفتاد و پنج روپیه حاصل میگردد و همین تخمیناً سالانه خراج تنخواه و مدد خراج ملازمان ^{ار} فوج
ست یعنی بست شش هزار و یکصد و هفتاد و دو روپیه الحاصل نام نامی کوتوال صاحب سید
جعفر علیخان صاحب راج و جنگ بهادر است ایشان از خاندان نواب رفقه الملک بهادر اند نهایت
مرد رحیم و کریم و دمروت قدران علما و فقرا و خوش عقیدت مریخ و مرغبان حق پسند با صوم و صلوة
ارادتمند مقیم الجمعه و الجماعه امام مردم میگونید که در خدمت ایشان سفارش بسیار ثمر است گویم ^{صحت}
این اعتراض بزوات گرامی ایشان غرض تهمت است بلکه این در همه محکمت است از کوتوالی تا
فوجداری و دیوانی خرد و بزرگ و مرافعه و عدالت خاص و دارالانشای و خود تا نجاب فیض
نواب مختار الملک بهادر بلکه خود تا بحضور فیض مهور وزیر هند نواب والاحباب حضرت افضل الدوله
بهادر دام اقباله و افاض علی العالمین بره و نواله سفارش را اثر تمام است لهذا این عمل در نجاب
مقبول بهر خاص و عام است بلکه باب سفارش در حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم
و نجاب رب العالمین مقروح است و در کوتوالی بلده دواتب اندیکی چاند خان دوم سید احمد
پرو و کهنه و هوشیار و دمنصف یکی مولوی بدرالدین و دوم مولوی محمد حسین اول عامل برسم
قدیم دوم کارگذار بر دستور جدید و یک سر رشته دار گونبدرا و نام و شش محرر زیران ازان یک کوی
نور محمد لاتی مصحح که در جمله ابالی کوتولی همچو بصارت است دیده کاردانی را عنقریب منور این
سر رشته خواهد بود آنشا الله القدر و نشی اول منصف اول مرزا امداد علی بیگ است و میر جعفر علی
سیر نشی و سید عبدالمد محافظ دفتر آما د فتر اینجا بسیار ابر و خراب است اگر ترتیب آن بر وضع
دفتر فوجداری بلده کرده شود بسیار خوب گردد هتتم هر سه مجلس نشی سید عبدالرحمن حیدر ابا
نهایت طابع کار صیغه خود حسب هدایت ناظم فوجداری و رضای افسر خود انجام میدهند
که در چند روز اگر دیانت را اختیار خواهد کرد و زود به ترقی خواهد رسید و در سه مجلس دار و نه اند

و محر چار کس اند و انما ششش کس اند و جمعدار پیادگان ششش کس و دفعدار دوازده نفر
 و وغیره نود و ششش کس مراد از وغیره سرگروه است و بر تقدار یک هزار و سه صد کس سوای
 بلوچان که بستی پنج کس و کابلی سی و نه و سند میان بستی و پنج نفر سکمان نوزده کس
 اعصاب سی و نه نفر گویندگان بستی پنج کس یعنی خان سرگروه و افسر جمله جمعیت
 و چوپیک که اجازتیک و بدلا شیده میرسانند و چوپیک سیان کوٹ گشتی ده نفر و هر کاره
 بقصد آنفرو جلاویک کس و کورده بردار یک نفر کابلی هشت کس اند که وقت بر آمدن سواری
 حضور درستی راه میکنند و وقت نواز یازده کس که وقت گشت شب دف نیزند و زرسنگ نواز
 ده کس که وقت شب هنگام ضرورت آنرا میدهند و موشیاری کنند و از واقعہ بحسب میان
 میرسانند و خاک و ششش نفر اند و منادی نواز یک کس و طبیب یعنی ڈاکتر یک و پیشدست او یک
 و چپراسی یک طباطبی یک و بهوی ششش کس صیقل و تاسی در بانان دروازه ما و کمر کی با
 آن شتی هشت کس و نشان بردار یک نفر و تاشه و ترفه نواز سه کس و بهالدار و نفر نقیب که
 حلیه نویس سپاه قیدیان است یک کس و سقا هشت کس و مشعل هشت نفر و مقصود باین
 تفصیل نوشتن آنکه تا معلوم شود که ضروری کیست و عدم ضروری چیست فرست جرائم تخفیف
 که انفصال آن در ملک آینی به تحصیلداران میرسد اینجا متعلق کو تو الان است لیس التکل فی الیز
 کا لکل شاید در بیرون بلده هم چنین باشد اما از آیین بیرونی آگهی ندادم که نو و ارام ❖ ❖

| نمبر یعنی نشان شمار | تفصیل جرم متعلق کو تو الی اینجا |
|---------------------|--|
| ۱ | دزدی مال قیمتی صدر و پیه مگر در ملک آینی پنجاه روپیه است اما اینجا اختیار کو تو الی بلده تا دزدی سه صدر و پیه است ❖ - |
| ۲ | داشتن مال مسروق تا بمقدار مذکور ❖ |
| ۳ | نقب بلاد دزدی دو دیگر واردات از مضر و بی یا مجروحی صاحب خانه یا حارس |
| ۴ | مجروحی و مضر و بی خفیف ❖ - |

متر

| تفصیل جرم متعلقه کتوالی اینجا | نمبر لغتی نشان شمار |
|--|---------------------|
| دست نام دهی * | ۵ |
| مضاربت خفیفه * | ۶ |
| هنگامه آرائی بلا وقوع شد آمد * | ۷ |
| بید خلی بلا مجروحی و مضروب شدید * | ۸ |
| جبر و تعدی بیجا بدون صدقه شدید و ضرر جسمانی * | ۹ |
| غفلت به تعیل حکم سرکار * | ۱۰ |
| رد پوشی از حکم سرکار * | ۱۱ |
| دهر نان دادن * | ۱۲ |
| انحسای واردات مقدمات خفیفه * | ۱۳ |
| پناه دهی مجسم مقدمات خفیفه * | ۱۴ |
| اخبار در روع بعلم و دانستگی پیش دار و عهه پولس یاد گیر عمده دار یا زینیداً | ۱۵ |
| رسانیدن - | |
| تحقیق حکم سرکار * | ۱۶ |
| تحقیق حکم عدالت * | ۱۷ |
| تخولیف ملازم سرکار بغرض عدم عمل آدوی * | ۱۸ |
| بجربازداشتن دادخواه را از دادخواهی * | ۱۹ |
| انحسای مال غیبی مال لاوارث * | ۲۰ |
| انحسای اشیای محمولی بغرض املات محصول سرکار * | ۲۱ |
| فروختن یا داشتن اشیای ممنوعه بعلم این معنی که از سرکار برای فرد و ختن | ۲۲ |
| یا داشتن این اشیای مانع است * | ۲۳ |

| نمبر لغوی نشان شمار | تفصیل حرم متعلق کو تو الی اینجا |
|---------------------|---|
| ۲۳ | داشتن و ساختن درواج دادان پیمانہ دروغ * |
| ۲۴ | داشتن شی مضرک سان خلّاق بشا ہراہ عام * |
| ۲۵ | عہد گذشتن مولیشی مضرک رسان خلّاق * |
| ۲۶ | جراحت رسانی مولیشی اشخاص غیر ہر اد نقصان * |
| ۲۷ | ہلاکت مولیشی تا بقیمت پنجاہ روپیہ * |
| ۲۸ | بازن غیر مذاق یا کلام ناملائم کردن * |
| ۲۹ | براہ تلبیس جامہ و لباس مشابہ نوکران سرکاری پوشیدن * |
| ۳۰ | شکستن بندیا مجری آب براہ شرارت تا زراعت دیگران خراب شود * |
| ۳۱ | آب ریختن براہ برای اذیت رسانی * |
| ۳۲ | نقصان رسانی پچرا گاہ یا زراعت * |
| ۳۳ | وا کردن لفافہ موسومہ غیر صرف براہ شرارت * |
| ۳۴ | قریب خفیف * |
| ۳۵ | مفروری قیدی زیر دریافت از حر است * |

کو تو الی اینجا

دوازدهم کو تو ال بیرون بلده است کو تو الی اینجا در نیولامز اجیدریگ اورنگ آباد
 است کمال مستعد و سپاہی با چک چانه و ہستم اینجا حافظ ہدایت احمد صاحب خیر آباد
 فرزند چہارم ہشتی حافظ کرم احمد صاحب مقرر اند و نصف اینجا کہ را می گاہ مقدمات سنگین اند
 مولوی محمد مراد صاحب ہٹی اند و پنج کس امین دیگر ہندی کی بدرجہ اولی و دوم بدرجہ
 چہارم و دو بدرجہ پنجم ہشتی سوار و یک جمعدار و یک دفعدار کہ علاقہ با این کو تو الی دارند
 و پنجاہ سوار دیگر از فوج درینجا معین اند و از پیادگان ہنوز بست و چار جوق از سہ کار عطا
 شدہ اند و در ہر جوق سیزدہ جوان و یک جمعدار و یک دفعدار است چون علاقہ این کو تو

بس طویل و عرض است و باین جمعیت قلیله انجام معلوم فلذا درخواست دیگر جمعیت هم کرده شد
 است و عرض از ناموری این محکمگی گرفتاری مجرمان واردات شوارع عامه و مواضع حوالی بلده
 و مامولی ربه روان و ساکنان است و کار که توالی اینجا سوامی حفاظت و گرفتاری مجرمان فیصله کردن
 مقدمات خفیه و چالان کردن مجرمان مقدمات سنگین و حفاظت و نگهبانی شب و بهنگی و مسافرت
 سترک مدراس و کرنول و ناگپور و بمبئی و بهون گیر و شوارع کوچک است که در میان سترک بمبئی
 و کرنول واقع است یا دیگر شوارع که میان دو سترک واقع باشد همه متعلق صیانت این محکمگی
 است علاقه این کو توالی طرف کرنول تاجر چتر لاکه از بلده سستی کرده است و جانب مدراس ناگپور
 که بست و چار کرده است و طرف بهون گیر شانزده کرده و جانب ناگپور پانزده کرده اما گوشه علاقه
 سمت هذا ماچل و پنجره است تا اینچ پور و پنجاپه و جانب سترک بمبئی و پنجره باشد و وارده
 کرده و هم کار این محکمگی تعمیل احکام جمیع دواوین واقع بلده از دیوانی و فوجداری و غیره است
 و تعمیل بعض احکام حکام چهارونی و حفاظت چوکیات متواقعه چادر گهاٹ هم شیر و هم حکمجات است
 که آرد فتر محاسب نامند بجای کپری اگونیٹ که نام افران محکمگی نیست راوست مشهور نیست
 بل از قوم برهمن و شیوندکنی مدد و چاری گویند که نهایت مدد و خلیق و در فن حساب او را بسیتق
 بدیانت و امانت موصوف و جمله امور حسابیه صدر مفصل مشغوف تعلق این دیوان کاغذات
 مفصل از وصول و باقی و گوشواره مابوار و سباهی و شش ماهی مذابی سالانه حاصل ممالک محروسه سرکار
 عالی است و هم اوارجه و محلی و و از خام و کاغذات تنخواه مابوار و تصفیہ حساب تعلقداران بر سر
 باشد و کاغذات تدارک وصول باقی و جمع خریح و کاغذ تنخواه اول و در محکمگی تنقیح میرود و بعد
 تنقیح از انجا بابت ملازمان بلده بجمه محاسب می آید و از انجا بعد تصحیح چٹی بنام خزانه میشود و تنخواه
 انجا حاصل میگردد و بابت بیرونجات از تنقیح بیرونجات فرستاده میشود مدد کار اول نشان
 راکم کشن را و برهمن مهارت است و اجزای امورات ملکی این محکمگی بر عهده داران نقسم است و
 گوشواره و جمع خریح و غیره کاغذات بلاخط نواب عالیجاه درآمده بدفتر اجه رایان امانت

بهادر و راجه اندجیت بهادر بهر جا که لائق میشود فرستاده میشود و نام مهمت خزانہ بٹا بهی امارا
 برادرزادہ منہنت را و مرد جوان سکین است فارسی و تلنگی و فی البطلانکه یزی میداند و یک سال
 مهمت است گوپال را و نام فارسی و تلنگی میداند و چند صرافان اندر ایشان را نام نالین حی است
 چهار و ہم محکمہ شیخ سرکار عالی است کہ مهمت اسم این دفتر را نام نامی میرفاد علیخان صاحب بهادر
 است پیشدست و مددگار اول الشیخ را نام را و را کند راست تصحیح جملہ مخارج بر منظوری ایشان است
 بحسب تطابق احکام سرکار عالی و در میولا اہتمام تقسیم نخواہ محلات حضور بر نوزینہ ذات ایشان
 تعلق دارد و ایشان از بنابر نواب عظیم الملک مغفور اند پانزدہم کچہری تقسیم نخواہ منصبدار
 است نام مهمت این سررشتہ کہ الحال کار فرما اند شہسوار جنگ بہادر است زیر ایشان شہت
 سررشتہ دارند شیوراج فرزند راجہ اندجیت بہادر شہسوار لقب عم خود لالہ بہادر کالیست و
 راجہ شکر را و وای رایان امانت و نت بہادر بر ہمن سہارتمہ کہ ٹیکہ کشیدہ میکشد بعم
 ہفتدہ سالہ و راجہ تجرای بہادر کالیست و راجہ دلسکہ رام کہ تری و راجہ رنجوٹ رامی کالیست
 و لالہ پرشاد و سورج پرتاب و ٹما کر پرشاد و بابورا و سرد دفتر اندکوشن را و مددگار اول
 و راجہ رام مددگار دوم جملہ سررشتہ داران گوشوارہ بہر ماہ درست کردہ بلاخطہ نواب
 مختار الملک بہادری درازند بران شرح حکم جاری میشود کہ بر او ردیاد درست نمایند بعدہ
 ایشان بر او ردیاد درست کردہ بتوسط مهمت بملاحظہ سرکار در او ردہ بعدداشتن نقل اصل
 بد دفتر خزانہ میرسانند و از انجا چٹھی تقسیم خواہ درین سررشتہ میرسد و چٹھی ہر یک سررشتہ دار
 بدگانہ میرسد و سررشتہ داران رسانند منصبداران میدہند و منصبداران حسب ضابطہ دتخط و مہ خود
 بر آن ثبت کردہ میدہند و خواہ میگنید و سررشتہ داران کاغذ تقسیم درست کردہ بد دفتر خود میدارند گویند
 یک ماہ در وضعات کہ در یک سال وضع کردہ میشود و پنج ماہ در موجودات گرفتہ میشود یعنی در شگری
 گرفتہ بعضی منصبدار فقط نیم ماہہ موجودات در شگری میگنید و یک ماہہ میگنید و از بعضی منصبداران موجودات
 و وضعات ہر دو میگنید و تحریر دفتر و سررشتہ دیوانی فی صدستہ روپیہ میگنید و بعضی منصبداران

فی صد و دو رپیه ده آنه و تحریر صرف خزانہ فیصد چہار رپوہ و از بعضی دور و پوہ و تحریر بنام منشی خانہ
 بابت مرتب کنائیدن احکام و سنداگر بر تعلقہ حاصل نمایند فی صد و پوہ بیج آنہ حسب دستور
 سابق میگردند و در حساب سرکار جمع می کنند و یک رپوہ مہرانہ و عدم نخواہ فی شہر یک آنہ یا نیم آنہ
 و یک اگر کسی مثلاً صد و پوہ منصبدار تبارخ غرہ رجب مقرر شد از نخواہ آن بعد وضع یکماہ
 داخل چوکی و بیچدہ روزہ نولاری و غیرہ تقریر از تاریخ یازدہم شوال میشود و فرد باین طریق
 نوشته میشود و در صورت اعانت یکماہ از سرکار معاف ہم میشود نمونہ برآورد و بشیخ وضعا

پوہ موجودات برآورد طلب نخواہ باسم فلان منصبدار نولازم سرکار سررشتہ دیوانی علاقہ راجہ
 رای ایان بہادرن ابتدا می غرہ ماہ الہی موافق یازدہم شوال ۱۲۶۶ ہجری لغایت آخر شہر
 ماہ الہی ۲۲ شعبان ۱۲۶۶ ہجری سال تمام

۱۲۶۶ فصلی
 شہر

بابت در ماہہ وصولی

یافت

و ماہ

الآن مہرانہ عدم تبدیل

عظم

الابویہ

۱۰

۱۰ نیم ماہہ موجودات

الابویہ

۱۰

۱۰ معصم و ضعات یکماہ

الابویہ

۱۰

۱۰ مہرانہ نخواہ

الابویہ

بجوب سوال دستخط از غرہ
 رجب ۱۲۶۶ ہجری سرفزاری محسوب

بعد وضع یکماہ داخل چوکی و بیچدہ روز نولازی
 و غیرہ تقریر تاریخ ۱۱ شوال ۱۲۶۶ ہجری

شانزدهم محکمہ فوجداری است درین شهر چنانکہ محکمہ فوجداری رارونق حاصل است دیگر محکمت
 رانیست زیرا کہ ناظم بلده خاص متعلق بصیقله فوجداری است پیش ازین این کار تقسیم بر چند محکمہ
 بوده است نو اب مختار الملک بہادر دیگر محکمہ بارابہ تخفیف در آورده کار یکجا فی مقرر فرمود
 ناظم این محکمہ فقیر مصنف این رسالہ است درین محکمہ دو نائب اند یکی مولوی حسن رضا علی نقی
 گلیوی کہ نائب اول اند استعداد علم عربی خصوصاً در حدیث نجوبی دارند از شاگردان حافظ
 مولوی سید تلوی صاحب مرحوم گلیوی محدث اند ایشان از شاگردان مولانا محمود منقولی کہ
 اند و ایشان از تلامذہ شاہ فاخر الہ آبادی محدث مغفور اند و ایشان از شاگردان مولانا
 محمد حیات سندھی ملی اند رحمہم اللہ و نائب دوم مولوی حافظ نصر اللہ فاروقی ولایتی
 اند خدایت مرد مقدس صاحب اسعد او باین ہر دو بزرگ کمال مدد در طے مقدمات یافتہ
 سررشتہ دار این محکمہ سید اعظم صاحب کار گذار قدیم اند نہایت محنت کش کہ دیگرے
 انجمن نباشد ہستند و ناظر این سررشتہ سید نظر علی نہایت ہوشیار و مستعد و شریف
 اند کہ صیقلہ اجرائی اعمال ہم متعلق ایشان است و محافظ دفتر این سررشتہ مولوی جاوید
 دہلوی نہایت ظہین و محنت کش اند و نائب ایشان میر غلام علی کہ ملازم قدیم از نہایت
 درکار خود ہوشیار با محنت ہر دو امیدوار ترقی و فقیر ہم تا اختیار خود در نفع نخواہم داشت
 و سید عبداللہ مند راسی روزنامچہ نویس آدم لائق ہرچہ بالآخر نیز سپردہ شود امید کہ جملہ کار
 سرکار را سر انجام رساند لائق ترقی بخشی است باقی در حال محکمہ خود و اہالی آن الشان اللہ تعالی
 کتابی جداگانہ خواہم نوشت تا این کتاب دراز نگردد ہنقد ہم محکمہ کہ روگری است
 کہ متعلق بر اہل نانک بخش بہادر است کہ سپہنورد راجہ چند ولال بہادر اند ناظم و کار پرداز
 ایشان بابو جی ابن دلکاجی پارسی اند برادر زادہ سبجی تحت ایشان در اب جی و نوشیرون
 جی ہستند و ایچی کار کرد و روگری میفرمایند یعنی محصول محصول پارچہ و کرانہ و چوبینہ و نیل و
 سب و فروخت اکنہ اند و نوشیرون جی محصول نمک را حاصل می نمایند و زیر حکم نوشیرون جی

محکمہ روگری

محمد احمد خلف قاسم الدوله مرحوم مهتم محصول خانه کو دار و وارثه بی اند و نائب لنگ بجه واجی
 مادی و نائب لنگرک بهرام جی و نائب جالتین بهرام جی و نائب اجورا مانک گره ناراین
 مهتم اند که این به محصول خانه ششست و در چهارونی بانیتر ششست محصول خانه است اول
 چهارونی سکندر آباد یعنی حسین ساگر و دوم دیوال که مهتم آن بهر دو جانشیر سنگر فرزند کند اسامی
 بدلیار است سوم چهارونی چادر گناث مهتم آن دین ساه فرزند دار اباجی چهارم چهارونی سنگونی
 مهتم آن غلام دستگیر پنجم مومن آباد عرف ابنا جو کانی مهتم آن سید غلام حسین ششم
 اورنگ آباد مهتم آن ناراین را و ثانی است گویند راجه نانک بخش بهادر نهایت وسیع الاخلاق
 و کریم الاشفاق و عزیز پرور رحم گستر گشاده ابر و خنده رو و منصف حق پیرو و عمر با و ارفع اند
 یادگار مهاراجه چند و لعل فیاض بخشانیده حیاض ریاض الحق الولد ستم الهیه معروف و بعضا
 حمیده پدر بزرگ خود موصوف همین اوصاف پانیده منصب اوست که از ابتدای الی هذا الیوم
 بر یک عسده موجود است دستور العمل گرفتن محصول سائر محلات سیر کار عالی مورثه غره
 رمضان المبارک لشکر الهجری ششکل بر چند دفعات است و فقه اول در تقرر محصول خانجات
 و فقه دوم در بیان مالیکه از محلات سیر کار عظمت مدار سوای بلده و چهار نیات بدیگر محلات
 سیر کار عالی در آمد خواهد شد و فقه سوم رقم محصول بر شیمای اموال خواهد گرفت و فقه چهارم
 محصول شراب غیر و مسکرات و فقه پنجم در ششست با محصول خانه بر سر حدات علاقه سیر کار
 عالی مقبره تهمان موقوف و فقه ششم در تفصیل محصول خانجات چهار و نیما و فقه هفتم در تفصیل
 معانی محصول در تعلقات صرف خاص و غیره و فقه هشتم در بیان آنکه بکدام راسته یک محصول
 خانه که خواهد نمود محصول آن طلب کرده خواهد شد و فقه نهم در بیان آنکه مال پیدایشی
 و مصنوعی مالک است و سده سیر کار عالی روانه خواهد شد محصول آن بموجب فهرست بکدام یک
 محصول خانجات سیر کار گرفته رسید آن داده خواهد شد و فقه دهم اگر که امی بیو پاری
 چالی و خانه گرفته و مال محصول خانه نه برده در انشای راه بدون ادای محصول خواهد فرست

بسزا خواهد رسید و فعه یازدهم در باب معاینه متهتم بچک رایا بسته اسباب را کشاده دیدن
 و فعه دوازدهم اگر بیو پاریان و غیره براه تغلب چیزی کمی در قیمت اصلی آن یاد بچک
 گذرانیده خود ظاهر خواهند کرد و علاقه داران محصول خانجات همچو مال را ضبط نموده کیفیت آن
 بواسطه علاقه دار کرد و گری بسرکار عرض خواهند نمود و از سرکار حکم اخذ جزمه متغلب خواهد
 و فعه سیزدهم در گرفتن محصول سکه عالی تقریباً بر فیصد روپیه قسم مندرجه بچک و فعه چهاردهم
 محصول غله بگی اقسام معاف اما اگر از ملک سرکار عالی بیرون خواهد رفت محصول گرفته خواهد
 شد و فعه پانزدهم اگر گدای بیو پاری رسته های محصول که مقرر سرکار اندک نموده باراده تغلب
 محصول مال خود مخفی براه دیگر خواهد برد و سرایش داده خواهد شد و فعه شانزدهم در ضوابط
 داخله و فعه هجدهم اگر کسی بر راس زیاده از فی راس نهد محصول زیاده راس گرفته خواهد شد
 و محصول هر یک اشیای و اموال بموجب فهرست مورثه غره رمضان المبارک استله هجری
 که از علاقه سرکار عظمت مدار بعلت سرکار عالی از علاقه سرکار عالی بلده فخره بنیه و
 حیدرآباد و پهاونیات سکندرآباد و الوان و بازارات چادرگما می آید از علاجات سرکار
 عالی بعلت سرکار عظمت مدار روانه میشود و مقرر سرکار عالی بر قیمت مال مشتمل بر چارصفت است
 صنف اول در اشیای اصلی و مصنوعی از پیدایش راعات و باغات و صحرا مشتمل بر
 قسم اول غله قسم دوم میوه جات مانند خرما و بیخای زیرین مثل الود و مغزیات چون
 بادام قسم سوم تخم روغن مانند گمان و روغن قسم چهارم ریشجات اصلی چون پنبه و مصنوعی
 مانند رشته و پارچه پشمی و سوتی و ابریشم قسم پنجم مصالحات چون قزقل و الایچی و ادویات
 مانند بهدانه و طباشیر و رنگ چون هلدی و کسم پینگ و زعفران و خوشبو مانند عطر و لوبان
 و غنچه گلاب و غیره قسم ششم چوبینه و غیره مانند کڑی و کرجه و شیشم قسم هفتم اجناس متفرقه
 مانند انگشت و شراب و لاتی و شکر و لوره و قند سیاه و کاغذ و لاکه و غیره صنف دوم
 جانوران حاصل آنها چون فیسل و اسپ و گوسپند و چربی و روغن و شمش صنف سوم

معدنیات چون المناس و فولاد و فلزات پیدایشی مانند طلا و لقره و مصنوعي مانند زیور طلا و لقره
و مرصع بواهر و ظروف مسی و برنجی و آهنی و مقراض و چاقو و قفل و دلو و اشیا یکی که از خاک
و گل پیدا میشود مانند نمک و شوره و گبر و یا طیار بان میشود مانند خشت و سفال صنف چهارم
اشیا رمتفرقات مانند آتشباری و شیشه آلات و صابون و ظروف چینی و کلاتون و خرید و فروخت
مکانات پس شرح محصول هر یک مفصلاً درین فهرست درج است گویم که سبب گرانی همین
سخت گیری محصول است که تاجر ان مال خود بسبب گرانی محصول کمتر در بازاری می آرد بدست
شهنش که بازارگان را بخست بده و زحیر بر شهر و لشکر به است و کسیکه این فهرست تیار کرد
است کمال خور و دین و خاس ابنای خود بوده باشد چه صنف چهارم همه قابل موقوفی است
نه لائق گرفتن محصول همچنین بسیاری از اجناس است که قابل معافی محصول است مقصود اینست
که نظر بند و بست نظم بر اصل وارد نه بر فروغ گمارد زیرا که چون محصول از کشت گرفت
نباید که از عله گیرد که این ظلم است و باید که در باب معدنیات نظم بر معدن گمارد نه محصول از
معدنیات بازار آرد که اینچنین تشخیص محصول مقبول آمدنی اشیا می است و آن باعث
گرانی و تکلیف خلایق میگردد همچنین اگر محصول مقرر گردان بر مصنوعات است پس محصول بر
و کان صالح مقرر کنند نه بر مصنوع یا بر ماده مقرر کنند چون مس نه بر مجول مانند ظروف مسی
العیاذ بالله در حکومتی بر خشت و سفال محصول ندیده ام و نه شنیده ام نه بر موم و نه بر انگشت
کاشی و خوب کلان و چراتنه و نه بر املی و پوست المناس و غیره مندرجه قسم چهارم صنف اول و
این رسم کاشتکاران است و نه دستور و ایان ملک و سلطنت بنظر محصول همین جزئیات که
غریبی رسانند شکم پروری خود بدان میگردد و مبرجی و فزاع البال میشوند تباهی پیدا است
چون از سر کار محصول مقرر شد هر دو محروم شدند بدست کی آنجا که بر شوخندان رود و چه
آوازه رسم بدستوند خدا کند که در نظر ثانی این فهرست اجناس والی ملک را توفیق نیک
بخشد تا راه خلایق حاصل گردد و در حدیث شیرین آمده است من رحم رحمت رحمت رحمت

بر ضعیفان رحم آرید هم طبع مغلی یعنی ڈاک سرکار نظام دام اقباله این طبع در عوام این
 بلده فرخنده بنیاد بنام طبع لاله موہن لال دہلوی معروف و مشہورست الحال ناظم این محکمہ لاله
 کالکا پرشاد دہلوی نہایت دانشمند فطین و فہیم و عالم امور سررشته خود مرد خلیق و متواضع
 و ضعدار خوش میان مردم شناسش خوش صحبت راست پسند خیرخواہ سرکار خود را رحم بر اہل
 خویش متفنن محکمہ خود ابا باختلاف رای ارباب مجلس مال معذوریہ سفر کردہ وزمانہ دیدہ و ملکھا
 گردیدہ را باخیران و محکوم را باحکام بہان نسق است کہ میان زمین و آسمان مثل
 ہند لیست حاکم ٹھیکا سرپرست چہ گوید و چہ سراید قطعہ مرد و مرد مند ہنر پیشہ را بہ عمد و با است
 درین روزگار بہ تباہی تجر بہ آموختی بہ وزدگری تجر بہ بردی بکار بہ محصول درین سررشتہ
 بر فاصلہ مقامات است چنانکہ سابق دستور ملک انگریزی بودہ است اگر درین ریاست ہم کٹ
 تصفیہ طبع شدہ بند و بست محصول مقرر کردہ شود البتہ زیادت حصول محصول اتقدر کرد کہ
 صرف ڈاک را کفایت کند زیرا کہ باجرامی ٹکٹ اغلب در محصول کتر باشد و حاجت حساب اہل
 حساب ہم کم میشود و ہم تشخیص نرم و تحصیل گرم مسئلہ مشہورست و چو کہیا عسم بہ تجو نیز ناظم مقرر شود
 و باواد تحصیلہ اراں و تعلقہ اراں تیار کردہ شود بلکہ چو کہیا فنا کہ ہامی محافظان راہ و پیادگان
 فوجداری ہم بقرب این چو کہیای ماورد معور گردد تا بکایت ایشان ڈاک و ہر کارہ نسبت
 رسیدہ ہند خصوصاً جائیکہ در انجا وقتی واردات شدہ باشد بالفرد چو کی جوانان از سرکار
 یا جاگیر دار یا زمیندار مقرر کنانیدہ شود و تا باز شوخی در انجا مرکب غارت ڈاک نگردد اگر بند و بست
 خوب قابل طہندان گردد باز چو کی برخواستہ کردہ شود و رتہ دمام بودہ باشد و یک بکل ہم ہر
 ہر کارہ باشد تا اگر حرامیان فتنہ بوق بزیر تاجوق برسد و علاج آنها کند نخواہ ناظم کہ اورا
 میرد بسیار کم است شاید کہ این باعث کم نصیبی او باشد ورنہ ذات جناب نواب فلک گاہ
 قدر دان ملازمان خیر اندیش و خیر اندیشان مصلحت نکش حضرت مختار الملک بہاد و دام طلبہ چنان
 نیست کہ ملازم خیر طلب را برتری نرسانند و با علی مرتبہ فائز نگردد اندازی بہت تہدیدستان

راجه سو دار بر سبک کامل که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را به و خبر این سر رشته بیشتر
 موافق است خبر میباشد که خاصه حکومت هند است اما این عسکری اکثر برقع جمال آن میکوشند
 و قطع نظر از واقع و مکتوم غیب نمیکند نور و هم کپوری بدعت که آن را صیغه مسکرا
 نامند این محکم را ناظم کند سامی بدلیا اندگویند نسبت سابق نامسم حال خوب بند و بست
 مسکرات کرده درین صیغه آمدنی تاثری بسیار است زیرا که کسی از زن و مرد درین بلده نباشد که
 سیندهی نموشند گویا که همه می نوشند و همین سیندهی خانه باعث دنگه و فساد است بچه را از وقت
 تولد بجای زقه میدهند و این آب درخت خراست و طریق بر آوردن آن حکیم رضا علیخان
 مرحوم حیدرآبادی در کتاب تذکره الهند که مشهور بسیار دگار رضای است چنین نوشته که زیر درخت
 بصورت مثلث تراشیده و فصد نموده کوزه گلی نومی بندند پس از آن آب روان میشود و در کوزه
 جمع میگردد تا وقتی که جوش نرزد و از در و صاف و شیرین باشد آن را نیر و بکسر نون و سکون
 یابی معروفه و فتح رای مهله و وقف های هوز و امتهای بضم هزه و فتح های نوقانی و سکون میم و فتح
 بای موحده و الف خوانند چون که درین ظرف در آن را انداخته به بندند و جوش زند و مزه تلخ
 و ترش بهم رساند سکندر و پیدا میشود سیندهی نامند فراج نیره که شیرین و رقیق و خوشبو دارد و حال
 باشد سرد و تر و فراج سیندهی سرد و خشک نیره سکرمی کند و غاظ براند و مسکن حدت و گرمی و
 تشنگی و دفاع احراق و مرطب و مسمن بدن و مدر بول و موافق افزجه عاره یا لب و مدقوقین غذای
 بدن میشود و چون از نه توله شروع کنند و هر روز سه توله افزایند از یک تا سه تطل میرسد در بعضی
 افزجه قائم مقام ما الجبن میشود اما مستطاشتهاست و سیندهی زخمت و شیرین و تلخ و
 ترش و گران و سردی و باد می کند و کف و صفر او در کند و مزه میدهد و سکرمی آرد و اگر تخم
 تا توره در او آمیزند با در او کنند و اگر بهمین نسبت آمیزند سکرمی و او را دم دست و پا و فساد امراض
 جلدیه و بوسه و کلانی شکم و سه و ح مقعد و کله آن و گرم باد و در کند و هر چیز که در آن آمیزند فعال
 آن پیدا میکند و سیندهی که یکد و روز بر گذارسته باشد باد و صفر او کف دفع نماید و فزاینده

است و سرکه او با نم و مهره کننده گوشت و خمر و بعد از تعین تقطیر می کنند بسیار سبک و فوائد اول
فوائد خمر است و طریق ساختن خمر و سرکه این است که سیندهی خالص گرفته در سبک کنند بنوعیکه شل
سبک خالی باشد پس بر دهن سبک سفالی گلی نهاده از آرد گندم مهر کرده مدت دو هفته روز در آفتاب
و شب زیر آسمان نهاده از دیگ و سپر پوش گلی مقطر نموده در آن عرق الایچی کوفته و گل جنسلی
سبزی دور کرده و پوست لیمو داخل نموده بار دوم تقطیر نمایند آنچه مقطر شود و تند باشد خمر
است و آنکه در دیگ با ندر سرکه سبک و پس صاف نموده بکار برند انتهی کلامه گویم درین بلده
ضعف اشتها و کثرت برص و ضیق النفس و نزول المار فی الکیس و میدایش امراض سودا
و ضعف رجولیت و عروض اسهال و بی مروتی خشک مزاجی در مردم اینجا بیشتر و استعمال
همین بلاسی بدست نهند از سرکار و الامتاعت کلی است که اندر بلده نهند بنیاد حیدر آباد
فروخت نشود با وجود ایتمه تسلط و جماعت بیماری کسان خفیه مینوشند و اندرون بلده بسیار
بانواع غیبال میبرند و مورد لوم لایم می گردند اگر چه حاصل این صیفه بسیار است اگر بوس
انگیزی کرده شود و محصول افزوده شود در آن دو فایده باشد یکی آنکه محصول این المضاف
گردد دیگر بسبب گرانی قلت نوشندگان هم شود و جنگ و جدل که بیشتر بسبب خوردن همین
آب میگردد هم مرفع گردد و ترخی می شود نیز بواسطه روپیه در شهر است و به یک روپیه در سیندهی
بسیار میبرد و در یک سبوس میگذرد و چون بردارنده آن اکثر بدست باشد چون
سبوسمی افتد و شکسته می گردد اگر گلو می سبوس سلامت باشد و بدکاندار فردور برنده آن
نشانی در نصف فردوری مثلاً دو آنه یا سه آنه یا بدوینه هیچ و یک لوطه جدا گانه بنزد و در آن
میشود که آن را بنگی کبسر بای موحده و سکون نون و دال محله موقوفه و کبسر کاف فارسی
ویای معروفه گویند پس خواهد فردور آن را بنوشد و خواند بهشت یاده آنه بفروشند الحال
سبوس سیندهی را بیک روپیه می آید و فردور چار آنه پاشش آنه بلحاظ قریب و بعد دکان برون
بلده و سیندهی بن از دکاندار مییابد سوا می لوطه سیندهی که از کال می یابد دکاندار

سه روپیه پیر و شد اما آرنه گان که می آیند کڑه برنجی یا آهنی یا مسی خود را که نشان دکاندار
 میباشند نزد جوانان ناکه محصول بدعت امانت داشته می آیند که آنرا با اصطلاح خود هر پرتی لقم یا
 هوز و قح رای هندیه و سکون بای فارسی بعضی امانت و ضمانت گویند و چون بعد رسانیدن
 سوازدگان بسیدهی بن میگردند ننگه کڑه پول از دکاندار آورده محصول ناکه جوانان بدعت
 داده کڑه خود گرفته بکان میسوزند فصل در بیان کچکار باب نشناط کله اصطلاح
 مردم اینجا آنرا کچین کچری نامند و متمم آن محکم ما تا سرفیه است که یکی از معظمت حضور پور
 است عمرش قریب شصت سال باشد فقیر هم و قتیکه برای ملازمت حضور پور رفته بودم
 دیده بودم در خدمت ایشان یک کس جبار اسمی علام رسول و چار کس محرز و چند تا کلاه
 و جوانان مقدران درین محکم اکثر مقدمات نارضامندی چه کویهای کچینان دانه میشود مثلاً
 اگر کسی چه کوی را بلا رضامندی نایکه اش فرار کناید نایکه اش درین محکم نالش کرد و سعی و
 کوشش متوسلان این کچری نشان آنرا یا قند پس زن فرار کننده و مغوی هر دو را گرفتار
 کرده حاضر میکنند و بعد ثبوت جرم هر دو قید کرده می شود و اگر نیزاننده مصادره معتد بها گرفته
 میشود از یک روپیه تا بمقدورش و اگر چهوری بلا رضامندی بانی کچیکسی نکاح مینخواهد بانی
 نالش بران درین محکم میکنند و بر وقت کرده می شوند الا اگر ناکه را رضامند میکنند
 یا او را حق پرورش چیزی مامور مقرر میکنند یا صرف پرورش سابق چه کوی میسر بجا
 نکاح بان میگردد الزامیه لایکهها الا زان زیرا که الخیشات للخبیثین مگر این نسخه
 طبعه همه پرازش است هر که ازین قدر که بطاهر آراسته تر و حسن لباس و زیور پیراسته
 در باطن خراب تر و بدتر خواهد بود بیت چه قدر آورد و بنده خورد لیش مبنکه زیر قبا دارد
 اندام نشین بد بیشتر اوقات در یک صحبت او صاحب او مایه هستی خود را سوخته است
 و در تمام بدن خود آتش مواد خبیثه را فروخته شران الدنیاء و الآخرة اند و ختمه پیر
 بر همت علیای بادشاه واجب است که این نسخه را نیست و نابود نماید باین طریق

که اول فهرست کچنینان چنین زنان که کسب میکنند بشرح پیر و جوان و صبیہ تیار کنانید شود
 در شهر باشند یا در قصبه یا در موضع بعد از جمعیت ایشان گرفته هر که وارث او پیدا شود با و پسر
 و اگر کسی وارث او نباشد حاکم مرنی او گردد و در پدر ستمیان تعلیم کرده عقید او با اهل کنانید
 دهد و اگر کسی معتبر برای پروردن طلبد یا دسپازند و تا کید کنند که او را پسر و عظیم کرده بعد
 رساند زنمان جوان را حکم کنند که بر ماه نزد طبیب رفته اندام نهانی خود نموده باشند و طبیب او را
 اگر آلوده بلای سوداوی یابد او را بیرون آبادی برکناره آن آبادان کند و بعلاج او پردازد
 و اشتها کند که کسی نزد او نرفته باشد و این هشتم از بدو حکم فوجداری باشد تا اگر کسی
 عدول حکمی کند فاعسل و مفعوله هر دو زیر شکر نجه تفریز کشیده شوند یقین که باین تدبیر و سوائی
 خود باز آمده توبه کنند و این پیشه پدر را بگذارند و باز همیشه ملازمان فوجداری نگه ان حال چنان
 زنان پیر فحبه باشند تا باز دیگر دختران را نیازند و اگر آزند بسنرای اشتدای برده و فریب
 بسنرای معقول رسانیده شوند تا قلع و قمع این رسم بدخانه خراب گردد و بیت از زنا خیزد
 و باند بجات به ابر ناید از پی منع زکوٰه به فصل در بیان کچک مقیمی آنکه در
 قرضه های ذات و مالش های زمین نزول بابت دیوار و تیساری مکان و مہرت اکنہ
 سرکاری و تیساری ناودان و غیره دران و درستی فرش آن و قلعی اکنہ سرکاری و نعلین
 رسائی حضور پرتور که بہر مہتہ میشود و مالش های تجاران و اڈران و بڑوان که بانس پور
 باشند و کمہاران و سنگترہ اشان در انجا پیش میشوند نسرا این محکمہ شیخ فیض درین ایام از بندگان
 حضوری اند و سرد فترایشان لالہ شیو پرشاد است کہ قریب مکان محمد خان جمہدار میباشد به
 فصل در بیان سررشتہ لین بدانکہ لین عبارت از چاوانی است مگر در نیجام ادا از لشکر است
 از انجا کہ این سررشتہ متفرق است یکجا نیست کہ حالتش مفصل معلوم گردد مگر سررشتہ لین گوشہ
 محل کہ در جو علی اکبر چاہ است و در نیجا تقسیم خواه ماموران گوشہ محل میشود نام سررشتہ دار
 این محکمہ لالہ گردہاری پرشاد است مشہور نسی راجا پسر لالہ نہرہری پرشاد صاحب قوم کا

سکنه شاهجهان آبادی نزا دست و چند محله تحت ایشان مامور و تقسیم تخواه مطابق حساب ماه
 الهی میشود و در یک جمعیت ماموره بلده برای گرفتن تخواه درین بهر رشته می آید با ساز و دیاق
 بازرق و برق میباشد سوای این فوج فوجی درست نیست فرست جمعیت با قاعده علاقه
 نظام الملک آصفجاه بهادرتعلقه دیوانی

جنرال اسٹاف

| تعداد | نام مع عہدہ | کیفیت | تعداد | نام مع عہدہ | کیفیت |
|-------|---------------------|-------|-------|----------------------|-------|
| ۱ | سیرجبروٹ فوج صاحب | لار | ۱ | سر رشته دار | سامہ |
| | میلٹری سکریٹری | لار | | بگرداری پشاد | سامہ |
| ۱ | سیرجمنبری راکٹ صاحب | تاہ | ۱ | سر رشته دار انگرادو | مار |
| ۱ | کپتان فینو صاحب | مارسہ | ۱ | سر رشته دار دوم بچند | مار |
| ۱ | نقشبند برن صاحب | مارسہ | ۱ | تبرجم قادر حسین | سامہ |
| ۱ | نقشبند اولو صاحب | مارسہ | | مفتیان | للوچہ |
| ۱ | نقشبند رائبرن صاحب | مارسہ | | رٹیران انگریزی | للوچہ |
| ۱ | ڈاکٹر بلی صاحب | مارسہ | | چیرا سیان | للوچہ |
| ۱ | انجنیر لانگ صاحب | مارسہ | | خلاصیان | للوچہ |

سواران رسالہ خلیفیان

| | | | | | |
|---|------------------------|-------|----|------------------|-------|
| ۱ | کپتان رگونا اتھیا صاحب | للوچہ | ۲۷ | سار خلیفیان | للوچہ |
| ۱ | کوئٹرا سٹریٹس | مارسہ | ۲۷ | کاپٹان | للوچہ |
| ۱ | ڈاکٹر پالٹ صاحب | مارسہ | ۱ | تربیتی | للوچہ |
| ۱ | سار جنٹل میجر | للوچہ | ۱ | قریبین سالتو تری | للوچہ |

| ردیف | نام مع عمده | بیماری | کیفیت | تعداد | نام مع عمده | بیماری | کیفیت |
|------|------------------|--------|-------|-------|-------------|--------|-------|
| ۳۰ | سواران | بیماری | سماه | ۱ | بیماری | سماه | ع |
| ۱ | متصدک | بیماری | لویجه | ۱ | بیماری | لویجه | ع |
| ۱ | ریتر انگریزی | بیماری | لوسه | ۱ | بیماری | لوسه | ع |
| ۱ | صراف | بیماری | لوسه | ۱ | بیماری | لوسه | ع |
| ۱ | در سیر یعنی پیست | بیماری | لویجه | ۱ | بیماری | لویجه | ع |
| | دکتر صاحب | بیماری | لوسه | ۶ | بیماری | لوسه | ع |
| ۲ | سقاء | بیماری | لوسه | ۲ | بیماری | لوسه | ع |
| ۱ | گازر | بیماری | لوسه | ۱ | بیماری | لوسه | ع |
| ۲ | خلاصی | بیماری | لوسه | ۱ | بیماری | لوسه | ع |
| ۱ | آهنگر | بیماری | لوسه | ۱ | بیماری | لوسه | ع |

این ذاتی ماهوار جیشیان است و اسپ های ایشان همه سه کاری و نخواه اسپ است و بهت رویه است و سلاح و دروی مکان برای بود و باش عیال و اطفال ایشان و بار و دوگول و بار برداری در سفر همه از سه کار است و طعام مقر است

سواران حیدرآباد و لانس یعنی نینره باز

| | | | | | | | |
|---|----------------------|--------|------|---|-----------------------------------|--------|------|
| ۱ | کپتان احمد صاحب | بیماری | لوسه | ۱ | رسالدار میجر | بیماری | لوسه |
| ۱ | لقنت سید احمد صاحب | بیماری | لوسه | ۱ | قمرالدین خان صاحب | بیماری | لوسه |
| ۱ | لقنت فرزند احمد صاحب | بیماری | لوسه | ۳ | صوبه داران | بیماری | لوسه |
| ۱ | لقنت بر صاحب | بیماری | لوسه | ۴ | جمع داران | بیماری | لوسه |
| ۱ | دکتر سافر صاحب | بیماری | لوسه | ۱ | استان حوالدار میجر یعنی دروی میجر | بیماری | لوسه |

| شماره | نام و عمده | تعداد | کیفیت | شماره | نام و عمده | تعداد | کیفیت |
|-------|--------------|-------|-------|-------|------------------|-------|-------|
| ۱۲ | حوالداران | ۱ | ص | ۱ | صراف | ۱ | ل |
| ۱۶ | تایکان | ۱ | ل | ۱ | دریغ لعلی و اساس | ۱ | ص |
| ۵ | ترم نواز | ۱ | ل | ۱ | آهن گر | ۱ | ل |
| ۴ | فسیر | ۱ | ل | ۱ | هفته کش | ۱ | م |
| ۳۳۴ | سواران | ۴ | ل | ۴ | خلاصی | ۴ | ل |
| ۱ | کتاب جناب | ۱ | ل | ۱ | کهاران | ۱ | ل |
| ۱ | متصدی | ۱ | ل | ۴ | سقا | ۴ | ل |
| ۱ | نشئی | ۱ | ل | ۱ | زلواندار | ۱ | م |
| ۱ | رئیس انگریزی | ۱ | ل | | | | |

سواران و شیرتی لانسیر یعنی نیزه بردار

| شماره | نام مع عمده | تعداد | مقررہ کیفیت | شماره | نام مع عمده | تعداد | مقررہ کیفیت |
|-------|----------------|-------|-------------|-------|------------------|-------|-------------|
| ۱ | آیتان سام | ۱ | امام | ۱ | ڈاکٹر پالٹ صاحب | ۱ | مار |
| ۱ | اوکلون صاحب | ۱ | مار | ۱ | رسالہ ایچ | ۱ | مار |
| ۱ | سرگزرده دوم | ۱ | مار | | خواجہ امام الدین | | |
| ۱ | بنگ صاحب | ۱ | مار | | عرف منویان | | |
| ۱ | ایٹن لیکن صاحب | ۱ | مار | | | | |
| ۲ | افسٹ سید | ۲ | مار | | | | |
| | علی رضا | ۴ | امام | ۴ | رسالداران | ۴ | امام |

آدم خوب
اشنیده ام
گر باهوشان
صحت دار
لذا حجت
بر نفوس
خوبی مبتلا
شده زیرا
پیشود

| نام | نام مع عدد | نخواه | کیفیت | نام | نام مع عدد | نخواه | کیفیت |
|-----|------------|-------|-------|-----|------------|-------|-------|
| ۱۶ | جمع داران | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | وردی | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۲۳ | دفعه داران | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۶ | تربیت نواز | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱۸ | داران | ۲ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۲ | اسطاب | ۲ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | بانیان | ۶ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۲۰ | بانیان | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | متصدی | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۲ | زنیان | ۶ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ... | | | | | | |

جنسی یعنی توپخانه نرگاوان

| | | | | | | | |
|---|-----|----|---|---|---|---|---|
| ۱ | ... | ۲ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ... | ۲ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ... | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ... | ۱۶ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ... | ۱۶ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ... | ۲ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |

| ردیف | نام و عمده | بند | کیفیت | ردیف | نام و عمده | بند | کیفیت |
|------|--------------|-----|-------|------|-----------------|-----|-------|
| ۴ | ترنواز | ۱ | ۱ | ۲ | موجیان | ۱ | ۱ |
| ۱۵۰ | گوله اندازان | ۱ | ۱ | ۳ | کهاران | ۱ | ۱ |
| ۱ | بیاد ساز خبث | ۱ | ۱ | ۴ | جمعدار | ۱ | ۱ |
| ۲ | بیاندوزان | ۱ | ۱ | ۵ | حوالدار | ۱ | ۱ |
| ۳ | متصدیان | ۱ | ۱ | ۶ | نایک | ۱ | ۱ |
| ۲ | نشان | ۱ | ۱ | ۲۲ | خلاصی یعنی خام | ۱ | ۱ |
| ۱ | ریتر انگریزی | ۱ | ۱ | ۲۳ | اقواب | ۱ | ۱ |
| ۱ | صراف | ۱ | ۱ | ۱ | جمعدار | ۱ | ۱ |
| ۱ | دریتر | ۱ | ۱ | ۲ | حوالدار | ۱ | ۱ |
| ۴ | سقا | ۱ | ۱ | ۳ | نایک | ۱ | ۱ |
| ۳ | گازر | ۱ | ۱ | ۲۴ | ڈریوان کہ برکان | ۱ | ۱ |
| ۳ | موجی | ۱ | ۱ | | رامینند | ۱ | ۱ |
| ۱۲ | آهن گران | ۱ | ۱ | ۱ | راد رکندہ | ۱ | ۱ |
| ۶ | ہتہ کشان | ۱ | ۱ | ۶ | ظفلکہ بانی | ۱ | ۱ |
| ۱۷ | خلاصیان | ۱ | ۱ | ۱ | زلوانداز | ۱ | ۱ |
| ۷ | ارابچیان | ۱ | ۱ | ۲ | دانه ساز | ۱ | ۱ |
| ۶ | بخاران | ۱ | ۱ | ۱ | دھدار | ۱ | ۱ |
| ۶ | ارہ کشان | ۱ | ۱ | ۶ | سایسان | ۱ | ۱ |
| ۶ | گن اندازان | ۱ | ۱ | ۱ | خاکروب | ۱ | ۱ |

سه پلٹن سپاہ

| رقم | نام و عہدہ | تہذیب | کیفیت | رقم | نام و عہدہ | تہذیب | کیفیت |
|------|----------------|---------|-------|--------------|------------|-------|-------|
| ۳ | کتباناں | اما | ۶ | متصدیان | سہ | سہ | ۶ |
| ۳ | سہ گروہ دوم | لویہ سہ | ۳ | منشیان | لویہ | سہ | ۳ |
| ۳ | نقشبندیہ | مالہ | ۳ | رٹیر انگریزی | لویہ | سہ | ۳ |
| ۳ | نقشبندان | امالہ | ۶ | طفسان | لویہ | سہ | ۶ |
| ۴ | طواکتران | مارہ | ۳ | دریٹران | لویہ | سہ | ۳ |
| ۴ | صوبہ داران | سہ | ۶ | نشان بردار | سہ | سہ | ۶ |
| ۱۸ | صوبہ داران | سہ | ۳ | قاضی | سہ | سہ | ۳ |
| ۳ | جمعہ داران | سہ | ۸ | پنڈت ان | سہ | لویہ | ۸ |
| ۳ | اسٹاب حوالہ آ | لویہ | ۱۸ | کھاران | سہ | سہ | ۱۸ |
| ۷۲ | حوالہ داران | لویہ | ۱۸ | سقا | سہ | لویہ | ۱۸ |
| ۷۲ | نایکان | سہ | ۱۸ | مشعلچی | سہ | سہ | ۱۸ |
| ۶ | اسٹاب سارجنٹان | سہ | ۱۸ | گازران | سہ | سہ | ۱۸ |
| ۱۱۷ | بیگل نوازان | سہ | ۶ | آہنگران | لویہ | سہ | ۶ |
| ۱۷۸۸ | جوانان سپاہ | لویہ | ۳ | ہتہ کشان | سہ | سہ | ۳ |
| | اسٹاب سارجنٹان | . | ۳۶ | خلاصی | سہ | سہ | ۳۶ |
| | بیانڈ سارجنٹان | . | ۳ | موچیان | لویہ | سہ | ۳ |
| | بیانڈ نوازان | . | ۱۸ | چیرا سیان | سہ | سہ | ۱۸ |

یک جمبت نام کپال جمبت است زیر کہ کپال نعیم کانت عربی و لشکرید مع فتحہ بامی فارسی

وسکون لام نام موضعی است از جاگیر نواب مختار الملک بهادر و یک رجبٹ نو ملازم دیگر لکھنؤ
 اندو بر ساله حبشیان شتی سوار دیگر فرسزوده اند و در توپخانه فیلان دو توپ اند و توپخانه اسپ
 شش توپ بستند فقط

گوشواره تنخواه پولس و غیره سرداران فوج باقاعدہ

| ردیف | نام عہدہ | پولس | کرایہ مکان | توپ | سوار |
|------|------------|------|------------|-----|------|
| ۱ | سرگروہ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۲ | سرگروہ دوم | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۳ | جیسٹن | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۴ | لظنت | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۵ | ڈاکٹر | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۶ | سرگروہ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۷ | سرگروہ دوم | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۸ | جیسٹن | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۹ | لظنت | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۰ | ڈاکٹر | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |
| ۱۱ | سرگروہ | ۰ | ۰ | ۰ | ۰ |

علاقہ سواران

علاقہ سواران

علاقہ سواران

تاریخ

| نام عهده | تعداد | پوس | پوس | پوس | پوس |
|--------------|-------|-----|-----|-----|-----|
| علاقه سیدور | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| علاقه سورا | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| کور ماسٹر | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| کور ماسٹر | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| پوس شان ساخت | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| بیاد ماسٹر | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |

فصل در بیان جمعیت طرازمان لوازم جناب فیضآب نواب شمس الامرا

عده الملک بهادردام فیضآب و تاریخ احسانم

اگرچه فقیر راضی فوج ایشان بخوبی حاصل نیست اما هر چه سراسری در یافته شد حواله
 کرده میشود اگر همین قدر در سرکار وقار الامرا اقتدار الملک بهادر محسوب شود مضاف
 خواهد بود و تخمین کامل سرکار شمس الامرا سوای مفقور خواهد شد

| شمار | نام عهده یا قوم | شمار | نام عهده یا قوم | شمار | نام عهده یا قوم | شمار | نام عهده یا قوم |
|------|-----------------------------|------|--------------------|------|--------------------|------|--------------------|
| ۵۰ | قراول | ۴۵ | روپیله | ۴۵ | سوار | ۶۰ | سیدی |
| ۱۰ | بان بردار | ۴۰ | علی خول | ۱۲۵ | هنکد قوم | ۱۲۰ | عرب |
| ۶۰ | باردل کوزه بردار | ۳۰ | ترب سوار | ۹ | چو بدار | ۱۵ | بماله بردار |
| ۵۰ | بارگیر علاقه محمد جعفر کریم | ۴۵ | سوار ماسٹر | ۳۰ | راٹھور | ۱۵ | اشھی والہ |
| ۶۰۰ | طالب علم اند اطفال کتب | ۶۰۰ | سواران مغل | ۲۵ | قرابین بردار | ۴۰۰ | پوریہ |
| ۱۵ | توپخانہ | ۶۰ | فیل | ۲۰۰ | ہرکارہ | ۶۰۰ | لین بوز انان |
| ۰ | | ۳۰ | شتر نال سوار | ۲۰۰ | سواران نیو | ۱۴ | بسالدار |

باقی احوال این خاندان عالی نشان و سلاسل ایشان در فصل جداگانه نگارش خواهد یافت و خوش
 اوقاتی فرزند حسن سلوک و خیرات و خدمت غزرات پیران رضوان العلیهم جمیعین امیر کبیر
 در سلوک زیاده از بیان و تحریر است حق تعالی ذات قدسی آیات ایشان را مدام بر سر خلائق
 سلامت باکرامت دارد و جمیع مقاصد ایشان را محصل آرد آیین فصل بدانکه صحت فوج
 اعزاب که در ملک نظام است و شوارچه فهرست آن از افسران ایشان یافته نمی شود و از دفتر
 معلوم پس در چنین فرج کشاده عنین بسیار است اگر بروی حساب داخله و خارجه و تقسیم نخواه
 این گروه سر رشته جداگانه مقرر شود و نقشه های آن بموجب نقشه که در فوج اینی است
 درست گردد و حاضری و غیر حاضری فوج و وصول نخواه و چنان رویه افسران و جوانان
 و تعداد ملازمان نوشته شود البته صحت آشکار گردد آنچه مذکور است تخمینا است مقابلہ تصحیح عتبات

ندارد و چندانکه وجود ندارد میزان کل

۱۲۶۰۰

| نام جمعدار | تعداد پیاده | تعداد سوار | میزان | نام جمعدار | تعداد پیاده | تعداد سوار | میزان |
|----------------------|-------------|------------|-------|-------------------------------|-------------|------------|-------|
| عبدالدین علی | ۲۰۰۰ | ۰ | ۲۰۰۰ | برق جنگ و جابر سعید | ۲۳۰۰ | ۰ | ۲۳۰۰ |
| نخایب جنگ | ۹۰۰۰ | ۱۵۰۰ | ۴۵۰۰ | ابوبکر عوض حسین سعید باقشع | ۳۰۰ | ۰ | ۳۰۰ |
| عمادوی | ۲۵۰ | ۰ | ۲۵۰ | حسین صالح | ۴۵ | ۰ | ۴۵ |
| حبیب الرحمن | ۳۰۰ | ۰ | ۳۰۰ | حبیب عبدالمدین صالح | ۲۵۰ | ۰ | ۲۵۰ |
| بن شامس | ۲۰۰ | ۰ | ۲۰۰ | شیخ بادالبه | ۵۰ | ۰ | ۵۰ |
| شاه عبدالرحمن | ۶۵ | ۰ | ۴۵ | ابوبکر بن طیران | ۱۰۰ | ۰ | ۱۰۰ |
| شیخ محمد بابا عنه | ۲۵ | ۰ | ۲۵ | سالم عثمان | ۵۰ | ۰ | ۵۰ |
| حبیب الرحمن انکاف | ۵۰ | ۰ | ۵۰ | باقضو | ۲۵ | ۰ | ۲۵ |

| نام جبهدار | تعداد پیاده | تعداد سوار | میزان |
|------------|-------------|------------|-------|
| عبدالمدشاس | ۵۰ | . | ۵۰ |
| کل میزان | ۱۲۱۰۰ | ۱۵۰۰۰ | ۱۳۶۰۰ |

پس جمله سیزده هزار و ششصد کس شدند و یک هزار کس در شهر نزد امرای و مهاجران متفرق گشته
و سته هزار در تمام عملداری نظام نزدیک راجگان و دیسکهان و زمینداران نوکر هستند
یا در شهر با و ده ماداد و ستمی کنند و سود خوارها میمانند و کمتر ازین اعراب باشند که
سودگیرند و نخورند بلکه سودگر قن را معامله نام کرده اند و این ثروت اعراب در دکن جنس
از سودگیری است از عرب مفسس تلاش در دکن می آیند و بچند روز بسبب سودگر قن ^{میشوند}
و والا بسیار بهوشیار شده اند هر سال حساب میکنند و دستاویز جدید از مقروض نویسانیده میگیرند
و بران شواهد اگر دو کهنه میشوند چار از عرب میباشند و اگر از یک کس مخالفت میشود همه
حاشی و جانب دار فریق خود میشوند گو با هم مخالف باشند لیکن درین خلاف باغیر همه
متفق میشوند حاصل جمله اعراب درین ملک بقصد هزار یا بیسده هزار تخمینا باشند و مولد
بسیار اند و در آباد در کشت خون و داکه قطع طریق اعراب راعبت بزمام کرده اند جمله جنابا
بدون شرکت مولد از هر قسمی که باشد درین ملک و شهر از قوه بفعل نمی آید و مولد را چند
اقسام است و مراد از مولد دور که است که آنرا در هندی و و غله نامند یکی آنکه یادکنی و عربی بود
دوم آنکه یادکنی و حبشی بود سوم آنکه یادکنی و فرنگی بود چهارم آنکه یادکنی و هندی بود
پنجم آنکه یادکنی و فارسی بود ششم آنکه یادکنی و پنجابی بود هفتم آنکه یادکنی و سکه بود هشتم
آنکه یادکنی و افغانی بود نهم آنکه افغان از پیشو یا نواح آن یا یوسف زری یا گوستان
یا از کابل یا قندهار یا دیگر از خراسان بود دهم آنکه یادکنی و ترکی بود یازدهم آنکه از بخارا بود
یا بلخ یا بدخشان یا منقلاقات آنها دهم آنکه یادکنی و تاجیک و رومی باشند یا از دهم

آنکه یادگونی و راهپوشی را اجتناب آنها سکه بدهد افغانی بدهد عربی و اخف آنها حبشی است
و چون مقدمات اعراب بهر حکم بیشتر دایر میشود پس لهذا از سرکار بهر حکم یک یک کس از
عرب یا از موارین چادش مقرر است که بوقت پیش آمدن مقدمه آنها چادش نهانشن ^{بلع}
میکند یا هر چه پرسیدنی از او بود میبرد ترجمه مطلب آن را در اطهری نویساند یا از
طرف حاکم مطلب قانونی را با وی نهاند و آنچه از لادغم میگوید حکم ترجمه آن می کند یا این طقم
مقدمه طی باید و از وقتیکه گرانی اشیای خصوصاً غله شده است اکثر اعراب و مولد ^{اندازند} داکمی
و غارت میکنند مگر فضل خدای کریم این است که نواب عالیجناب ذریع آصفیاه را مصد خیرات
و نظیر تفصیلات گردانیده است که هر ذریع را مردم را غله خیرات و تصدق میشود و زنه ^ن
ملک از نفوس نبدگان خدا بسیار هلاک میشوند و تمام ملک ویران میشود باین خیرات
غله که از سرکار عالیجاه که با تمام نواب مختار الملک بهادر میشود و از پیشگاه دیگره صاحبزاده ^ن
گرام و امرای غظام طعام و نقد تقسیم میشود کسی نمیداند که قحط است الا شایسته که از ازل در
تقدیرش قبض زرق کرده باشند و چون هنگام جبارت و گستاخی و ذردی و قتل
اعراب حسب آئین مقبره خود تدارک جانی بگیرند و عسکره و تعشیره مینمودند بخوف
این کمتر خبیایات را اختیاری گردند از وقتیکه از جمعاران اعراب عمل عسکره و تعشیره
بر آورده شده مقدمات اعراب بفرج داری سپرد شده اند البته شون شده اند چنانچه
مزد تحقیق و تسبیل و آنجا قلات تحقیق و تقبیل جزای بر وضع قواعد جا بایت اینجا امید خلاص
میباشد و آنجا هم هلاک با اختصاص و ظلم که ملوک را سیاست در کار اما آقاسی مارادام ملکه
نصیحت است که حکم بفرموده خدا و رسول باید جلشانه اعلی برمانه صلی الله علیه و علی آله و اصحابه
و سلم فصل در بیان حسنی علم گویند آغا علی شخصی زوار از دینه منوره سیفی از اسلطان
جعفر صادق رضی الله عنه یافته بکربلائی معلی برده در نیزه نصب کرده بدکن آورده ^{وقت} ^ن
حکومت سلاطین قلب شاهبی بوده سلطان عظمی و مکریم استقبال نموده جا بیکه

حالا هست آورده نگاهداشت و بکار طلا داد و زر زانند و نموده حکم فرمود که بعشیره محمد محرم الحرام
 استاده باشند و برای صرف گل و عود و گذر اوقات مجاورین بحسن عقیدت خود از سر کار کفایت
 معتمد به مقر فرستاد پس سنی داراب بیگ بنیره آغا علی تبریم عمارت مکان قدیم نمود و قمارخانه
 و اکنه هر دو بکلیت با کرد هنوز اولاد آغای مذکور موجود و بهر س از امیر و وزیر و سنی و شیخ اهل
 هنوز و لنگر خود را که شرح آن قریب می آید در انجامی بر بند و حسب دستور خود فاتحه میخوانند و درین
 ضمن بربسم چنانچه هزار بار روپیه نقد میکنند و معاش سرکار علاوه بر آن است مگر چند لنگر اینجا بزرگ
 و شو و میسرند خصوصاً لنگر سرکاری دام اقباله و لنگر امیر کبیر بهادر رضا عصف الله قدره فصل
 در میان لنگر گویند روزی تاریخ سیزدهم ذیحجه عبدالعزیز قطب شاه شهنشاهه بر فیلی که من
 مورت نام داشت سوار شده که دقیقه فیل مذکور مست گردیده راه جنگل گرفت بمشاهده این حال
 تمام مردم جلو در جایا سراسیمه شدند و این خبر را بادارش که بنجاب بیگم عرف پی پی صاحبخانه
 ایشان بالفت مادی نهایت بقرار و پریشان شد بنجاب قاضی الحاجات بواسطه روح
 پر فطوح حضرت امام الشهدای رضی الله عنه کمال الحاج و لجاجت مذکور مذکور که اگر فرزند شهنشاهه
 عالم سلامت باز گردد و یک لنگر طلائی هموزن لنگر فیل تیار کرده در حسنی علم برده ریزه ریزه
 آنرا کرده برفقه او مساکین تقسیم کنم و این نذر را بهر صدق مودی گردانم چون دو هفته
 روز برین ماضی گذشت و خیال تشنگی و گرسنگی سپرد دل مادر مهربان آمد بر هر درخت
 نوشته و کوزه در آویخت تا اگر لیسیم نشنند و گرسنه زیر درختی بگذر و از آن خدای خورد و آبی
 نوشد و رفع تکلیف استها کند گویند که بعد شش و نهم روز مستی فیل فرسود شد و تاریخ شانزدهم
 محرم الحرام شهنشاهه بالخیر والسلام وصحت و عافیت بخانه واپس آمد بیگم محمد و صدای نذر
 فرمود و لنگر طلائی بوزن سیزده سیر طیار ساخته و بکشتا بنشاده بسته آنرا بجایا سراسیمه
 علم برده لنگر ریزه ریزه کرده برفقه ای آنجا تقسیم نمود از آن روز این رسم لنگر کشی
 در میان خاص و عام اینجا بر روز عَشْرَه شریفه جاری گردید و الی الآن جاری است و کوه

صورت صورت که در نیوا مشهور است سابق در آنجا فیصلخانه پادشاهی بود و آنجا فیصل مذکور است
 همیشه و آن فیصل مخصوص برای سواری سلطان بوده است **فصل در بیان چشمه پی پی**
 بدانکه این چشمه است بر کوهی که در آنجا گاه گاهی مادر عبدالقربان شاه برای سیر
 میرفت و آنجا سیر است زیرا که صحرائی است چشمه دار و نام این خاتون حیات بخشی بیگم بوده
 است و در عرف او را پی پی یا صاحب میگفتند بعد از مرور و مور با اصطلاح عوام چشمه پی پی
 مشهور شد با دمان عوام منسوب بسیده انسانی رضی الله عنهما شده است که وقتی عام مذکور
 میکنند و از آن خاص مراد میشود چنانکه هند مذکور می کنند و از آن دلی مراد میشود و کما قال الله
 الشیرازی رحمه الله هند ایم بعد از آن رستخیز حالا آنجا مردم چیده ساخته و اکنون تیار کرده اند و آنجا
 طعامهای پزند و نیاز بامی کنند و ثواب آن بروج بر قوچ سیده النساء رضی الله عنهما
 میرساند **فصل در بیان علم پی پی** که آنرا علم حیدر نیز میگویند باید دانست که خاتون مذکوره
 که مذہب اهل تشیع میداشت و از معتقدات اعلام بود لهذا یکی را از علم بنام الله و دیگری را
 بنام محمد و سوم را بنام علی بن خط طبری با تمام حیدر زخم گار خود تیار کرده بیرون شهر جانب
 مشرق استاده کرده که خرب روشنی و تجمل سواری آن از سر کار مقرر شد حالا بهمان جهت
 مردم آنرا علم پی پی و بعضی علم حیدری نامند **فصل در بیان عرس کوه کپیرا**
 بدانکه جانب شمال از بلده فرسخته بنیاد بفاصله شش کوه کوهی واقع است قریب
 موضع کپیرا آنرا در عرف عوام کوه مولی نامند بزبان پاستان بران کوه کشت را انسانی
 هندوان در سال یکبار آنجا رفته طواف میکردند و مر اسم مذہبی بجای آوردند شبی تاریخ
 بنقدیم جب یعقوب حبشی در واقع دید که شخصی آمد و گفت که ترا حضرت نظر العجائب
 اسد العالیب علی کرم الله وجهه یاد میدهم این را به نخت را بهینار در خواب دانستند
 سر بر انداخته چپای الچی نبی شدن با وی صادق او را بران کوه بردید که آنجا فیصل
 ترکش در کمر و کمان در بر انداخته دست مبارک بر زمین نهاده جلوه فرماید این شتاق

نقای مبارک آداب علما نه بجا آورده رو برو دست بسته استاد چون مجلسی مذکور سوی
 کوه خت کشید و جایکه حضرت فیض رحبت را تشریف فرمادیده بود آنجا سنگی دید که
 بران نقش دست مبارک آنحضرت بود پس رویای خود را صادق دانسته در آنجا محراب
 بنا کرد و نشان دست مبارک را تراشیده در آن محراب نصب نمود و موقوفه شعر
 ہی نامصاف صورت الله اس تیری پنجه خانی مین بد پس گاه گاه خود هم براس
 زیارت پنجه شریف میرفت چون موسم طواف مینو رسید مراسم خود را در آنجا بدستور بخاؤ
 و در شنی نادرا آنجا که در بحسن اتفاق ایام قطب شاه بهمین شب بر بالای حصار قلعه گوکنده برآمد
 و بجانب شمال در صحرا می روتنی دید پرسید که این چیست رای را و میند که منظور نظر سلطان
 بود و هر لحظه بحضور ملک حاضر میماند عرض نمود که این کوه کپه است بران مسلمانان چله حضرت
 علی رضی الله عنه ساخته اند و امشب جمع شده جشن می کنند سلطان گفت که اگر همچنان
 است مابدولت هم اراده خواهیم کرد چون این خبر مینو رسید آلات پرستش خود را از
 آنجا برداشته بر کوه جبرئیل که از آنجا فاصله دو کرده دارد نهادند و دیول آنجا را با زمین
 برابر کردند رنگها و ملکا که عابدان آنجا بوده اند مجاور آنجا مقرر شدند سیزدهم رجب سلطان
 آنجا تشریف برد که این تاریخ ولادت آنحضرت رضی الله عنه بوده است و بادشاه در آنجا
 جشن میلاد شریف سرور کائنات سید الانبیاء و صلوات الله علیه و علی آله ترتیب داد و بر
 دوم که بر قریب این کوه مبارک است قدم شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم را نهادند
 بیت بزمنی که نشان کف پائی تو بود و سالها سجد صاحب نظران خواهد بود پس
 بتاریخ هفتم رجب که در شب آن مجلسی مشرف بزیاارت ایام تسبیح اولیای رضی الله
 عنه شده بود عرس شریف مقرر شد رفته رفته فرید تکلفات درینجا شد و تقارن خانه بابالا
 کوه و بدامن کوه و مقابر مینوی شد و عماد بلده باعانت احداث کردند تا حال امرای بلده
 و رؤسا و اهل حرفه بازگیر و دکانداران و اصحاب قریات از اطراف و جوانب هر سال

روز عرس شریف رسیده جمع میشوند و نیاز و فاتحه آنجناب فیضاب رضی الله عنه می نما
 و سوای ازین ارباب بدعت از روشنی و رقص و مناقب خوانی و انواع تماشاها و انواع
 عجیب و غریب می کنند و کلهها بروی کار می آزند زیاده ازین که امی میله با عظمت و شان دین
 مملکت نمیشود و غفران آباء میر نظام علی خان اصفیاه ثانی در عهد خود که پال و نوبت برای عظمت
 و جاگیر برای صرف نمود و گل و دروغ حاجات جاروب کشان چهل مذکور و علم پی پی و حسینی
 مقرفه بوده اند و روایت صحیح این است که مولانا م در ویشی بود که برین کوه میبودند و در تبرکات
 بزرگواران بسیار بودست هرگاه او مرد رنگ علی شاه بجایش نشست و بهر سال در همین
 عرس بنام پیرو میگرد و هرگاه باد شاه عصر شنید همه تبرکات از او گرفته در کوه مسجد نهاد و او
 بسیاری از قطعات زمین عطا فرمود پس رنگ علی شاه از مکتبه خود صندوق بکوه مذکور می برد
 و در آنجا عرس مرشد خود میگرد و هر قدر قدرت فرید افزود در وقت عرس هم زیاده شد رفته
 رفته باد شاه وزیر و اعلی و ادنی رغن آنجا شروع کردند پس این عرس آن مولا است
 عرس حضرت مولا علی رضی الله عنه که مردم عجم خود عرس جناب مقدس میدانند که مردم
 وجه این است حقیقت عرس چهل کپه اوله الله اعلم از رشید الدین خالی گویم درین میله زیاده از
 یک لک مردم جمع میشوند از آن یک خمس مرد باشند و چار خمس زن مگر همه در نقره و طلا
 و الماس و مروارید غرق میباشند و بلا تکلف و حجاب عریان بر سوارها پیش اجابت میگردند
 و کثرت آب نوشی درخت خرما آنقدر میشود که هزار بار و پیه محصول آن در کچری بدعت داخل
 می شود الحمد لله اسال بسبب بند و بست عمله فوجاری یک کس هم کشته نشد و انتظام مسلم
 چنانکه میبایست گردید این همه مقرر نیت نیک رئیس و حسن تدبیر نواب مختار الملک بهاد
 است دام قبالة و در ظلالة فصل در کیفیت شوارع بلده و حوالی آن بدانکه راه
 شهر و کوی بسیار رنگ و گنده که در برسات گذرد شوار و بهر جا که خاشاک انبار باشد و
 دوسه جیفه در آنجا افتاده باشد باید دانست که مکان امیری در آنجا خواهد بود گویا این علا

امارت خواهد بود و وجه آن چنان گویند که هنگام مهاراجه چید و لعل بهادر کسی لالی آن است
 که آرایش مکان کند مهاراجه بهادر هم کس را از درامید نیست بهر جمله که میخواست ریش
 می کشید گویم این شخصی است مجبول بلکه خود طبع اندامی متوجه بصفای کوچه و بازار نیست ورنه
 ممکن بود که خاشاک و پس افکنده حیوانات و براز مردم و حیفته جانوران اقاد و میماند غراب
 خود محتاج اند توان تصفیه آن ندارند و امرای خود صفا پنداشتند اگر خود ریس ملاحظه شهر
 فرماید و از آمدنی مسکرات خاکه و بان ملازم داشته حکم صفائی شهر نماید البته می تواند شد یا
 بر جمله داران حسب آمدنی ایشان با وجب مقرر فرمایند روانه صفائی راههای محله شده باشد
 خاکه و بان مقسم شوند و بر ایشان افسری مامور شود و او روزانه در کوچه ها و شوارع گردید
 معاینه کرده باشد و دام بر آنجا ناکند و در که خاکه و بی در کوچه و راه خاشاک با غلاطی نگذارد
 ورنه تجرم باشد و بهر جمله مکان بول و براز برای رفع ضرورت بشهری ایشان مقرر شود تا
 جای دیگر گنده نشود خاکه و بان بول را در مشکها و براز و غیره را در تنگها پر ساخته قبل از نماز صبح
 برده بیرون شهر انداخته باشند و برای این هم خاکه آنها بیرون شهر مقرر کرده شود
 و براسه نمونه صفائی شوارع حسین ساگر و چهاونی که متصل با فضل گنج کافی است و اگر نقد
 هم در شهر صفائی باشد مقام شکرست و آنکه بعضی از ظرفا میگویند که دستور قدیم را نباید گشت
 و آئین نود و تمان را بر رعایا نباید برداشت که در آن سراسر ایشان را بد رستی و راستی شام
 و بفرخی آن و بدادن خسر ح صفائی شهر تکلیف است و تکلیف رعایا جائز نباشد گویم
 اگر قیمت مکان که در شرک آید از مبالغ بدعت و عوض زمین از نزول و اقاد و طلبه یعنی
 سامان آن مکان بملک داده آید نوعی تکلیف نباشد بلکه عوض گفته بدید میسر گردد
 و کل جدیدند بدست اگر برین قسم رعیت قبول نکند شامت اوست قانون مقرر کرد
 آید که هرگز از متصل راه مکان منهدم شود اینقدر جای حق شارع گدشته مکان خود تیار
 کرده باشد ورنه مستحق سزای عدول حکمی باشد الغرض خاصه هند و ستانیت که

غلاطت شعاع است هنوز در حیه را با وجود مست و صلحت این بر الوالالباب روشن باشد
 هندیان را اصطلاح هندی و سندیان را اصطلاح سند و کل خرب بالدیهم فرعون شعاع
 عام که بچلی بندر یا شطه پور یا مدیراس که میرود البته درست هستند و همیشه درستی آن میشود
 فصل در بیان تقسیم نخواه و نام ماهها که بحساب آن تقسیم نخواه می شود
 باید دانست که نخواه جمله ملازمان در عهد دیوانی نواب مختار الملک بهادر ماه بماه توزیع میشود و گویند
 که در حکومت کسی از دو این باین طریق جمله ملازمان ماه بماه نخواه بلاد وضع جبهه نرسیده است
 و حساب آن بموجب شهر الهی است و اسماء شهر مشهور است و درستی حساب مال از شروع ماه
 تیر است و تمام سال آن بر ماه خورد اوست تیر کبیر تا روقانیه و یا معروف و رای مهله نام ماه
 بزبان فارسی و آن مدت ماندن آفتاب است در سرطان که بحساب هندی تقریباً ساون باشد
 ۳۱ روز بود امر داوچه در اصل مراد بود لضم میم و هر دو ال مهله نام ماه فارسی که مدت ماندن
 آفتاب است در اسد و آن تقریباً هندی بهادون باشد ۳۱ روز شهر پور بفتح سین معجم سکون
 بارهوز و کسر راء مهله یا بارهجمول و فتح واو و اء مهله زده نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب
 است در برج سنبله بانگ تفاوت با کوار مطابق است دارد که آسون باشد ماه هندی ۳۱ یوم
 مهر کبیر میم و سکون نامی بهوز و راء مهله نام ماه شمسی است و آن مدت آفتاب است در برج میزان
 که هندی کانگ باشد به یوم آبان بالف مدوده و فتح بار موحده و الف و نون نام ماه شمسی
 و آن مدت آفتاب است در برج عقرب و آن با ماه هندی که اکس است بانگ پس و پیش مطابق
 دارد به یوم آدر بالف مدوده و ضم ذال معجمه و راء مهله نام ماه شمسی فارسی و آن مدت ماندن آفتاب
 است در برج قوس با پوس که ماه هندی است بانگ کمی و پیشی بان مطابق است دارد ۹ یوم
 وی بفتح ذال مهله و سکون یا رختخانه نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب است
 در برج جدی و هندی ماه و بعضی ماگه ناسند ۲۹ یوم بجمین
 بفتح بار موحده و سکون یا ربهوز و فتح میم و نون نام ماه

شمسی و آن مدت ماندن آفتاب است در برج دلو با پهاگن ماه بهندی بانگ تفاوت
مطابقت دارد ۳۱ یوم اسفندار یکسره نهمه و سکون سین ممله و کسرفا و سکون نون
و فتح دال ممله و الف و رای ممله نام ماه شمسی است و آن مدت ماندن آفتاب است در برج
حوت بهندی چیت باشد ۳۲ یوم خسرو روی که فردر دین هم نامندش بفتح فاد سکون
رای ممله و کسردال ممله و یای معروف نام ماه شمسی است مدت ماندن آفتاب است در
برج حمل و آن شتی و یکروز است و این ماه سر سال فارسیان است و بهندی این ماه را القریبا
بسیا که گویند روی بهشت بضم نهمه و سکون رای ممله و کسردال ممله و یای مجهول نام
ماه شمسی است و آن مدت ماندن آفتاب است در برج ثور که بهندی مطابق آن چیت است
۳۱ یوم خسرو و بضم خای مجمه و سکون رای ممله و الف ممله و ادال ممله نام ماه شمسی است که
بهندی تقریبا اساره باشد و آن مدت ورود آفتاب است در جوزا ۳۲ یوم فصل در
سیان میله های خجبا باید دانست که درین شهر از عمده میله با یکی اجتماع مردم در عشره
محرمت خصوصاً پنج پنجم محرم که در آن لنگر حضور می براید و در آن جمیع فوج سرکاری و دیوانی و
فوج امیر کبیر بهادر میباشند و تمامی فوج آراسته و جمله فیلهها و اسپان پیراسته و سواران
هر یک جمعیت در اعمار یهای رنگارنگ نشسته از مقابل حضور دیوان میگذرند نهایت سیه میباشند قابل
دیدت و این درآمد و برآمد از طلوع آفتاب تا غروب شمس میشود مردمان برای ملاحظه این سیه
یک مکان را حد بار و پیه گرایه داده میگیرند خصوصاً قریب گرد حضور که مرور و عبور تمامی فوج در آنجا
میشود و هر کس را خواستش مکان سیه گرد و از اول ماه اگر کسی بند و بست چنین مکان میکند البته
او را بدست میرسد و الا غیر است بعد سیر لائق دیدت است هم محرم میشود که قریب بنگله و گرد حضور
کسی جوگی و کسی پنجره و اله و کسی جشی و کسی شیر و کسی خرس و کسی لیلی و مجنون و کسی رقص
کسی قوال خود را ساخته می آرد و بانامات از حضور میگمات متناز میشود و نیز بار و پیه درین شب
خیرات میگرد و محرم شریف را گویا عیب قرار داده اند خوشبها میکنند و البته نفیسه و آفتاب

لطیفه می پوشند تو گوئی که هولی هندوستان ست دوم میله کوه مولی است که تمام شهری برآید
 و پشیر از زن و مرد خواص و عوام و فوج و لشکر همه در آنجا میروند و نهایت انبوه عالم میگرداند از شش
 ماه جب تا آخر آمازاده تر هجوم خلافتی تبایخ میجد هم جب میشو و اکثر مردم از عماد باکنه موضع لنکم ملی
 برای سیری نشینند و درین ایام در آنجا کمتر مکان بدست میسر مردم خیمه های خود را در آنجا تخیم
 بر کوه استاده میکنند اینجا دکانهای سندی که ما را شجره التمر باشد بسیار میباشد که کباب
 باشد و باصطلاح مردم دکن آنرا چاگنا گویند بسیار فروخته میشود و کمتر مردم باشند که این بلای قاف
 نسل آدم مصون باشند و درین میله سه حصه زنان میباشد و یک حصه مرد و همه سیه چرده
 باشند الا ماشاء اللہ تعالی و عجب قدرت خداوند قدیر دیده شد که زنان که به نظر همه در زو
 مروارید و یاقوت و الماس فزرد و عرق بوده اند و بی تکلف خود را باجنیان و ایمانید و این تاریخ
 بازگشت مردمان میله کوه شریف است درین هر دو میله بسیار کشت و خون میگرداند اما درین سال
 در هر دو میله نظم فوجداری بسیار مانده است شخصی کشته و خسته نگردد و دیگر وارد آب تنگین بخت
 و خون الهی عسم نواله بوقوع نیامده اینم خوش تویی رئیس دام اقباله و نیک نظمی نواب
 سارا جنگ بهادر است حسن نظامه و حاصل مراسم اینچنین دیگر میله نه در هندوان میشود و نه در
 مسلمانان فصل در بیان کیفیت فصول و آب و هوای اینجا باید دانست که در اینجا
 آغاز موسم گرمی از ماه پانچ میشود زیرا که چون آفتاب در برج حمل منی آید شروع گرمی میگردد
 و برسات از روی حساب هندوان از مرگ بکسیریم و سکون رای ممله و کاف فارسی شروع
 میگردد و از روی حساب انگریزی از ماه جون خصوصاً بورد آفتاب در برج سرطان و درین صحر
 سردی هم میشود که مردم لباس باناب میپوشند اگر کسی که ریج در بدن داشته باشد و نپوشد
 عجب تباشد که بفلج مبتلا گردد و هرگاه آفتاب در برج میزان می درآید یعنی آخر تسمه سردی
 شروع میکند بقول عرب اذا ورد الشمس فی المیزان برد المانی الکیزان ای هرگاه آفتاب
 در برج میزان می درآید آب در کوز با سرد میگردد و این سردی تا آخر ماه فروری که هنگام

در وقت تاب و در بروج حوت است میماند و از روی آنکه مقیاس سردی و گرمی که شهر یا مریه نامند
یا قوه شد که تنهای گرمی و ریخا یکصد و پنجاه است و تنهای سردی چهل و پنجاه و پیشه بارش
در ریخا بعد از اخت پار ساعت روز و هم شب میشود و بهوار این ملک از روی طب سرد
و تشنگی است هم از دوا گرم و تر اکثر موافق مرضی میشود و خلط سودا را در ریخا غالب است
فامد بیشتر رنگ مردم این ملک و هم رنگ زمین اینجا سیاه میشود و صفرار و رطوبت در ریخا
عارضی است که صفرار بسبب خوردن دانه ذرت که جوار باشد و دال تور و مریح سرخ و بلغم نخورد
رام پهل و ستیا پهل که شریفه باشد که بکثرت میخورند و نوشیدن سینه پی و خوردن بقولات تر
عارضی میگردد فصل در میان بیماری های اینجا که بکثرت میشود بدانکه اکثر امراض
که درین جای شود از امراض عامه خبیسه آتشکست و میل پا و عرق بدنی و نزول المار
فی الکیس و چچک و گوبری که هم قسمی از چچک است و سرخچه که کسره باشد هم قسمی از آن
و خا زیر و میضه است و پیش که زهر است و در آن بلغم خام و خون می براید و سوزاک و
جریان که رقت منی باشد و ضیق النفس و سل و بواسیر و سرطان گچی و فالج و وجع مفاصل
و کزاز و تشنج و ام البصیان و دبه که آنرا بیماری بدنی در اینجا نامند و اکثر بچگان بدان ضائع میشوند
حکما اینجا علاج زهر را میدهند و زنان بیشتر زوجه نادان و بسور علاج حکما اینجا ضائع میشوند حکما و هم
امرار و حکام اینجا بتعلیم علاج زنان عامه و بچه ده و بچگان از فریض و واجبات است بهمین خوف
اکثر زنان چنین ادویه میخورند و میخورند که رسم ایشان قبول حمل نمیکند و بار دار نمیشوند و اکثر آنها
عالی خانوادہ باین کم میشوند و شده اند ضرورت است که از سر کار عالی نظام یک مدرسه چنان مقرر شود
که در اینجا درس کتب طبیه خواه در فارسی از میزان طب و کفای منصوریه و مفرح القلوب طب که تا تحفته المومنین
در عربی از قانونچه و موجز و فیفسه و قمرک و سدیدی و شرح اسباب قانون شیخ شده باشد و مدرس محقق فرز
طب است و مقرر شود بجه طلبه را سعه عطا شده و مطب فرستاده شوند و برای مطب هم حکمی از موده کار عالم مقرر
شود تا طلبه را در مطب خوانده رایاد دایمیده باشد و هم مرض با اسباب علامات مطابقت کرده و تشخیص مرض

نسخ نویسانند باشد باین ترکیب هم مرضی بصحت رسند و هم علمای معتقد در چند روز
 بسیار بهر سندی و عالمی را بفیض رسانند و شهره این نیکنامی با کثافت عالم رسد و اگر یونانی
 خوانان فن دکتری آموزند یا دکتری آموخته کتب طب یونانی کنند و بدلائل و تجربه و استعمال
 نسخ انگیزی موافق قواعد یونانی کرده بلکه بهر ساند مجوفی عجیب مفرح القلوب گردند بلکه حکم جواهر
 مهره پیدا کنند اله تعالی حکام زمان را بچنین توفیق بخشند و این تجویز خود را در حیات خود مروج یابم
 فصل در بیان اسمای مبارک حکمای اینجا که اکثر مردم در اینجا متوجه بعلاج
 ایشان هستند باید دانست که چنان که طب درین زمان از زمان است پنهان طبیب
 گران است درین ایام تجربه را طب مقرر کرده میگویند که پیش طبیب مزویش تجربه کار برداری
 هر دو لازم ملزوم است اگر یکی باشد دیگری نباشد علاج ناقص بود پس واجب است بر
 معالج که هم مسائل طب یاد دارد و هم تجربه کار بود این هر دو صفت در طبیب خاندانی بیشتر
 جمع باشد مگر بندرت از اطبای نامی و گرامی خاندانی بلده فرسوده بنیاد یکی مولانا حکیم
 محمد ابراهیم صاحب فرزند اجمند جناب حکیم مولوی قطب الدین صاحب مغفور اند عالم هر علوم ^{میر}
 ارباب فہوم اتقی دوران لودعی زمان فرید العصر و حید الدہر مہذب الاخلاق عمیم
 الاشفاق بیماری بحسن خلق ایشان کم میشود و ضعف سخنان مفرح مقوی ایشان میرود
 و محلل و قائل کاشف حقائق مرجع الخلاق بر اقوان خود فائق بر حال مرضی شفیق و بواعظ و
 خواص خلیق بمسائل پسندیده موصوف و بعبادت معبود مشغوف دیانت دار امانت شعار
 اندلسی بخش خاطر پریشان مریض گریان میرود و خندان از خدمت ایشان میگردد و در ^{شناخت}
 دوا سازی بر حضرت ایشان ختم است و نفع رسانی خلایق و دار و بخشی بر ذات شریف
 ختم است امین چننین باید و دار و رسان بشفاخانه سرکار عالی جاہ همچنین شاید اگر مریض تشب
 میرسد چلاتی نیارند اگر طالب دوا بر وزمی آید عذری ندارند با سباب و علامات حسب
 فہم خود تشخیص مرض خوب میفرمایند و بر توکل خدای کریم عطای دوا می نمایند اگر هجوم خلایق

در تخلیه اندازد مجبوری است و نشئت خاطر سازد مخدوری است برادر تو امی مرحوم حکیم نجیب اللہ صاحب
 صاحب میفرمودند که یک مریض و یک طبیب و اگر دو مریض و یک طبیب بود هم مضائقه
 ندارد و اگر سه مریض باشند و یک طبیب پس همه در مرض شمرده شوند طبیب دیگر باید حسب
 و آنکه بعضی بزرگان بر عدم تشخیص مرض ایشان انگشت اعتراض می نهند خافل اندازین نکته
 که وسعت اخلاق هجوم خلایق می کند و در بعضی ایمان اذیان را در نشئت و پریشانی می اندازد
 که بآن در تشخیص مرض خلل می افتد چه تشخیص می خواهد تنهائی و ملاحظه کتب را تا مرض با سبب
 و علامات خوب تحقیق نماید و هجوم خلایق و غلظت عظیم مهلت آن نمیدهد پس چگونه علاج موافق
 آید درین تصور طبیب چیست و اگر قاصر و عاجز است هجوم مرضی است و پس بیت ما نحنی اللہ
 الرسول معاذ من لسان الوری فلیکف انما بدووم حکیم شفقانی خالص صاحب اندام گرمی ایشان
 میر لطف علی المحاطب شفقانی خان شاه جهان پوری هستند ایشان بنفسه شفقانی خان اول اند
 که در عهد ما را چه چند و لعل بهادر مقدمه همیشه اطباء بودند و میوه صاحب مدوح پسر
 حکیم صفدر علی صاحب اند که در گلی که در ناشریف میدارند مرجع الامرا و الخد با اندو
 از بار یا فنگان حضور پر نور اند خدمت ایشان که شفقانی هم با کسی اند هجوم خلایق می باشد همه اعتراض خلایق بر تشخیص
 ایشان است اما میگویم که معتز ضعیف عافل از قول افلاطون است که میگوید که اگر تمام روز شب
 بر حالت مریض تفکر نماید از عهد یک مریض جواب گویم پس و امی بر حال کسیکه فکر صد با کس
 دامنگیر دل او باشد فلیکف از عهد مرضی بر آید و جواب دهد و این دانشمند اکثر علاج بر وضع
 و اکثری می فرماید و وقتی بر طریق یونانی اند شانه و مننه شفقانی سوم حکیم صفدر علی صاحب
 که خود علاج بر طریق یونانیان می نمایند و فرزندان ایشان یعنی میر لطف علی اکثر بر طریق
 و اکثری معالجه میشوند و کمتر بر وضع یونانیان چنانکه بالا گذشت چهارم حکیم میر جعفر علی صاحب
 همیشه زاده حکیم میر صفدر علی صاحب که در ایرانی گلی میباشد خود مع بر دو پسران علاج
 بر وضع و اکثری می نمایند پنجم حکیم نادر از بابا فنگان حضور پر نور است زیاده از حقائق علاج

این بزرگ اطلاع ندارم ششم حکیم قمر الدین صاحب پسر حکیم منان که قریب حسینی علم بسیار
 از باریا قنکان حضور پر نور اند طریقه علاج ایشان را ندانم هفتم حکیم واجد علی خان در بلوی
 دکا و اندخانی اند به علاج طریقه آبا فی متوجه میشوید اما کمتر ششم حکیم آصف علی لکنوی که قریب
 کمان مغاپوره بوده راحت رسان عالم اند هفتم میر مهدی لکنوی که متصل باغ شیدی بیابان
 می باشند شفا بخش عالمیان اند هشتم حکیم محمد جعفر حسین نبارسی که در مجلس صدر مرافعه صیغه
 فوجداری ملازم تجربه کامل دارند و مسائل طبیه را از علمی و عملی و مفردات و مرکبات خوب
 می دانند در علاج استسقای خود شاهدیم که نظیری با خود ندارند اما آفسوس که کسی قدر دان
 این بزرگ غریب الوطن نیست یازدهم حکیم مولوی محمد سعید صاحب گوپاموی لکنوی گویند
 استعداد در کتب درسیه خوب دارند مگر عجیب که در تجربه ایشان نیز مردم اینجا بسبب غریب الوطنی
 گفتگوها دارند گویم شصت خاطر خلل انداز تجربه است و مشاغل دیگر امور هم مانع آن است
 دوازدهم حکیم مرزا شاه علی صاحب که در فن دکتری استعداد کامل دارند از طبیبان متعلق
 فوجداری اند با کتب یونانی هم شناسایی دارند بغایت این بزرگ تذکره رضائی که کتابی خوش
 اسلوب و مفردات طب است بزبان و کهنی از ایفادات حکیم محمد رضا علیخان حیدرآبادی و
 فی الواقع آن حکیم الاثانی بعد نواب سکندر جاه کتابی عزیز الوجود نوشته است بهر سیده انشاء
 تعالی بعد نقل برداشتن و تصحیح نمودن در قالب طبع می آم از دکن تا شمال قفق آن بخلاق
 میرسانم مرزا موصوف نهایت وسیع الاخلاق و عمیم الاستفاد با طبع ذکی و علم و فی نفع رسان
 خلاق هستند و در علوم طب محمل قائل اند اما آفسوس هزار آفسوس که وقتیکه به تجربه این نفع
 رسیدم ظاهر بیان حکیم محمود بخش همیشه بهار خلد با رضه با فی شتقا رنمود اما اندوان
 آگه راجعون سیزدهم حکیم مرزا علی است که بیشتر معالجات قیدیان محال پس کو توالی اند و متفرق
 علاج بیمار آن بروضه دکتری هم میکنند اما ندانم که علاج یونانی هم میکنند یا نه چهاردهم حکیم
 محمد مرزا ندانم که علاج بروضه دکتری می نمایند یا بر طریق یونانی می کنند اما ارباب دانش و فو

تحقیق حکمت ایشان بیان می کنند گویند که حقائق انواع اجزاء و اقسام او و تیه نباتی را خوب میدانند
 اما درین باب از نقصان ایشان یا از تراجم ایشان ندیده ام پانزدهم حکیم وزیر مرزا صاحب
 لکنوی اند در معالجات یونانیه نسخ طولانیه استعداد بلوغ دارند مگر هنوز در اینجا معالجه که معرکه
 انجمنهای باشد دیده نشده است رجوع خلائی بخدمت ایشان کمتر است اما بسبب عدم تعارف
 باشد یا بسبب اینکه در اینجا دوائی قابل پسند حکیم صاحب یافته نمی شود یا در نسخه ایشان صرف
 کثیر میشود یا اخلاق مردم اینجا با اصحاب لکنوی توافق ندارد یا بسبب معاش خاطر خواه مردم
 ایشان را متوجه بحال خود کمتر می پندارند یا مردم اینجا عادی اجزای قلیله اند و در نسخه ایشان
 اجزای بسیار می بینند و فقیر هنوز با ایشان نه در اینجا برخورد کرده ام و نه در لکنوی از کیفیت علمیه
 و چگونگی تجربه ایشان نوشتن نمیتوانم مولانا حاجی حافظ عبدالحلیم صاحب ناظم عدالت دیوانی
 بزرگ طریق علاج ایشان را بسیاری ستودند شازدهم حکیم محمد وزیر که در نیولا در شفاخانه سرکار
 عالی مقدار مقرر اند رجوع خلائی با ایشان بسیار است تجربه خوب بر وضع و اکثری میدارند شخصی
 را از عرب بروقت فازه و بان کشاده مانده بود فقیر او را بشفاخانه نزد ایشان فرستادم فوراً
 دمان و خشک اعلی و اسفل او را درست کردند و بصحت ست بامانت و دیانت علیلان را بر نوع
 که در خدمت ایشان میسرند بعد دریافت کیفیت مزاج هر یک حسب حالش دوا میدهند و ظاهراً
 است که هرگاه علیل حکیم را با خلاق تمامه متوجه حال خود مییابد و دوائی مفت او را از سرکار بهم میرسد
 پس چرا پنچین طبیب خلق الله رجوع نیارد که طبیب مفت و دوا مفت پس مفت را چه باید
 گفت هفتدهم ناظم دار الشفای سرکار عالی اقدار مستوریم پین صاحب در اند عالی حضرت
 و الا فطنت ارسطو مرتبه فلاطون تبه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق روزیکه ابتدای مطب در اینجا فرزند
 از سرکار استتماری جاری شد که نقلش حرف بجز این است اشتها را اول دار الشفای
 واقع افضل گنج برورد و شبانه آینده بوقت ساعت هشت مفتوح خواهد شد و دو هم که امی
 بیاز تلوار از هر دو بیب و هر قوم که باشد بوقت هشت گننه برای کنانیدن علاج و اگر نقین دوا

بلکه ای روزی که بشفافخانه خواهد رفت صلاح طبعی دو خواهد یافت که ضرورت که بیمار آن
 قبل از هشت ساعت بیاید صوم از طرف سرکار حکیم محمد وزیر با اختیار کامل در دارالشفاف مقرر
 شده اند مشارالیه بذات هریک بیمار را خواهند دید و برای دادن دو خواهند گفت چهارم چون
 در بیماری اکثر ادویه قدری تاخیر میشود و لهذا بیمار را تا وقت تیار شدن ادویه تا مل و قرار لازم است
 پنجم هم هر بیمار را ضرورت که شیشیه پایماله صاف و پاک برای گرفتن دو همراه خود بیاورد
 ششم اگر ناگاه که ام کس بیمار شود که تاخیر در بردارای او باعث ضرر باشد هر وقت که در
 دارالشفاف خواهد رفت دو ایست خواهد کرد لیکن برای بیماریهای دیگر باید که بساعت مذکور بعد برود و صفت
 چونکه صلاح طبعی ادویه در دارالشفاف سرکار داده میشود در ایضا که هیچکس را بدین ششم هیچکس را در شفاف
 خریدن نمی تواند که امر اراده سرکار است که در مدت چند هفته در شفافخانه چند جیره مهیا نمایند که در اینجا بیمار آن بر
 علاج سکونت نمودن تواند و بلکه تمامی بند است ضروری آن خواهد کرد و بدین واسطه برای بیمار آن که در اینجا سکونت
 خواهند نمود ششم کرده خواهد شد تحریر فی التایخ نسبت دو دوم ماه ربیع الاول ۱۲۳۰ هجری بعد چندی
 استماری دیگر بزبان اردو جاری نمودند حاصل مضمونش اینکه دارالشفاف که در افضل گنج
 است برای ماندن سخت بیمار آن تیار شده است تا که در اینجا بالضرورت ایشان مقام کنند نسبت
 دوم جمادی الثانی ۱۲۳۰ هجری بیمار آن را اجازت آمدن آنجا داده خواهد شد کسانی که علاج
 ایشان ضرورت الاجتینج باشد و اشغال علیل باشند فقط همان کسان داخل این دارالشفاف
 خواهند شد و غرتان را حجه جدا داده میشود ایشان را باید که فکر خویش و خدام خود کنند
 آخر و باخر ضروری خود را نیز از جای خود آرنیاطلبد از برای بیمار آن بلکان علیحده مقرر است
 آبرای هر دو حجه جدا گانه نیست مگر برای یک قوم در یک مکان جایی جدا جدا مقرر است
 و برای صرف بیمار مغلس مدد کافی از سرکار عالی میرسد بیمار مغلس را خویش نخسته از سرکار
 داده نمی شود لیکن روز مره سه آنه داده میشود بیمار لازم است که آدمی از اصداق یا اخسلا یا
 اقربای خود همراه خود برای بیمار خود دارد و تا در خسرید اسباب خویش و نیت و غیر آن معین

او باشد اگر او را سینه تیار داری نخواهد بود و خدام دار الشفا خدمت او در نجات و نیز خواهند کرد بر همه
 بیمار آن حکم موکد است که تا وقتیکه بدار الشفا باشند مطابق ایامی محمد ذریع طبیب عامل باشند
 نوشته یلیخ بست و یکم جمادی الثانی ۱۲۳۰ هجری بمیجدسم از اطبای یونانی حکیم سید محمود
 قدرت الدخالی دهلوی اندک که هفت ماه ملازم دیوانی بسفارش مولانا میثوب الدین خالص صاحب
 شد اند پایه علم ایشان از مصماصم قادی باهر و تحقیق در عربیت و قدرت در ویدل و دوا می هر ساله
 که مبادله دوا نوشته اند ظاهر هنوز طب ایشان در نیجار رونق و شهرت نگرفته است و نیز ظاهر است
 که این پیشه همچو پیشه دکان داری است بدون التفات صاحب جاهی کمتر رونق می پذیرد و خاکسای
 و وسعت اخلاق و سخاوت و تقاوت و استقلال مزاج لازم طبیب است فصل در بیان
 مشائخین کرام بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و حرهما اللہ عن القتن و الفساد
 بدانکه در حدیث شریف وارد است هرگاه ذکر صالحین کرده میشود آنوقت رحمت خدای کریم
 نازل میگردد پس خواستم که ذکر بزرگان دین را درین نامه درج کنم تا مملو بر ارحم خداوندی گردد و
 فقیر هم در آن شامل شوم و شاید که بزرگان این بزرگان سخنم پذیرا گردد و ذکر خیر ایشان موجب
 مغفرت من پریشان شود میت شنیدم که در روز امید بومیم بدان را به نیکان به بخشد کریم
 اول از مشاییر ارباب سلاسل مجددیه نقش بندیه یک تاز میدان معرفت سر آمد پیش ارباب
 حقیقت محلی بجلی شریعت مخلص نخلع طریقت مشرف به تشریفات و منیه تارک مراسم و نیویه
 مخلوق عظیم مجبول مضع رسول مقبول صلوة اللہ علیہ وآلہ السلام و بیتیته من الملائکه و الانام الحبر
 الملی اللودعی الامعی هو السید الاشراف العلی دام فیضاه و ابرح احسانه ایشان سجاده موکد
 عثمان صاحب مغفور و ایشان خلیفه حضرت شاه سعد اللہ صاحب رحمة اللہ علیہ اند و ایشان خلیفه
 حضرت عبداللہ شاه صاحب دهلوی المشهور بشاه غلام علی صاحب نظری شاه جهان آبادی
 قدس سر ارحم اند که فیضان ایشان از هند تا بسند و ارجحسم تا بجزیب و از نیجار تا بروم سیده
 است اقلیمی از اقالیم سبغه نباشد که فیض سان حضرت ایشان در اینجا نباشد و طرفه قوت مجتبه

ایشان انیکه بیت اول با آخر هر منتهی است و آخر ماجیب متن استی است و کسانیکه فیض
ایشان در تقدیر آنها نوشته اند بر دست مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق مجددیه میشوند
و مشرف نسبت مجددیه احمدیه میگردد و رونق خانقاه شریف موقوف بذات فیض سمان ایشان
ست انجام جمله امور خانقاه شریف محض بر توکل است حضرت ایشان کمال قانع و صابر اند چند
رئیس و امرای اینجا قدم ایشان را غنیمت کبری و نعمت عظمی می پندارند که حضرت ایشان با وجود
با اهل و عیال بودن بدینا و ارباب دنیا مطلقاً التفات نمی فرمایند بدرس و تعلیم ارباب طریقت
شب و روز مصروف میباشند آنکه مذاق در روشی است درین خانقاه شریف است سبحان الله
حضرت شاه سعدالد صاحب قدس سره چه قدر رتبه فنا فی الشیخ میداشتند که در بر امر خانقاه ایشان
نسبت نظریه خانقاه شریف دہلی یافته میشود اگر اندکی نسبت نظریه داشته باشد و دہلی اینجا
مشرف شده باشد فوراً بدر آمدن اینجا در یابد که اینجا هم نظریه آنجا است من ذاق عرف و دم
رازوان خلوت در انجمن عالم امور سفر و وطن واقف نکات نظر بر قدم محرم راز همیش در دم
سائر مقام یاد داشت ناظر نظر نگاه داشت رسانیده مقام تسکین حضرت شاه مسکین اند ایشان
از اجل خلغای جناب شاه سعدالد صاحب قدس سره نظری مجددی اند ایشان صاحب خلق
و توجه اند که بیک نظر خود دل مرد طالب رازنده می کنند نهایت قانع صابر و عابد و شاکر اند معکف
توکل خدمت گذار خلائق رهنمای طالبان المجاہد فی الطریقتہ و العابد فی الحقیقتہ اکثر مردم بر دست
مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق میشوند و فیض یاب نسبت نظریه مجددیه میگردد و ادام الله
فیضانه باز یاد رحله کوسا و اڑی بجوار فرار شیخ خود اعنی خانقاه حضرت شاه سعدالد صاحب
قدس سره خانه ساخته بهدایت طالبان مشغول اند سووم مستغرق دریای توحید متسلک
بحر تفرید غواص محیط سردی غواط قلزم محمدی فرید الزمن شاه محمد حسن صاحب بولعلانی
نقشبندی اند سلمه ربه ایشان خلیفہ محمد شفیع خان صاحب جمعدار قدس سره اند ایشان
از ارباب دول و جمعدار سواران ذاتی بوده اند بهر گاه بصحبت شاه محمد قاسم المعروف

بی‌شع حالی قدس سره رسیدند حال شیخ در خان اثر کرده ترک عمده نموده فقیر شدند و سگان
 و نیاز الله دادند و بر جامی شیخ نشستند و سجاده شدند شاه محمد حسن حال ایشان را در کتاب لطافت
 ستمه تالیبید ابو العلی نور الله مرقدہ مفصل نوشته اند قابل دیدست و شیخ صاحب عالی
 را وطن صیحو قچوور بوده است مزار ایشان در نیجا به محله اردوسهت ایشان را ارادت بشاه
 عزت الله صاحب است که مزار ایشان در بکتر است و ایشان را ارادت به لوی بریان ^{حسب} ایشان
 است که مزار ایشان در شاهجهان آباد است و ایشان را ارادت خدمت مرزا فرهاد صاحب است که
 مزار ایشان در دہلی کهنه است و ایشان را ارادت خدمت به لوی دوست محمد صاحب است که
 مزار ایشان در آگره است و ایشان را ارادت بجناب فیض آیات حضرت میرشاه ابو العلی ^{حسب}
 است نور الله قچوور هم مزار مبارک ایشان در آگره مشهور و معروف است فقیر نیز مزارها
 بزیارت مزار مبارک سید صاحب مغفور مستفید و مستفیض شده ام چه پسر ام ^{حسب} المتوکل علی الله
 و المقصم بالله الا حد فی التفرید و الافرید و فی التوحید الفانی فی المطلق و الباقی بالتحقی جام
 کش نخبانہ حقیقت نشسته نخبش طالبان طریقت حضرت مرزا حسن بیگ صاحب عم المد فیضانہ
 وزید وجدانہ ایشان از مزایان بهوپال اند و در عهد نواب سکندر جہ مغفرت منزل از انجا
 تشریف آوردند از پنجاہ سال در بازار عیسی میان بیرون بلده متکلف محض متوکل علی الله ^{حسب}
 در سلسلہ قادریہ و سہروردیہ ایشان را ارادت خلافت حضرت شاه معین الدین ^{حسب}
 است که مزار ایشان در تکیہ شاه جعفر است و حضرت شاه جعفر از خلفای مولانا شاه نظام ^{الدین}
 اورنگ آبادی بوده اند قدس اسرار ہم و در طریقہ ابو العلامیہ مرزا صاحب را خلافت
 از شیخ صاحب عالی است رحمہ الله و اشخاص چند بہر دو سلسلہ بردست مرزا صاحب
 توبہ نموده استفید شده اند محمد نور الدین خان صاحب المشہور نصیر جنگ بہادر ابن
 محمد شرف الدین خان مغفور بیعت بردست ایشان گرفته اند بارک الله فی احوالہ
 داخلہ الله فی افعالہ مرزا صاحب ہنوز کسی را بخلافت نتواختہ اند چہ ناظر الله فی عین طلبتہ الله

بظن الله در بای طالبان جام بخش عارفان اهل مل فارغ از مقام و منزل غلقه اندازد ایت از بندگی
 و شوق مقبول طایفه حضرت خواجہ رکن الدین بخش فی زمانہ دلی سید عمر علی صاحب نشر اللہ فیضانہ فی
 الآفاق وافرودہ اللہ فی حسن الاخلاق ایشان ہم خلیفہ شیخ صاحب عالی اندوہم ہمیشہ زلاہ جناب
 مدوح و مغفور ذات ستودہ صفات حضرت ایشان فی زمانہ ناجای شیخ صاحب است حسن اللہ
 حالہ و نورالہ ششم صوفی باصفا صافی ذی المجد و العلی سرخیل فقرا می صابریہ احمدیہ مظہر انوار
 موسویہ محمدیہ رنگ افزائی لباس تجرید رونق بخش خسرو تفرید صابریہ شان فرید زمان قطب
 مکان معین دوران صاحب الترتیب مروج تسبیح اشعی عشر متخلق باخلاق خیر البشر در وحدت
 مدوثر حضرت شاہ خاموش ایشان خلیفہ حضرت حافظ موسی صاحب مانکیوری پنجابی اند قدس
 سرہ اگرچہ ایشان از نوح پیدارند اما مشرف بطریقہ در مانکیور شدہ اند بسیاری مردمان را بنا
 خدا شنائی فرمودہ اند جب دنیا از دل ایشان ربودہ از اصحاب سماع اند حب العزرا خادم
 الفقرا ہر چه می آید میدند و ہر چه میرسد از ان نمی جہند معنی صوفی در ایشان نظام و صورت فقر
 از جنبہ ایشان باہر باران ایشان بلباس صابری و مخلصان ایشان از لوث دنیا بری انکا
 اللہ فیضہ فی الآفاق و جعل مریدہ علی حسن الاخلاق حضرت ایشان از جناب حافظ صاحب
 قدس سرہ خلافت در طریقہ چشتیہ صابریہ یافته اند فلہذا اگر مستر شدین ایشان درین سلسلہ یافتہ
 میشوند فقیر از بارت ایشان ہنوز میسر نشدہ است زیرا کہ این محکف از جای خود بر نمی خیزد و ایشان
 بر جای خود نمی مانند، مقتم بلبل بوستان طریقت قمری سر و ستان حقیقت چچہ زن گلشن تو حید
 گو گو گو چمن تفرید مانی ماسوی اللہ حضرت شاہ عبد اللہ چشتیہ نظامیہ خلف خلیف و صاحب جامعہ
 جناب حضرت عینف حضرت مولوی شاہ بر الدین صاحب دہلوی اند ایشان از خلفای قبلہ و
 کعبہ با معتقدان جناب عینف مولا نا محمد الدین صاحب چشتی نظامی دہلوی بودہ اند فرار ایشان
 بدرگاہ سید یوسف صاحب شریف صاحب است قدس اللہ اسرا ہم شاہ صاحب موصوفین
 بلدہ بجلہ کسار شہ شریف نیدارند ذات باریکات ایشان از معتقات روزگہ ریادش سلسلہ فخریہ

است سلمه الدتعالی هشتم از شاه پیر خانواده اینجا صاحب الورع و التقی سردار اصحاب العلم
 و الهی طبع سید محمد مصطفی حضرت شاه مرتضی قادری مشرب حقیقی زهدیب خلیفه سید مرشد قادری
 اندر ایشان خلیفه سید غلام علی شاه قادری و ایشان خلیفه حضرت سید موسی قادری قدس اسرار هم
 و ایشان خلیفه پیر بادشاه صاحب اندر این بزرگ سترگ اعنی حضرت پیر بادشاه صاحب
 متصل در از قبیل گفته است سلسله قادریه هنوز در خاندان ایشان باقی است اما گویند که بسبب
 پیوستگی امرای زمان کسب طریقه و تحقیق نحو امض آن و حصول نسبت عملیه را با دیگر می گزیند
 میشوند چه شیخ و خت و بزرگ زادگی مانع طلب است از دیگر و اکثر بزرگ زادگان باین عواقب از کمال
 طریقت محروم میمانند و فقط نام گیرندگان خانواده و مصاف گذشتگان خود میباشند و نمیدانند که اگر
 کمال بود در نفس نفیس ایشان بودی فهمند که در حدیث تشریف دارد است که ای فاطمه تکیه کن
 ران که من در قتر رسول الله ام عمل کن عمل کن کن گاه بر عمل است پس هر بزرگ زاده را باید که
 طبع سنگ نموده استین بران چنید که حصول کمال بزرگان کند تا خود بزرگ گردد و هشتم بادشاه
 طریقت در سلطان معرفت جاوه نشین تکمین مربع نشین چارباش تلویس جناب میر بادشاه صاحب
 قادری بر باپنوری که از خلفای حضرت مولانا حافظ شاه شجاع الدین صاحب فدیاری قدس
 سره اندر از حافظ صاحب علیه الرحمه متصل در گاه حضرت سید حسن بر بنه از بلده بفاصله یک کره
 است بزرگ و بزرگ به از اوقات سفیده ام که در وقت حیات از اصحاب خدمت این بلده بوده
 از نظم و نسق اینجا بحسب باطن جاری بر دست ایشان بوده است رحمة الله علیه و هشتم
 شمسوار مزار قومیه کینه ناز فیانی تفسیر نور عین سبطین حضرت لوی سید نورالحسین حفظ الله عن شمسوار
 المعروف بقادر الدوله بهادر که پدید یاس دنیا متصور اما در باطن سر اسرار نور ایشان خلیفه
 مولوی سید نور الاصفیا صاحب اندر ایشان خلیفه مولوی سید نور العلی صاحب قادری قدس
 سره پانزدهم از این بزرگ تزیب بلده است و ایشان هم از شاه پیر شاخ این بلده بوده اند علیه
 یا زو هم حاجی حسین شریفین مقبول سید الکونین باورع زمان التقی دوران خالق آگاه

معارف و متنگاه حلال رموز دوره قادری گشتان عموض الله نظری و الله حاضری حضرت
 سید حاجی نور الدین قادری اند و وطن مالوف ایشان قصه سادهوره ضلع ابناء است از
 اولاد شاه قیص قادری اند از سلسله جدی دارند در اینجا از عرصه دراز تشریف میدارند
 رئیس اینجا حضرت ایشان اعتقاد میدارد و خدمت که باید از نقد و جنس و جاگیر کرده است
 و میکند نسبت مشایخ هند و ستمان و صحبت ایشان است اگر مرد با وضع درین زمان ^{شستند}
 ایشان هستند در خدمت این بزرگ ختم خواجگان رضوان الله علیهم اجمعین ختم در و ^{تشریف}
 ختم بسیاری می شود و هر که توفیق الهی دستگیری میفرماید بر دست حق پرست ایشان داخل
 طریق میشود در باغ قریب یوسف صاحب شریف صاحب تشریف میدارند
 از سرکار جاگیر است پنج هزار روپیه مقرر است باقی دیگر فتوح که بهر هفته از سرکار
 میرسد علاوه بر آن است کمال نظم در هر امور پسند خاطر مقدم حضرت ایشان است ^{بر}
 اذخارد دولت فقرای و دندهب و از بدیگی آنکه فقیر را باید که چیزی از سیم و زر و غیره نزد
 خود ندارد و تادل در اذخار آن بان متعلق نباشد و مانع اخلاص نگردد و بیت بندگی
 باش از ادای پسر چند باشی بند سیم و بند زر ^و دیگر آنکه اگر برای اطمینان طلب چیزی
 ذخیره دارد و تادل مضطرب بجان و ضروریات نگردد و مضائقه نباشد و بعد مدون تقسیم
 فرائض هم گردد و این نعمت هم محروم نماند اما تعلق قلب بان ندارد پس مصرع هر گله
 رنگ و بوی دیگر است به کل حزب بالذیم فرعون هر گروه هر چه باور رسیده است
 آن شادان و مسرمان است و و از دهم صاحب همت علیا حکم توجیه تقوی صاحب
 تمکین در ذات نخت یکی بین یکی دان از فوق تا تحت مضمون الظاهر هو الباطن را دانند
 و از غیب گذشته بحضوری رسیده مقبول بارگاه رحمان حضرت شاه سید الله خان ^{طنا}
 شاه جهان پور افغانه در هندوستان است ایشان بخدمت شیخ المشایخ حضرت
 و شاه احمد سعید نظری مجددی دهلوی قدس سره ارادت است و خلافت ^{من}

بلده بکلمه فتح در واره تشریف میدارند و در خدمت ایشان حلقه طالبان حق جل و علاشانه میشود
 و هر یک علی حسب مراتب روزانه توجه طائف و دو اتر و مقامات مشرف میگردد و اوام اند فیضان
 جاریا و ربه ساریا بیشتر کسانی که این نسبت نظریه احمدیه در حق ایشان مقدر فرموده اند داخل طریق
 میشوند سیزدهم سائر مقامات علیه داترد و اتر سینه بلج معراج طریقت صاعد مصاعد شریعت
 فی زمانه او حضرت مولانا نیاز محمد ترک دام ظلّه ایشان را ارادت بخیرت شاه سعد الله صاحب
 قدس سر است درین بلده بخیل پوره سکونت میدارند وطن ایشان بدخشان است نهایت مذهب اطلاق
 اند بکل میگزارند و فرسای صفت حمیده و نفوس پسندیده همچو ذات بابرکات این بزرگ
 درین بلده فرخنده بنیاد فریدی باشد کمیاب بلکه نایاب دریا ب چهاردهم درویش درویش
 مسکین همچو خالکی نجیّه و ابکی بر درختی نه پشایب کردی نه کف پارا دردی بوضقی که گفته اند صوفی آن باشد
 که نباشد ذات ملکی صفات حضرت حاجی مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس است از افاضه ایشان
 ارادت بطریقه نقشبندیه مجددیه در خدمت مولانا شاه احمد سعید صاحب دهلوی نظری قدس سر
 است و هم از جناب ایشان خلافت یافته اند درین بلده در بازار اتوار کوچک مسجد لشکر جنگا
 متوکل مقیم اند بسیاری بفیض ظاهر و باطنی ایشان تنفید شده اند روزانه میشوند و آنکه گفته اند که
 درویش آنست که در صحبت او خدا یاد آید مصداق آن و ایشان استند مولد ایشان نواح پشاور
 در هر خطایم ایشان قوی فیض لازمی ایشان بدگیری تعلیم ایشان زود متعدی میشود عزم فیض
 پانزدهم افروزان و اوحد دوران نفور از خلاق و عارف خلاق صاحب و رع و تقوی
 عابج معراج صدق و صفا جامع صفات حمیده و مجموع اوصاف پسندیده مخدوم الانامه
 هر خاص و عام منظور نظر اند حضرت امام علی شاه صاحب عزم اند فیضانهم وزید الله عرفانهم اند
 چون حضرت ایشان کمال و ارستگی دارند فلذا بجای معین قیام نمی آزند در غیولاشنیده ام که
 بیشتر در قلعه گوکنده تشریف میدارند فاما هنوز حضرت ایشان را ندیده ام باب چهارم در
 بیان سلاسل حضور پر نور حاتم زمان اوحد و بی مثل دوران جناب فیضان نواب فضل الله

نظام الملک آصفجاه خامس بیستین علی خان بهادر دام اقباله مع سلاسل دیگر امرای عظام
 و کبری و الامقام آنحضرت مع دیگر احوال مشتمل بر چند فضول فصل اول در سلسله حضور پر نور بود
 چون آبا می گرام حضور فیض محمود صدیقی نسب نقشبندی مشرب بوده اند لذا تمینا شروع بسلسله
 جدی بیعت نواب و الاجاب نظام الملک آصفجاه اول مخفوی مسکنم و از اصل تافرع میر سلیم
 و آغاز از حضرت امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق صاحب رسول اللہ فی الغار و وزیر الاعظم
 لبنی المختار رضی اللہ عنہ مینمایم در حدیث شریف آمده است لوکان نبی بعدی لکان ابابکر و خیر الخلق
 بعدی ابوبکر الصدیق و در حیات رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با پیام مرض سرور کائنات
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بانامت جماعت نماز پرداخت و بعد وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 همه بیعت آنجناب روز وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست نهادند گویا مرشد الكل فی
 الطریقه شد رضی اللہ عنہ کما قال مولانا جامی قدس سره السامی لطمه نقشبندی عجب
 قافله سالاران اند و نیز مازره پنهان بجرم قافله را به همه شیران جهان بسته این سلسله اند
 ر و به از حیل چنان بگسلد این سلسله را به دیگر می فرماید رحمت اللہ تعالی رباعی تو نقشبندی
 راجه دانی به تو شکلی بیکر جان راجه دانی به گیاه سبز داند قدر باران به تو خشکی قدر باران
 راجه دانی به دیگر از نقش تو ان بسوی به نقش شدن به این نقش عرب نقشبندان
 دانند و وفات رضی اللہ عنہ شب شنبه و میان مغرب و عشاء تایخ بست و م جمادی الاخری سال سیزده سمر هجره
 شد و بود شریف رضی اللہ عنہ شصت و سه سال فرزند کرده شد در حجره ام المؤمنین عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا با سینه
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بود خلافت آنحضرت رضی اللہ عنہ دو سال و سه ماه و هشت روز

| | | | | |
|--|-----------------|-------------------|------|--------------------------|
| از حضرت امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق ابن ابی قحافه رضی اللہ عنہ | | | | |
| سلسله جدی نواب نظام الملک آصفجاه اول مخفوی | | سلسله بیعت او شان | | |
| شمار | نام | کیفیت مختصره | شمار | نام |
| ۲ | محمد بن ابی بکر | | ۲ | سلمان فارسی رضی اللہ عنہ |

| تایخ | نام | کیفیت مختصه | تایخ | نام | کیفیت مختصه |
|------|----------------|------------------------|------|----------------|------------------------|
| ۸ | ابو محمد | این نام در رسول خانیست | ۸ | خواججه | |
| ۹ | ابو القاسم | | ۹ | امام جعفر صادق | |
| ۱۰ | عبد الرحمن | | ۱۰ | خواججه صادق | |
| ۱۱ | عبد الله | | ۱۱ | ابو بکر | |
| ۱۲ | محمد قاسم | | ۱۲ | خواججه | |
| ۱۳ | نصیر الدین | | ۱۳ | ابو القاسم | |
| ۱۴ | قاسم علی | | ۱۴ | خواججه علی | این نام در رسول خانیست |
| ۱۵ | محمد سعید | | ۱۵ | ابو علی | این نام در رسول خانیست |
| ۱۶ | عبد الله | | ۱۶ | خواججه علی | |
| ۱۷ | عبد الرزاق | | ۱۷ | خواججه سعید | |
| ۱۸ | عبد الله | | ۱۸ | خواججه سعید | |
| ۱۹ | محمد بن احمد | | ۱۹ | خواججه سعید | |
| ۲۰ | شیخ الشیخ | | ۲۰ | خواججه سعید | |
| ۲۱ | ابو الفضل | | ۲۱ | خواججه سعید | |
| ۲۲ | ابن الدین | | ۲۲ | خواججه سعید | |
| ۲۳ | شیخ علاء الدین | | ۲۳ | خواججه سعید | |
| ۲۴ | شیخ تاج الدین | | ۲۴ | خواججه سعید | |
| ۲۵ | شیخ الفخر | | ۲۵ | خواججه سعید | |

در رسول خانی بعد از قاضی نام خواججه ده پیدی بعد از ایشان خواججه کلان و پندی نو ششم است

| تایخ | نام | کیفیت مختصره | تایخ | نام | کیفیت مختصره |
|------|-----------------|--------------|------|----------------------|--------------|
| ۲۲ | شیخ عبدالرشید | | ۲۲ | خواجہ گلخانہ بی | |
| ۲۳ | فتح اللہ | | ۲۳ | خواجہ بیگم | |
| ۲۴ | شیخ الملقب | | ۲۴ | خواجہ گلخانہ بی | |
| ۲۵ | فتح اللہ | | ۲۵ | خواجہ بیگم | |
| ۲۶ | شیخ جابوید | | ۲۶ | خواجہ بیگم | |
| ۲۷ | خواجه شریف | | ۲۷ | خواجہ بیگم | |
| ۲۸ | شیخ محمود مومن | الاصحاب | ۲۸ | خواجہ نظام الدین | |
| ۲۹ | محمد عالم الشیخ | | ۲۹ | خواجہ میر شہاب الدین | |
| ۳۰ | الاصحاب | الاصحاب | ۳۰ | خواجہ عزیزان ثانی | |
| | | | ۳۱ | نقشبند | |
| | | | ۳۱ | خواجہ محمد عرف | |
| | | | | حضرت ایشان | |
| | | | ۳۲ | نگہبان جهان خواجہ | |
| | | | | امان | |
| | | | ۳۳ | عزیزان نقشبندی | |
| | خواجہ کی | | | | |
| | | | ۳۴ | بابا گلخانہ خواجہ | |
| | | | | امین کی | |
| ۳۵ | | | | خواجہ سید اسماعیل | |

ایشان را در وفات فرزند خود بوده اند و در نام نامی

میرزا بدخان المخاطب بلیج خان

۳۲

که همراه خلد مکان بوقت تسخیر قلعه کلکنده خیرسم گولده زنبوریه بتایخ نسبت و چارم بیج الثانی سال
یکم از نواد و هشت ^۹ ستمه هجری بجوار رحمت الهی پیوستند و برکنار رود موسی بفاصله شش کرده
از حیدرآباد مدفون شدند و نام گرامی کلان رامیر بها و الدین بود که قاضی سمرقند بود و نیز بلیج خان
دو فرزند بوده اند یکی ✦

۳۳ - غازی الدین خان بهادر که پیشگاه حضرت خلد مکان وزیر اعظم بودند وزیر النساب ^{سکندر}
نواب محمد سعد الله خان بهادر وزیر اعظم شاهجهان بادشاه منسوب بود که از بلطن اود و پسر و
یک دختر پیدا شدند وفات بهادر محمود در سال یکم از و یکصد و بست دوشد و مزار ایشان در
دلی متصل بهجری دروازه است در خانقاه آن مغفرت نشان ✦

۳۴ - نظام الملک آصفیاه میرزا الدینخان بهادر قهر جنگ المخاطب بلیج خان
از بلطن وزیر النساب یکم پیدا شدند تایخ تولد نیک نجات است در سال یکم از و یکصد و سی و یکم هجری
اسلم دکن ابلا شکرکت و استعانت فوج دیگر بزور شمشیر خود مسخر فرموده در سنه یکم از و یکصد و
شصت و یک هجری بتایخ چارم جمادی الاخری روز دوشنبه بجوار رحمت حق کریم پیوستند و

بخلد آباد روضه منوره قریب دولت آباد پائین مرقد منوره شاه برهان الدین عربی قدس
مدفون گردند نور الله مضجعه بعد وفات لقب ایشان نواب مغفرت آب مقرر شد تایخ رحلت
بهشت ^{۱۰۸۲} ستمه هجری نور النساب یکم صبیبه نواب قهر الدین خان بهادر وزیر اعظم محمد شاه بادشاه با ایشان
منسوبه بوده است از بلطن آن محترمه دو پسر و یک دختر پیدا گردید یکی سید احمد خان لقب نواب ^{مغفور}

دوم میرزا سعید نیاه خان مخاطب بغازی الدین خان ثانی مغفور وزیر النساب یکم مرحومه و دیگر پسر
و دختران دیگر بگیا بودند آنکه تفصیل هر یک در دیگر کتب مثل سوانح و کن و خزانة عامه ^{و غیره}
۳۵ - نواب مستطاب آصفیاه ثانی نظام الملک والدوله تیره نظام سلیمان بهادر
قهر جنگ سپه سالار یارو فادار ستم دوران سلیمان اقتدار کشورستان مظفر الممالک ^{سقطور}

ایشان از بطن عمده بگیم متولد شده اند تاریخ تولد ایشان مسجد نبوت است بقره شوال و تاریخ ولادت ایشان مستوجب بهشت هفتم ربيع الثاني است مدفن صحن مکه مسجد گره دید بعد وفات لقب غفران مآب مقرر شد تاریخ وفات بر روح پاک میر نظام علی مدام خوانند با وضو همه شخصاً زین مصر عجب و تاریخ را بنحوی مستوجب بهشت با خلاص فاتحه +

۳۳ - سپه لاریار و فادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطوزمان کشورستان مظفر الملک نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه فتح جنگ اسد الدوله نظام الملک آصفجاه ثالث از بطن تنیست النساء بگیم اند که از اولاد حضرت غوث اعظم سید القادر جیلانی رضی اللہ عنہ بود اند ولادت با سعادت ایشان در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و یک شد و گلگشت ایشان بسوا خلد برین تاریخ هفتم ذی قعدة روز جمعه سن یک هزار و دویست و صد و چهل و چهار هجری است او در تاریخ مصر عکبر و حیف سکندر پسند آب حیات و دیگر زین جهان رفت چون سکندر جاه در سایه کتی پناه ظل الله در سال او را شنیدم از رضوان خلد آرا مکه سکندر جاه در مدفن ایشان نیز در صحن مکه مسجد است و حیدر آباد و لقب ایشان بعد وفات مغفرت منزل شد و نه پسر و هشت دختر گذارند نام هر یک از ذکور و نثات مفصل در تاریخ رشید الدین مرقوم است هر که را خواستش بود در ان بنید اینجا کاشتن با حاجت نیت

۳۴ - فصل الاراکین سپه لاریار و فادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطوزمان کشورستان مظفر الملک نواب میر فرخنده علی خان بهادر ناصر جنگ ناصر الدوله نظام الملک آصفجاه بالغ ایشان از بطن فیضیات النساء بگیم عرف چاندنی بگیم اند ولادت با سعادت و اقبال ایشان تاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سال یک هزار و دویست و هشت هجری نبوی است صلوات علیه و آله سلم و سیر ایشان به بهشت برین تاریخ لبست و سوم رمضان المبارک سال یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری شد و مرقب ایشان نیز در صحن مکه مسجد است و لقب ایشان بعد اتصال بر حمت غفران منزل شد غفر الله لهم الله تعالی ایشان را و فرزند عطا فرمود

یکی را نام نامی افضل الدوله میرتینیت علی خان بهادرست و دوم را دروشن الدوله میرجهانگیرعلینا
 بهادر مدظلهما خدایا با کرام و نوال فیض بخش و فیض رسان دارم و دو برادران را مانند ابر محیط
 و تاننده و پانیده دارم و در چون مهر و ماه تابودن آسمان در زمین بجاه محمد و آله اصحابه جمیع
 آمین وصل علی بنیه و اهل بیته و عمرته و صحبه کلمه یارب العالمین و العالمین +
 ۳۸ - افضل اراکین دولت او صد امرای سلطنت اسخه زبان حاتم دوران قدران علما
 مرتبه شناس فضلای سلیمان قدرت سکندر شوکت جمشید مرتبت رستم صولت محمدی
 اخلاق رحمانی اشفاق رحیم الخلاق و الامم صاحب الجود و الکریم فلاطون فطنت ارسطو فطرت
 جناب فیصآب نواب میرتینیت تلینان بهادر افضل الدوله نظام الملک آصفجاه خامس الام
 فیضانه جاریا مادام القمر فی السماء ساریا از لطن جناب شمت مآب و لا و النساب گیم اند تولد ایشان
 بتاریخ بست و نهم ماه بر مع الثانی در سال یک هزار و دصد و هجده و دویست و هجری شد و بعد
 داخل شدن غفران مآب در بهشت برین ایشان بر چار باش حکومت مبع نشینند
 و نشی سید فضل حسین جالیسی عطای تخلص مدظله تاریخی خوش لکاشند که اگر کسی گفته باشد
 به ازین نه در سفته باشد قطع چو از منند سلطنت ناگمان + عدد منند سلطنت ۷۳
 هفت صد و سه شدند + بلکه بقا ناصر الدوله رفت + و عدد ناصر الدوله ۲۱۷ چار صد و
 پنجاه شدند پس چون عدد ناصر الدوله را از عدد منند سلطنت بیرون کنند باقی مانند ۲۸۶
 باین طریق $\frac{217}{286}$ بفضل خدای و بتامید نجت + بران افضل الدوله خوش جا گرفت +
 پس چون بر باقی که ۲۸۶ اند عدد افضل الدوله که ۹۸۷ نهصد و هشتاد و هفت باشند $\frac{286}{987}$
 باین طریق $\frac{286}{987}$ حاصل میشود سال جلوس حضرت نواب صاحب مدظله که یک هزار و دصد
 و هفتاد و سه سال هجری حاصل میشود الحال منند نشینی آنحضرت را سال دهم است و نواب
 رئیس را با فقرا و کلام المدمجید و بخاری شریف کمال ارادت و اعتقاد سنت که هر
 روز حفاظ قرآن مجید را و بخاری شریف را ختم می نمایند اگر اتفاق ورود حضرت در آن

جمع قرار میشود کسی تعظیماً میخیزد بسیار خوشنود میشوند و میفرمایند که رو بروی کلام مجید و حدیث
 شریف تعظیم باد و ملت نگرده باشند که حرام است و چون فقیری رسمی در خدمت ایشان میرسد
 بکمال خوش عقیدت و ارادت بندگان عالی بفرقه العین بامارت میرسد و عهد سلطنت ایشان
 افضل گنج و پیل نو و دروازه کلان تو در شهر پناه تیار شده است و افضل المساجد بسیاری
 ارتفاع و وسعت مناسب چارسوی آن تیار میشود و الله تعالی آبادان تا قیامت دارد و در
 ایام که قحط سالی گردیده بفرط گرم بخندین هزار غراب از سرکار روانه غله عنایت و تقسیم میشود
 شاید که قریب یکسال این تقسیم جاری مانده زیرا که نرخ گندم چار سیر و پنج سیر و زرت شش سیر
 شده بود الحال که نیت فیض سان عالم اثر کرده نرخ غله رو با زرانی آورده است انشاء الله المستقب
 قریب از زرانی تمام میشود و بعالم فیض عام میرسد و دستورات حضور پر نور است که هر چه ارشاد کرد
 میباشند بنام نواب مختار الملک بهادر زبانی تهنیت یا و الدوله بهادر و عدولت جنگ بهادر
 و ناصر میان ارشاد صادر می گردد ایشان حکم حضور را نزد نواب مدوح میرسانند و نواب معظم الیه
 هر چه بچواب معروض میدارند باریاب شده بحضور میرسانند و این آمد و رفت در روز چار چار
 بعضی روز می شود گاهی شب هم حکم میرسانند و جواب میدهند و کلامی مشتاقین هم بحضور
 حاضر میشوند و معروضات موکلان خودشان بحضور میرسانند و هر چه از جواب نقد و جنس حال
 می شود بحضرات خود میرسانند و هر چه حضور را در ملازمان رد و بدل منظور میشود حکم آن صادر می گردد
 و از امر و اما اگر کسی رخصت میخواهد عطا میشود و اگر به گام تقسیم نخواهد مملات میرسد که تقسیم آن
 میفرمایند و از دولت سر اکثر نفوذ احکام حاضری دیوان و پیشکار زبانی ماما شریفه میشود و حصول
 ملازمت دیوان و پیشکار را بحضور گاهی در مکان منجلی بگیم و گاهی در بخاره و گاهی در دیگر جا
 و تخلیه با دیوان هم میشود و دیوان و پیشکار با هم میشوند اما اول دیوان باریاب میگردد و اگر ضرورت
 می باشد تخلیه میشود و بعد چون زمان رخصت دیوان قریب میشود اطلاع حاضری پیشکار میشود
 پس اجازت میگردد چون سلام پیشکار شد دیوان بر خاست نمودند و هر دو هم حض گریه کردند

اینست صورت حضور
 اینست

هرگز از ملازمان طالع یا ور می باشد سندی درین موضع هم عطا میگردد و اگر کسی فریاد نوعی می کند
 ارشاد میشود که مقدمه این را در عدالت رجوع کنانیده شود اگر کسی از غریزان و متوسلان در خواست
 میکند که بنده میخواهد که نسبت فرزند خود یا دختر فلان کند در صورت مناسب پروا نگلی میشود و چون
 از غره اجازت حاضری خود برای ادای تسلیم میخواهد اگر مناسب باشد حکم اجابت شرف نفاذ
 می یابد و چون اجبار قصه و فساد و کشت و خون بلده یا متعلق بلده بسمع مبارک میرسد بگو تو آل بلده
 ارشاد میشود که گو تو آل دیوس فرستاده مفید را گرفتار نماید و جمله اجبار بلده و حوالی آن فرزند
 بسمع مبارک حضور می رسد و هر گاه دیوان و پیشکار از حضور مرض میشوند خبر رسیدن هر دو
 بیکان یعنی مبارک میرسد و هر گاه تنخواه محلات از دیوانی میرسد اطلاع آن کرده می شود
 و بر مایان جبرانه هم میشود و اطلاع وصول آن بحضور میرسد و استراحت بندگان عالی گاه
 در آفتاب محل میشود و گاه بی در افضل محل و گاه بی در بهون هره و گاه بی در مکان نو که در مکان
 سلیمان جاه تیار شده است و سر رشته حفاظ را بر امیر که مناسب است اند سپرد میفرمایند گاه
 بی یکی و گاه بی دیگری و چون مزاج یکی از خصوصیات از جاده اعتدال میرود از نقد و گو سفند
 تصدق می فرمایند و بعضی مجربان را که الزام فعلی کرده بران میباشد حکم اخراج آن از سیت
 خود میفرمایند و اگر کسی از متوسلان و چاکران می میرد تنخواه او را برز وجه یا پسپس آن یا دیگر
 اقربایش جاری می فرمایند و اگر از صاحبان انگریز و خاتونان ایشان بدعوی دیوانی
 تشریف می آرند اطلاع همه بسرکار میشود باین طور که فلان فلان از سرداران نهی است
 کس در دیوان تشریف آورده بر میر خورده مرض شدند و بر آمدن حضور گاه بی در کل پیران
 و گاه بی در مکان منجلی بیگم و گاه بی در افضل محل و گاه بی در بهون هره و گاه بی در آفتاب
 محل و گاه بی در دوالیه چین و گاه بی در راگ مالا و گاه بی در مکان نو که بکان سلیمان جاه تیار
 شده است و گاه بی بر باولی خان بهادر خان و گاه بی زمر و بنگله و گاه بی در موتی بنگله و گاه بی
 در توشه خانه و گاه بی در نعت خانه میشود و تا نیمه روز یا سه گه گری روز و در شب تا یکپاس شب

بلکه بعضی شب نصف شب اجلاس می فرمایند و هنگام ضرورت در شب تخم هم می بخورند همراه
 بعضی از مخصوصان در نجار بار یابی میشوند و بقدر مقدر بالغامات منفر میگردند و دستور حاضری
 نواب مختار الملک بهادرانیکه یا خود بدولت ایشان رایا و میفرمایند یا ایشان بیشتر اطلاع خود
 فرمایند پس بهر وقتی که ارشاد می گردد و حاضر میشوند و خود بدولت گاهی از محل بجلی برگی سوار
 شده تشییرت می برند و وقتی از قوالان مثل معصوم و گهسی خان سازنگی نوازان چیزی سخن
 خوب و آواز مرغوب می شنوند و به پزل و گرم می نوازند اما این فعل بسیار قلیل بلکه اقل است
 چون ماه نو دیده میشود خواهنهای نبات مصری از قلعه دار محمدگر میگذارد و آداب امر
 و غیره بابت رویت بلال ماه نو بعضی رسانیده میشود و هرگاه دیوان صاحب اراده رخن
 سرورنگر یا حیات نگر یا منصور آباد یا کوه مولی یا اراده ملاحظه سیر مسافت اسپان می نماید
 و پیروانگی رستن آنجا را می خواهند از حضور اجازت میگرد و چون بازگردیده داخل مکان
 می شوند بار بحضور والا اطلاع کرده می شود و هرگاه که امی محکم یا مجلس جدید قائم می گردد
 بحضور اطلاع تفرآن کرده میشود و هرگاه کسی را از حضرات نقشبندیه عرض حاضری میشود
 حاضری گردند بلال اعزاز طرف بازوی راست بر تخت خود می نشاند و جای میدهند و تا دیر
 هنگام می گردند و شیرینی و نقد هزار بار و پیه عنایت میفرمایند و هرگاه کسی از بیگمات در خواست
 رخن جهت زیارت برهنه صاحب و غیره میکند در صورت مناسب اجازت رخن میدهند
 و اگر که امی صاحب جدید که کوچی زرینسی داخل میشود اطلاع دخول آن هم بحضور میگرد و که فلان
 صاحب از فلان جا داخل کوچی زرینسی شد و چون کسی از ملازمان فوج صرف خاص یا ^{منصب} _{منصب}
 بعارضه معذور میگردد و بفرط گرم براسامی او از فرزندان یا اقربایش مامور و معموری فرمایند این
 رسم قدیم سرکار اصفیای است و ام اقباله و خواهنهای اعزاز بزرگان قدس اسرار هم یاسد با
 شیرین و انبه از امرا و قلعه دار محمدگر یا کوله و سنگره از دیوانی میسرند بفره عنایت منظوری
 فرمایند و از آن مختار الملک بهادر با امیر الامرا و دیگر اعزّه و اجله می بخشند و سبویه پای رخن

سوره از حلاقه صورت خاص می رسد بعد ملا خطه اگر پسندنی شود و سپس میگردد بلکه جریانه هم صادر
 می گردد و ارشاد خرید پارچه مانند شروع بر مزارات علی میگردد و اگر کسی از باریا یا کنگا
 حضور مزارش فقیری می کند اگر تقدیرش برابر تدبیر میباشند هزار بار و پنجاه پیچ میدیاید و اکثر
 قیدیان خفیف الی عا در از کوه توالی طلب فرموده ده ده یا پانزده پانزده روپیه فی سهم و هم
 تمانهای کمادی عطا فرموده در تصدق ریاضی فرمایند و چادر گل و شیرینی بر مزارات اولیاد
 اند رضی اللہ عنہم نیز بیشتر در حالت بیماری خوانین منظمات می فرستند اگر تیار می مکانی باشد
 منظور خاطر مبارک می باشد برای ساعت آن حکم والا بر بالیا امیر معماران نفاذ میدیاید که حسب الامر
 تیار فوراً میکنند گویا که میر عمارت حضوری است برای آرایش باغ لاله کوه و عوض آن اگر
 منظور خاطر والامی باشد با قدار الملک نواب رشید الدین خان بهادر حکم و الانفاذ می یابد
 هرگاه اسامیان شکی از زیند نسی بحسل پور روانه میشوند اطلاع آن هم بحضور کرده میشود
 هر قدر نند که بدیوان صاحب بدو رگشت میگذرد اطلاع آن بحضور میرسد و اتفاقاً
 اخبارات معرفت میرضا علی بخشی بحضور می گذارند و چهار و نهمی ایشان خوانده بسمع مبارک
 یک یک از اخبار میرسانند و بر وجهه موترانش حاضر میشود حضرت اصلاح میفرمایند و ناخن
 بر زینت میگیرند و هرگاه در الوال یا دیگر جا سابقت میگردد در جزآن تفصیل آنکه فلان سبقت بر دو
 فلان بر دو بسمع مبارک میرسد و بیشتر برای دسترخوان کوه مولی هزار بار روپیه از سرکار محنت
 میشود که غرض از آن ایصال ثواب بار اول طیبات و پرویش محتاجان است و اگر کسی
 از نماز مان عازم که مغظم میشود خصت یک سال یا دو سال عظامی گردد اگر محتاج محض میباشد
 نخواه آن هم پیشگی محنت میشود و حفاظ که برای خوردن حاضر دسترخوان بر کوه مولی میروند
 برای سواری ایشان چهل منزل رتبه دو دوازده زنجیریل شلا از سرکار عنایت میشود و هرگاه
 فوج سرکار عظمت در تبرک بیل وارد نواح بلده می شود خبر آن نیز مفصل از مقام آمد
 و تعداد سامان فوج بسمع مبارک میرسد و باه جب تیار می کونده با کرده می شود و
 میرسد

روپیه شلاغنايت ميشود همه غراو را تخميره وقت گذشتن کيپاس شب تبايخ پنجم آنرا ماول
 مي فرمايد و صلاي عام ميشود که بان پرورش محتاجان منظور خاطر مقدس ميباشد و چون
 از کوه مولی بست یک خواصا ميرسند ميطلبند و چيزی از ان تبرکات نوش جان مينفرمايد باقی
 در محلات تقسيم مينفرمايد و خدمت درست کنانیدن نلها متعلق بشيخ فيض است اگر گاهی درستی
 نلهاي مکانات خوب درست نمی کنانند مستوجب جرمانه ميشوند و فوراً ادای سازند و حضور
 تمام ماه مبارک با صوم ميباشند الا ماشاء الله و آن ضرورت شرعيه باشد و برای دایفه زلزله قبل
 نشان هفت روپيه مشاهره مقرر فرموده اند و خدمت ارباب حرمين شيرلین زادند شهر نما
 نیز تقدیر کرده ميشود چنانچه مسال پنجاه هزار روپيه بکله معطره و پنجاه هزار روپيه بدینه منوره افاضه
 اليها عنایت فرمودند و اگر مهندوان از امرای برای رقتن متهر او غيره معابد خود واقع مهندوان
 رخصت مينخوانند رخصت یک سال برای ایشان هم عنایت ميشود و تنخواه یک سال شکی
 مرحمت ميگردد و اگر کسی از معززان سرکار عالی فوت ميشود و بعد ادای رسوم مذهبی وارث او
 بلازمت و تسلیم حاضر می گردد او را دو وثالہ سفید تبرقیب ماتم پرسی از حضور عنایت ميشود
 که سرسازمی گردد و فرزندان نواب صمصام الدوله بهادر را کمال تاکید است که بیرون نگرزند
 چنانکه باری بنواب فتحار الملک بهادر حکم فرستادند که فرزندان نواب صمصام الدوله بهادر فوت
 شب کویچه گردی میکنند شما چرا او شان را اگر قمار نمی کنید عرض نمودند که فردی در فکر گرفتاری
 او شان هستم هرگاه او شان را گشت کنان در کویچه و بازار می یابم فوراً گرفتار کرده خدمت
 پدر بزرگوار او شان میرسانم دی شب شان در کویچه و بازار نیامده بودند کسیکه بروی حضور
 پر نور عرض کرده باشد بخاراه غلط پیوده باشد و گاهی ملاحظه کشتی پهلو انان هم مينفرمايد و
 بر اسم سلطانی بانعام دل ایشان را شاد مينمايند و گاهی تماشاای بازگردان ملاحظه فرمود
 بانعام بسيار می نوازند و هرگاه شبلی صاحب المخاطب نواب خورشید جاه بهادر بیرون
 بلده برای سیرتالاب یا بم یا زیارت برهنه صاحب ایابجهان نمانشده لطف می برزند بحضور خرد

میشود و چون داخل میشوند اطلاع آن هم میرسد و هرگاه کسی از فرزندان امرای
 مکه را اعلیٰ میشود نوشته برای ادای نذر بعد حصول اجازت بر وقت مقرر حاضر می شود و آنطور
 بجنیف و بیح و طاع ممتاز میگردد هر قدر که طالع او بد و بیخود می کند حضور دست مبارک خود را بر سهره میگذارد و عطر
 سهره بر سرش میمالد مثل رایان میندازد باز نوشته نذر میگذارد و منظور حضور میگردد و ایشان تقدیم نسیان و خراج
 ارباب نشاط و صندوق عطر و پاندان و چنگیران گل بحضور داخل میکنند و چون از اعام خواه صاحبزاده یا
 برای تبدیل آب و هوا بیرون بلده میروند و داخل می شوند اطلاع آن بحضور پر نور میشود
 و در اکنه نوتیار در اکثر جامو لود شریف خواندن را ارشاد میشود تا یمن در آن در اید و در
 تفریح کارگاری سوار شده اند محل دوسه جگر میدهند و تاریخ بست و نهم شعبان فرد افطار می داخل
 میشود و از غره رمضان المبارک بموجب حکم اجرای آن میشود و بماه مبارک اکثر خاصه نسیان
 تقسیم میشود و نقد با امرای هر کرا منظور خاطر اقدس می باشد عنایت شده ارشاد می شود که بان
 طعام نسیان هر روز این قدر نمازیان را مثلاً یازده کس را بخورانید یا شد این وقتی باشد که
 به سبب عذر شرعی روزه نمیدارند گویا که فدیة داده می شود و عذر می فرساید که این مسال
 روزه داشتن نمی توانم و هرگاه که نسبت میرسد دیوان عرض میکنند که برای تیاری جوڑه
 نسبت حکم خیاطان شریف نفاذ یابد بران اجازت خیاطان میشود و بعد تیاری عرض نمایند
 که نسبت آنکه ام در وازه داخل کنانیده شود بر آن حکم میشود مثلاً از دیوڑهی مردانه در وازه
 داخل باید کرد همچنان عمل می آید و اگر از مخطات بیگمات مثل غفور النساء بیگم صاحبه بیمار میشوند
 حضرت دلاور النساء بیگم صاحبه را برای خیریت و عیادت ایشان میفرستند و باز که معادوت
 میفرمایند عرض آن بحضور پر نور میشود و لازمه نسبت دیوانی این است که دو هزار و پنجاه و
 دور و پیه و دو جوڑه و یک انگشتری مع عطردان و پاندان و چنگیران و بست کشتی کشتی
 و هشتاد خوان صنایع و یک خاصه و پنجاه دالی و ده بار نیشکر می باشد و مخالف جنگل
 همراهش می باشند چون داخل میشود آداب عرض میکنند و حضور پر نور نسبت را ملاحظه

می فرمایند پس از آن بسنت پیشکار بلازمه یکبار و دو صد و پنجاه روپیه و یک جوڑه و یک
انگشتری و بسنت پنج خوان خاصه و بسنت ڈالی و دو بار نیشکر و عطر دان و پاندان و
چنگیکه دان داخل میشود و بسنت کچن کپوری بلازمه جوڑه و انگشتری و پانصد روپیه نقد و بسنت
پنج خوان و بسنت پنج ڈالی و عطر دان و چنگیکه دان و غیره داخل میشود و بسنت امام حمله بلازمه
یکصد و بسنت پنج روپیه و جوڑه و غیره نیز داخل میشود و همراه بسنت فوج سرکاری و ساز و
نواز بلطف تمام میباشند و از چنگیکه و انهای گل بمختار الملک بهادریک پیشکار یک دبا میر کبیر بهادریک
و بخورشید جاه بهادریک عنایت میشود و این عنایت خاصه است و تیاخ بسنت و دوم رمضان
المبارک بر قبر والدماجه خود که روز عرس نواب ناصر الدوله بهادر مرحوم مغفور است در مکه مسجد
اجدند و بسنت تا دیگری نیاید تشریف می آرند و مسجد از همه خالی میگردد و بر قبر والدمغفور خود بسنت
اشرفی و یازده چادر گل میگذازند و بشیرینی فاتحه میفرمایند و بر قبور دیگر اجداد هم الله تعالی
علی السویه نذر می کنند و بر روشن چوکی نوازان پنجاه روپیه و نقاره نوازان پنجاه روپیه بکلیه نوازان
نیز بدستور انعام عطامی فرمایند و بزنان امیر که قریب مسجد میمانند و یک نانڈی جغرات پیش میکنند یک
اشرفی اولی نوازند و بدو پله شکر شربت بیک آبدارخانه در حویلی سلیمان جاه مقرر می فرمایند و هرگاه
اول شترانه تحفه بحضور پرنور میرسد بنماز آن خورانیده میشود سبحان الله بسمت هر چه داری نصر
کن در راه الله لن تملوا البر حتی تغفوقه کما قال الله تعالی لن تملوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
هر چه دوست میدارید تا آن را براه ندانید بمال و نعمت رسیدن بچندین عادات ستوده مسمی با فضل الله
گردانیده و غلغله فیاضی ایشان بچاره انگ هند بلکه در جمیع کشور بارسانیده رباعی سرود عشق
بوالهوس راندندند سوز دل پروانه کس راندندند عمری باید که یار آید بکنار و این دولت
س بدهمه کس راندندند و صد مصلی و صد تسبیح بحفاظت محبت میشود و ماه مبارک اگر مبرضی
اقدس میرسد چهل خوان به نواب مختار الملک بهادر و بنواب امیر کبیر بهادریک نواب شهید الدین خان بهادر و بنواب
صمصام الدوله بهادر بدستور و بخانه عمر ابن عوض و بغالب جنگ بهادر و بسیف الدوله بهادر

بست و یک دست و یک خوان بروشن الدوله بهاد و چهل خوان از خاصه غنایت می خوانا
 و دیوان صاحب چون برای قطع جوڑه عید الفطر اجازت خیاطان میخواهند از حضور پرنور و انگی
 خیاطان میشود و همدین ماه مبارک نرخی را اجازت گشت حسب دستور میگیرند و او از
 یازینار تا کاروان گشت میکنند چون بکان خود داخل میشود عرض آن میشود که نرخی فلان
 فلان محله را گشت کرد و حضور در رسوم تعلقه را از دیوانی طلبیده نیز ملاحظه فرموده در ساء
 نگاه میداند و چون طعام از بجای در ماه مبارک می آید فقرای وضعی که پانین بنگله
 استاده می باشند تقسیم میگرد و طلب روغن گاو با استصواب مزارات بت علی بیگ و سید
 منور خان پسر نواب تهور جنگ بهادر و نصرت جنگ بهادر میشود و گاهی در کوته شریف
 آورده بامایان و اصیلان حکم عالی صادر میشود که پارچه های او را بجا بند و تاریخ ۲۹ - ما
 مبارک جوڑه های عید مسئله نواب مختار الملک بهادر و پیشکار بهادر و کلاه های مالمانه از نر
 رفیع الدوله بهادر داخل میشوند و قاضی و کو تو ال و صوبه بلده را پروانگی رفتن عیب گادیرا
 ادای نماز عید میگرد و حکم گستریدن فرش میگرد و در بزرگ عید عرض میگرد که قاضی کو تو ال
 و غیره برای نماز عید گاه رفتند باز بعد فراق عرض میشود که پس از ادای دو گانه و خص
 پس دیوان و پیشکار حاضر شده آداب عرض میکنند و باریاب میشوند اول نواب مختار الملک
 بهادر یا امیر کمربهادر بعد نواب رشیدالینخان بهادر و سزندان ایشان بعد پیشکار بهادر
 و سزندان به نانک بخش بهادر بعد همه اعراف و منصبداران نذر حضور پرنور میگردانند چند عماد را
 حضور خود نذر میگرد و بقیه را نواب مختار الملک بهادر حکم میگرد که نذر خود گیرند درین میان
 به قدر نوشته های امیر زادگان حاضر میشوند بجنه و سر بیج سرفراز میشود امر و فرموده اران را
 نریم بازاری میشود که عمو ماتمید و تویج میکنند و اظهار قرب خود می نمایند که کمال چقلش میشود
 کسی که بدون دستار و باری و عامه و جامه می باشد دخل نمی یابد گویند امر و فرموده
 نرگذاران بسیار میشود و فقیر گاهی درین یوم مسجد حاضر نشده ام که تقدیر می یادم نفرموده است

اگر باغی پیش می آید حضور بر آمد نمی شوند محکم میشود که همه نذر باد داخل نمایند مابین آنها و حسب
 نذر و تله امر، چه دیوان و چه پیشکار و چه کوتوال و غیره گرفته داخل میکنند و همه بدون سلام و مجربا گشته
 خود را و سپس می شوند بفرط که بر فرزند سعید بنو اب میگیرند و نواب مختار الملک مسعود و نواب
 رشید الدین خان بهادر و خورشید جا بهادر و شاه صاحب میان یعنی بشیر الدوله بهادر خاصه هم
 عنایت می شود از هم ای نواب مختار الملک بهادر و هزار رویه و نواب امیر کبیر بهادر و هزار
 رویه و پیشکار بهادر و چند رویه و محمد خان جمعدار پنج صد رویه و نصیب یاد جنگ بهادر و چند رویه
 و بلوچن خان جمعدار پنج صد رویه داخل میشوند و باقی متفرقات نهند و پنجاب رویه همیشه تبارد و
 سه مهر اتم فی میباشد و بر فرزند دیگر طرف صاحب عالی شان بهادر هم تهنیت و مبارکباد می رسد و سایر
 مجربا با بان و امیران میشود و حضور کوئته کشاده اشیای نقره بجهت خواص تقسیم می فرمایند و نذر
 نواب ذوالفقار الدوله بهادر و نیره مصمام الدوله بهادر و نواب روشن الدوله بهادر میگذرد
 و نذر محلات میگذرد و مجلس شین میگردد و هنگامه رقص سرد میشود و بر فرزند ملی بلوچ بهادر و صد رویه
 و بلوچه با صد رویه و کماران دو صد چرخ رویه و بمسماه ایشان نیز بدستور انعام داده میشود
 و روزانه حضور پر نور صباح و سه پیر بر آمد میشود و بانعامات به قدر که تقدیر موافقت میکند بندگان
 خدا را فرساری می بخشند هر کس امتحان مقدر خود خواهد اینجا آید و به بندر باغی آهنگ بسیار
 آشنا شده و فی الناس بدست ملائمت به خورشید نظر جو که در سنگ به تحقیق که لعل بی
 شد و بعضی ایسان که بر خصوصان جناب معالی جسدانه میفرمایند از آن بفرقه ای و محتاییز
 تقسیم کرده میشود و تکمیل که رسن گاو بندست میباشد و نکال که پانصد است میشود و اگر مطلوب
 زن را راجه ناکب بخش بهادر داخل میکنند و برای چوکی و پیره زنان خانه زنان مقصد اند که
 معالی بستانه چوکی بدهند شاید که زیاده از دست زن آید اینچنین باشند ایشان را کاروان
 نامند بفتح تان فارسی بالف پیوسته و برای هندیه موقوفه و مستحق دال مملکه و سکون نون
 کمال مستعد و محنت و جفاکش میباشد اکثر ایشان مرز نگین و بعضی نکاح هم میکنند و این فرقه

اکثر از زال است اگر یکی از ایشان بر پیره بخسپد پاداش آن در کو توالی تا یکماه قید کرده میشود
 بتایخ چهارم محرم لنگر رشید الدین خان اقتدار الملک در می بر آید و همین تایخ لنگر صاحبزادی یعنی
 دختر خردنیزی بر آید و بتایخ چهارم و زو است خوج لنگر حضور میگردد بران چارده هزار روپیه
 آن بامیر الدوله بهادر خان سامان حضور عطا میگردد و بتایخ پنجم لنگر حضور می بر آید و تمام جمعیت
 حضوری و امیر کبیر بهادر و جمعیت پیشکاری و دیوانی هم همراه آن میباشند و این مجمع در حیدرآباد
 لائق دیدست اما فوج که با آئین است همه با ساز و براق دست است و بی آئین همه غیر منتظم
 و منتشر و فوج تلنگه از همین تلنگستان است نقلینا همه فوج پیاده که با کلاه و بندوق دوروی
 باشد موسوم به تلنگه گردیده و از دیوانی بابت تاج و بیست و یک اشرفی و یک هزار و هفتصد روپیه
 و بیست و یک کشتی جوڑه وسیلی ما و غیره و از نزد پیشکاری خوج اشرفی و هفتصد روپیه و هفتده کشتی
 جوڑه و غیره و از راجه اندر جمعیت بهادر هفت کشتی و ستار و انگشتی وسیلی و غیره داخل میشود
 و حضور پر نور بر نور لنگر خود بدولت مع بیگمات در بنگله سبز تشریف آورده لنگر و کل جمعیت
 دیوانی را ملاحظه می نمایند تا شامی آن می بنید و جمعیت امیر کبیر بهادر را بنصف ملاحظه فرمود
 بر خاست میفرمایند زیرا که شام میشود و بوقت یکپاس شب بحضور پر نور عرض میشود که لنگر
 بحینی علم داخل شد و لنگر امیر کبیر شمس الامراء بهادر از سپیده دم صبح بر آمد میشود و درین لنگر
 هر سانحه شدید که پیدا میشود آن هم بحضور مفصل میگردد و بعضی میرسد که فلان بفلان سبب زخمی
 شد یا هلاک گردید یا بجزیره گشت و اگر کسی سائل زیر جوڑه استاده مرثیه در ایام محرم بخواند
 هر چه قسمت او یاری میکند او را سفره از بانعام می فرمایند و سیلیها امیر کبیر بهادر و ختم الملک
 بهادر و پیشکار بهادر و نواب روشن الدوله و رشید الدین خان بهادر و شلی میان و مردم محل
 ایشان که دختر کرمه حضور اند و شاه صاحب و دیگر بیگمات را معزز و ممتاز میفرمایند و بتایخ
 نهم شب و هم محرم وقت نیم شب سواری لال صاحب می بر آید برای حفاظت آن صد جوان
 فرستاده میشود نهایت هجوم مردم و کثرت مشاعل میگردد و این هنگامه نیز قابل دیدست

و با میرالدوله و عرض بیگانی حکم میشود که بر فعل صاحب طبعی بر بندند که همچنان بعمل می آزند و طبعی
 نفع و مال بپندی و سکون های تهور بشدند و کسرتای هندی بیامی معروف آن پارچه سرخ یا زرد
 مطبوع به پنجه ابرک میباشد و حضور پر نور اکثر برچونند که هوادار باشد سوار شده تشریف از مکان
 می آزند و آن رازان که مار می آزند و عجب تر اینکه حامله میباشد و چون که حضرت قومی البته
 اندازین زمان مروصلت اگر می افتند در پیره نگاه داشته میشوند و مورد عتاب میگرددند بارها
 کرده میشوند و در فصل اثمار آنکه که بحضور پر نور میسرند بر امر ای و اغزه و اجله حملات و دیوالصا
 و ملازمان تقسیم فرموده میشوند و این اثمار از امیر کبیر بهادر و رشید الدین خان بهادر و حمید نور
 و تهور جنگ بهادر و نصرت جنگ بهادر داخل میشود اگر در فصلی قلت رویناید به تعلقه داران
 حکم نافذ میشود آنچه انبه تیار شود بسر کار ابد دولت رسانیده باشند قیمت آن داده خواهد شد
 هرگاه صاحب عالی شان بهادر غم ملاقات می فرمایند دیوالصاحب عرض بحضور می نمایند پس
 حکم میشود که در وقت مقرر کرده اطلاع دهند در وقت مطبخ حضور پر نور انوار جنگ بهادر اند اگر
 حفاظ و غیره تیار می باشد بر ایشان نفاذ حکم عالی میشود و هرگاه امید پیدا
 شدن ثمره انجیر قریب معلوم میشود بدیوان بهادر حکم تیار می کرده و نه سلی نصرت جنگ بهادر
 ارشاد تیار می جوژه برای زچه و بچه صادر میشود که داخل کنند اگر حسب تقدیر طبع پیشکار از اعتدال
 نحوت میشود بفرط بنده نوازی دریافت خبر صحت میشود پس از پیشکار آداب علاوه مع کیفیت
 صحت بعضی التماسی در آید و چون بعد صحت باریاب میشوند نذر میگذرانند و چون شاه نوالدین
 تقادری قیصری عنم علاقه می فرمایند برای بار برداری حضرت ایشان در ویسل و ده اسپ
 از حضور پر نور محبت می شوند و دانه دکاه و غیره صرت آنها نیز از حضور عالی معین میگردد و تایخ
 نیز در رسم صفرا دیوانی مبلغ پنج صدر و پیه نقد و روغن و ماش و غیره و از پیشکاری یکصد و
 و پنجر و پیه نقد و روغن سیاه و ماش و غیره بر رسم تصدق بحضور پر نور داخل میشود و چون گران
 غله در نیولاب بسیار بوده است که برنج را نخی فی رویه پنج سیر بود و مخلوق که درین بلده فرستاد

از صاحب
 مطبوع انوار

بسیارست لکنه که بیانش ناگفته بمردمان میرسنی مختارالملک بهادرارشا و کردید که هر روز
 بلا نغمه درافضل گنج و باره دری و پل کهنه و یا قوت پوره طعام نهار روپه بزعم تقسیم شده با
 همچنان چندی عمل مانده اما چونکه در عظامی غله عطا عام بوده است پس غله از گندم و ذرت و برنج
 و مونگ بقدر خوراک یک کس تقسیم می شد و این تقسیم نامت و از مانده است امید که نسبت
 نیک حضور پر نور بر مخلوق در رزانی کشوده شود و بنندگان عالی را فرحت بخشیده آید چون زمین ملک شلاد و جنگل بر
 زمین گویند و نشتی بسیاری باشند اکثر امرا و دیگر شکار بحضور پر نور میرسانند و جواب ایطه نواب گورنر جنرال بهادر و نشتی
 سردار علی فرزند کلان رشید الملک بهادر می نویسند و اگر خریطه میرسد ایشان بحضور پر نور می خوانند و بهر قدر آب
 موسی می آید اطلاع آن بحضور پر نور میشود که هفت یا ده یا بیست و یک طاق پل کهنه عرق شدند یا از ده شلاد یا
 بیش از آن و از راجه های کولاسن یا شولاپور و غیره از ملک محروسین یا ب دیوانی میشوند اطلاع ایشان بحضور پر نور
 میگردد و بهر لافانه که از کلکته از حضور فیض گنج نواب گورنر جنرال بهادر یا از ولایت بحضور حصار
 زریٹنٹ بهادر نامی حضور پر نور میرسد معرفت دیوان ممدوح الشان داخل حضور پر نور
 میگردد و چون جواب خریطه شنوانیده میشود و بران ضرورت مهر خاص میگردد نواب رشید الدین
 بهادر و دیگر امرا یعنی خورشید جا بهادر و راجه نانک بخش بهادر و لاله درگایر شاد و دیگر
 و تنیت یا جنگ بهادر و نشتی رشید الملک بهادر که مهر حضور پر نور تجویل ایشان در کوٹه میباشند
 طلب میشوند ایشان حاضر شده مهر خاص رو بروی حضور پر نور کوٹه یعنی مهر خانه با احتیاط
 کشاده بر آورده بر خریطه می چسباند و باز مهر خاص را در کوٹه مهر خانه نهادند بنده میکنند
 بردر شس هر یک مهر خود با ثبت میف نمایند و خریطه بلاخطه بنندگان عالی در آورده خدمت
 نواب مختار الملک بهادر میفرستند و ایشان خدمت صاحب عالی شان بهادر روانه میفرمایند
 و اگر طی نامحبات بر آوردن از چار صندوق که در همین کوٹه میباشند منظور حضور پر نور میباشد
 همین امر التشریف می آزند بر آورده بلاخطه اقدس می درازند و باز بدستور بحفاظت تمام
 بجای خودش میگذرانند و ماه ربیع الاول اکثر طعام پنجه شده بفرستند تقسیم میگردد و هم

بمنصهاران خورائیده میشود و خصوصاً بتاریخ یازدهم معرفت اسد علی داروغه طعام یازده هزار
 روپیخت کنائیده تقسیم کرده میشود حضور پر نور دستار بر وضع قدیم بر مبارک خود میگذازند
 و برای بستن آن دستار بندی لازم است و بتاریخ دوازدهم بیع الاول در یک مسجد روشنی بسیار کرده
 و در حق هر کس که فتویٰ قصاص میکرد و تا وقتیکه از حضور حکم صادر نمیشود بخیج در آورده نمیشود
 گردنش زده نمی شود و هرگاه بقتل میرسد عرض کرده می شود که گردنش در یک ضرب از تن جدا شد
 و اگر زیاده ضرب جلاد میرساند مورد عتاب میگردد و بتاریخ دوم بیع الثانی سال یک هزار و صد
 و هشتاد و سه هجری حکم حکم برای بنام مسجد در افضل گنج صادر شد که هنوز تیار میشود و تاریخ
 بنای آن فقیر با تعمیم گفته ام این است تاریخ ساخت نواب افضل الدوله به خانه حق که
 نیست او را جفت به هزبان آوری تبارخیش به فکر میکرد و گوشت می سفت به ناگهان
 مردی از رجال الغیب به بر جل افضل المساجد گفت به نشست پیلو صاحب بجای نشست
 محی الدوله مرحوم مقدر است برای میوه خوری دختر عالیله خود بدست بست و خرد پیه و برای میوه خوری
 صاحبزاده بلند اقبال که بتاریخ پنجم بیع الثانی سال یک هزار و صد و هشتاد و سه هجری متولد
 شده بود طالع عمره و اقباله چهل و هشت روپیقه بر فرزند تاریخ تولد آن نوباوه باخ
 اقبال و افضال که نام نامی آن میرحج علی ست نفاعت المدلکه و فضله آنچه گفته ام است
 تاریخ بدرگاه الهی سه چو سوم به دعا مانا خالصانه نمودم به که امی خالق طفیل احمد پاک به
 بکن شده بدخواه حسودم به بده آقای نعمت را تو فرزند کن و باشد در نعمت کشودم
 بجد کند که در درگاه ایزد به قبول آمد عابای سجودم به که یعنی افضل الدوله بهادر به پسر
 خوش یافت که او را ستودم به باقبال و حیات و نصرت و فتح به بفضل داعی بهم کشتودم
 اجابت از در حق می شتابد به بجزواری خود آموخودم به ندا آمد امیر افضل الملک به چون فکر
 سال میلادش نمودم به قمر جاه و جلالش در فرزند باد به که باکره بیان آمین شتودم
 و از لفظ هو المختار نیز تاریخ می بر آید آن از بطن و اجد بگیم است که برای زچگی ایشان به هزار پسر

مرحمت شدند و بتایخ یازدهم شریف موی سر مولود تراشیده شد و بموت تراش یکصد و پنجاه
 روپیه عنایت شدند و بر شایخین و دیگر فقرا و محتاجان بسیاری از خیرات شد و چونکه هنوز
 گرانی بود و در باب تدابیر از زانی تا کید کامل از حضور بر دیوان صاحب بهادر بوده است فلذا
 نزد دیوان صاحب و پیشکار صاحب در باب تهنیت تولد فرزندان را مجتهد نگرفتند و چنان سر نمود
 که بعد از از زانی غله خواهم گرفت حال از زانی و گرانی هر دو از جانب حق است نه از طرف خلق
 یقین مسیوط در کلام مجید است و هر گاه که بتایخ پانزدهم ربیع الثانی صندل بر بنه صاحب قدس
 سره میرود اطلاع آن بحضور پر نور میرسد و چون قلعه دار محمد که گلگنده بنظر ضرورت خود در خواست
 آمدن خود میکند بعد منظوری حکم میشود که کو تو ال بلده بند و بست قلعه را در نظر دارد و چون بجای خود
 بر میگردد اطلاع آن هم بحضور میشود و بر وزیر عید در هر کارخانه نرگاوان و انعام پنجه پنجه بر
 انعام میشود و بچو در ایشان دو ساله مرحمت میگردد و چون خوش میشود از دیوانی یازده را
 گویند و یازده کلیم و یازده تمان که مادی و یک راس جاموش و تیل و ماش و غیره است
 تصدق و پنج صد روپیه نقد و از پیشکاری یکصد و بست و پنجر روپیه نقد باقی دیگر اشیای شجر
 سابق برای تصدق میرسد و همه بر فقه تقسیم میگردد و نسبت بهیچ هم جادی الاولی در
 فرد مجال و نهال فقرای مداریه میشود و در آتش آفرخته دوادوش میکنند از حضور پر نور
 ایشان را و صد پنجاه روپیه داده میشود مصرعه چیزی بده در ویش را چیزی بگو در ویش را
 زیرا که ایشان بر در اغنیای هدیه الله اند قدم در ویشان رد بلا برای حضرت شاه خاموش
 چشتی صابری جاگیر شش هزار روپیه هم شش هزار روپیه نقد سالانه مقررست تا در حق حضور پر نور داعی دولت
 و اقبال باشند و چون ماه هلال چپ دیده میشود حکم روانگی نقاره کوه مولی میشود و سه صد
 روپیه برای خرج نقاره از سرکار مرحمت میگردد و ضیافت کوه مولی نیز بسبب کار عالی داخل میگردد
 و یکم چپ کونده تیار میشوند و چند امر بتبادل آن متوجه میشوند و این خرج کونده و و هزار
 و پنجه صد روپیه عنایت میگردد و بتایخ چهارم بست و نه کس از مجاوران کوه مولی حاضر میشوند

وسیله دوستار عنایت میگردد و با فسر ایشان که وغیره ایشان نامندش دوشاله محبت میشود
 و برای روشنی کوه مولی چار هزار روپیه با حمد میان عنایت میشود و بامار رضانی و اما جمیله و
 اما شیر لطف و اما دلا رام یک یک هزار روپیه معمولی کوه مولی عنایت میگردد و برای میوه خور
 فرزندان چند شبلی میان خورشید جاه بهادر که آن بنیر حضور پر نور میشود ضاعف النذ اقبال هم
 بست بهشت روپیه ماهوار شد و بعشره اولی شعبان المعظم دو هزار روپیه عنایت میشود
 برای نیاز تا بحساب دو صدر روپیه روزانه فاتحه شده باشد و گاهی ملاحظه کتیه های جاموشان
 میفرمایند و به نوکران که خدام آنها میباشند شش روپیه انعام عطا میشود و در عشره ثابته جهان
 الخطم برای روشنی مکه مسجدی و مکان خیلی بگیم صاحبه دو هزار روپیه عنایت میگردد و نیز پنج صد
 آتشباری محبوب بگیم و پنج صد سبالوبائی و پانزده سبد آتشباری بروشن الدوله بهادر
 و پانزده سید مصمام الدوله بهادر عنایت میشوند و از نزد رشید الدین خان بهادر پانزده
 سبد آتشباری بحضور پر نور داخل میشوند و حضور پر نور را اگر عشق است بیخوات است هر وقت
 خیرات است و دست مبارک است بیت چندین فنون شیخ نیر زده نیم خس و رحمت
 بدل رسان که همین مشرب است و بس و مصرع بخور به بخش که دنیا و آخرت بردی گو قول
 حضرت است اما برا حسن کما حسن الله الیک عمل آنجناب است و صاحب زینت بهادر اگر
 اراده ملاقات میفرمایند معرفت دیوان صاحب اطلاع آن بحضور می شود پس روزی مقرر کرده
 میشود و حکم فرش و فرش می گردد آن روز از صبح معرفت کو تو ال بند و بست راه از کوٹھی
 تا جلو خانه میگردد که کسی سلاح بند از کوٹھی زینتسی تا جلو خانه میان راهی آید اگر ضرورت میباشد
 اقبال سرکاری میروند صاحب زینت بهادر مع قدری ترک سواران و یک دو اصحاب
 خود تشریف می برند سابق دستور چنان بوده است که براه ستقیم تشریف بدر دولت
 می برند آنجا دیوان صاحب حاضر می بودند یعنی چون خبر می رسید که صاحب زینت بهادر مع
 مصاحبان سوار شدند از جلو خانه دیوان صاحب بر فیصل سوار شده داخل در دولت می شدند

هرگاه صاحب عالی نشان بهادر میر سینه دیوان صاحب استقبال کرده می آوردند حالیکه و بار
 چنان شده است که بدیوانی تشریف می آرند و از اینجا بر فیضان سوار شده تشریف می برند
 و دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر در حضور حاضر میباشند استقبال کرده می نشاندند و حضور بر آمد
 میشوند و ملاقات میشود و کلام و مزاج پرسشی میشود هرگاه پاندهان پیش میشود رخصت میشوند
 اگر با ضروری از پیشتر صاحب مدوح ملاقات تخلیه میخواهند بناچار تخلیه میشود یعنی از دیوان صاحب
 و غیره کسی از امراء در اینجا نمی باشد یعنی دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر تا پاره برده میگزارند
 و سواک حضور و صاحب زریندخت بهادر و دیگر و صاحب دیگر هم اسی ایشان را از این خلوت
 کسی نمیدانند و امیر کبیر بهادر و ختار الملک بهادر بیرون در شسته میباشند بعد صاحبان بیرون
 می آیند و امیر کبیر بهادر و ختار الملک بهادر باز قدری مشایعت میفرمایند و صاحبان بهادر باز
 سوار شده بر کوهی خود تشریف می برند یا بدیوانی تشریف می آرند باز از اینجا بر کوهی تشریف
 می برند و اگر تقریب خطای چیزی یا القابی با سیر میشود بسیاری از حکام ولایت میباشند
 و خریطه که می آید رشید الملک بهادر میخوانند و منشی زریندختی و خزانچی آنجا نیز حاضر میباشند و
 منشی زریندختی با نایمان کنز الخانی آنجا از القاب یا خطاب را حسب هدایت معاتب زریندخت بهادر
 خوانده به بنندگان عالی می شنوند و آن چیز را حضور پر نور بان امیر بدست مبارک خود عطا میباشند
 و امیر مدوح نیز میگزارند باری استیفات اندیامع القاب از لندن برای نواب ختار الملک
 بهادر و جناب صاحب زریندخت بهادر آمده بود که حضور مجمع بست و توافقی انگریزی مخصوص
 خود را جمع فرموده بدست مبارک خود عطا فرموده بودند و زیر گلوی هر یک نموده پس
 حکم شد که پاندهان داده آید و سلامی اتواپ دو بار سر شد و مرخص شدند و بر هر کس از امراء
 کمال قهرمان سلطانی نازل میشود در قلعه محمد نگر عرف که کندة مقید میگردد و باز بر نمی آید
 الا ماشاء الله چنانچه محترم الله و له بهادر بدستگیری الطاف حضور بعد زیاده از یک سال از اینجا
 طلب شدند و با استقبال امراء مستقبل و باطاف حضور پر نور مشمول شدند و بر ذر نور

نیز بارگه بار منقذ میشود و نذر میگذرند و بنا بر این که بهادر و دیوان صاحب و پیشکار صاحب و خورشید جاوید
 و بشیر الدوله و غیر هم مغزین را خود بدولت میگیرند و باقی را بفرط عنایت حکم میشود که دیوان
 بگیرد پس ایشان میگیرند و توشه باراکه حاضر میشوند بسپریچ و بیغه فرسار می فرمایند و هر چه
 روپیه و اشرفی میگذرد بسرکار عالی داخل میکنند و نیز در جمعیت همراستی امیر کبیر بهادر و مختار الملک
 بهادر و دیگر امراء داخل حضور پرنور میشود و با امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر و مصمصام الدوله
 بهادر و رشید الدین خان بهادر خاصه عنایت میگردد و پنجم جامو لود خوانی را ارشاد میگردد و همچنین
 بعل می آید و این در اکثر تقاریب است و دستوری عجیب و غریب آنکه در غزه اولی حمید الضحی یک
 لک گو سپند از سرکار حضور پرنور و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامراء بهادر و
 دیگر امراء بر ملازمان و متوسلان و نشیان و قبائل و عشائر و محلات محلات حسب محض
 تقسیم میشود و تا تاریخ نهم ذی حجه هر یک کس تذکر عنایت میگردد و در هر واحد یک پنجمین
 در ایام فصل ابنه که شروع از ماه حیت میگردد علی تدریجیت ابنه تقسیم می شود و هر کس قدر
 که مقدر کرده باشند میرسد الله القدر این سرکار عالی جاوید را تا یوم التناذ قائم و پانیده دواز
 آیین و بزمانه نواب خضران تاب روزانه فاتحه پیشویان طریقت رضی الله عنهم بر نان گندم
 سیزده پله و حلوا می ترسد یا پوله میشده تقسیم بر عیار باین طریق میشده که فی کس دو عدد و نا
 و یک سیر حلوا می تر داده میشد الحال صد با من بریانی پنجه بر عیار تقسیم میشود و صد با من حلوا خشک
 بجزای روانه داده می آید بلکه نان سه پله آر گندم پنجه بر سکان محلات بلده فرخنده بنیاد روانه تقسیم
 کرده شود و همین خیرات مبرات بحکم الصدقه تردد البلاء دفع بلیه میگردد و آن امن است در ملک
 آرام در ملک و هر گاه صاحب زریندنت بهادر و تبدیل میشوند دعوت جلوسه حکام کمال ترک مسلمان
 و روشنی و رقص و سرود شب میشود پس بر روزی بحضور ملاقات نموده فرخص می گردد و
 حاکی جدید که بجای ایشان می آید برای پیشواتی آن اک چو کیهما حیدر آباد تا اتبادی ملک نشین
 و از بلده فرخنده بنیاد تا بسره ملک امیری ممتاز جمعیت معتد به برای پیشواتی می آرد و از آنجا

پیشوائی نموده همراه حاکم جدید تالکوٹی زریڈنسی می آید و در انجا رسانیده اطلاع بدیوان صاحب می نماید
 و ایشان عرض بحضور می نمایند و از حضور خورشید جنگ بهادر و رشید الملک بهادر نشی و
 مرد به حمید خان مع دیگر ممتازی برای خبر خیریت و استدراک مزارع مبارک صاحب در می بنید
 و از انجا بعد استدراک معاود شده آداب عرض بحضور از طرف صاحب عالی شان بهادر رسانید
 بعد حسب اجازت دیوان صاحب تشریف می آزند و ملاقات کرده باز بحضور می روند و هر روز
 که برای ملاقات دور بار صاحب عالی شان بهادر مقرر میشود آن اطلاع میدهند و دوران روز
 در بار منتقد میشود و حسب لایحه نواب گورنر جنرل بهادر که می آید بسیر کار میگذرد و خوانده میشود بطوریکه
 گذشته و اگر خریطه نرسد اول ملاقات معمولی میشود و برای خریطه در بار دیگر مقرر می گردد آن
 روز بر دستور سوم آن کمال خرم و احتیاط و احتشام ذکر فرسبجا آورده میشود و هنگام روزنگی
 صاحب زریڈنٹ بهادر و داخل شدن حاکم جدید ادای مراسم سلامی توپ بستند در کوئی کرده میشود
 و دعوت صاحب زریڈنٹ بهادر جدید مع دیگر صاحبان عالی شان کمال تنگ و احتشام در نشی
 و رقص و سرود و طعمه گوناگون و میوه جات بوقلمون میگردد و چنگیر گل بدیوان و چنگیر گل چپا بغان
 از طرف حضور بر نور عنایت میگردد و ایشان آداب عرض می نمایند و اگر نواب و الفقار الدوله
 بهادر بیماری شوند بر خواصان سکندر جا بهادر مرحوم حکم میشود که بحضور بهادر مبرج رفته خبر خیریت علاج
 ایشان بیارند و چون سال قریب تمام میرسد بدیوان صاحب بهادر و رشید الدین خان بهادر و
 امیر کبیر بهادر و نصرت جنگ بهادر و حسن منور خان بهادر تا کید میشود که بقایای تعلقات داخل
 خزانه عامه نمایند هر یک عرض میکنند که باقیایای تعلقات سرکار بالراس و العین داخل میکنم
 و داخل مینمایند و سیکه با قیدار نمی باشد یا از و فاضل بحضور رسیده باشد عرض می کنند که بجز
 باقی نیست یا بسرکار فاضل خیر طلب رسیده است و تفصیل روپیه که برای اعراض سالانه مقرر است

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ مقدرہ |
|--------------|-----------------------------------|---------|-------------------|
| میر ناصر علی | عرس حضرت سید عبدالوہاب صاحب مرحوم | محمرم | ۱۰۰۰ |

| نام محترم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیه مقدره |
|--------------|--|---------|-------------------|
| میر ناصر علی | فاتحه حضرت نانی صاحبہ مغفورہ ❖ | محمد | ۱۰۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ علی عباس حسینی ❖ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت رحمت اللہ شاہ ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ محمد صالح چوہدار ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ میر غلام حسین منبھدار ❖ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ سخن اللہ مرشد ابن شاہ صاحب دراونگ آباد ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت کبی شاہ ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت برہان الدین اولیادراونگ آباد ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ ماما بخت اور ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ گوری بیگم ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس سلطان عبداللہ قطب شاہ ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سلطان المشائخ قطب مدینہ ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حاجی مولوی عبدالکریم صاحب ❖ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | شیرینچ نیاز حضرت امام قاسم علیہ السلام ❖ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | نیاز کونڈا ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز گنج شہدا ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام درخانہ بانع ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ نواب شہید ❖ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز بریاد گھاٹ ثانی الحال آبدارخانہ بریل قدیم ❖ | ایضاً | ۱۰ |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ تقریباً |
|---------------|--|---------|---------------------|
| میرزا صبر علی | نیاز حاضر می | محرم | ۵ |
| ایضاً | نیاز درویشان سدا سہاگ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | بخت طعام عشرہ شریفہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | شربت شکر سفید | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | علیم نیاز حضرت شاہ راجہ صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | شربت مصری سلامت خداوند نعمت با شہو اب فخر خدہ یار جنگ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ حضرت مومن چپ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | نیاز حضرت میر بادشاہ عرف دود پیران | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز جھڑ و شاہ سدا سہاگ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت مومن عارف | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت حسن برہنہ صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز سید تفضی قادری ساکن ہینا آباد | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز صوفی صاحب قادری | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز ماٹ و راحت محل دو اتخانہ قدیم | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت محمد بیگ مجذوب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت احمد علی شاہ دولہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت بکیس برہان | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت روشن دل صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ | ایضاً | ۱۰ |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ مقررہ |
|--------------|--|---------|-------------------|
| میر ناصر علی | نیاز سکین شاہ سدا سہاگ * | محرم | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز اعتقاد شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز مستان شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز جوشن شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز سوسہ شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز محی نعل درویش * | ایضاً | روپیہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز مولوی قطب الدین صاحب سید احمد صاحب * | ایضاً | روپیہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز محبوب شاہ سنگ تاب * | ایضاً | روپیہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز حضرت جان اللہ شاہ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز مصری شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | روشن شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | معمول جوانان گوش خانہ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز آبدار خانہ در چارمینار و آبدار خانہ ملکی حضرت میر نواب * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز آبدار خانہ حسینی متصل مزار میان پسیہ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | فقیر لاٹو فیصل مادویہ * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | فقیر ای فیصل رعد جنگ * | ایضاً | روپیہ ۷۰ |
| ایضاً | نیاز نشان و اخراجات روشنی علاوہ جات * | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | خرید عود و بنا بر اخراجات * ۲۰ مہر فی مہ | ایضاً | لہ ۷۰ |
| ایضاً | تیار دیوٹی سواری نعل صاحب حوالہ فرزند و یار جنگ * | ایضاً | لہ ۷۰ |

بھگت نانکریہ سینگ
مالوہ
چار مینار و مزار میر نواب
۲۰ مہر فی مہ

| نام متهم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد و زیاده مقدره |
|--------------|---|---------|---------------------|
| میر ناصر علی | معمول محمد شکر الله قصه و اله * | محرم | له عه |
| ایضاً | معمول سید دوست علی پسر بهادر خان دهنوگه * | ایضاً | عه |
| ایضاً | مریم بی زوجه شیدی احمد چیله * | ایضاً | عه |
| ایضاً | معمول کشتی نور محمد قموه نیر * | ایضاً | عه |
| ایضاً | دیدار علی شاه درویش * | ایضاً | عه |
| ایضاً | فقیری میان نشست خواجه سرا * | ایضاً | عه |
| ایضاً | حضرت یوسف صاحب شریف صاحب * | ایضاً | مار |
| ایضاً | نیاز میان منصور صاحب * | ایضاً | عه |
| ایضاً | نیاز حضرت سید میران حسینی متصل پھر شیخ قدیم * | ایضاً | مه |
| ایضاً | نیاز حضرت سید صاحب درخانه بانع * | ایضاً | عه |
| ایضاً | خرید سیله بانڈیر و مشروع و گوٹہ طلائی بنا بر پوشاک درویشان سدا سهاگ * | ایضاً | مار و ۳ |
| ایضاً | دارا ثار شریف * | ایضاً | مار |
| ایضاً | سره پور روزہ و ڈوٹی فعل صاحب و عود و گل و غیره شب نم تعلقہ خانسا مانی اہتمام شہامت جنگ * | ایضاً | مار و عه |
| ایضاً | آبدار خانہ سبزنگلہ دولت خانہ قدیم * | ایضاً | مار |
| ایضاً | روغن کنجد و تیاری دلوٹھی یعنی مشعل * | ایضاً | مار و عه |
| | روغن کنجد پارچہ برای دلوٹھی | | |
| | مار | | |
| | محمولات عاشور خانجات | | |

| نام مہتمم | نام عاشورخانہ | نام ماہ | تعداد روپیہ مقررہ |
|--------------|---|---------|-------------------|
| میر ناصر علی | عاشورخانہ سدطوق ❖ | محرم | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ قلعہ محارگرہ ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ عملاوہ تیمان ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ حسینی علم ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ نعل صاحب ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ لطیف حسین خان ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ مردہہ اہتمام نواز خان ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ حضرت عباس علیہ السلام ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ بی بی خاتون جنت رضی اللہ عنہا ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ مندوہ چنبیلی ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ براق پنجی ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ دانلی مرتضیٰ ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ ہمارو شاہ سدا سہاگ ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ بندہ علی شاہ ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ بسنت یکم متصل مکان ماہ تقا ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ میر بخشو آرائیش گہ ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ زمرد نقتال | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ نواب جان رضیہ بگیم ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ نصر اللہ خان مرحوم ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عاشورخانہ گوہ شریف ❖ | ایضاً | ۱۰۰ |

| تعداد روپے تقریباً | نام ماه | نام عاشورخانه | نام مہتمم |
|--------------------|---------|--|--------------|
| ۵۰ | محرم | عاشورخانه پنجمہ شاہ بلدہ | میر ناصر علی |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه علاوہ شیویان | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه قدم رسول بلدہ | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه پنجمہ شاہ قلعہ محمد نگر | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه آغا فرہاد | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه قطبی کورہ | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه نارنگی | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه متصل دروازہ آہنی | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه عطا پور حوالہ مانعلی | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه گردبستی محال | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه میر مومن عارف | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه ملکاج گری | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه مہدی حسین | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه چمن علی شاہ معصوم حسین شاہ | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه مذکر شاہ | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه جانکنوڑ طواف | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | معمول سواری علم بی بی سکینہ | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه کوه قدم رسول | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه متصل دیوڑھی منور الملک | ایضاً |
| ۵۰ | ایضاً | عاشورخانه میر فضل علی متصل مسجد غالب جنگ | ایضاً |

| نام شهر | نام عاشورخانه | نام ماه | تعداد روپیه مقدار |
|--------------|--|---------|-------------------|
| میر ناصر علی | عاشورخانه متصل ڈیوڑھی گلشن محل * | محرم | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه علم شبیر * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه متصل بہاٹک نوید محل * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه ماما امن خرد * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه حضرت امام قاسم * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه بیرون دروازہ علی آباد * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه متصل ڈیوڑھی فرحت محل * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه شیخ محمد نادر کتابخانہ * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه سردورنگر * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه محمد بندگی متصل ڈیوڑھی بخشی بیگم صاحبہ * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه متصل دروازہ دو دباوے * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه متصل درگاہ حضرت حسین شاہ ولی صاحب | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه ماد نقسا * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه نیرم بانی * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه بی بی سکینہ در باغ جہان پرو بیگم * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه کلب علی شاہ * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه عنبر نیرہ بیگم * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه دوازده امام * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عاشورخانه بی بی سکینہ علاوہ نظر علی * | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | جھولہ حضرت علی صغیر متصل مکان | ایضاً | ۵۰ |

| نام مہتمم | نام عاشور خانہ | نام ماہ | تعداد روپیہ مقررہ |
|--------------|-----------------------------------|---------|---|
| | فتح الدبیرگ | | <p>مویا سے</p> <p>۱۳</p> <p>اعراس نمازات</p> <p>حالیہ تا مئی</p> <p>۱۳</p> <p>معمولات عاشور خانہ</p> <p>لہر کما</p> |
| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
| میر ناصر علی | عرس حضرت میر مومن خاموش | صفر | صا |
| ایضاً | عرس حضرت فضیلت النساء بگم صاحبہ | ایضاً | لحم |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ قلندر شہید | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت زری زرخش صاحب | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت دو دیران | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ شہلی صاحب | ایضاً | ص |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ راجو صاحب | ایضاً | ال |
| ایضاً | عرس حضرت دو آزدہ شہید | ایضاً | م |
| ایضاً | معمول و نکل علاوہ تیمان | ایضاً | ص |
| ایضاً | معمول سواری علم بی بی سکینہ | ایضاً | ص |
| ایضاً | عرس قلندر علی شاہ و مہور اللہ شاہ | ایضاً | ص |
| ایضاً | عرس حضرت صوفی شاہ عرف عود صاحب | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت رجب علی شاہ سنبڑ پوش | ایضاً | ما |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ حسن افزا | ایضاً | صا |
| ایضاً | عرس حضرت مسکین شاہ | ایضاً | ص |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|--------------|--|------------|-------------|
| میر ناصر علی | فاتحہ سالانہ نثار کنور | صفہ | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ میان مندل | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت حافظ امین الدین صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت مولوی یاحمد صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سلیمان صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| | | | مہالہ لکھ |
| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
| محمد اسد علی | عرس حضرت دیوانہ شاہ | ربیع الاول | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سلیمان شاہ دادا پیر حضرت احمد علی شاہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ میر اولیا | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت نوبہار شاہ سدا سہاگ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت بہولی بادشاہ بتالاب میر حملہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت جلالت الدین سنج پوش | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت سید اکبر حسینی مرشد راہ راجو حسینی | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت قدم رسول بلبرہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت قدم رسول کوه شریف | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت حیات اللہ شاہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت قاسم دولہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | پنخت طعام دوازہ قسم شریف | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حاجی عبدالکریم کٹری مراد حاضر جواب | ایضاً | ۱۰ |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روز و شبہ |
|--------------|---|------------|-----------------|
| محمد اسد علی | اخراجات روشنی وغیرہ عرس حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مکہ مسجد + عرس خواجہ ظہور علی شاہ + | ربیع الاول | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ حضور اللہ شاہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ میران حسینی در ابراہیم پور + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سید اکبر حسینی عقبہ یو اردو لکھنؤ قدیم + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت معین الدین شاہ برگماٹ دارہ پٹی + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ ماہ نقاباٹی + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت آثار شریف عقبہ مکہ مسجد + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس آثار شریف در عاشور خانہ بادشاہی + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس آثار شریف در بلدہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | در مکہ مسجد برای حدیث شریف + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت قلیچ خان + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت محبوب علی شاہ ساکن امرہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت میر ابو العلی صاحب قدس سرہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سید شاہ ولی + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ طیف قادری در لکنئہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت عباس شمشیر برہنہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت بہار علی شاہ بزرگشاہ شاہ یوسف صاحب | ایضاً | ۱۰ |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|--------------|---|-------------|-------------|
| محمد اسد علی | عرس حضرت زین العابدین عرف بادشاہ صاحب | ربیع الاول | ۵۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ راج کنور بانی | ایضاً | ۱۰۰ |
| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
| محمد اسد علی | نیاز مہندی حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ | ربیع الثانی | ۵۰ |
| ایضاً | جنت سلامت خداوند نعمت بابتہ سند نشینی حوالہ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | سید حسام الدین صاحب | | |
| ایضاً | عرس حسینی بادشاہ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حمیدہ شاہ دولہ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عرس حضرت احمد علی شاہ دولہ | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عرس حضرت بودلی صاحب | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عرس حضرت موسیٰ صاحب شطاری | ایضاً | ۱۰۰ |
| ایضاً | عرس حضرت صوفی صاحب تادری | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت احمد شریف خادم احمد علی شاہ دولہ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاکر شاہ سدا سہاگ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت مظفر شاہ عرف پیر بانی شاہ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس کوٹہ اشاہ عرف نور الدین صاحب | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت خواجہ شمس الدین حسینی | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس منظور شاہ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حاضران حضور | ایضاً | ۵۰ |

| نام مهمتم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیه |
|---------------|--|-------------|-------------|
| محمد سعد علی | عرس حضرت الدغمی .: | بیع الثانی | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت قطبی صاحب .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت واصل شاه .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت نوروز بیگ .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | فاتحه سالانه واده ناصر یار جنگ .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | نذر بروز عرس حضرت حسینی بادشاه .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت خفران آب رحمة اللہ علیہ .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | فاتحه سالانه امامی بیگم .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در عاشورخانه بادشاہ .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در آثار شیر لک .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ حوالہ قمری والد .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در چارینار .: | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت بلند شاه صاحب .: | ایضاً | ۵ |
| نام مهمتم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیه |
| بخشی حضرت علی | عرس حضرت جمال بہار صاحب | جمادی الاول | ۵ |
| ایضاً | نیاز جمال برای سلامتی خداوند نعمت دائم قبائلہ | ایضاً | ۵ |

سابقہ
سکین شاہ یاد علی شاہ
مصری
پیار
ماہ

جمادی الاول
۱۰۰۰ روپیه

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|-----------|---|--------------|-------------|
| بخشہ علی | نیا حضرت بیچ الدین شاہ مدار قدس سرہ متصل دولت خانہ قدیم | جمادی الثانی | ۵۰ |
| ایضاً | حوالہ خسرابی شاہ مدار یہ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت بیچ الدین شاہ مدار در کتبہ مسجد | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت میر محمود صاحب | ایضاً | صما |
| ایضاً | عرس حضرت میان بیسہ صاحب | ایضاً | صما |
| ایضاً | عرس سید حسین برہنہ صاحب | ایضاً | صما |
| ایضاً | عرس حضرت سید احمد بادپا | ایضاً | مار |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ جہاڑوستان | ایضاً | ماہ ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت القوت الثانی | جمادی الاولی | مار |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ شہید اللہ صاحب | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سید میران حسینی خداوند خدا نا | ایضاً | مار |
| ایضاً | عرس حضرت احمد شاہ رفاعی | ایضاً | ماہ ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت دیوانہ شاہ درہمنا آباد | ایضاً | مار |
| ایضاً | عرس حضرت دولہ دولہ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت تنگ شاہ | ایضاً | ماہ ۵۰ |
| ایضاً | عرس مقبول علی شاہ علاقہ ثابرت علی شاہ | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | بالکہ حضرت فاضل شاہ پٹہ عرف ستیا رام پور سیوار قصبہ شاہ آباد | ایضاً | مار |
| ایضاً | ندر حضرت سید برہنہ صاحب | ایضاً | مار |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|--------------|---|--------------|-------------|
| بخشی ضلع علی | فاتحہ سالانہ آفتاب بیکیم * | جمادی الاول | ۱۰ |
| ایضاً | معمول آستانہ دار قریب بنتی محل * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ حسین نقا * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سیوتی * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نذر احمد علی شاہ دولہ پور عرس * | ایضاً | ۱۰ |
| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
| میرزا د علی | عرس حضرت شاہ عبدالحق صاحب کمل پوش | جمادی الاول | ۱۰ |
| ایضاً | عرس سید نور الہدی صاحب زائرہ حضرت سید مومن صاحب * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس محمد عبا والند پور محمد عوث * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس بڑی میان صاحب مجدد ب واقع بیکیم علی * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت میرا علی صاحب مجدد ب ساکن ناوڈیہ * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | معمول امین علی شاہ ہنگام رو انکی * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | جال بہار شاہ لعل بیگ برو انکی شرح صدر * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ سعد اللہ صاحب مجدد ب نقشبندی | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ نعمت اللہ ولی کرمانی * | ایضاً | ۱۰ |
| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
| بخشی ضلع علی | عرس شاہ پہلو ان شاہ ولی ساکن قصبہ شاہ آباد * | جمادی الاول | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حسین شاہ ولی قاسم سرہ پور * | جمادی الثانی | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت موسی سہاک عرف بگری شاہ * | ایضاً | ۱۰ |

| نام متسم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیہ |
|------------|--|---------------|-------------|
| نجشی رضائی | عرس حضرت کرامت شاہ دولہ | جمادی الاولیٰ | ۳۰ صہار |
| ایضاً | عرس حضرت قادر بادشاہ مجذوب | ایضاً | صہار |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ پیر الدین صاحب | ایضاً | ۱۰ مار |
| ایضاً | عرس حضرت مولانا معز الدین صاحب کدرگوہر | ایضاً | ۱۰ ماہ |
| ایضاً | عرس حضرت مراد شاہ دہوتی | ایضاً | ۱۰ مار |
| ایضاً | عرس شاہ حسین بڈہ صاحب | ایضاً | ۱۰ عہ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ ٹیڈ صاحب | ایضاً | ۱۰ عہ |
| ایضاً | عرس حضرت سگ بی خیرہ | ایضاً | ۱۰ عہ |
| ایضاً | عرس مولوی شہاب الدین صاحب | ایضاً | ۱۰ عہ |
| ایضاً | عرس حضرت فخر الدین صاحب دودہ پیران | ایضاً | ۱۰ عہ |
| ایضاً | عرس حضرت عباد اللہ شاہ صاحب | ایضاً | ۱۰ صہار |
| ایضاً | عرس حضرت نعمت اللہ ولی | ایضاً | ۱۰ ماہ |
| ایضاً | عرس حضرت مولانا فخر الدین صاحب | ایضاً | ۱۰ مار |
| ایضاً | عرس شاہ عنایت اللہ حسینی عرف کوٹھی شاہ | ایضاً | ۱۰ مار |
| ایضاً | عرس سید عبدالوہاب صاحب قرینت یا باغ | ایضاً | ۱۰ عہ |
| ایضاً | عرس حضرت سید علی صاحب استاد حضرت حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ | ایضاً | ۱۰ عہ |
| ایضاً | اخراجات تقارہ عرس حضرت مولانا گل کشتا | ایضاً | ۱۰ ماہ |
| ایضاً | نیاز تقریب حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ | ایضاً | ۱۰ ماہ |
| ایضاً | عرس حضرت علی صاحب | ایضاً | ۱۰ مار |
| ایضاً | عرس حضرت انیت النساء بیگم صاحبہ مغفورہ | ایضاً | ۱۰ عہ |

| نام متمم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیه |
|--------------|--|--------------|-----------------------------|
| بخشی رضا علی | فاتحه سالانه رستم جنگ شوهر سلیم بیگ صاحب | جمادی الآخره | ص |
| ایضاً | فاتحه سالانه اجاگر بانی | ایضاً | مار |
| ایضاً | برسی بالک داس | ایضاً | ص ساموئی |
| نام متمم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیه |
| میر مراد علی | نیاز نامی کل بزرگان | جیب الحرب | مار |
| ایضاً | نیاز چهار اصحاب کبار رضی اللہ عنہم | ایضاً | له |
| ایضاً | نیاز حضرت مولیٰ مشکل کشا رضی اللہ عنہ برور عرس برکوه شریف | ایضاً | ایمال احمد |
| ایضاً | نخت طعام برکوه شریف در عرس | ایضاً | امه |
| ایضاً | برای جلوس شامیانه و غلاف سبز همراه صندل | ایضاً | مار |
| ایضاً | اخراجات روشنی کوه شریف | ایضاً | سابق همراه صندل نیاز کوه |
| ایضاً | نیاز نامی حال حضرت سید احمد کبیر و عیسر دار | ایضاً | مار |
| ایضاً | نیاز حضرت ابی بکر بن الصدیق رضی اللہ عنہ | ایضاً | مار ماریه فتح |
| ایضاً | عرس حضرت گلاب شاه سدا سهاگ | ایضاً | مار |
| ایضاً | عرس حضرت مسکین شاه | ایضاً | ص |
| ایضاً | فاتحه سالانه زمین جی | ایضاً | مار |
| ایضاً | فاتحه سالانه چھوٹی بی | ایضاً | ص |
| ایضاً | نیاز حضرت مولیٰ مشکل کشا رضی اللہ عنہ در آثار شریف | ایضاً | ص |
| ایضاً | نیاز ایضاً در عاشور خانه یاد شاہی | ایضاً | مار |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|-----------|--|------------|-----------------------|
| میرزا علی | عرس خنتہ حسین شاہ * | رجب المرجب | صا |
| ایضاً | عرس حضرت برہان اللہ شاہ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت جہار و شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت جان اللہ شاہ صاحب * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ صاحب * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت محمد بیگ صاحب مجذوب * | ایضاً | صا طی ولی ما |
| ایضاً | عرس حضرت غلام علی شاہ صاحب * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت میان عزیز اللہ صاحب نان فروش * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت خواجہ محی الدین شمشیر برہنہ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ مسافر * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت سلیمان شاہ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت محی لعل درویش * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت نور بیگ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | فاتحہ حضرت مولوی قطب الدین صاحب * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت سیر الہدی صاحب * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت قدم رسول برکوہ شریفیت * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت میر فتح علی صاحب * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت گلاب شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت تیمر شاہ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | فاتحہ حضرت مولیٰ منگل کشا رضی اللہ و قطبی گورہ * | ایضاً | ما |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|--------------|---|--------------|-------------|
| میر مراد علی | فاتحہ حضرت مولیٰ مشکل کشا رضی اللہ عنہما کورہ | جیب الحرب | ۵۰ |
| ایضاً | نیاز عرس حضرت حسین شاہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | بیوی شاہ ساکن ملک ارجن کیری | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | فاتحہ حضرت مولیٰ مشکل کشا رضی اللہ عنہما در پتہ شاہ | ایضاً | ۵ ۵ ۵ |
| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
| میر مراد علی | عرس حضرت مہدی شاہ | شعبان المعظم | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت فتح اللہ حسینی | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت جگ جہاب صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت جمیل شاہ صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ کرک صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت وجیہ الدین صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت پیر نجیب صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت محمد خاموش صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت بابا شرف الدین صاحب قدس سرہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ مجد الدین شطاری | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | بر سے راجہ چند و لال | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس سید میران حسینی مرشد داؤد علی شاہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت فاضل شاہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت غایت اللہ شاہ | ایضاً | ۵ |

| نام منتم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیہ |
|--------------|---|---------------|-------------|
| میر مراد علی | معمول کشتی تبرک مولانا فخر الدین صاحب قدس سرہ | شعبان المعظم | ۵۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ حضرت تہنیت النساء بیکم صاحبہ + | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ نواب غفران آب + | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ حضرت مخفرت منزل + | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ حضرت بخشئی بیکم صاحبہ + | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ نامہ اربکیم از اقرمای بخشئی بیکم صاحبہ + | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت لطیف شاہ صاحب ذرکنڈہ + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ ماما سکینہ + | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ عیسی صاحب + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سید اکبر ولی صاحب + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | آبدار خانہ پہاڑی حضرت شرف الدین صاحب + | ایضاً | ۵۰ |
| ایضاً | عرس حضرت خواجہ صاحب + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ سرد پ کنور + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | تیماری نخت طعام نیاز حضرت بادشاہ صاحب + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ نبی بیکم صاحبہ | ایضاً | ۱۰ |
| نام منتم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیہ |
| میر احمد علی | فاتحہ دسترخوان حضرت مولی مشکل کشا رضی اللہ عنہ | رمضان المبارک | ۱۰۰ |
| صوت جنگ بہا | برکوبہ شریف + | | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت پیران صاحب + | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت عرب شاہ سدا سہاگ + | ایضاً | ۱۰ |

| نام مهتم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیه |
|-----------------------------------|---|-------------|-------------|
| میر احمد علی عرف موتی جنگ آباد | عرس حضرت پیر بادشاه صاحب | رمضان مبارک | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت تعجب شاه | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت خواجہ امین الدین اعلی صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت سعد و بنی صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت امام صاحب دم دم | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ بیکیم سید صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | فاتحہ حضرت سید رضا حسینی | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | ختم نماز تراویح در مسجد کونڈا شاہ در قلعہ مخمرا | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت سید علی پیران صاحب | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت نذر بہادر کوڑی شاہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت میر قربان علی برادر میر مومن عارف | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | بنیاز حضرت مشکل کشا رضی اللہ عنہ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ متصل راجہ باغ | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ شمس الدین محمد تاج قادری قریب دہلی | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت سید قدرت اللہ صاحب ہمن آباد | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | معمول عید الفطر بخورشید علی شاہ تصور علی شاہ در بدر | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | معمول عید الفطر بہ بیوی شاہ ساکن ملک ارجن گری | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت امام بیک دولت | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت بابا فتح الدین صاحب گوپالکوڑہ متصل امجد آباد | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | برامی ختم تراویح در آثار شریف | ایضاً | ۵ |

| نام مستعم | نام صاحب عرس با فاتحه | نام ماه | تعداد درویش |
|------------------|---|---------------|--|
| میر احمد علی عرا | برای ختم تراویح در کله مسجد * | رمضان المبارک | ما |
| صولت جنگ آباد | ختم تراویح در مسجد خلوت مبارک * | ایضاً | معمولاً صد |
| نام مستعم | نام صاحب عرس با فاتحه | نام ماه | تعداد درویش |
| میر احمد علی عرا | عرس حضرت میر نوالصاحب مجذوب * | شوال المکرم | معمولاً صد |
| صولت جنگ آباد | عرس حضرت مغفرت منزل * | ایضاً | معمولاً صد |
| ایضاً | عرس حضرت عبداللہ صاحب قادری * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت محمد غوث صاحب * | ایضاً | صد |
| ایضاً | عرس حضرت ستان بادشاہ * | ایضاً | صد |
| ایضاً | عرس حضرت داؤد بادشاہ صاحب * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت سید عبدالقادر * | ایضاً | صد |
| ایضاً | عرس حضرت بابا شاہ * | ایضاً | صد |
| ایضاً | عرس خلیفہ اللہ شاہ * | ایضاً | ما |
| ایضاً | عرس حضرت غلام سرور خطیب * | ایضاً | صد |
| ایضاً | عرس حضرت محمد حسینی گیسو و از بندہ نو از قدس سرہ * | ایضاً | اموال العرا بزرگوار چند بزرگوار |
| ایضاً | تباری غلام حضرت سید محمد حسینی گیسو و از بندہ نو از قدس سرہ * | ایضاً | صد |
| ایضاً | معمولاً ہیلہ و تباری قندیل نیاز حضرت سید محمد حسینی گیسو و از بندہ نو * | ایضاً | بار |
| ایضاً | عرس حضرت کمل پوش صاحب * | ایضاً | جملہ قندیل بار |
| ایضاً | عرس سید حسین قادری ہمیشہ فرادہ سید علیہ * | ایضاً | ما |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|------------------|--|-------------|-------------|
| میر احمد علی عرف | عرس حضرت حاجی صاحب در چلیہ پورہ | شوال الکریم | ۵۰ |
| صوبت جنگ بہا | فاتحہ سالانہ نور بائی | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ کریم کنور | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ سالانہ قادریہ کیم | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت کلاب شاہ مجذوب و راحطہ مقبرہ میرزا البصاحب مجذوب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس سید مظفر علی شاہ در چار کمان | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس مودو خان صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
| حافظ الور صاحب | عرس حضرت شاہ یوسف صاحب قدس سرہ | ذی قعدہ | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت ابن صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس فخر الدین صاحب مجذوب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت روث ندل صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت جمال الدین صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت جہا شاہ صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت الف بیگ دولہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نذر عرس الف بیگ دولہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حافظ عبد القادر | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت محبوب شاہ سنگ شاہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت سید علی صاحب در عطا پور | ایضاً | ۱۰ |

| نام مهمتم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیہ |
|-------------|---|---------|-------------|
| حافظ الوارث | عرس حضرت دیوانہ شاہ سدا سہاگ * | ذی قعدہ | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت اوجا لاشاہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت داؤد علی شاہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت امام علی موسیٰ رضاضی اللہ عنہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت حیات شاہ صاحب متصل نگاہ بوولی صاحب * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت باو اللہ شاہ در موضع کتنور * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت امام فاضل رضی اللہ عنہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت ریدو خان * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت محمد شاہ در دائرہ سلطان نگر * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | بررسی محمد معصوم باری دار دو خانہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | سالانہ در دانہ بیگم * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | سالیانہ ہمشیرہ الف بیگ دولہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت کلب علی شاہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | سالیانہ سلیمہ بیگم * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حافظ محمد علی صاحب قدس سرہ * | ایضاً | ۵ |
| ایضاً | عرس حضرت سید شاہ علی عباس صاحب * | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت دہو پیر شاہ صاحب * | ایضاً | ۵ |
| نام مهمتم | نام صاحب عرس یا فاتحه | نام ماه | تعداد روپیہ |
| حافظ الوارث | عرس حضرت سید محمد صاحب پریان والہ * | ذیحجہ | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت اعتبار شاہ سدا سہاگ * | ایضاً | ۱۰ |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد ذریعہ |
|------------|--|---------|-------------|
| حافظ النور | عرس حضرت شاہ یوسف صاحب شریف صاحب قدس سرہما | یوگت | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حسین بخش صاحب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت گلزار شاہ تکیہ دار جہاروستان | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ محی الدین شبلی | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت میرن خاکسار | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت نامدار شاہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ اسمعیل صاحب درگاہی واری | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت حافظ احمد نابینا | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت شاہ انور قاری | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ حضرت غفران مآب علیہ الرحمۃ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ حضرت منقرت منزل علیہ الرحمۃ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ حضرت تمنیت النساء بگم صاحبہ منقورہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ حضرت بخش بگم صاحبہ منقورہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ عرفہ قادرہ بگم صاحبہ مرحومہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | فاتحہ عید الضحیٰ بہ نخت نان و کباب | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | عرس حضرت مذکر شاہ | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نخت طعام نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام در جہتہ بنیاد | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نخت طعام نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام در بدر | ایضاً | ۱۰ |
| ایضاً | نخت طعام نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام در قلعہ مخزن | ایضاً | ۱۰ |

| نام مہتمم | نام صاحب عرس یا فاتحہ | نام ماہ | تعداد روپیہ |
|--|----------------------------------|-------------|-------------|
| حافظ الورع صاحب | تیاری تفریحیہ علاقہ جعفر علی | ایضاً | صما |
| ایضاً | عرس حضرت قدسیہ بنت مکانی | ایضاً | ال |
| ایضاً | عرس حضرت بخشئی بیگم صاحبہ مغفورہ | ایضاً | ام |
| گوشوارہ دو ازوہ ماہ یعنی یک سالہ باین نقشہ | | | |
| نام مہتمم | نام ماہ | تعداد روپیہ | کیفیت |
| میر ناصر علی | محرم الحرام | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| ایضاً | صفر المظفر | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| محمد اسد علی | ربیع الاول | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| ایضاً | ربیع الثانی | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| بخشی ضامن علی | جمادی الاولی | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| ایضاً | جمادی الثانی | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| میر مراد علی | رجب المرجب | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| ایضاً | شعبان المعظم | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| صولت جنگ بہادر | رمضان المبارک | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| ایضاً | شوال الکریم | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| حافظ محمد انور | ذیقعدہ | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| ایضاً | ذیحجہ | ۱۰۰ | ۱۰۰ |
| | | ۱۰۰ | ۱۰۰ |

یک ایک ولست و پنجار و نصد و نصدت و دو روپیه و پنج آنه حضرت اعراض بلده فرزند
 بنیاد است حریمها الله عن الفساد اما سی و شش هزار روپیه دیگر برای عود گل که هر روز بر
 فرار است بزرگان مستعمل است از سرکار عالی محبت میشود اللهم زد و فرزد و لا تقص +
 فصل در بیان کسانی که روزانه بیشتر در حضور حاضر میشوند و مجرائی میگردد نام ایشان
 مجلان نوشته میشود تینت یاوردوله بهادر نارولی و مراد علیخان و حافظ منصب علی
 جنجمانوی و حکیم صفدر علی و حکیم شفاقی خان حکیم قس الدین و پیر و میان و شیو صاحب
 و بالیادار و غه اوران و وکیل نور الله شاه صاحب قادری و حامد الله شاه مدراسی
 و حاجی امام کبیل شمس الامراء بهادر و حاجی غفور وکیل اقتدار الملک بهادر و حاجی رام پراد
 و بخشی رضاعلی و لاله لچهارا و حضرت جنگ بهادر و لشکر جنگ بهادر و بخشی رشید الملک
 و محمد شکوه و مصیر خان پیشکاری و رفیع الدوله بهادر و عرض بیگی بهادر و مختار بیگی وکیل
 شاه محمد نعیم عرف حضرت مسکین شاه و اکرام الله شاه فقیر و احسان علی و صولت جنگ بهادر
 و حارم جنگ بهادر و بخشی صدر و شیخ فیضی و قیصر جنگ بهادر و لاله گویند پر شاد و ناصر علی
 میان و حضرت مسکین شاه صاحب دیگر و حاجی جمال بخشی و حیدر علی کوکا و امان سنگه
 و لاله منی لال و حکیم نامور و غلام محی الدین دوله ساز و اسد علی منصب دار و عورت یا و جنگ
 رفیق یاوردوله و قطب یا و جنگ بهادر و سعید الدوله بهادر و صوبه فرزند بنیاد حیدر آباد
 و خورشید جنگ عم عرض بیگی و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامراء بهادر و
 عمده الملک بهادر و خورشید جاه بهادر و راجه نرندر بهادر پیشکار و قوت جنگ بهادر فقط
 پس اگر حضور پر نور بهادر ازین امراء اشخاص چند چیده مجلسی قرار دهند و پیش ایشان و
 رو بروی حضور پر نور هر روز یا در هفته یا در ماه یکبار مقدمات هر قسم مرتب شده باشد
 و حضور پر نور خود متوجه شده تقاریر مدعی و مدعی علیه و شهود شنیده تهنیت و ترتیب
 مثل فرموده حکم فرموده باشند یا تجویز امراء خود شنیده فیصله فرموده باشند و چند روز این

اعراضات اجرائی

ریاست را باین عدل و انصاف رونق تازه حاصل شده باشد و غلغله مستعدی حضرت سیر
 بذریعہ اخبار با کثافت عالم رسد و زکات و فراست امرای محکم ظاهر میشده باشد و زبان
 تراش گویان و بخواهان لال شده باشد بعضی از دانیان اعتراض میکنند که هرگاه عجمان فوجداری از
 جمعداران اعراب و یا از صاحبزادگان و دیگر امرای طلب می شوند او نشان مجرم را نمیفرستند
 این عمل بسیار بد و زیون و خیرگی شور و شستی است که خود حاکمی میکنند و حکم ناظران حضوری را
 بخمال نمی آرند اگر حضور خود متوجه میشدند همه این قبایح مرفوع می شد و کسی را مقتدرت نمی دادند
 که مجرم را نگاه دارد و بعد الت نرفتند گویم نشاء حضور و منظور خاطر دیوان صاحبزادگان است
 که همه خاص و عاص در رسم خیاط عدالت گذشته باشند و جمله خرابیها مرفوع شوند زیرا که عرض
 همه این دو اوین که سرکار بکثرت مامور فرموده اند همین است اما از قدیم عادت چنین نموده
 است که کسی زانش در فوجداری یا دیوانی عدالت نماید بلکه معاملات خود را نیز میاگر هم انصاف
 خواه ظلم هر چه میشد خود میکردند و زانش بجای نمی برزند حال دیوان صاحب این عمل را ناپسندیدند
 عدالتها مقدر فرموده اند و برای آنها دستورات قرار دادند چون این دستورات جمعداران
 و صاحبزادگان و امرای دانیان و محلات مغلات شتاق بوده است احکام عدالتها را بخمال
 نمی آورند دیوان صاحب اجرائی قوانین مقرر را بر خود منظر داشته تجویز فرمودند که از هر جا که مجرم
 نیاید بدولت را اطلاع داده باشند تا بذریعہ عدالت خاص خود مجرم را طلبیده و لاق هر محکم
 که باشد حسب درخواست آن محکم در آنجا فرستاده باشند اگر کسرتابی کند حکم حضور پیر نور تسلیم
 شده باشد باین ترکیب اجراء کار میشود اگر چه پیر می کشد که در چند روز این جمله قبایح مرفوع
 خواهد شد درین عرصه سه سال بسیار عادت مردمان درست شده است و خوب پیر این میشوند
 این حکمت عملیه خاص مجوز دیوان صاحب است و بس والحق درین سرکار مغولیه چنین مناسبت
 بود اگر چنین نمی شد البته فتنه و فساد بسبب بودن خلاف عادت سابقه بر پا بطوری میشد
 که نظم آن شور میشد و دیگر بعضی دانشمندان ناآشنای دستورات مغولیه و واقعتاً قوت آن

ملک آئینی میفرمایند که چون مجربان گرفتاری آیند اگر او شان را ضامن بهم میرسد تا تحقیق برضایت
 میدارند ورنه در قیدی سپارند و مجرم متوسل امر او صاحبزادگان و محلات منکلات و مایان
 و جمعداران اعراب ممتاز را که می آیند در حوالات نمیدارند و بایشان می سپارند این طلم و سراسر
 انصاف است گویم اگر ضمانت بهم میرسد بر ضمانت داشتن و ضمانتی را بحاکمیت دار سپردن
 و کسیانکه ضامن آنها را بهم نمیرسد تا تحقیق زیر حوالات داشتن و خوراک مقدره ایشان را
 از سر کار دادن سراسر مصلحت و انصاف است زیرا که اگر بعد تجویز سزا بسزا نماند البته نا انصاف خواهد
 بود یا خوراک ندهند البته انصافی میتوان شد یا قنوی ایشان طیار است واجب رسان نمی تواند البته ظلم
 باشد و الا فلا و وقتی که دیوان صاحب چنان نصف باشند که اگر کسی نماند بر ایشان در کدامی عدالت
 کند حاضری خود را در جوابدهی ناگوار نمیدانند و شب و روز اوقات خود را در اخذ عراض تحریر جوابات
 حکام و نظار ماتحت و ملاحظه کاغذات صرف می نمایند و یک ساعت ما آرام نمی گذارند پس ظلم
 کجا در نیصورت اگر حضور خود ملاحظه کار نفرمایند جائز باشد بجای عجب نباشد و اگر خود متوجه شوند و
 در بار فرمایند نور علی نور و زهی شرف رعایا و جذا الصیب بر آیا میت زیری چنین شهر یاری چنان
 جهان چون نیکو و قرار چنان به بارک اللہ فی ہمم العالیه و غیر همم الغالیه این دیگر بعض اهل
 دانش میگویند که حضور در ملک خود دوره نمی فرمایند تا تحقیقت رعایا و بر آیا و کیفیت آبادانی و
 ویرانی ملک بر حضور ظاهر شود و ستم رسیدگان حکام مفصلات بدان خود رسند و دست تطاول بر بردستان
 بر زیر دستان کوتاه گردد بلکه ملاحظه دیگر حکومت با فرمایند تا بصارت کماهی حاصل گردد نمی بینی که
 سلطان روم علیه اللہ ملکه و سلطنته بعد ملاحظه شام و عرب و مصر علاقه خود سیر فرانس و انگلستان
 کرده است و میکنند گوئیم این وقتی میداشند که حکومت نوعی بود اینجا حکومت شخصیست و حضور اول
 منظور آبادانی ملک خود و تعیین قوانین است و اجراء دستوران بانصاف بعده میر و ظاهر که در دور
 بادشاه البته رعایا بر آیا را هم تکلیف گوناگون میشود و آن منظور حضور نیست البته هر گاه رعایا و بر آیا
 بعد اجراء قوانین انصاف و حکام دیانت پسند و نظار خردمند فایز ابال گردند چه عجب که آنوقت

عزم سیرگشت علاقه فرمایند در صورت گرانی غله سراسر تکلیف ملازمان و رعایاست و مهت علیا
 حضور پر نور شب و روز متوجه بارزانی غله است و شیر تابد بیسرم لیل و نهار در فکر بند و بست از زانی
 و تدابیر آبادانی مصروف است بارک الله فی انکاره و تدابیره و در نظم و نسق عدالت با و حکمت
 و تعین نظار دیانت دارد و عمل حق پسند و کارگزارش عفو است و بر سعادت بدستی تخته های گوناگون
 و بیلا سخته نقشه کارگزاری های هر محکمه متوجه و امور و بحصول رضای خداوند نعمت خود مسرور
 دیگر بعضی بدبران اینجا میگویند که مردم آفاقی را بر عهده های جلیله مقرر نمایند که دیگر از امیر ادگان
 این بلده طبعه نامور باید نمود زیرا که ایشان مستحق بهر نوع هستند که پرور و نعمت از قدیم اند
 اگر ایشان محروم باشند و آفاقیان بر مناصب جلیله مستحق عظیم و ظلم فحیم باشد گویم که
 مردم اینجا ایالت انجام کار کار با نانت و دیانت دادن میتوانستند چرا مردم از مناصب جلیله
 می مانند این مسئله را من هم تسلیم دارم که بهر نوع استحقاق اول مردم اینجا راست بعد همه
 آفاقیان است مگر ملاحظه فرمایند که اگر تا دو پیاس روز فخته و باقی روز و شب را در سیر و قصد و جور
 گذارند و طرف دستورات ملک و قوانین و علوم در سیه ضروریه مطلقا اتفاقات نشد بایند و بصحبت
 مردمان مجربین و سیاح و ارباب علوم و فنون اختیار نمایند و نه مکار را سیر نمایند پس چگونه کیا
 انجام کار سیر کار که دن توانند و چرا سیر کار با ایشان کار خود سپار وزیر که سر کار زود انجامی
 کار خود جستی و چالاکی و دیانت و صفائی و بجزرت تمامه بلا روی رعایت احدی میخواهد و اینجا از
 سفارش و مروت گزیر و مفر نیست و این آفاقی غریب الوطنان که دار هستند بعزت خودی سیر
 در زمانندی آقای خودی جویند و بجای یک پیاس پنج پیاس محبت بطوری میکنند که عرق پیشانی ایشان
 تا باگستان پامیر سد و تمام وزیر یک زانو نشسته تا کار سیر کار با انجام نمیرسد پلو بزیرین نمیکند
 و از کسی متوقع یک جبهه نمی باشند بخلاف مردم اینجا که چسبند روی می یابند هر گاه از عهده جدا می
 صاحب ده لاکه رویه میداشند پس اگر روزی کردند از کجا این دینه قارون خزانه غیب یا
 و اگر هندیان هم در اینجا خیاقت کنند بدانند که آیا در کابل خرمنی شود در اصل هندوستان هم خاین

خواهد بود که گفته اند همیشه خوی بد در طبیعتی که شستند نبرد و جز بوقت مرگ از دست
 درهند وستان از هنگام نواب سکندر جاه بهادر مغفور شنیده ام که دیانت داری از هند بحد آید
 واروشده باشد و از اینجا فایز البال شده در هند وستان ریاستی پیدا کرده باشند بلکه خاک دیانت در
 در هر جا خراب است بعضی نظر فامهند وستان به هند بگویند پیوست ای دیانت بر تو رحمت از تو
 برخی یافتیم دی خیانت بر تو رحمت از تو گنجی یافتیم و دیگر بعضی حساد اینجا میگویند که مفسدان
 قحط زده آفاقی در اینجا آمده مردم را خراب میکنند اگر شمارا در اینجا روزگار بهم میرسد چرا در اینجا
 می آید گویم سخنرا از تقدیر که دانه های رزق هر کس را به اطراف انداخته اند که آدمی گردید
 مقوم خود را بخورد و سواى این ملک هند صاحب جوهر بسیار پیدا میشوند و ظاهر که در کثرت قدر کمتر
 میباشد اندا سفر اختیار می کنند و در اقالیم دیگر رسیده اظهار جوهر ذاتی خود می نمایند و خود را بجوهر
 ذاتی خود برتریات می سازند این سبب رسیدن هندی صاحب جوهر در حیدرآباد و دیگر ممالک میشود
 و تا وقتیکه جزئی از هند وستان است در مردم اینجا بوده است یا هنوز باشد مردم اینجا با مردم هند کمال
 محبت و التفات و پرورش حکم الخمس میل مع الخمس می فرمودند و میفرمایند و چنان باشد که جزو اعظم
 مجالست فیما بین موجود است هرگاه مادی هندی وستان است در ایشان نمائده حکم غریب التفات
 و محبت بر خاست و مغایرت آند زیر که ما مردم هند بر چارپائی می خسیم و دکنی نژادان بز زمین
 میخسند و با چارپائی گندم و دال معاش میخوریم و ایشان برنج و ذرت و دال تور و مویز میخورند
 و ماشیرنی میخوریم و ایشان ترشی میخورند و ما آب سرد میخوریم و ایشان سینه پی و شراب می نوشند
 ما فیون میخوریم و ایشان افیون میخورند و یک میکشند یا یک زن شکوه داریم و ایشان بازانان
 چند اقسام یعنی خواص و کماحی و شادی و اله و حرم داشته بلا تکلف بشوق تمام بدون حیا و شرم
 و بلا لحاظ زن جایزه و نایزه عمر خود می گذارند و ما مردم نماز میگذاریم روزی میذاریم و ایشان نماز
 و نذر روزی میذارند ما ریش میگذاریم و برودت می تراشیم و ایشان برودت میگذارند و ریش می تراشند
 ما مردم زیورنی پوشیم و ایشان زیور می پوشند ما مردم پایی پوش می پوشیم و ایشان برنیه پوشند

معمولاً کلاه پوشیم و ایشان عموماً دستار بند پس میان ما و ایشان چگونه موافقت آید و بگر بعضی تا مگر
 گویند که بر شوارع عام و حوالی و مواضع متصله شهر همیشه عارت گران داکه بامی اندازند و عارت
 میکنند بند و بست آن از ارباب پولس چنانکه باید نمی شود و مجربان گرفتار نمی شوند و مال برآید بگرد
 گوئیم ملاحظه نمایند که پیش از سه سال چند قطعان طریق راه میزدند و داکه می انداختند و اندرین سه
 سال هر قدر که بند و بست شده است مجرم گرفتار آمده اند و مال برآید و پیشه شده است گاهی در حکومت های سابقه
 شده بود پیش ازین درین فن رو هیله ما در اهرور بدنام بوده اند حال اینچ ایشان بر آورده شد و بجای
 ایشان جمعداران و امرای نامردم شناس این بلده اعراب و سکمان را نشانیده اند زیرا که هر قدر در
 که گرفتار آمده اند همه شهریان و اعراب و سکمه و مولد بوده اند بسیاری ملازم سرکار و امرای و ساکنان
 بلده بوده اند و کتبر بغیر ملازم عول میا بانی شده بعد عصر برآمده سراغ روانگی مال یا حال خانه مقبر می
 از شهر برآمده تاخت آورده یا لقب زده مال گرفته بگو ناگون خیال داخل شهر میشوند وزیر حمایت امر
 و جمعداران گننام می نشینند ارباب پولس بکمال کوشش سراغ ایشان بر آورده مع مال گرفتار کرده
 می آرد و داخل فوجداری میکنند و از آنجا بسناری قرار واقعی می رسند که ارباب پولس چه کند و قی
 که ماس جرمیان حامی ایشان باشند و پیشتر اینچین کسان بسبب حمایت و ملاذاتشان دستتاب
 نمی شوند برای گرفتاری ایشان نواب مختار الملک بهادر تدا بر گوناگون بروی کار آورده اند
 و سناری قید سخت و اخراج از ریاست و عبور دریای شور تجویز فرموده اند اینچین مجرم را که لایق
 عبور دریای شور از اعراب و سکمه و غیره میباشد مقدمه او را مشورت مولوی فوجداری و صاحب
 اول زریڈنٹ بهادر اگر قابل سناری قید چارده ساله میباشد تحقیق فرموده حکم عبور دریای شور
 میفرمایند و بر تارنجیکه صاحب زریڈنٹ بهادر برای روانگی طلب میفرمایند بعد دادن لباس
 کمل و نیم تنه و کلاه در محبس جپاونی با استصواب ناظم فوجداری روانه می فرمایند و از آنجا حکام
 بمحبس حسین ساگر سکندر آباد روانه می فرمایند و بر وقت مقر از آنجا برای عبور دریای شور
 بسبی میفرمایند و اینچین روانگی مجرم در تمام سال یکبار می شود و کمال تا یکد نواب صاحب مدوح است

که اینچنین مجرم را از اقوام مزبور هرگز سزای کم تجویز نشود و نیز اگر ایشان درین ایام کمال سربورد
اند استیصال ایشان بجهت دریای شود کردن سراسر مصلحت است اگر امر او جمعاً در آن از چال او
روی ملازمان خود آگاه شوند و مردم اسامی گیرا که مراد از آن داکه زن است دریافته باشند و او را
را گرفتار کرده بار باب پولس سپرده باشند و نوعی رعایت و حمایت چنین کس نمایند وقوع واردات
بسیار بکم مایه فرصت نابود خواهد شد بلکه نشانی از حرامیان در حیدرآباد نخواهد ماند و بلده پاک خواهد
باید که جمعداران و امر از خبر داشته باشند که آیا ملازم یا امیدوار باشند طلب حمایت ایشان یا آقا
متوسلان ایشان در سیندهی خانه و دکان خان میر و دیانه و آمدنی او از کجاست و خرج او زیاده از
آمدست یا نه و بکدام کدام کس صحبت دارد و نزد نیکان می نشیند یا بدان و بلا ضرورت غایب
میباشند یا نه و در جوه خانه یعنی قمارخانه هم میر و دیانه و در قهوه خانه مخبران هم فرستاده خبر آنجا گرفته
باشند و در قهوه خانه هم می رود یا نه و زنان اجنبیه هم نزد او می آیند یا نه یا این فحاشان می رود یا نه یا
اصول عمار حمله ملازمان خود در یابند اگر کامل برآید در صحبت خود دارند و اگر ناقص برآید بوجه
سپرد ملازمان پولس نمایند و هرگز در خدمت خود ندارند از همین جا است که اکثر امیر را به صحبت این
واو باش و خراب میشوند و آبروی خانمان را بر باد می دهند با خراز پیر و مادر بیخ علاج نمی گردد
بلکه بعضی از صاحبزادگان اند که بصحبت و شان خراب شده اند و همراه او شان در میله بارفته در
خود را بر و مال بسته هنگامه با بر پا میکنند و ارباب پولس اگر نمی شناسند به ترک ادب پیش می آیند
و اگر می شناسند بعزت خاندان پهلوت می کنند و این تاکی خواهد بود آخر رسوائی سر خواهد کشید و آن طلب
اش خواهد کرد و اگر از چنین صاحبزادگان حرامیان را ناظم فوجداری بمخاطاب می طلبد و بتوسل تمام
تخواه می خواهد بچوب آن به قاسم نخواه می نگارند که منصفان و نظار حیدرآباد همه از ملک ملک محتاج
شده در اینجا آمده اند و درین وقت عزت یافته اند و قوت انصاف ندارند و غسل رشوت دارند
از این وجه در عدل انصاف خلاف شد حال سربازان را تا که از جنس طلا و نقره و سلاح و شمشیر
آن رعایا و غیره تقصیر ثابت نشود هرگز نخواهیم فرستاد گوئیم احتیاج امری است که از آن

کسی از منکناات خالی نیست زیرا که احتیاج داخل با هیئت ممکن است صاحبزاده صاحب نیز از ملکن خواهد بود پس ضرورت محتاج خواهند بود و از ملک ملک در بلده آمدن ما مردم را عیب نیست زیرا که بزرگان متعزض از سحر قند بند رسیدند و از هند بکن نقل و حرکت فرمودند چه عزت یا یافتند که بوزارت بلکه سلطنت رسیدند درین وقت چه معنی دارد بلکه سنت الله از قدیم همچنین است و وقوف انصاف انبیاست که نیک و بد را می شناسند بین العلماء و الفضلاء و الحکام معزز اند و عقل رشوت که دارند قیاس بر ملازمان خود می فرمایند صاحبزاده را هرگز صحبت بعملی نرسیده است ورنه اینچنین نمی نوشتند زیرا که که مولوی رشوت خوار در همین جا شنیده است صاحبزاده دیده باشند رشوت رسانیده و ظاهر که

الراشی والمرشی والرائش کلهم فی النار آقایی ما هرگز رشوت جائز ندارد بلکه اگر نام نذر انداختن میان کسی می آرد مورد جرمانه و قید میشود پس که از بهره که نام رشوت بزرگان آرد باین وجه شهره انصاف و عدل او از شرق تا بغرب است نفل در عدل و انصاف وقتی خواهد بود که بموجب آن صاحبزاده شود حمایت مجرم خود نمایند و بناظم فوجداری نپسارند و چون بصالح و همراهیان جوانان صاحبزاده که مقتول شدند جرم بر ملازمان صاحبزاده عاید شده بوده ملازمان خود جرم خویش عالم شده در یاس افتادند بحمايت صاحبزاده در آمده البته فریبی کردند و جواب که دور از عقل است

بالفاظ سفاهت تحریر کنانند پس این چه شدنی است امید که زود گرفتار آید و طامیان خود پشت و حسرت گزند گویند که چرا فرستادم و مورد لوم حکام شدم دیگر هر دستوریکه قابل انتظام عالم و لایق بندوبست و هدایت رفع ظلم و شداید موجب آسایش خلایق باشد آنرا مردم اینجا قانون نامیده و او را هرگز نمی پسندند بلکه کمال از آن متنفر می باشند گویم کمال سوی فکر این بزرگواران است که عود و نفع و نقصان نگزیده هر دستوریکه مستعمل و انایان باشد اعم از آن که مستعمل اصحاب شریع باشد یا دست مال دیگران آنرا قانون گویند و گویا مستعمل آن حسب شرع شریف باشد اما محض بگفتن نادانی که این امر قانونی است بنیزار میگردد و نمیدانند که خدا ماصفا و درع ماکر است خواه از زبان عیسی خواه از زبان ناقوس صاحب دلان شناسند آواز آشنان را

و انبایان را نمیرسد که اگر مسائل شرعی را مستعمل دیگران یا بنده ایشان خود بگذرانند آری اگر رسمی بود که
 اصل آن در شرع شیرین یافته نشود یا خلاف آن باشد یا مخالف رولج و دستور الملک در امور
 دنیا باشد قطعاً ترک نمایند ورنه عمل بر آن کردن سرانجام صحت و دانش است و انتظام ملک محتوی
 محض بر آن است که آن را قانون نامیده اند پس حاکم به هر وقت و هر هر ملک که مناسب و اندوخت
 آن عمل نماید و مخلوق را از ضرر بازدارد و نفع رساند و دیگر بعضی معترضان ظاهر گشتند گویند که درین
 بلده طایفه خصوصاً در حضور پرنور درویشان را کمال رونق است گویا از اولیا شمرده میشوند و زیاده
 از حوصله ایشان که آن حق اهل الحق بود بایشان از حضور پرنور عطا میشود مانند چلیول شاه و شاه
 و مور شاه و سوپ شاه و ناخیر شاه و دکار شاه و مشک شاه و دوهوگی شاه و مولی شاه و حضرت
 بحال صاف درونی خود بایشان با انواع انعامات پیش می آیند و بقدر دانی حضرت ممنوعات نیز
 زیاده میشود گویم الله تعالی ذات بابرکات حضرت را دائم و قائم دارد و حضرت عامل اند بحکم آنکه
 گره بر سر بند احسان فرزند که این رقی و شید است و آن کزوفن بود قادر مطلق جناب اقدس راسخ
 گرم بعضی گرم خود آفریده است که فیضانش نیک و بد همه بهمه قدریکه مقدر کرده اند مستفید و مستفیض
 میشوند کسی شیه درون این نداند که خدام و الامقام صالح و طالح و صاف درون و ریاکار و عدا
 رانی شناسند بلکه بنور ایمان بر خطرات همه مشرف میشوند اما بصفت ستاری عیب همه می شنند
 و بصفت گرمی کس و ناگس رامی نوازند بقدریکه با اشاره فیض بشاره قادر مطلق مجاز میشوند زیر اکر دل
 فیاض خزانة خداوند کریم است و یکید آن بدست مظهر گرمی ندارد بلکه درید قدرت خود داشته است
 هر قدر که در باینین منظوری باشد بخراچی خود که ذات مظهر فیاض است اشاره میفرماید آتقدرمیدهد
 اگر کسی خراچی را متصرف مستقل داند او مشرک است پس پیش ایشان انعام خداوند است درین نه
 دوهوگی شاه را حکایت یاید و نه نصر الله را شکایت چه عجب که در همچو کسان خاکساری عالی مقامی
 باشد تا هر چه فرماید قبول حضرت الهی گردد و بحکم آن که مصرع تو چه دانی که درین گرسوار
 باشد و این طریقه صلحی سلف است که هر کس و ناگس را تو انصاف هر کس و ناگس نزد موافقت

یا تخرن بقول سعدی شیرازی رحمة الله علیه **خورش ده کبشک و کبک و حمام** به که ناکه در قنده
 بهائی بدام به اگر کسی بر نکات و مضامین بوستان سعدی علیه الرحمة آگاه باشد و حکایت حضرت
 ابراهیم خلیل الله را صلوات الله علی بنیاد و علیه السلام هم یاد داشته باشد گاهی حرفت اینچنین اعتراض آبی بر
 زبان نیارد و بدانکه از صفات الهی رزاق است مظهر او چنین ذات غریب پرور را پیدا فرموده که
 هزار با محتاجین بوسیله جمیله آن برزق میسرند و فیاض است که بذریعته ظهور چنین فیض سانی عالمی را
 از صالح و طالح و میر یا و باریا بمرات و مقاصد میسراند و کریم است که مظهر او چنین بخشش پیشه را پیدا
 فرموده که عام و خاص اصلاحی عام داده که بانعام عام او علمار و صلحا و عذار و مکار و اقویا و ضعفا
 جمله کامیاب میشوند بارک الله فی صفته **آمین فصل در بیان شجره طیبه امیر باثوقیر و سایر**
 پر تدبیر بی عدیل زمان و لا نظیر له فی الدوران حکومت آصفیه اظهره دولت نظامیه انصیر
 کافه انام را برگزیده مقبول خاص و عام در صفات حمیده جناب فیضآب نواب شمس الامیر امیر
 عمده الملک محمد رفیع الدینخان بجاور نامور جنگ دام فیضانه و اقباله و ما برح جلاله و جماله بدانکه
 آبی که ام حضرت ایشان فاروقی است حوشتی مشرب و فریدی نسب بوده اند بنا بران آغاز
 از حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه میکنم و تا بایشان میرسانم باید دانست که جد اعلی ایشان
 حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین الذی کان رایه موافقا للوحی و الکتاب عمر بن الخطاب رضی الله
 تعالی عنه بوده اند وفات یافتند در چار و هجدهم ذیحجه سال بسبت و سوم هجری روز چهارشنبه شهید گرد
 ایشان را در میان نماز فجر بولولو غلام مغیره بن شعبه و نام این قاتل فیروز مجوسی بود و دفن
 کرده شدند در حیره نبویه مع صاحب خود صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و بود خلافت حضرت
 ایشان ده سال و ششماه و سیزده روز و بود عمر شریف ایشان پنجاه و پنج سال و نوزده
 شصت و سه سال و بود قد شریف دراز سفید رنگ و بر مقدم سر موی تبوده است

سلسله جدی امیر کبیر نواب شمس الامیر بهادر
 سوانی دام فیضانه و ما برح احسان

| شمار | نام | کیفیت |
|------|--|---|
| ۱ | امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ | |
| ۲ | شیخ اللہ | |
| ۳ | شیخ ناصر | |
| ۴ | شیخ ابراہیم | |
| ۵ | شیخ اسحاق | |
| ۶ | شیخ ابوالفتح | |
| ۷ | شیخ واعظ اکبر | |
| ۸ | شیخ واعظ | |
| ۹ | شیخ عبداللہ | |
| ۱۰ | شیخ مسعود | |
| ۱۱ | شیخ نصیر الدین محمود سمعان | |
| ۱۲ | شیخ شہاب الدین احمد فرخ شاہ کابلی | در اکبر نامہ بدقت دوم است کہ اور شاہ کابل نقذری |
| ۱۳ | شیخ محمد | |
| ۱۴ | شیخ یوسف | |
| ۱۵ | شیخ احمد | |
| ۱۶ | شیخ شعیب | در اکبر نامہ بدقت دوم است کہ در زمان چنگیز خان این شیخ کہ قاضی بود بلہ پور آمد و در قصہ قصور نامت |
| ۱۷ | شیخ سلیمان کیولہ وال | |
| ۱۸ | مخدوم شیخ فرید گنج شکر مسعود اچودہنی پاک پٹنی | در اکبر نامہ بدقت دوم است کہ شیخ بلکان شتافتمہ بلکہ متعارفہ دیار ہند شتغال داشت خواجه قطب الدین خلصہ |

| شمار | نام | کیفیت |
|------|-----------------------|--|
| | | خواجہ معین الدین رحمہ اللہ را کذب و افتاد و نصلح از جمند در کوشش علوم رسمی و نیایش معارف تحقیقی فرموده و براه سنا خند که شعله طلب افر و ختم دست از زبان نوشتہ دل و دلازمت خواجہ بست ۱۲ |
| ۱۹ | شیخ بدر الدین | |
| ۲۰ | شیخ مودود | |
| ۲۱ | شیخ موسی | |
| ۲۲ | شیخ معروف | |
| ۲۳ | شیخ کریم الدین متوکل | |
| ۲۴ | شیخ شاه عبدالحق سبالک | |
| ۲۵ | شیخ محمد انشمنند | در رسول خانی محمود دانشمند نوشته است |
| ۲۶ | شیخ داود | در رسول خانی در میان شیخ محمود دانشمند و شیخ داود شیخ احمد را واسطه کرده است |
| ۲۷ | شیخ پهل | شیخ پهل را در رسول خانی شیخ پهلول نوشته است |
| ۲۸ | شیخ فیروز | |
| ۲۹ | شیخ بہا و الدین | |
| ۳۰ | شیخ ابوالنجیر | ایشان متوطن شکوہ آباد ضلع اکرہ ہستند |
| ۳۱ | شیخ ابوالفتح | مخاطبت تنج جنگ شمس الدولہ و شمس الملک شمس الامراء شدند نہایت رفیق پرور و چاکر نواز و ترقی بخش ملازمان بودہ اند کہ آن تا شیراز در خانوادہ ایشان موجود است |
| ۳۲ | شیخ فخر الدین | المخاطب بابام جنگ خورشید الدولہ شمس الملک شمس الامراء امیر کبیر ایشان |

| شمار | نام | کیفیت |
|---|----------------|--|
| | | را از یمن بشیر النسیا بگم صاحب |
| ۳۳ | شیخ رفیع الدین | بعید نواب خضران آاب سه فرزند شدند یکی محمد رفیع الدین خان بها در که الحال عمده الملک امیر کبیر شمس الامرا نامور جنگ بهادر عرف منجلی میان اند |
| <p>دوم - محترم الدوله محمد سلطان الدین خان سبقت جنگ مرحوم بوده اند سوم - محمد فخر الدین خان مغفور بوده اند که در عین شباب از اینجهان فانی بد ار الملک جاودانی شتافتند رحمه الله سلطان الدین خان مغفور راد و فرزند مستند یکی بشیر الدوله بها در عرف شاه صاحب میان سلمه الله المنان ایشان راد و فرزند امسال شده اند اما فقیرا از نام ایشان هنوز گاهی نیست دوم محترم الدوله بها در عرف بهکاری میان سلمه الرحمان و عمده الملک بها در را هنوز اولاد نیست و فرزند شمس الامرا شیخ فخر الدین خان بها در دیگر اند یکی محمد بدر الدین خان بها در مظهر الدوله رفعت جنگ بودند که لا ولد بر حمت حق پیوستند و دوم اقتدار الدوله و قار الامرا محمد الدین خان بها در جنگ و ایشان را هر دو پسر اند یکی خورشید جابه بها در عرف شعلی میان دوم محمد فیض الدین خان عرف خواجها بادشاه که عمر دوازده ساله الحال دارند و خورشید جابه بها در راد و پسر اند یکی بنام محمد فضل الدین خان بعرب پانزده ساله و دوم محمد حفیظ الدین خان بعمر قریب سه ساله بنیبه حضور سلمه الله تعالی فقیر راد خدمت این بزرگ زادگان مجالست نیست که اوقات حفصا کل ایشان برنگارم مگر دو بار نواب محترم الدوله بها در را دیدم و مذهب یا فتم اگر صحبت ارباب علوم و اصحاب قلوب میسر آید چه عجب که حکم کما بدکم تعوذون باز فیضان اسلاف رجوع کند اگر چه چند روزانه در صحبت عم بزرگوار خود امیر کبیر بها در باشند بلایب قابل و لائق شوند زیرا که صحبت را انتر نامست حضرت ابوالشیرعلوات الله علی بنیما و علیه الصلوات والسلام که در صلب خود از ذریات نیک و بد همه میداشتند اثر صحبت بد اقدر شدند که در خطا افتادند و تاثیر نیک آن شد که بد عا را</p> | | |

اولاد آدم صلی الله علیه و سلم باز محبت مع ذریات تبع خود داخل خواهند شد و یقینی است که اولاد که
 اگر قبلاً شده است محض بصحبت ثنا اهلان ^ص صحبت صالح ترا صالح کند بد صحبت طالح ترا طالح کند
 مارید تنها همین بر جان زند بد یار بد بر جان و بر ایمان زند بد اگر چنان همیشه اخلاق محسنین عالم
 حاصل در مطالعه دارند و بزرگان شامل انصار و کیمیا رساوت بعد شام جمع خردان کرده بخردان
 و مجالس میان شنوایان باشند صحبت که همه در دست شود و ضرورت است که در صحبت بچه با خود
 منصبداران معترقی و مردمان تجربه کار هر قسم که صحبت ایشان منتج نیک و فائده بخش دین و دنیا
 باشد مقرر فرمایند و اکثر در مطالعه هر یک تواریخ هر قسم و هر ملک باشند تا اخلاق و عرایف ایشان
 درست شوند و بعد حصول علوم صرف و نحو و منطق و حساب هندسه و مساحت و نقشه کشی و فقه
 و اصول و حدیث و تفسیر از علم بر قبیل و فلاحت و طب و عمل برهان فرو گذارند و هم از کسب شترخ
 و فن سپه گری محفل ندارند و چنان تقسیم اوقات فرمایند که یک لمح مهمل نگذرد و ضائع نگردد و مردم
 خوشاد گوراه گز در صحبت ایشان نگذارند که محفل خراب میشود زیرا که در صفات اطفال بیان کنند
 که صاحبزاده در عربی کلام الله تشریف و میزان و منسحب و در فارسی که میا و انشار خلیفه خوانده
 و ندانند که اظهار حسب نعمت است یا بدست و انایان در حق این و صفایان چه خواهند گفت
 اگر چه شعوت نفعی بسبب ترقی سزوات بابرکات مصدر الخیر و نظر الحسنت امیر الامرا ابا در ظلم
 را عجب لطیفه عقلمه پیدا فرموده است که اوقات خود را از اشتغال و ادکار و عبادت طریقه و ملا خطه
 کتب حکیمه و مذاکره تواریخ علماء و حکام الامم خیرات و فوائج مشایخ گرام و اوراد شیوخ عظام و می ^{مکنند}
 و فیض لازمی ایشان بخلائق در بند متعدی گردیده است مقررات درگاه تا که از ابا معمول است به جا
 میرسانند و در انعام الهی نعم نواله بواسطه خود بد دولت عالمی را شامل می فرمایند بارک الله فی اعمالهم
 اگر چه امیر این میراند که اتباع شیخ خود را رضی الله عنهم همیشه عمل خود دارند گویند خوراک حضرت
 ایشان پنج توله است گویم چه عجب که فریدی مشرب اند قدس سره از اینجا است که بسبب خافت
 و تقاهت برداشته مشکلات مشکل افتاده با این همه ضعف بصلاح بر خاستن در عبادات و اوراد

و غیره مشغول شدن همت روحانیه ایشان است و انشمندی ایشان را همه حکام دانشمند فرنگ
 پسند فرموده تحسین و آفرین بفرمایند تفصیل این اجمال انشاء الله تعالی در احوال نواب مختار الملک
 خواهد آمد و آنکه احوال و قار الامر را بهادر نمی نگارم بپوش آنکه احوال مفصل ایشان را خود رشید الدین
 که کتابی است بمسوط شاہد و منقست مقابل آن حاجت تحریر فرمایند مگر آنکه گویم انشاء الله تعالی
 در احوال ایشان دفتر جداگانه همچو قال اقول خواهم نوشت فصل در احوال زبده العقلا و سلاله
 الاذکیا قدر دان ارباب فہوم جامع اصحاب علوم نواب شجاع الدولہ مختار الملک سید ترابعلینان
 سالار جنگ بہادر دام فیضانہم و سلاسل آبار و اجداد ایشان مع دیگر احوال کہ در زمانہ مختاری ایشان
 واقع شدہ بد آنکہ سلسلہ اجداد ایشان از خواجہ ویس قرنی عاشق رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در ضی اللعنه شروع میکنم و تا ایشان میرسانم و انستنی است کہ جدا مجد نواب صاحب مدوح الشان
 عاشق رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواجہ خواجگان سخیل جماعت تابعان حضرت خواجہ ویس
 بودہ اند رضی اللہ تعالی عنہ فرمود سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شان ایشان کہ
 بیاید مدوی نزد شما زمین اورا نام بود و پس نباشد اورا زمین سوا می مادر و باشد اورا بیاضی کہ دعا
 کردہ باشد حضرت حق تبارک تعالی و صحت بخشیدہ باشد حق تبارک تعالی اورا از ان مرض مگر
 بقدر و نیار و در رسم سفیدی باشد پس ہر کہ از شما او پند باید کہ از او مغفرت طلبد برای خود نتی
 و در سال نسی و ہفت ہجری و جنگ صفین شہید شدند

سلسلہ جدی زبده الاذکیا سلالہ الامرا جناب فیضآب
 شجاع الدولہ نواب مختار الملک سید ترابعلینان بہاد
 سار الار جنگ لازال شہوس اقبالہ طالعہ ما برح اتمام فضالہ سلطہ

| شمار | بنام | کیفیت مختصہ |
|------|---|-------------|
| ۱ | عاشق سرور کائنات مفرج موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواجہ خواجگان حضرت خواجہ ویس قرنی رضی اللہ تعالی عنہ | |

| شمار | نام | کیفیت مختصر | شمار | نام | کیفیت مختصر |
|------|-----------|-------------|------|------------------------|---|
| ۲ | علی | | ۲۰ | عبدالرحمن | |
| ۳ | عبدالرحمن | | ۲۱ | عبدالملک | |
| ۴ | عبدالرحیم | | ۲۲ | عبدالرزاق | |
| ۵ | باسط | | ۲۳ | شیخ نقی | |
| ۶ | سمعون | | ۲۴ | عبدالمنان | |
| ۷ | اماره | | ۲۵ | شیخ اولیس | |
| ۸ | زید | | ۲۶ | شیخ محمد علی | |
| ۹ | تقی | | ۲۷ | محمد باقر | |
| ۱۰ | عسکری | | ۲۸ | محمد تقی | |
| ۱۱ | اولیس | | ۲۹ | شیخ محمد شمس الدین | |
| ۱۲ | ابراہیم | | ۳۰ | محمد صفر | |
| ۱۳ | احمدان | | ۳۱ | علی زمان خان | مخاطب بھدر یار خان بہادر ریگنک میرالدولہ بہادر امیر الامراء بہادر |
| ۱۴ | شاہ روح | | | | سرکار اخصیہ |
| ۱۵ | یاقوت | | | | پیشوا بہادر گوار خود |
| ۱۶ | ابراہیم | | ۳۲ | سید محمد علی خان | برجستہ حق پوشتہ |
| ۱۷ | احمد علی | | | | |
| ۱۸ | باسط | | ۳۳ | سید تراب علی خان بہادر | |

ولادت نواب سالار جنگ بہادر در سال یکہزار و دو صد و چیل و یک شد کہ ازین مصراع خود
استوہب ظاہرست ع این گوہر گرامی زیب و زارست آریہ سما سبیل عدو آن یکہزار

دو صد و چهل و یک شد آن سال هجری ولادت با سعادت ایشان است بعد چندی
 سایه پدری را از فرق ایشان برداشته نعل تربیت عم مجد ایشان قضا و قدر در آرد و
 منظر کمالات فرموده نواب سراج الملک مرحوم بعرصه نسبت و شہت سال بہر نوع پرورش
 فرمودہ بجالات و نکات و دستورات مختاری و دیوانی آگاہی بخشیدند تا آنکہ بس نسبت و شہت
 ساگی رسیدند و سراج الملک بہادر ازین عالم گذران آنجہانی گردیدند ایشان با طاعت خدا
 نواب فیض آباد غر با پروردگار گستر جناب آصف جاہ نظام الملک ناصر الدولہ بہادر بر عرصہ دیوانہ
 پنجابان لمعظم سال یکہزار و دو صد و شصت و نہ ہجری مامور شدند کہ در نیو لاء عرصہ پانزدہ سال
 شدہ است درین عرصہ طویل عمدہ خویش ایشان پل ہم ساختند و گنج ہم بنام حضور پر نور و ہم نام
 خود دیگر آبادان کردند و دفاتر مال و مجلس مال و تعلق داران درجہ اولی و ثانیہ و ثالثہ و تحصیل داران
 در صیغہ مال و امنای و مہتممان در صیغہ فوجداری مقرر فرمودند و ہم دارالانشاء و ہم محکمہ معتمد
 مال و ہم محکمہ معتمد عدالت خاص و دفتر تنقیح و دفتر حساب و محکمہ تقسیم خزانہ منصب داران و محکمہ
 فوجداری مامور نمودند و ہم فوج گوشہ محل را بکمال قانون آراستند و محکمہ دیوانی خرد و ہم
 محکمہ عدالت بزرگ مقرر فرمودند و نظام را بمشامخ و پنجصد روپیہ ماہوار نواختند و دارا
 را کمال رونق بخشیدند و دو کوئلہ الکی اندرون بلدہ دیگر بیرون بلدہ مقرر فرمودند
 وزیر ایشان نمایان وزیر ایشان منصفان زیر ایشان مہتممان زیر ایشان امنای جمعیت کثیرہ مامور فرمودند
 و نظم شایع عام بترتیب کہ می بایست بماموری چوکیہای پیادگان و سواران و امنای برای حفاظت
 راہ و مسافران مقرر فرمودند باین ترکیب و ترتیب بیشتر مجربان غارتگران و غیرہ مع مال
 گرفتاری آیند و بسزا میرسند و در زمانہ سابقہ مجربان علاقہ امرار و جاگیر داران گرفتار نمیشدند
 بحکمت علیہ و تدابیر صائبہ نواب صاحب مدوح بیشتر در فوجداری گرفتاری آیند و بسزا و
 جزا میرسند قاتل واقعی مقتول و سارق مجوس مقرر می شود و بیشتر ہرچہ مال برآمد
 میشد مالک نہیں رسید حالاً با نظام جناب مدوح اگر یک جہ برآمد میشد و مالک آنرا اخذ رسید

میشود و نخواهد هر یک ملازم هر قدر که ماهوار او باشد ماه بماه بلامتراض میسر میبخشند از نصب
 هر که ماه مقررست ماه بماه و هر که اسه ماهی مقررست بروقت خود می یابند و مساجد متعلقه
 دیوانی باموری ایام و موزن همه آباد اند و با کسی تعرض نیست بر هر مشرب که باشد بیشتر فتوی بر
 مذہب امام ابوحنیفه رحمة اللہ میشود و ان در بعض مقدمات حصص بر شاسته خود فیصله میخوانند
 برای تصفیه ایشان شاستری بامقررانند الا در مقدمات خون و شفقه فیصله و فتوی بر حکم شرع
 شریف میشود و آبادانی افضل گنج و مختار گنج و بازار پیل افضل گنج و پیل افضل گنج تعمیر و عمد
 ایشان شود و دار الشفا در افضل گنج و تعمیر گنجه و مدرسه در چاوانی چادر گھاٹ و در عهد ایشان
 گردید و جمنڈه لشکر اندر احاطه کوٹھی زریڈنسی از بیرون در عهد ایشان نصب مہر بلند شد قحط
 در عهد ایشان القدر گردید که گندم و برنج پنج سیر فروخت شد و در پنج بر تنخواه ملازمان کمتر
 در عهد ایشان گردید و از زانی هم در عهد ایشان بحسن تدبیر ایشان شد و با وجود گرانی بسیار
 کمال فراست و دانائی خود و نرخ یکبسی ندادند زیرا که می ترسیدند که اگر آرنندگان غله نخواهند
 داشت که این از زانی غله بحکم سرکار است غله در بازارهای بلده نخواهند آورد و بجای دیگر که
 در اینجا اگر آن نرخ خواهد بود و خواهند برد و اینجا فریدگرانی خواهد شد اگر غله فروشان حال گرانی اینجا
 خواهند شنید و خواهند دانست که نرخ باختیار خود فروخته است بلا تکلف خواهند رسانید البته
 مردمان را در بلده غله بدست خواهد رسید و از قحط محض شہریان محفوظ خواهند ماند رزق بهم
 خواهد رسید نایاب نخواهد شد اگر چه گرانی بها گردد و پرویشش غریب با تقسیم غله در عهد ایشان
 هنگام گرانی شد اگر از سرکار عالی آصفیای اینقدر مرد در میانند حال مردمان حیدرآباد بدتر
 از احوال کسان اوڈیسہ میگرددید که رعایای بیچاره اینجا کسی پرسنان حال نشد و از خزانہ عامہ
 سرکار جبه نداد اگر چه گورنمنٹ فی الجمله از چندہ روسا و عمائد ملک ہند پرویشش فرمودہ
 درین باب مراسلہ کہ نواب مختار الملک بہادر بنام صاحب زینٹ بہادر روانہ فرمودہ بودند
 لائق شنیدست از اجبار لکنو کہ کارنامہ است نقل میکنم گوش جان باید شنود و بر برای و در خواست

مختار الملک بهادر که مشعر پرورشش خاتمه حلاق او طریسه است هزار هزار آفرین باید فرمود
 گویند که جناب ویسرای گورنر فضل بهادر آن را مانند طور فرمودند اگر راست است بر آئینه آفت
 الواف وجود و عو طلب است که سنگی رعایا و خرابی بر ایمن طور داشتند و بغریب پروری نسپردند
 و بزر چنده هندوستان رفع حواج مردم آنجا بحکم شیخ سعدی رحمه الله فرمودند و خزانه سکاری
 را محفوظ داشتند قطعه اگر گنجی کنی بر عامیان بخش بد رسد هر گدائی را را برنجی چرا
 نستانی زهر یک جوی سیم بد که گرداید ترا هر روز گنجی نقل ماسله گورنمنت نظام بنام سراج
 یول صاحب سی بی اندکی سی ایس آئی زریڈنٹ بهادر صاحب من گورنمنت نظام را با تمام
 این خبر کمال افسوس شد که در نیولا ساکنان ضلع اوڑیسه و بنگاله را که تحت حکم گورنمنت بر لسن
 اند بسبب مصائب قحط حال تباہ است و بیان گورنمنت بنگاله این است که در ملک اوڑیسه رفته
 رفته شش لک مردم بسبب گر سنگی مردند و قول مسٹر ریون شاه صاحب است که در لکنه
 و مرد از جان گذشتند سوای ازین در قلم و سرکار انگریزی بر اکثر باشندگان بلاد این مصیبت سخت
 افتاده است کسیانکه جان شیرین خود را بخدا سپرده اند یا زده لکه بشمار آمدند — این ممکن نیست که
 بشنیدن این عاوش نعم اندوز گورنمنت نظام را نهایت بیخ و الم و فکر و تر و دو غم نباشد یا آنکه
 از توجه کردن سرکار انگریزی پهلو تهی کنند و اینچنین سواج عظیمه را شنوند و خاموش باشند
 و فی الحقیقه این مناسب نیست که در ملکهای که از سلطنت ما نهایت قریب باشد و بد اتطاعی
 و محفلت در آن بود گورنمنت ماسکوت و زرد و از کردار ناظمان ملک هند خبری و اطلاعی بد
 خواہش گورنمنت ما این است که نه فقط در خاص قلمرو بلکه در تمام هندوستان امن و امان باشد
 و رعایا شادان و فرحان ماند مگر تا وقتی که سرکار انگریزی چنانکه نسبت او فی الحال عمل فرموده
 است فرض دانسته متوجه با و نخواهد شد و مستعدی نخواهد که حصول اینچنین برکات عظیمه
 خواهد بود — رای گورنمنت نظام نیست که فیض اعلی بر باد شاه این است که جانهای رعایا
 را محفوظ دارد و چنان حکمرانی کند که بر ایار سوای خوشی و بهبودی نوعی رنجی و سبیدن نتواند

و این سخن زیاده از حد طالع می بخشد که خواه نخواه گورنمنت ما را خیال میگذرد که الحال گورنمنت
 بر پیش اندیا لحاظ این امر ضروری نفرموده است بهمین وجه عالم کثیر در مصائب مبتلا گردیده
 جسمه گیری لکوک مردم کاری است عظیم الشان و فوری است واجب الاذعان که از طرف خداوند
 عالم اهتمام آن سپه و سلطان عهد است اگر رفیق ثابته قدمی همچو گورنمنت بر پیش اندیا آن فرض
 را با حسن اسلوب او انفرماید گورنمنت ما نسبت آن چه خواهد گفت سوای اینکه آثار خرابیهای سخت
 بنظری آیند و این فقط مرتبه اولین نباشد که بر احوال ملکه های انگریزی و کارهای بر پیش گورنمنت
 هندوستانی گورنمنت ما توجه کرده باشد بلکه چند سال گذشته باشند که با باعث محبت قدیمه ^{داریم} و
 بجانب این امر متوجه شده بودیم که گورنمنت بر پیش اندیا را از جنگهای بیجا و غارت منتهی باز
 و برای بازداشتن نتایج بد انتظامی مدت دراز بفاصلی حکومت خویش میان در آیم و مصالحت کنیم
 چنانچه بر عجب و ادب ما در جنوبی هندوستانی چه امن شدن و فوج وفادار ماند و بعضی و غارت
 از دوطا یکسر شسته شد برین بعضی راجه و مهاراجه های پیروی ما کرده در ممالک محروسه خود امن داشتند
 و شور و شهر شدن ندانند بهمین طرح گورنمنت بر پیش اندیا را از مصائب خطرناک محفوظ داشتیم
 متنفسی از دکنیان از جاده اطاعت قدمی بیرون نهادن توانست اگر چه در آن وقت در وسط
 هند هنگامه جنگ و جدل برپا بود و او اشهر را سلوی قتل و غارت کاری نبوده است لکن کجا
 آدمی دست از جان شسته بودند و قتل رسیده و مال و اسباب تلف شده بود و رعایای
 هندوستان از حکام انگریزی کمال ناخوشند و بدگمان بودند و این گورنمنت را اطلاع شده است
 که چند ماه پیشتر ازین هنگامه که باعث آن هندوستان سالها سال در حالت خوف و خطر مبتلا
 بوده است گورنجنرل بهادر بر پیش اندیا خود را نعمت خود مکنه معظمه دام آقاها را نوشته بود
 و جمیع سلطنتهای هندوستانی محروسه حضور محشمه الیها امن و امان است و رعایا و برابا با نصرت
 شادان و فرحان است و آنکه گورنجنرل بهادر خبر راست را منحنی کردند چون درین احوال
 کرده میشود و وحی یافته میشود بالاخر تقمیل و کریم خداوند کریم آن تا کم جلیل القدر از سزا تیکه

مایه بران میشد خلاص یافت درست و ظاهر است که حال رعایای این ملک دور دراز کیفیت
 باشندگان این کشور بعید بجز صحیح صحیح خبر دادن گورنران ارباب پارلیمنت و ملکه معظمه را چگونه
 دریافت شدن میتواند و زیاده ازین کدام گناه خواهد بود که نخستین ملکه معظمه و الا جا بهی غیر بار پرور
 ششقره را که دماغش کاشانه عقل و نورست و دلش بر رحم و شفقت معمور صرع دهد لیکن سال با سال
 پیشتر ازین بغاوت که فی الحال با سرکار انگلیزی گردید و فوج و رعایا مخالف گردید گورنمنت ما
 کار و بار گورنمنت بر لاش اندیایدیده نهایت خوف و افسوس می کرد و معلوم میشد که انجام بدخواه
 و مقوم میگردد که گورنمنت بر لاش اندیاید که با سلاطین قریب جوار خود و ایامی جنگند و در خصوصیت
 مصروف بوده است اراده افزونی ملک خود میداشت و کسانیکه در حفاظت ملک او میمانند
 خیال آسایش و آرام آنها که میداشت و قدم بمنفعت خویش میگذاشت و بی اوقات حکمرانی
 که گورنمنت بر لاش اندیاید بر ملک ماتحت خود بنحوب ترین وجه حاصل بود آنهمه بر گورنمنت ما
 بنحوبی روشش ماند و تا مدت دراز گورنمنت با کمال رنج و تاسف میدید که گورنمنت بر لاش اندیاید
 را اکثر اراده شد که ملک همسایگان بی قصور خود را فتح کند و ضبط نماید که افزایش حاصل
 شود و از تشویش افهام و تفهیم خلاصی یابد رفته رفته اکثر چنان معاملات پیش آمدند و ظهور گرفتند
 که اندیشه گورنمنت ما راست و درست شد و واجب الاذعان آمد یعنی هر علت دست انداز
 که دیگر ملها قهر داده بودند بسبب غفلت انتظام خود در خانه ایشان ظاهر شد و نتیجه آن شد
 که بر لاش اندیاید قرض بسیار گردیده و در محاصل نقصان کمی آمد و کلهو که ما دم را بدگمان و ناراض
 یافتند - در سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و نهم عیسوی جناب ملکه معظمه دام اقبالها که نام
 ایشان را تعظیم و تکریم ضرورت و شهره رحم دلی ایشان دور و مشهور است شتاری بدین مضمون
 جاری فرمودند که ایست اندیاید یعنی بوجه بد انتظامی موقوف کرده شود و گورنمنت بر لاش اندیاید
 از جنگ و جدال و غارت و نهیب دست بردارد و حکمرانی بد انانی و انصاف بر رعایا کند و با
 بادشاهان قریب و جوار با خلاص و نیک نیتی پیش آید بلکه با بدخواهان خود هم چیرب زبانی کند

باین طرح گورنمنت انڈیا راچار ناچار امورات جنگی خود را ترک کرد و در افتاد و بهر حال و متاع
 که از راجگان صلح موجود نیک خو سچر بدست می رسید از آن روگردانیدین لازم آمد فلند اگو نمٹ
 بی پروائی و کابلی را مادت اختیار کرده و در تحضر رعایای مجبور سفاک گرفت — و بخلت
 برش انڈیا پانزده لک آدمی گرسنه از جان گذشتند حکام مطلقاً بند و بست آن کردند نتوانستند
 تا هم حکم است که نواب نور نرخل بهادر نزل سابق جناب ملکه معظمه را که نام نامی شان شهره فاق
 است نوشته فرستاده باشند که بظان فلان حکمت تدبیر و لیاقت مستعدی و مددگور نران با
 قسط رفع و دفع شد بلکه کثرت بهر شی است اکنون خلاقی مطمین و شاد دست به خبر داری رعایا که نوز نرخل
 و گور نران صوبه های مختلفه زیر ایشان همیشه مینمایند باعث آن رعایا نهایت خوش و خورم مینمایند
 لیکن گورنمنت ما را یقین میشود که گورنمنت برش انڈیا بعد این مصیبت خوفناک که به لکهای
 رعایای او نازل شده این سخن را فهمیده باشد که هر گاه ملک بسیار در قبضه او آمده است بر آن
 حکمرانی بخیر داری مناسب سعی و کوشش دشواری شده است پس این وجه گورنمنت ما از گورنمنت
 برش انڈیا درخواست میکند و بچک پس پیش نیست که گورنمنت ما در واپس کردن صوبه برار گفتگو
 کند — راست است که از چند سال گورنمنت ما بند و بست صوبه مذکور را بگو نمٹ برش انڈیا
 تفویض کرده بود لیکن بدانست ما اول فرض ما خبر گیری رعایا است که عرض و فائده آن را عبرت
 و پیمان هر چونکه مضبوط باشد تفوق حاصل است — ما نسبت بر رعایای خود و خوف کامل است
 زیرا که آن بر این اناج گورنمنت است که آن نصف رعایای یک صوبه کلان را در گرسنگی انداخته بود
 در سر ساخته و نامتی جمع رویه و خزانه پرداخته گو فرض فائده رعایای سکنه برار مستحق این است
 که خبر گیری آنها در دست اقتدار خود گیرد تا هم گورنمنت ما بگو نمٹ انگیزی می مطلع میکند که مساع
 قسم از نامه که نسبت انظام صوبه برار عمل آمده بود در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و نه یعنی
 ختم شد وقتی که تسلیم نمودن ان کمپنی موقوف شد زیرا که اقر از نامه صرف با کمپنی شده بود
 بعد فاسکی کمپنی نوعی آن موثر نمانده ملکه معظمه و کتور یا دوام اقباله که نام نامی ایشان را

همیشه بزرگی است هشتاد و نه روز و جمله اقرارنامه ما و صلح نامه ما که انگریزی کپی آن را کرده بود بحال
 منظور داشتند مگر گویند ما از طرف خود که امی عمده نامه نوشته بگویند ملکه معظمه در هندستان
 نداده است بر طبق آن انتظام صوبه برادر سال مذکور یعنی ۱۸۵۹ء بنام ما منتقل گردید مگر از طرف
 ما اختیار گویند انگریزی مانده منشار گویند ما آن است که از طرف هر دو گویند ایکسشن
 برای تحقیق و اثبات دعوی گویند نظام بابت معامله اضلاع که نول و میسور که بر گویند
 انگریزی واجب است مقرر کند آرزوی گویند ما است که نسبت ملک میسور گویند
 انگریزی راهی چه قصد باشد آن اطلاع نخبند و اگر منشار گویند انگریزی مثل تحریرات
 و فایده باشد که مسند نشینی متنبی مهاراجه میسور منظور بود پس صلاح گویند ما این است که بعد از حلت
 مهاراجه میسور از طرف هر دو گویند برای برابر تقسیم کردن ملک میسور کشته مقرر شوند اگر موافق
 رای گویند ما و گویند انگریزی تقسیم شد پس ظاهر است که سرکارین را فایده کثیر خواهد
 و درین معامله هر تجویزیکه گویند انگریزی خواهد کرد آنرا گویند ما بلا تاخیر منظور خواهد کرد و اکنون
 رای گویند ما این است که در انتظام حال گویند انگریزی را تمیم کردن بر ضرورت است تا که آن
 خوف ناک مصائب که پیشتر گفته شد بطور نیاید و که همه تکلیف فاقه کشی بردارند موافق مشوره
 گویند ما تمیم این است که گویند انگریزی حدود ملکی خود را که درینولاد وسیع شده اند و با حاطه
 انتظام آمدن نمی توانند کم کنند گویند نظام را با این انتظام ملک او رسیه ملحوظ خاطر است تا آنجا
 آنصوبه آفت زده بردستی آیند و مصیبت زدگان را آسایش شود و در تکلیف نباشند
 و این امر نوعی انکار نیست که حاصل آن ملک بعد از اجابت هر قدر که باقی ماند بجز آنکه گویند انگریزی
 جمع شده باشد گویند ما این همه سخنان دوستانه باین لحاظ نوشته است که سلسله ارتباط
 که از دست درازت حکم شده است قائم و اخلاص و یکجستی دائم باشد و سواهی ازین چون در ایام غدر رسا
 یکبار و هشتاد و پنجاه و هفت گویند ما اعاده و اعانت بگویند انگریزی کرد پس در
 و خواهد بود تمامی رعایای هندوستانی بر گویند ما واجب و مقتضای انسانیت نیز همین

ست که مصیبت هر کس را برابر داند و تحریک اعلان امر حق و واجب چشم پوشی نکند و خواست
گورننت ما از ان صاحب است که بنظر مهربانی مضمون این مراسله را بحضور گورننت هند و وزیر اعظم
و جناب کله عظمه ویکتور یادام اقبالما بفرستند و بی کم و کاست تحریر نماید دستخط سالار جنگ
گویم در هر پنجسال ولی عهد بهادر در هند و وره فرموده باشند و کاغذ اطلاع بکاز گورننت هند
بحضور کله عظمه و ام اقبالما میسرند همراه باشند و از گورنر جنرالان تجربه کار سابق و از عهد داران
آزموده کار خاک بنداز هنگام ورود دهند بصاحب است باشند و تصدیق مطالب محرره گورنر جنرال
بهادر بحکم قضیه زمین بر سر زمین شده باشد و نیز صورت نوعی مبالغه راه نخواهد یافت و حق بکنند
خود قرار خواهد گرفت و اصل کیفیت محرره بمشاهده خواهد رسید بسا مضمون باشند که موافق طبع
نویسنده میباشد چه حاکی اگر از کسی راضی میباشد تعریف او می نویسد گوید دیگران مودعی باشد
و اگر از کسی ناخوشند میباشد نذرت او می نگارد و گوید حقیقت او موصوف بصفت حمیده باشد
و هرگاه متخی بر سر موقع رسیده بلا روی رعایت تحقیق احوال مدوح یا مذموم کند صاف ظاهر
خواهد شد از انجمله یکی محرر اوراق است که بسا حکام که پیش از قدر بوده اند نوشته اند که این کس
نهایت مستعد و دیانت دار و کار گزار عظیم المثال است بعده حکام هنگام صدر نوشته اند که جمول است
ست و بعد از قدر باز نوشته اند که نهایت مستعد و کار گزار است و انصاف پسند و حق جوست پس
بر تحریر کرد ام حاکم اعتماد کرده شود اگر تحریر حکام عدویه را وثوق داده آید کثرت رای اولین آخرین
باطل میشود و چگونه می تواند که اجتماع اکثر اجازت بر غلط بود و بر تحریر احوال خدمت سالها سالک
بمانت و دیانت کرده است و عمر خود در خیر خواهی سر کار و ظالمتی از رعایا و بر این خرج کرده و کرده ^{و حال} آید
مراج حکام هنگام صدر که بوده بر محققان نیکو روشن است که بر ادنی نافرمانی از جان گشته میشود
زیرا که آن زمانه وقت و با بود جسم عقل را که عقل فحول حکما و ملازمین بانک باد سموم مخطوب
مزه و فسرده میشود کمتر عقلا از حکام بوده اند که عقل ایشان آنوقت زنده مانده باشند و
جان عقل هر عقلی را مرض سگته عارض بوده است احوال که هنگام صحت عقل است اگر انصاف

نفرانید و سعی و مشقت بستی و پنجساله نوکری مرا ضائع کنند و مرا از علوفه منصب که باصطلاح خرد
 حال نشین گویند محروم دارند پس انصاف آن بجز خدا از که خواهم و با اعلان ایشتمار و بهم که براس
 ملازمان مستعد و کار گزار دیانت دارانگیزی من بیکر عبرت باشتم حال مرا به بنید و از من عبرت گیرند و
 گویم کسیکه درین سرکار انگیزی کار بمستعدی و دیانت و امانت و چستی و چالاکمی نموده باشد
 نتیجه قدر دانی او این خواهد بود که در کسنگی و احتیاج خواهد مرد و حالش کس نخواهد پرسید فقط
 دیگر در عهد نواب صاحب در در چھاؤنی سرک بطوری تیار شده است که سواریان میان راه
 روند و مردمان پیاده یا برکناره آن که سرکی سنگین مستقیم خرد ساخته اند روان شوند که چقلش بر
 روزنگان شود و دیگر در عهد ایشان بر شاعری عام چھاؤنی تا پل افضل گنج برای روشنی
 شب و روزنگان و نور چینی ایشان تمادیل آویخته اند که هر دیان همچو روز در روشنی آنها باغ
 خاطر خوش رفتار باشند دیگر در عهد ایشان عیساتیان کلیساتی وسیع و رفیع برای عبادت
 خدای مطلق قریب آنچه توپ ساخته اند دیگر در عهد ایشان چھاؤنی فوج آئینی در گوشه
 محل و فتح میدان مقرر شد و قواعد آئینی در انجامی آموزند و نبرهای سپاهگری را روانه مشتق میکنند
 دیگر در عهد ایشان عهدنامه جدید نوشته شده است خلاصه آن اینکه هر خاطمی و باغی یا خوئی از زمان
 برش گورنمنت گریخته در ملک نظام رود یا ازین ملک گریخته در عملداری انگیزی آید کار دوزان
 و ناطمان طرفین گرفتار کنند و دم طلب بلا تا مل فرستاده باشند چنانچه از طرف جناب لیسرا
 نواب گورنر جنرل بهادر جناب ٹیل صاحب بهادر مجاز تحریر اقرارنامه شده و از طرف جناب
 و لاطخاب بندگان عالی حضور پر نور نواب افضل الدوله نظام الملک بهادر برای تکمیل شرائط
 نواب سالار جنگ مختار الملک بهادر مختار گریزند پس این هر دو معززین با اختیار شده اند
 اقرارنامه را با اتفاق نوشتند که طرفین را منظور و مقبول گردیدند شرائط عهدنامه جدید
 اول آنکه بر جمله شرائط عهدنامه ابا لیمان برش گورنمنت نظام دکن باین دوستی
 و محبت و موافقت و مراقت با استقلال و اتفاق عمل پیرا باشند تجاوز و تفاوت شدن

ندهند و هم اگر کسی مخطی که از رعایای برش گوننت نباشد گریخته و ملک نظام پناه گیرد و شهادت بیاورد یا مخفی باشد و
 صورت طلب اهلان برش گوننت کار فرمایان ملک نظام آنرا گرفتار کرده ندهند پس ارباب برش گوننت هم خطای غیر
 رعایای نظام را حسب طلب کار پردازان سرکار نظام را تفویض نکنند بآن قومیت و ملت خطای مذکور شکاک که ای عنوان شود
 در آن صورت ترقی مودت و نصفت را لحاظ کنند اهلایان طرفین وقت طلب مقید کرده تحویل کردن لازم و
 ضرور دارند معلوم کسانی که مقروض شده یا زد و کوب نموده بگیرند یا خطای که از قبیل شرط چهارم
 یافته شود و آنها را گرفتار کرده سپردن طسرفین را ضرورت نیست این دستور واجب التعمیل نباشد
 چهارم اگر باشندگان ممالک برش گوننت یا ملکی که زیر فرمان گوننت است مرتکب خطاب
 مرقوم الذیل شده در ممالک نظام روند یا ملکی که تحت نظام است باشندگان آنجا مرتکب یکی از جرائم
 ذیل شده در قسم و اهلایان برش گوننت پناه گیرند پس چنین کسان را بر وقت طلب ناظران سرکار
 گرفتار کرده بجز است کامله از خود و خود بابرسانند تقصیر خطایا عذر و بهنگامه کردن
 خون کردن اقدام قتل زنای محصنه ایداع جسمانی زخمی کردن تراشیدن عضوی و آکه
 محسکی لوٹ کسوت نقب زنی فتنه گری سرقه زیاده از صد روپیه سرقه مویشی
 دروازه شکنی بقصد غارت گری آتش زنی جعل سازی دستاویز جعلی ساختن یا ساخت کنانند
 سکه قلب ساختن یا تیار کنانیدن خیانت ایچنین خا طیان را اگر بپوشد یا دوی دهد آنهم مجرم تصور
 شود ضرور سزا باید چشم بغیر طلب درخواست و اجبی و بلا شهادت خطای را گرفتار کرده سپردن
 سرکارین را لازم نیست - باید که پیش از تفویض خطای دریافت این امر کنند که باعث بهر خطای
 که بآن گرفتار شده است اگر چنین خطا در آن ملک میگرد و موافق عدل و رواج آن ملک مستحق سزا
 میشود یا نه ششم تا وقتی که کسی از متعاهدین برای بطلان و استرداد این عهدنامه بایکدیگر اطلاع
 ندهد تا آن زمان این عهدنامه جاری و بحال باشد کسی در تعیل مایل نکند محقق این عهد بندوبست کامل
 و عهد و پیمان و اتق مدام جاری و مرعی ماند کسی از عهددار قصد ترسیم و نسخ آن نکند فقط دیگر عهد
 ایشان نصحا نامدار و شعرا خوشتر گرفتار از دکنی ترادان و هندی استادان و مداسی و طمان

و ایرانی منتان درین بلده عالیله گرد آورده چچی با منیرتند و هر یک از ایشان عدم النظیر و بی نظیر
 صحبت این عزیزان منفع قلوب فلان ست و مصاحبت ایشان که تلا میزند الرحمن اند چاشنی بخش
 مذاق جان اگر از کلام مفصل هر یک نوشته شود این کتاب دراز میگردد و طبع نقل برداران بلبل
 و ناسازماندا مختصری از کلمات این بزرگواران تحفه اجاب میکنم از کلام شیربشینه فصاحت و بلاغت
 سید علی نقی ضعیفم ابقاه الله بالفضل و الکریم *

نام سید علی نقی
 کتابخانه شمال
 رسد وقت اجابت
 ست ۱۱

قصیده مارجیه

گشت زرخون شفق ماه تو اطلس نقاب
 یافت بتباید صبح رایت شب اتصاب
 برزره کهلستان آتش تیر سهاب
 همچو حوصله گر نخت در پرده بال غراب
 جامه کف انخیب کرد سیه چون خضاب
 راست چنان می نمود چون خط ساعه شرب
 بلیک بهرام گور در شکم شیر عاب
 شیر فلک کرده تیز بر سگ جبار ماب
 چون بولای باد ز ورق زرین آب
 تابا شارت دهد قروه عید از ایاب
 بر لب دریای قیرگاه مسیر از شتاب
 تیغ گهر دار دین صدر هایلون جناب
 دانکه از و منیرند لاف شرف انقیاب
 سرعت غر مش نهند در قطب اضطراب
 می برد از دل نشاط در دسر آرد گلاب

بوی از ایشان سیرتین
 نام از آن در سر کرم دون ۱۲

دوش چو پنهان شد از سایه شب آفتاب
 چون علم آفتاب کرد فلک سزگون
 بود چو در درخ ابر لمعه شمشیر برق
 روز که بر چپت سبز داشت همای زرز
 چون زخامی شفق شام شد اطلس نگار
 نقطه عیوق در دایره آسمان
 خنجر بهرام در پشت اسد خسته چون
 گرگ سحر تحفه خوش بر دم سنجاب شب
 جرم هلال آن زمان سوی انق شد روان
 جلوه هلال صیام کرد چو ابروی یار
 یاکه بر افکند لعل مرکب صدر دکن
 حضرت مختار ملک آنکه جهان خواندش
 آنکه بد و میکند ملک دکن اقتضار
 سایه حلمش دهد چرخ فلک را ثبات
 شخته انصافش از جبر کند بر خواص

عین نام سید علی
 که من از کلمه درون
 بلبل در کلام است
 لکنت که کلام
 پیش از آن شود ۱۱
 سید علی نقی
 ست که از بیست
 آن چو سینه ناز

در چه نماید محال با نظر حکیم او
 خواب ستاره به لیت دولت بیزارو
 گر بزند بر محیط زاله ابر سنجاش
 ای بنفاز سخن چون اب وجود در دکن
 قافله جاه را صدر تو ام القری
 بر گذر منجیق خیمه زند عنکبوت ^{که مظهره}
 دو د خلاف تو گرد دست بر آرد و بدل
 از پی دفع گزند هر خلاف ترا
 چون تو درین عهد کیست بحر عطای گشته
 خصم تو چون گندناگر چه بر دید ز خاک
 بر سر دشتی که از خیل تو گردی نشست
 پیش صبری که از جنبش کلک تو خاست
 هست وقار تو آن کوه که در تیغ اوست
 از پی خصم تو بر ماده رعب تو
 خصم تو در کوه اگر آتش فتنه زند
 از پی آن تا شود مدت عمرت دراز
 پیغم در مدح چون خواهد گوید دعا
 از پی اصلاح خلق تا یقامت مباد
 گوشش نکو خواه تو در شمار اصداف

زمان
 طه اندیشه کردن در انجام امر
 صواب و بیخ

تاریقصیب رو کند ناصیت ما همتاب
 وز نه چو بخت عدو شش دست تمنای خوا
 حقه گوهر کند جیب تھی را حجاب
 بر سر اصحاب ملک حکم تو مالک رقاب
 فاتحه عقل را روح تو ام الکتاب
 گرد جهان هر کجا حزم تو باشد حجاب
 لجه دریا شود خشک چو روی سحاب
 مایه تریاک ساخت مار شکنج از لعاب
 همچو عطای سحاب بخشش اوبی حساب
 قطع کند نسل او تیغ اجل چون سداب
 از بن دندان کند کار شبانان ذباب
 نعمه عنقا بود کم ز طینن ذباب
 همچو در اجرامی نعل آتش بے التهاب
 گریه مطبخ نهند از دل شیران کباب
 خون فسرده شود در رگ کانا مذاب
 خضر بیرون آورد آب حیات از سراب
 ناطقه تلقین کند قافیه مستجاب
 عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب
 خلق بداندیش تو تیغ فنا را قند آب ^{تایم}

دیگر از کلام سبحان زمان دوران فصیح بی نظیر بلخ و پندیر مقبول ارباب قلوب
 منسخر نکات علام الغیوب مترجم میلاد رسوا مقبول فدای غلامان بضع قبولی صلی علیهم

و علی آله و اصحابه عدد کثیر او سلم علیه وعلیهم سلاما کثیرا بر گزیده هر بزرگ و خرد و منظور نظر حضرت
 فردوسی مولانا غلام امام شهید سلمه الد الجید الحمید وطن ایشان قصبه ایٹی از مضامین کهنه است
 ملک الشعراء و مهند و سرآمد سخنوران است نجاست قصیده مدحیه می نگارم لائق شنیدست و قابل
 تاناظران بدانند که جناب موصوف را درین زمانه نظیری نیست و مثل ایشان درین ایام
 دبیری نه و آن این است بروض شاه مخوری استاد انوری

قصیده مدحیه

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| ازباده آفتاب تراود در آفتاب | عیدست و شیشه شد فلک و ساغر آفتاب |
| تا نور هر نظر شود از منظر آفتاب | عیدست ماه نوزده چشمک بر آفتاب |
| تا آفتاب نور فرزند در آفتاب | عیدست و عیش سایه فلک شد بر آفتاب |
| مستانه سر بر آورد از خاور آفتاب | عیدست و صبحم چو صبوحی کنان شوق |
| بر روی روزگار ز راحت در آفتاب | عیدست از گشایش نجات جهان کشاد |
| مرآت صبح را شده روشن گر آفتاب | عیدست و رونمای مسرت که از سرور |
| صندل برای چاره درد در آفتاب | عیدست و از سپیده صبح اورد بگفت |
| در ماهتاب دیده نباشی گر آفتاب | در ساغر بلور نگر آب آتشین |
| شیر پیده سحر و شکر آفتاب | یک کاسه کرده است بیک رنگی نشاط |
| تندیل دلفروز بام و در آفتاب | آونخت است هر طرف از اوج آسمان |
| دارد بدست دایره را مشکر آفتاب | تا زهره را برقص در اردبپای شوق |
| از نور گسترده بچین بستر آفتاب | از بهر خواب ناز عروسان نو بچار |
| چیدست این بساط طرب کیست آفتاب | یا از پی رخسارم سهی قامتان باغ |
| کز دوش خویشتن بگنجد چادر آفتاب | نی فی غلط که پاس ادب خصمتش نداد |
| کانداختست بر سر ره بستر آفتاب | سرگرم آرزوی زمین بوسی است و بس |

قصیده مدحیه در آفتاب

تاریخ دکن

۱۱

۱۱

آری بساط سجده می چسند از نیاز
 مایانند وزیر مالک باحتشام
 سالار جنگ آنکه بلوچ جمین صبح
 مختار ملک مملکت آرا که هر سحر
 فرمان روای ملک دکن کز فروغ او
 لشکر کشی کز و طلبد بجهت تاج فخر
 در یادلی که آب زخار ابر آورد
 تا خطبه خوان مدح و ثنائیش فلک شود
 پیوسته به طوف درش خراج میزند
 صبح تجلیش تنق نور بسته است
 از قهر او نشست بخون شفق سپهر
 افتاده بر درش زگر بیشتر نجوم
 هر قطره دارد از گرمش بجز در کنار
 از خاک به زمین که بران نقش پای است
 خوانند تا حدیث فروغ رخس به بیم
 صیحه که می رود سخن از شمع محفلش
 از بیم تیغ او که خورد خون صد تنگ
 بر آسمان ز گرم رویهای سپ او
 آتش نهاد آب خصال و هوا شربت
 با مبتدا خبر دهد از فتهای سیر
 هم در سبک روانی او مدغم ابر و باد

سایه حسین عجز خاک و راقاب
 گسترده فرش راه چشم و سلف راقاب
 نامش نوشته است باب ز راقاب
 ستر بر خطش نخاده چون فرمان بر راقاب
 هر ذره ره است درین کشور راقاب
 با صد نیاز گره دره لشکر راقاب
 پنهان اگر بکان بنهد گوهر راقاب
 حجاب ماه نوشته و منبر راقاب
 پیچید هوای دور سلسل در راقاب
 آینه را گرفته به بین در ز راقاب
 از مهر او شکفت چون نیلوفر راقاب
 استاده در برش سهماکت راقاب
 هر فوره دارد از قدمش هر راقاب
 کلامی افتخار زند بر سر راقاب
 آینه گشت در کف اسکندر راقاب
 پروانه سان زند بهوایش بر راقاب
 سرخاب وار بال کشد بر سر راقاب
 افکنده است نعل آتش در راقاب
 با خاک پای او نشود همسر راقاب
 این جمله داشت است زمین با و راقاب
 هم در فلک نوازی او مضمیر راقاب

بخط نادان مطیع و فرمان بردار شدن ۴۱۲
 بیرون کنایه از حرکت دوری ۱۲
 لاله بر وزن شتاق شدن و نیکو دکن ۴۱۲

۱۱۱
 در این کتاب

کرده خجل ز دعوی، مچشی رکاب
هریکل مرصع او گر نظر کند

کان هر دو چشم یافته و اعور آفتاب
از گردن افکنند به زمین ز پور آفتاب

قطعه

همپایش مجال وز روی سبک سری
میل دویدنش زنده فرصت آقدر
او بگذرد ز بهفت در آسمان پونو-
وز خواب هم سرانغ نیاید ز گرد او
عدش دهد چو رابطة استخا و هم
در عهد او بسایه و نور است ارتباط
خفاش گز زگر سنگی شکوه کند
شب مطلع چکید ز کلم که صبح دم

ویوانه سان دو دبر کابش گر آفتاب
کز ناخن شعاع بخار و سر آفتاب
ماندگ تبه دم ز خفاش شد آفتاب
از شرق تا بغرب ستا بدگر آفتاب
مه را بر دگر گیر دوشب را و آفتاب
مهر صداقت ست برین مضر آفتاب
کاکش بر آب زرق نوب پیر آفتاب
از شرم آن کشید برخ مهر آفتاب

مطلع

ای شمع جلوه تو ز آتش در آفتاب
پیش فروغ صبح جمال تو میشود
گر باز داری از حرکت چرخ بقله را
شیدای نام تست از آن رو که برتیا
شمشاد رایت تو که ماند شمع طور
رخ طلف نیاز تو یک نیزه در زبرد
تا از نگاه چشم بدایمن شوی بد مهر
از پر تو به جمال تو کرد آفتاب سس نور
فیصل تو آسمان شکوه است و سبک

از آسمان نشست بخاکستر آفتاب
مثل چرخ از رو پشیمان تر آفتاب
گرد برای کشتی اولنگر آفتاب
از حکم ماجد اعراب حمید آفتاب
ماهش بود شکوفه و برگ بر آفتاب
که در چنان بلند که در محشر آفتاب
ز انجم سپند سوخته در محشر آفتاب
رنگ عرض گرفته ازین جوهر آفتاب
گر نقش پاکشد بزین یکسر آفتاب

عنه کشته دم بالغ وال نکره بسوزد میان زده شاد باک و نقشش بسته باشد ۱۱۲

باز در چرخ کلم نور ۱۱۲
باز در چرخ کلم نور ۱۱۲

۱۱۲

همراهِ خود چو سایه فلک راز جابرد
 لرزیده از مهابت او بر خود آسمان
 زنجیر کھلشان بودش ماه نو کجک
 جز نور تو بوجه زرين زرفشان
 با جلوه بلند تو بازش کند مدام
 ایوان تو که رشک سپهرت زیندیش
 باره دري بلند تر از نه فلک که ماند
 آینه خانه آینه دل ست
 تار و نهای مقصد روشن دلان شود
 آینه دار گشت و بهر آینه راجس
 از یک دو چار گشتن باره دري بود
 حوضش بزرگ آینه سپهر شمه ضفاست
 آرایشی ز معتقد الدوله یافت ست
 بر ذات او کمال بود منحصر چنان
 از بهر پیروی بزین و زمان نیفت
 هر صبح آفتابه بگفت بر درت رسد
 دیوان تست لبکه با فاق نور پاش
 مهر تو که با طفت بگردون نظر کند
 قهر تو که با وج فلک شعله افکند
 جمشید چاکر تو بود جام جم کجاست
 آبادیان ز عهد مه آباد میدهند

کمال آینه زینت آرایشی و زینت بهر کمال مضمون

بر پای او اگر چه شود نسک آفتاب
 گردیده از صلابت او مضطر آفتاب
 اندر ضمیر زنگه اش مضطر آفتاب
 مه را که دیده است در خشان آفتاب
 مانند آسمان که بنا زد بر آفتاب
 بر طاق او چراغ فرود کرد آفتاب
 بر اولین دریاچه آن شد شد آفتاب
 عاری بود بر آینه زین جوهر آفتاب
 از صبح زد بر آینه خاک تر آفتاب
 سپهرت کرده است زنه گوهر آفتاب
 در مهشت و چار برج فلک شد آفتاب
 که شرم آب او بعرق شد آفتاب
 که بارگاه او طلبد زیور آفتاب
 که شرق تا بغرب تجلی بر آفتاب
 بهتر ز رای روشن او هر آفتاب
 اسی خیل چاکران ترا چاکر آفتاب
 یک فرد باطل ست از ان دفتر آفتاب
 پهلوزند بوج می و ساغر آفتاب
 در بنیبه زار صبح شود اخگر آفتاب
 کامروز نیکو بگفت چاکر آفتاب
 از نام او نشان که شدش باور آفتاب

که هر عمل و یا وقت دیگر زنده و الناس و تلم زنده و در عشق و در حسان

نازم علوشان تراکز سزیناز
هستی وزیر برتری از شان هر وزیر

برپای پایه تو نهاد افسر آفتاب
خورشید اختر است تهر اختر آفتاب

قطعه

روشنلان اگر ز وجود نظیر تو
زان رو که خود باین همه روشنی
تشبیه سایه مشعر مندی و می شبیه
ترک ادب نکرده ام از نیک ننگرند
یکسره سواد نظم من از نور روح تو
آب از بیان روشن من می چکد بر

آب چکیدن از نیک کانی از کمال لطافت و تامل است

انکار می کنند کند باور آفتاب
بر روی خاک سایه پیغمبر آفتاب
روشن شد از فروغ عیانم بر آفتاب
هرگز ندید سایه پیغمبر آفتاب
در مشک ماه دارد و در غنچه آفتاب
گویا کشیده است نم از گوشه آفتاب

قطعه

یا نوری مقابله کردم درین زمین
هر آفتاب از قلم او فرو چکید
از نوری فسوح گرفت است بازن
یک بوده است و من ز یکی کردمش هزار
نبود شگفت از دم که محم اگر شگفت
ژین پیشتر قصیده شمسیه گفته ام
شمس الفصح که نام بود این قصیده را
زیباست که بصفحه صبح از خط شعاع
دعوای همسری بدبیر فلک رسد
زور قلم نگر که بر صفحه یک قلم
شک آمد و بد اتره چون نقطه کرده جا

تا چون فتنه بقیمت همد گیر آفتاب
در حصه ام فدا از ان بهتر آفتاب
انصاف جوید از نظر انور آفتاب
بر خط من نهاده بصد جاسر آفتاب
من آفتاب عشقم و نیلوفر آفتاب
سز زرد گرز مطلع دل دیگر آفتاب
هر شام و صبح میکندش از بر آفتاب
از بهر این کشیده کشد مسطر آفتاب
کلاک مرا که عوطه زداستی در آفتاب
پاشید همچو نقطه ز پاتا ستر آفتاب
از بسکه تنگ تافیه کردم بر آفتاب

قصیده ۲۵

خون شد ز کاوشش قلم کز خط شعاع
 فربه شد آرزوی و قوائی که در لطف
 ای مدعی بیاقلم اینک بدست گیر
 پوشیده نیست از تر و خشک تو از دم
 از گرم جوشی تو در اقمم نبر مهر بر
 آخزر همکناری ریش است ناگزیر
 دانی که کیستم تو ندانی که کیستم
 آنم که در زمانه نیابی نظیر من
 آنم که هر سحر پی تعلیم نام من
 آنم که بر کلام من حسنت می زند
 آنم که پیش پامی من از ذره کمتر است
 آنم که شمع طوفانم درم بداع دل
 آنم که در ستاره صبح بهار من
 سخن بیان کجا و کجا راز مدع
 معذورم اگر حسود نه بیند فروغ من
 او آبروی خویش بریزد مرا چه غم
 حرفی ز طعن تیرگی از کور نشنود
 با طبع گرم من چکنند سرد مهرش
 بیخو اهم از قصیده شمشیر این دو شعر
 تحسین ناشناس نخواهد کمال من
 نظم نمی کشد ز سکوت سخن شناس

پوشیده میخورد سبک نشتر آفتاب
 گشت از و فور گرم روی لاف آفتاب
 پیشم بیار دار می اگر دیگر آفتاب
 آگاه باشد از همه خشک و تر آفتاب
 از سرد مهری تو نشنیم در آفتاب
 خاکی که ابلهانه فشانی بر آفتاب
 آنم که سبک زد قلم من بر آفتاب
 مشعل گرفته گر چه شود بهر آفتاب
 خیزد پیاپی فرق خود از بستر آفتاب
 روح القدس که سازد از آن فرق آفتاب
 دارد اگر زیاده سری در سر آفتاب
 از خانه ام چراغ برد اکثر آفتاب
 می باشد التماسی برگ بر آفتاب
 در پله با خرف نهند گوهر آفتاب
 آری ندیده است گهی شپه آفتاب
 کی دیده که گشت ز شبنم تر آفتاب
 باشد درین معامله چون من که آفتاب
 ز حمت نمی کشد ز دم صرصر آفتاب
 مشک مگر است که سودم در آفتاب
 پروای نور ذره کند کمت آفتاب
 جو ریکه از کسوف نیاید بر آفتاب

صبح اثر دید کجا میروی شصید
 بر دار دست بهر دعا تا بر آسمان
 وقت دعا خطاب بحدوح کن چنین
 خالق عطا کند توفیق زنده ای چمنند
 و صفش کنند اهل بصیرت که در کمال
 آناه را بهم در آغوش پیروی
 اقبال باد حلقه بگوش تو تا بچرخ
 عمرت در آرز باد بود تا بر آسمان
 سوزده باد اختر بدخواه چون سپند
 در بزم بهر دوست بود شمع و لافروز
 بهر خشک و تر بسایه مهر تو شاد باد

میدارد انتظار تو در منظر آفتاب
 آمین کند ز دل صفت اختر آفتاب
 کای آسمان جاه ترا اختر آفتاب
 در حسن ماه طلعت و در سیکر آفتاب
 ماه هست این سپهر در و ما در آفتاب
 تا هست در زمانه گهر پرور آفتاب
 در پاله ماه باشد و در خنجر آفتاب
 با خط استوار و خط محور آفتاب
 تا بر کند بجز خویش آذر آفتاب
 در رزم بهر خصم شود خنجر آفتاب
 تا بر تو افکن است بجز و بر آفتاب

دیگر از ابا کار سلاله بلغا و زبان وزبده فصیحی در دوران سخنور بختیار شاعر بیهمتا ناصر بی نظیر ناظم
 و پذیر شهسوار میدان فصاحت یکله ناز فیانی بلاغت صاحب دل سخن پسند منظر سخن دل پسند
 اعنی سید محمد وجه الدین خان مغنی حیدرآبادی سخنان چند بطریق یادگاری نگارم و در باب مغنی ابو جدی

نعل

صبح چگونه در و در و بنا که بچنین
 فصل بهار یا سمن چون نرسد بهر من
 گفتش ای کرشمه دان ناز تو چون کنی
 دست ز دین کشیده ام کفر تو برگزیده ام
 شد بچه رنگ عنقر رادست جبار که کشا
 پیش میض سکتہ دم چون بود آینه بهم

شام چه رنگ سر ز نزلت کشا که بچنین
 خنده زنان بسوی من بود بیا که بچنین
 دست نماده بر میان کردا که بچنین
 پیچ تپی ندیده ام نام خد که بچنین
 از سر ناز و انما بنده قبا که بچنین
 بر رخ من بنه ضم روی صفا که بچنین

سپهر

| | |
|---|---|
| <p>برزده چنگلی باد لبر ما که همچین ای مه آسمان جان بام بر آ که همچین خلق چسان زبون شود خیز جا که همچین آمده ناگهان نشست در بر آ که همچین مشت عبا خاک راده بهوا که همچین</p> | <p>پرسد اگر کسی ز تو شیفته چون کنی بگو بر افق فلک چسان مهر بود ضیا فشان فتنه بلند چون شود حشر یا چگونه شود گفت کسی بسیار مست جان بیدار چگونه زفت چگونه زین سر امضی خاک سار با</p> |
|---|---|

و این بزرگ جامع الصفات رساله در درو و سوره کائنات صلی المد علیہ وآلہ وسلم موسومہ بصلوة
 فی حسان الدعوات تصنیف نموده و یکصد و یک درود در آن آورده و از هر درود تاریخی
 کمال صفت بر آورده المد تعالی اورا مقبول و خواننده و داننده و مصنف را ثواب رساند
 و مشهور الکناف عالم گرداند از آنجمله در و اول و میانہ و آخر یعنی شستین پنجاه و یکم و یکم را
 بدینہ للاجباب و کتابتہ للشواب درین کتاب می آرم در و اول اللهم صل وسلم علی محمد وآلہ
 واجعلنی وجہ الدین معنی بمقابله این درود چند فائده دارد یکی آنکہ شامل است بزمام مصنف
 کہ وجہ الدین است دوم در آن تخلص اوست کہ معنی است سوم سال ولادت مصنف است
 اعنی سال یکہزار و دو صد و سی و سہ ہجری و در و میانہ کہ پنجاه و یکم است اللهم صل وسلم
 علی محمد وآلہ و اعددی نقل الدین بانواع انفالہ درین سال یکہزار و دو صد و شستاد و سہ
 ہجری است و آن سال عمر مصنف و تاریخ شروع این کتاب تاریخ حیدرآباد است و درود
 آخرین اللهم صل وسلم علی محمد وآلہ واجب جمیع دعائی بدوام اقبالہ درین سال یکہزار
 و سہ صد و سی و سہ می برآید فقط وہم رسالہ بنام جدید التواریخ مشتمل و صنعت تاریخ جلوس
 نواب سالار جنگ بہادر بر سند دیوانی نوشتہ گویا اینہم از کارهای نمایان این افصح فصحا
 و الیخ البلاغ است از فقرات اوست سپاس بمقیاس و ادار و اسپہی را ستر است ۱۲۶۹
 کہ حکومت معادلہ دیوان جز البسالار انبیا عطا نموده ۱۲۶۹ و مدار المہامی ملک محمد و دکن
 بجان اقبالی لطف فرمودہ ۱۲۶۹ غلطسم جلالہ واکمل نوالہ ۱۲۶۹ و در و دنا محمد و

بسالار عالمی زیبا اید است ۱۲۶۹ که سر اجا نیر از انقاب جلال اوست ۱۲۶۹ و افنای سایه کفر
 بانوار وجودین نهدا شامل او ۱۲۶۹ اللهم صل وسلم علی سید العلام وآله الجلیل واصحابه الکریم
 ۱۲۶۹ - دیگر از تاریخ طبع مخمور باده سخن جام کشنمخانه بهر فن غزلت گیر از باب زمانه است
 از اصحاب روزگار و پادراز در کاشانه عمری تلف کرده در کلام از متوسلان قدیم سرکار عالی
 نظام منتسب بعالمی خاندان مضاف بوالاد و دمان دهلوی الاصل میر انشاء اللہ خانی نسل قانع و کار
 و اقدار افکار فقیری گو شده نشین امیری ترک گزین دبیری خوش تحریر شاعری خوش تقریر و در
 و بدائع فرید میر احمد علیخان شهید مظلوم قصائد و غزل بابیاست اما نبندی از ان برای تفنن طبع
 دوستان و خطاط ایشان خواهم نوشت لیکن پیش از شنیدن کلام مگر این نگارش شنیدنی است
 و حسرت خوردنی زیرا که الحال حالش مطابق این مقال است چون کمان حلقه بیکاریم باخیز
 هنرمند زور بازو دست ما را بر قفا بچیده است و دانستی است که این ستوده صفات موسوی
 حسب دهلوی موطن است از منصبداران قدیم شاه هند است در فن شعر و انشاء و عروض و قافیه
 و صنائع و بدائع بهره کافی و بعلوم عربیه و رطل و امور مالی و ملکی مهارت تامه و خط و انی دارد
 و کیفیت حسب نسب آن چنان بینگارند که مشارالیه فرزند سید جعفر علیخان بهادر دهلوی است
 نشین و جاگیر دار موضع نرانیه است و جد و پدر سید جعفر علیخان بهادر رسید نوار شیخان بهادر
 منصبدار و جده او شمس النساء بیگم دختر نواب سر بلند خان بهادر دلا و جنگ مبارز الدوله
 مبارز الملک صوبه دار گجرات و بوده بوده و جد مادر مشارالیه سید صلابت خان بهادر
 صلابت جنگ عرف مرزا خانی بنیره نواب سعادت خان بهادر ذوالفقار جنگ محمد شاهی
 است و دختر ذوالفقار جنگ محل محمد شاه و مادر احمد شاه المخاطبه نواب صاحبیه محل بود و چونکه
 نواب ذوالفقار جنگ جوفا سد احمد شاه بود در عهد سلطنت احمد شاه بخدمت امیر الامراء
 یعنی میر بخشب گری سرفراز و مخاطب بنا با باشد پنجاه سال میگزرده که میر احمد علیخان شهید
 وار و حیدر آباد است منصبدار و مقرب غفران منزل بود و بخلعت و خطاب میر الشعر از غمنا

والحال ہم بدستور بجدہ منصب داری سے فراز اشعار در فارسی دار و بہرہ و خوش می نگار و اکثر

پیرت اما عشق جو امانہ دار دازوست بندہ در بندے

غزل

| | |
|--|---|
| <p>دل کی خب کو برق کا یہ تار چاہیے تر سا بچہ کے عشق میں زنا چاہیے موتی سے آنسو دکھامیری تار چاہیے حائل میری آپ کے دیوار چاہیے جامہ شہید عشق کا گلزار چاہیے</p> | <p>الفاں گرم واہ شیریا چاہیے صنعاں کا شیخ ہوں مجھے اپنی ناضرو تو موتیوں کا ہار جو زیب گلو کرے میں اور آپ ایک ہیں چون عکس آئینہ کتہ ہوں شاک گل کا ہو گل گری کا کفر</p> |
|--|---|

وازوست در فارسی غزل مطلع اول بندہ

| | |
|--|--|
| <p>شیشہ بادہ بکف چون یدینضادار در ز خویش ندانم کہ چه سود ادا نہ سربلغ نہ اندیشہ صحرا دارے آسمان دگرے زیر کف پادارے ساقیا سنا غزل در برینا دارے چشم بددور کہ در خود ہمہ کجا دارے وقت تو خوش کہ چون بلبل شیدا دارے کن مرا زندہ کہ اعجاز مسیحا دارے قدر خود زین در شہوار چو در پادارے وقت تو شاد کہ چون بندہ یخچادارے مگر ایدل عم عشق بت ترسا دارے ہچو خورشید بر افروختہ سیما دارے</p> | <p>ساقیا معجرہ حضرت موسے داری امی ال اندیشہ آن لطف چلیپا داری امی دل از دواعی طوائس تماشا داری نعل و میخ ست ز نقش تو ہلال و نجم غنچہ و گل نبود متصل ہستم بچمن غمزہ و عشوہ و انداز و ادار و آنے دل من شاد کہ چون تو گل عنادام تاز لب حرف زنی مردہ صد سالہ زید مدہ از دست دل خود کہ غریت داند بخت من خوش کہ بہر چو تو یوسف دام بستہ رشتہ زنا چو شیخ صنعاں ہمہ عالم شدہ از پر تو رویت روشن</p> |
|--|--|

| | |
|---|---|
| <p>بسرانگ که کشش نسبت نشانت ایدل لب اطهار تو چون غنچه نه از هم داشتند نظر آنجا که قند باز نگردد در چشم کم ز فردای قیامت نبود فردایت دل صد پاره ام البته گلوگیر تو شد بخیه کردی دل مجروح مرا از ترکان رنگ و خوشبوی گل و لاله و نسیرین روی تو روشن و آویزه درد گوشت</p> | <p>کوشه گیری بجهان شهرت غمخاداری ایدل غم زده آخر چه تمنای داری بچه آئینه چه دلچسپت سر پای داری که بفرود متعلق پس فردا داری نه حامل بگلو از گل حمر ادا داری هنرت به که بگفت سوزن عیسی ادا داری جمع در ذات خود ای یار تو تنها ادا داری جلوه حسن مه و عهد شر یا ادا داری</p> |
| <p>ای شهید از می عشق سنت ترا مدد هستی نه نعم دین و نه اندیشه دنیا داری</p> | |
| <p>باقی حال این مدبوس نشسته عشق بر همه برنا و پیر این بلده و پذیرش روش ترا هنر نیست و شهید عند السلطان و وزیر است ابالیسری عزیز الوجود دارد که جامع صفات حمیده و محمود اعلوم پسندیده است میر کاظم علیخان نام نامی دارد منصبدار است متخلص بشعله تادیت پنجسال بگذرسته دارالعلوم که کار اصفیای همی کسب فنون بکتب متداوله فارسی و عربی نموده پیش امتحان امتحان داده بدست خاص سرکار عالی اعنی امیر روشن تدبیر خورشید رکاب فلک جناب نواب مختار الملک بهادر ادم الدیفیضانم لیاقت تامه حاصل کرده سند کامل گرفت در عربی نحو صرف خوانده و در انگریزی بقدر اجرای کار ضروری فائده برداشت و هم در محاوره نظم و شرفارسی و عروض و قافیه حصه کافیه بدست آورده اول در محاکمه اجرا اعمال جناب فیض آباغ بر پروردان ارباب فنون نواب مرزا علی محمد خان بهادر شوستری مخاطب بمحمدالدوله بهادر شهبندی می دام فیضم مقرر بوده زله ربای انعام ایشان ماند بعد چندی بلازمان محکمه فوجداری منسلک شد آنجا کار تهذیب دفتر بطریق</p> | |

که از نظم آنجا هدایت یافت انجام داده که دفتر آنجا نمونه برای ارباب دفاتر این سرکار عالی قرار
 شد و بعرق ریزی این دانشمندی و دیگر عزیزان ما بر دستعدان مستظهر و مستظهر مثل مولوی
 حبیب حسن صاحب خان غلط و فقر و سید علام علی صاحب و سید احمد حسن صاحب و منشی
 محمد رضا صاحب و مرزا مرتضی بیگ صاحب و فقر آنچنان مهذب و آراسته گردیده عزت
 و رونق بدرجه یافت که برای ملاحظه آن خود بنندگان عالی نشان مختار ریاست سرکار و الا
 نظام بدقت فوجداری بلده قدم رنج فرموده ملازمان را عزت و دفتر را شرافت کرامت فرمودند و
 بملاحظه آن محظوظ شدند و تعریف تهذیب آن بزرگان مبارک خود آورده ارشاد فرمودند که
 بملاحظه تهذیب دفتر شما بلکه بملاحظه کل عرق ریزی شما که در کار حضور پر نور بته دل میکنند بملاحظه
 آن سرکار از شما نهایت خوش و خرم است نظم آداب بجا آورده دست دعا کشود
 و بته دل دعا فرید دولت و اقبال سرکار نمود چون ذکر تهذیب دفتر بمیان آمده قدری از
 طریقه آن نیز بیان باید کرد و آن این است که اول چند کس محرر مقرر کردم زیرا که دفتر تبر و خرا
 سی ساله بوده و بهر یک محرران گفتم که کاغذ سال دار علیحه کنند چون سی بسته از اوراق جمع
 کردند گفتم ماهوار در هر سال مرتب کنند چون ماهوار کاغذ در هر سال بشد مثل که متفرق بود
 مقدمه دار کاغذ تایخ جمع آورده بر هر یک مثل فهرست درست کرده نشان کاغذ و تایخ وار
 بر فهرست و مطابق آن بر هر یک کاغذ نوشته شد و رشته بند کرده شد و بر هر مثل تمیدک درست
 کرده بر آن نشان و نام مدعی و مدعی علیه و علت و ماه و سال نوشته شد پس ماهوار مثل
 را در یکجا برشته گنده بسته دوازده دوازده مجموعه در هر یک سال نگاه داشته بر پایه نام سال
 بسته بقلم پر نوشته در الماری داشته شد و بر خانهای الماری هم نام سال نوشته شد
 بهمین طریق جمله کاغذ سی ساله مرتب کرده شد مطابق آن کتاب درست کرده بنقشه

در دفتر تهذیب دفتر تبر و خرا

| | |
|---------------------|--|
| مفصله ذیل بذات | |
| قائم نموده نوشته شد | |

نقشه مقدمات فوجدارى مرحومه عدالت فوجدارى بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن از ابتدای
رضان المبارک ۱۲۵۲ هجری لغایت ۱۲۵۷ هجری

نمبر شمار نمبر سے تاریخ رجوع بقیدماه و سنه نام مدعی بقید ولایت سکونت
حلت نام و کلیه بقید ولایت سکونت علت خلاصه تجویز تعداد کل لغات مثل
باین طریق اگر کسی ارسال مقدمه و ماه یاد باشد برآوردن مثل بسیار آسان باشد چون این
ضردستی دفتر خدمت نواب و الاجاه قدر دان ملازمان رسانیده شد معترض شدند که اگر
کسی ارسال و ماه یاد نباشد پس چگونه مثل برآورده شود هنوز نقص در تهذیب دفتر باقی ماند
عرض کردم که باین نقص از پیشتر التفات میداشتم و برای رفع آن تدبیری می اندیشیدم مگر در تمام
مکات آئینی ترتیب دفتر فوجدارى بر همین آئین است و همیشه اهل دفاتر آنجا را هنگام درخواست
نقل از باب حاجت بسبب معلوم نبودن سال و ماه در برآوردن مثل اشکال پیش می آید الشارح
تعالی زود آن قباحت را دفع و رفع میکنم پس اشله را از ۱۲۵۲ هجری تا ۱۲۵۷ هجری به ترتیب
حروف تبحی نام مدعی درست کنانیدم و بلحاظ حروف تبحی که در اسمای مدعی یافته میشود کتابی
درست کنانیدم تا برآوردن مثال بدون دانستن و بیان کردن سال و ماه آسان گردد و
و نقشه کتاب دوم که اسمای آن بلحاظ ترتیب حروف تبحی است این است *

نقشه نمبر ۲ - بموجب حروف تبحی بابت اشله مفصله عدالت فوجدارى بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد
من ابتدای محرم ۱۲۵۲ هجری لغایت ۱۲۵۷ هجری المقدسه

| | | | |
|--------------------|-------------|--------------------|-------------|
| درعا علیهم | | درعیان | |
| نمبر کتاب تفصیلوار | تاریخ رجوع | نمبر کتاب تفصیلوار | تاریخ رجوع |
| سکونت | علت | سکونت | علت |
| سکونت | تاریخ فیصله | سکونت | تاریخ فیصله |

هرگاه که دفتر فوجدارى مرتب شد مولوی حبیب حسن محافظ دفتر کیفیت درستی دفتر باطله

محنت و مشقت هر یک اهل کار بامید قدر دانی خود و دیگران گذرانند که درج این کتابت میکنم
مگر افسوس که دفتر مرتب شد و نواب عالیجناب آنرا ملاحظه و پسندیم فرمودند اما ساعیان که
میدوار ترقی خود مایل بوده اند بحق خود نرسیدند و هر از ترقی بخشی این نبوده است که مایه وار
ایشان در تخته افزوده شود بلکه عرض ایشان از ترقی بخشی آن بود که بهر حکم که باشد ترقی
رسند تا امانی دیگر محکات را این دستورات ترتیب بیاموزند یا بلاخطه ترقی ایشان دیگران
هم بشوق در آیند و بامید ترقی خود دفتر خود را مذهب چنان نمایند که مثل مطلوب در یکدو
دقیقه بر آید و عمده فوجداری را هنوز در دل این آرزو باقی است و چه عجب که همت علیای
جناب آقای نادر بهادر در مظلمه بداد آزمندان متوجه شود و دفعه بجز قدر دانی آن والا جا
بچش در آید و بکناره مراد رسانند.

ترجمه کیفیت درستی دفتر عدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن
ابتدای رمضان ۱۱۸۷ هجری لغایت ۱۱۹۰ هجری و همگی از ۱۱۸۷ هجری
لغایت ۱۱۹۰ هجری

که مولوی حبیب حسن صاحب محافظه دفتر فوجداری نوشتند آنکه بنده بزمره منصبداران بنشانه
پنجاه و سه روپیه منجمله شصت روپیه دستخطی را چه چند و لال ملازم بود و بعد بر عهده محافظه دقمری
بمشاهاه هشتاد و دو روپیه بعد وضع مشاهاه منصبداری بدفتر فوجداری مقرر شد و هرگاه تا ستم
فوجداری مولوی نصر الدخان صاحب مامور شدند بنشانه ابتری دفتر که اگر کدامی مثل مطلوب
می شد دستیابی آن دشوار میگردد این کمتر را ارشاد کردند که تهذیب دفتر بطوری کرده شود
که بر آوردن مثل باسانی ممکن بود و هرشل که منظور بود بی تکلف بر آید چنانچه بنده بتاریخ بست نهم
ذیحجه ۱۱۸۷ هجری سال یکزار و دو صد و هشتاد و یک برین کار مستعد شدم و کمر سعی بر میان جان
بستم و حسب درخواست بنده منشیان تفصیل ذیل که کار کردن هر یک از ایشان با اظهار نیاز
و جان فشانی ایشان که بنده را در گرفتن این کار و بصحبت ایشان معلوم شد مقرر فرمودند فخری

که هر یک نشی برای ترتیب و تهذیب دفتر با انجام کارهای دیگر نیز پرداختند که آنهم بلاخطه کار کرد
 او نشان موبد است بنده سوای اخذ و جراثمله منفصله که قریب سه هزار امله بوده است و گذران
 کیفیات و غیره که اینهم کار است و شوار که فرصت یک لمحہ نمیدهد به ترتیب و درستگی امله که آید
 بدین مخط که هرگاه سن و شهر رجوع یا فیصله معلوم باشد بر آمدن و بر آوردن مثل سهلتر و یافته
 شدن آن آسان میگردد هرگاه بعون اللہ القوی دفتر سالوار و ماهوار مرتب شدند ناظم بالمشافه
 اطلاع تهذیب آن لسیر کار و الا التماس نمود پس ارشاد رفت که اگر کسی را سال و ماه یاد نباشد
 چگونه یا قنن مثل آسان گردد و بلکه مشکلی که بود هنوز باقی ماند ناظم عرض نمود که انشاء اللہ تعالی
 باز بطوری دفتر مرتب کرده خواهد شد که این قباحت همسهم آن رفع میگردد هرگاه اینچنین برآید
 سرکار فرمودند از آن روز ترتیب فهرست اسما بر رعایت حروف بطوری کرده شد که ضرورت
 دانستن ماه و سال ارجاع و تفصیل و بر آوردن مثل نمانده و مهر سخن که نسبت منشیان منفصله
 مفوضه خود معروض داشته میشود آن بجلیه راستی و از لوث ریب محترا و آمیزش گذب مبر او هر شخص
 که بحصول نقل این کیفیت بکار کردن خود متعلی و مقترن شود و فخر تعلیس می آید که به ترتیب تهذیب
 کمال عرقیزی کرده اند مگر افسوس که بمراد ترقی خود نرسیدند تاریخ ششم رمضان المبارک
 ۱۲۰۰ هجری سال یک هزار و دصد و هشتاد و دو و سه کس از منشیان اعنی محمد امین الدین صاحب
 و میر کاظم علی صاحب و منشی ابو الفضل صاحب بذریعہ رقعہ عدالت خاص در عدالت فوجداری
 رسیدند و از هفتم ماه مذکور از منشیان مزبور کار ترتیب و تهذیب گرفتن شروع گردید از آنجمله
 منشی محمد امین الدین صاحب خلف محمد شمس الدین صاحب تا تاریخ هفتم ماه مذکور امله بسته
 فوجداری ۱۲۰۰ هجری سال یک هزار و دصد و هشتاد و سه که به تعداد سه صد و چهل و سه تا بوده
 مرتب و تهذیب فرمودند و بسبب فرط هوشیاری و کرده کاری و فراست و کیاست بلوچشی
 مولوی حسن رضا صاحب نائب اول سپرده شدند و الحق که ایشان نهایت هوشیاری و بسیار
 کرده کار اندر و اسناد سر رشته آنگزیزی نسبت هوشیاری و کار گذاری نزد خود دارند و بمجا

شرفاری رامنتی کیتای روزگار اند قصیر اللفظ و کثیر المعنی و کثیر اللفظ و قصیر المعنی را تحریر ایشان
 حاوی است بسیار از کلی الطبع و زود فهم و معامله شناس اند و سخن را بچشم زدن می رسند و هر
 کار ترگ که بایشان مفوض شود برای رسا و فهم و ذکا بجز به معلوم میشود که انصافش بطوری
 خواهند کرد که موجب خوشنودی سرکار خواهد شد منشی ابو الفضل که بیچ یک کار کرده بقایج مبتلا
 شده بر حمت حق تبارک پرستند انا اللہ وانا الیه راجعون رحمة اللہ منشی محمد رضا صاحب خلیف الصدق
 مولوی مفتی خیر الدین صاحب گوپاموی منصبدار از مشایخ گوپامو علقه لکنئو اظهار نویسی است
 فوجداری بسیار پیش از فہیم زمین و طین اگر چه جوان اند اما عقل پیرانه دارند اگر بصحب نیک سینه
 شدنی باشند هر کار که ایشان مفوض شود سر انجامش با حسن وجه خواهد شد و بجا خواهند آورد و سوا
 اظهار نویسی و خلاصه نویسی و عرائض خوانی و احکام نویسی و دفتر فوجداری و انگلی را درست کردند
 و امثلہ بستہ سال یکزار و دو صد و ہفتاد و سہ سال و یکزار و دو صد و ہفتاد و نہ ہجری و شعبان
 و دہجہ سال یکزار و دو صد و ہشتاد و دو ہجری را بموجب حروف تہجی انتخاب کرده اسما تانبہ
 و والیہ را از سال یکزار و دو صد و ہفتاد و یک تا سال یکزار و دو صد و ہشتاد و دو بر کتاب نوشتند

و تہذیب بستہ سنوات مفصلہ ذیل نمودند

| وقت محلی | | دفتر فوجداری | |
|----------|---------|--------------|---------|
| ۶۸ | ۶۹ | ۶۵ | ۵۶ |
| سہ ہجری | سہ ہجری | سہ ہجری | سہ ہجری |
| یک | یک | یک | یک |
| ۶۸ | ۶۸ | ۶۲ | ۶۸ |
| سہ ہجری | سہ ہجری | سہ ہجری | سہ ہجری |
| یک | یک | یک | یک |

منشی سید احمد حسن صاحب بن مولوی سید محمد حسینی صاحب ساکن بدراسن متخلص بہ سخا از اولاد
 حضرت بندہ نواز حسینی قدس سرہ الغریز مردی خوشنویس از خدمت ایشان بسیاری کسان
 تعلیم یافته خوش قلمی حاصل نموده اند و در عربی و فارسی و فن طب ہمسام دستگاہی دارند

نهایت عظیم الطبع ذومروت خوش عقیده اند و دست بکار دارند سوای صاف نمودن صد با کاغذ
مثل قویات و رقعات و غیره و قمر حنیف بل کردند

دفتر فوجداری

دفتر محلی

ششده اجبری

ششده اجبری

ششده اجبری

یک بسته

یک بسته

یک بسته

سوای آن امثله بسته ششده اجبری و ششده اجبری بموجب حروف تہجی انتخاب کرده اسما الف
و لام و قدری از اسما حروف یار تخانیه را من ابتدای ششده اجبری تا ششده اجبری بر کتاب شتند
و نقشی سید حیدر علی صاحب منصب دار دیوانی که مامور فوجداری اند نهایت محنت گزین شریف نطق
چنانکه خاصه شرفا بست و فرزنی مروت و مسکین زود نویس اگر چه پیر اند اما دم جوانی میزنند ایشان
سوا کار روانه نمودن مراسلات و اوقات هر محکمه بعد داشتن خلاصه آن و طلب رسید هر یک از
مرسول الیه که متعلق بنفس نفسیه ایشان است بتفصیل ذیل تہذیب دفتر و ترتیب امثله فوجداری فرمود
بارک الذی فی ہمتہ العلیار +

ششده اجبری

ششده اجبری

ششده اجبری

ششده اجبری

یک بسته

یک بسته

یک بسته

یک بسته

و نقشی میر کاظم علی خان صاحب منصب دار المتخلص بشعلاہ ابن میر احمد علی خان در شہید منصب دار دہلوی
خلف سید جعفر علیخان مرحوم مرد قابل و شعر گوی در اردو و فارسی صاحب استعداد کامل و ہم چنان
فہمینی عربی و انگریزی بہرہ کافی دارد کتابی عجیب و غریب مسمی بزبدہ مختار جاہی بطرزیکہ از ہر فقرہ
تایخ مشروشان ملک ہزار می بر آید تصنیف کردہ است و مملوست تبوصیف نظم و نسق نواب الحاج
کہ گوش رسیدہ عالم است و ضخامت آن مثل گلستان سعدی علیہ الرحمہ است ہر اہل علم را
بلاخطہ اشش واضح میگردد کہ آن عزیز در تصنیف آن چہا خون و جگر خورده است اما افسوس
ہزار افسوس کہ ہنوز کسی از مقرر بان سرکار و الا این را بلاخطہ علیماہ بردہ است ورنہ بانفرد

بقدر دانی آن و حیدر عصر محرم از صله نمیناند و ذات مقدس آن یگانه رو کار این محرم
 را بصله قدر دانی میرساند چه دست گرم آن فریدالدم تقط ملنگی دانان را بهزار هزار روپیه
 ماهوار نواخته است خبر شومی طالع چه گفته آید که لطیفه با معنی انگیزی و عربی و فارسی
 دارد و را محرم ساخته و این کتاب شامل است بر نظم و نثر و صنایع و بدائع آن که گوشه
 زبانان اینچنین شنیده باشد و دیده ارباب بصیرت کمتر دیده باشند یا این همه لیاقت کار گزار
 و بهر کار لائق و بهوشیار خوش قلم زود نگار سواهی صاف کردن فتویات بسته های مفصله ذیل

را بد فخر فوجداری مرتب و مهذب ساخت بسته ۱۵۹ هجری بسته ۱۶۰ هجری بسته ۱۶۱ هجری بسته ۱۶۲ هجری
 و منشی بسوله او نهایت چابک دست اند سواهی صفائی کاغذات و ترجمه کاغذات تلنگی بسته های

مفصله ذیل تیار کردند بسته ۱۶۳ هجری بسته ۱۶۴ هجری بسته ۱۶۵ هجری و انتخاب امثله
بسته ۱۶۶ هجری و قدری از بسته ۱۶۷ هجری نموده پدر منشی سید اعظم صاحب
 میر منشی فوجداری مامور شدند و منشی مرتضی بیگ صاحب بسته امثله مفصله ذیل فوجداری

را درست کرده کتیبونی فتویات که بگیرندگان نقول داده میشود نمودند بسته ۱۶۸ هجری بسته ۱۶۹ هجری
بسته ۱۷۰ هجری و مولوی سلطان محمود صاحب که عوض منشی محمد رضا صاحب مامور شدند چه
 ایشان برای یک سال مرخص شده بودند در همین تهذیب دفتر متوجه گردیدند ایشان صاحب
 استعداد و بلوغ عربیه اند کتب درسیه عربیه را از صرف و نحو و منطق و فقه و حدیث و تفسیر و غیره
 خوب میدانند هم درس داده اند و هم میدهند و عبارت عربیه را خوب می نویسند قابل درسی

اند آسمار رای جمله و نون را از بسته ۱۷۱ هجری تمام و کمال و یار تختانیه را از بسته ۱۷۲ هجری
بسته ۱۷۳ هجری بر کتاب نوشتند و منشی ولی الله عرف غلام علی صاحب که نائب بنده
 هستند هر چند از ایشان در باره دفتر کمتر کار تهذیب دفتر گرفته شد اما بذات ایشان بسبب
 قدامت مدد بسیار حاصل شد که آگاهی بد فخر فوجداری میداشتند بتعلیم و تفسیر و تهذیبان دفتر
 واخذ و جبر امثله که بعد از قریب سه هزار خوابد بود و گذر ایندن کیفیات که روزانه میشد مشغول

دواشتم معزاد بستی دفتر تفصیل ذیل هم گوشن بلین فرمودند و اشله بته های ۱۵۹ هجری
 و ۱۶۲ هجری و ۱۶۳ هجری و ۱۶۴ هجری و ۱۶۵ هجری و ۱۶۶ هجری و ۱۶۷ هجری
 را بر کتاب نوشتند و سواى آن کتابى اشله بته باى مفصله ذیل بموجب حروف و بجا
 ۱۶۸ هجری و ۱۶۹ هجری و ۱۷۰ هجری و ۱۷۱ هجری و ۱۷۲ هجری نمودند و اشله
 بته محرم صفر و ریح الاول ۱۷۳ هجری و ریح الثانی و جمادى الاولی و جمادى الثانیه و مضار
 مقابله بهر يك بته سال سابق نمودند و سواى اسماى مصدره بالفت و تار فوقانیه و دال و رأ
 مهلتین و لام و نون و یاء تختانیه باقى همه اشیا را دیگر حروف از ابتدای ۱۷۴ هجری تا
 ۱۷۵ هجری جمله بدست خود بر کتاب نوشتند دیگر مشکلات کاهنده جان که پیش مہتممان
 آمده اگر مفصل معروفند اشته شده و دفترى ضخیم جدا گانه گردود و برای جمله کسان واضح و لایح
 ست که اینهمه امور هر چه بظهور رسند نتیجه محنت و جانفشانی ناظم حال فوجدار است زیرا که با وجود
 هجوم کار هر قسم بذات محنت و مشقت برداشتند و از نشیمن و اهلکاران خود کار محنت و جان
 و تسلی و مهربانی بلا عجلت و تراخی گرفتند آری اگر کار گذار لایق نباشد و کار فرما لایق بود همه
 کار درست آید و کار گذار مستوجب احسانت و آفرین شود و در همین ترتیب که دفتر عدالت باوشما
 و دفتر محکمہ اجرائی اعمال رسیده بود نیز مہذب گردید و شامل دفتر کرده شد و این کیفیت که
 متضمن بلیاقت منشیان و محنت و جانفشانی ایشان است و موضع کار کردگی ملازمان دفتر و
 کشف غرقیزی محرران و افسرست از برای آن گزارده میشود تا بلا خطه عالیہ سرکار آید
 و حال محنت هر ایک از منشیان برای بنیفاضیا و اللب کم و کاست بخوبی ظاهر نماید لکن ناظم
 ایشان زور کند که هر یک بصله کارگزاری و مشقت کشتی خود رسد و با لطافت خداوندی
 مرتفی شود و بمرحمت قدر دانی مقبلی گردد و عالی ہمتان را موجب تحریص و ترغیب و کابلان را
 باعث تشویق و ترہیب باشد فقط ناظم ہزار الخراج مرحوسست و مترقب کہ منشیان دفتر
 نکو از محروم الترقی نباشند و خدا کند کہ ہر یک در حیات خود بر ترقیات خواه در دو اوین پلہ

خواه در حکم مفصل بنیند و گلهای سرور در دامن دل خود چینه آمین باز آمدم بر اصل مطلب که
 آن بیان زبان آوری میر شعله است که در نظم و شعر بر اقران خود فائق است و بهر دو شائق شعر
 ازان برای احتیاط و دوستان می نگارم و بلاخطه تقدادان می آم

غزل شعله

| | |
|--|--|
| <p>رو بهرگز دیدن مار گاهی رست گاهی کج گوی محمود که بشیار گاهی رست گاهی کج بر رخ زلفین کشتایار گاهی رست گاهی کج بزرگ سایه دیوار گاهی رست گاهی کج بجنب سنگ قبرم یار گاهی رست گاهی کج که سیف آویزدان خو خوار گاهی رست گاهی کج نگاشتی کو کیم ز نهار گاهی رست گاهی کج منم بر فرق خود دستار گاهی رست گاهی کج خرامی چون بانع ای یار گاهی رست گاهی کج بسنان سرو خوش رفتار گاهی رست گاهی کج بگردم ره من میخوار گاهی رست گاهی کج که رقصه آن بت عمار گاهی رست گاهی کج از و گز تر منم تکرار گاهی رست گاهی کج بسوز و چون شتر از مار گاهی رست گاهی کج</p> | <p>دو زلف آراست بر رخ یار گاهی رست گاهی کج بقتق کج ادائی ساقی مستان نیکموم تو گاهی رست گاهی کج بر رخ زلفین اکش برای دیدن روی تو گرد خانه ات گردم پس از مردن گزاری گردم سوی مزار من گر آهنگ قتل و فارت آشفنگان دارد اگر انداختی سایه بفرقم آن هم سایه رسد بر تو بسا از خم چشم ای ترک شیرازی کجی درستی را سر و آرزو از تو آموز ز پا خواهی فتاد آخرم در نهار در کولیش بیاد چشم غمخورت شدم سر مست ای ساقی حجب نبود که زهره نیز در وجد و سماع آید گرت پندی دهد پیرای جوان از گوش جان بشنو بیاد وقت جانان همه شب شعله مخزون</p> |
|--|--|

فقرات چند از تایخ مختار جاهی می نگارم تا طبعان زمانه بدانند که شعله چگونه شاعر است و چند زبان
 زیبا دارد که زبان آوری مست ظهوری است بر شک شاری او فعل در آتش و مقابل نظمش سرو است بیان
 خواجہ حیدر علی آتش باد شنید و حسنت شاید رسانید فقره در زبان هندی و فارسی یعنی تنفس است

بروزبان که متفحص السانین باید گفت فاروق علی بنکی جهان بخشی قبله عطاردکی جهان بخشی بده بندی

۶۱۲۶۸

مسح علاج نیکی جان بخشی و مسح علاج نیکو جان بخشی

۶۱۲۶۸

در صنعتی که سر هر سخن مفتوح است

نواب سالار جنگ ملک قدرت ۶ بازار کار آگاه و جهان را صد راست

۶۱۲۶۸

در صنعتی که سر هر سخن مسور است

مهر سپهر علی سیم ده رزق سکینی ۶ چه رزق و بی که پیش بنی فیل نشینی

۶۱۲۶۸

در صنعتی که سر هر سخن مرفوح است

تو خود رموز جو ۶ کل بود و نوب خود

۶۱۲۶۸

در صنعتی قطار

تسابل قرب صفای ربنت ۶ که بلند تر لب است

۶۱۲۶۸

در صنعتی لفت شمر مرتب اندر مرتب

صدری که به بزم جمشیدی یازم سهراب ۶ بجام باده عنبانی و بصمصام شعله تاب

۶۱۲۶۸

دوستان را دم بدم بوجه محبت ۶ دو دشمنان بیگانه را پی اصوات

۱۲۶۸

صلحا است نشاط گردانید ۶ و یکی عضو اجسام برید

۶۱۲۶۸

در صنعتی منقو طه

جیشش پیش پیش ۶ جشن جیشش پیش

۶۱۲۶۸

در صنعتی غیب منقو طه

سرور ادیس گوهر دل و ساده آرا ۶ داور دیو در در و در داور

۶۱۲۶۸

در مدح نواب کریم الدوله بهادر

نواب وزیر بر حسین شیم مانی دار و با این باب ۶ بازوان السعدین بود و کجاوه سعادت افزا

۶۱۲۶۸

خواجبه زاده بود و بلند شان ۶ بی سعادت مند و اقبال تو امان

۶۱۲۶۸

نهی قیصر است جمشید ملک مال بانام تنگ ۶ دشتمند نواب کرم الدوله بهادر خان

در مدح نواب مرزا علی محمد خان بهادر معتدل الدوله

نواب جهانی که وزارت را شاید ۶ البته او را مصلح دولت اید باید

باز امیر است که از خوانین ایران ۶ وجه خانی که صاحب ابدی سلاطین طبرستان

خان و بهادر بود و اهل فرزندک ۶ معتدل الدوله و جاه و معتدل تنگ

قصیده در مدح نواب مختار الملک سالار جنگ شجاع الدوله سید
تراب علیخان بهادر و ام فیضانهم از شعله

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| ای ز کس رخ تو گشته منور مهتاب | روی ز لیسان تو یک شمه بود مهتاب |
| روی تو بی کلف و ماه خسوفی دارد | شرف حسن تو زین وجه بود مهتاب |
| گر شبی دعوی خوبی بنماید با تو | در جهان همچو باد محتر مهتاب |
| روز مجاک کنی تیغ چو خورشید علم | بچو خفاش بریزد فلک پر مهتاب |
| بهنزد تو که مدوح جهان بر کف | عقاد پر وین فلک آورده و ساع مهتاب |
| ویده اهل بصر شیفته جلوه تو | نظر کبک بد انسان که بود مهتاب |
| خوبی تو خلق و سخاوت بصیرت مضر | نور قوسی که بود تعبیه اندر مهتاب |
| ای همه روز در ایوان تو حاضر خورشید | وی همه شب بدر قصر تو چاکر مهتاب |
| روفق تازه گرفته تو ملک آصف | پر تو را که ترانیت برابر مهتاب |
| وید آنکس که تر از تو بگفتا خورشید | وید آنکس که بشرب گفت مقرر مهتاب |
| بهر اجاب تو دنیا فلک و باد و شفق | جام خورشید کی باشد و دیگر مهتاب |
| وز بی حاسد تو تیر شهاب تا تب | عمر تانده کشد خنجر و شمشیر مهتاب |
| یک دکن چیت بدست تو بود مفت علم | چاکر تو شده بالشکر اختر مهتاب |
| در امیران لقب است وزیر اعظم | هر شبی مطلع رحمت کند از بر مهتاب |

مطلع ثانی

با یک یاک صفحہ زو صف تو محرمہ کتاب
 بحر دار و زکف جو و تو گو ہر در حبیب
 و خورشید آنکہ بگرد تو بگرد و خوشید
 گر مسجد گزرت قبلہ من از رہ فخر
 تا کجا شرح دہم اوج تو مختار الملک
 پانہ رحمت تو از سر افلاک گذشت
 سرور ابر تو ہمایون بود این عید لفظ
 یا الہی بجان حشمت اقبالش باد
 بر عدو دار تو منصور و مظفر اورا
 شعر من گر بہ پسندی شودم روشن نام
 چشم رحمت چو شعلہ بکشتائی چه عجب

فردی از دفتر حسن تو مقرر مہتاب
 چرخ دار در زرخ خوب تو در بر مہتاب
 جہہ ساگشتہ بدر گاہ تو یکسر مہتاب
 دور بنود کہ زند بوسہ بمنبر مہتاب
 میناید سر با بوس تو اکثر مہتاب
 سزگون پیش تو آید مع انس مہتاب
 تا بگرد و بفلک بر سر محور مہتاب
 تا کہ خورشید و خشتان بود انور مہتاب
 تا کہ تانبدہ بود با ہمہ اختر مہتاب
 تا چہ خوب ست گر قافیہ مہ مہ مہتاب
 نظر سوی سہا میکند اکثر مہتاب

بیان مرزا محمد ناصر

از نکات شیرین و پنہمای خوش ترین مرزا محمد ناصر سلمہ قادری پسر مرزا محمد مسیح شیرازی مولود کا در
 موطن جوانی ست خوش و نیکو خصال پسندیدہ شمال عمرش سبت و نجیالہ باشد از دو سال دارد
 این بلدہ ست بسبب نامساعدت زمانہ ہنوز بیکار اگر چہ خوش سلم ست اما بسبب نا پرسیانی و نا قدری
 مردم ایجا ہر دم در اضطار اللہ تعالیٰ ہمین التفات آقا یم مدظلہ العزیز را اطمینان بخشد قطم

حکم کردی قضائشان باشد
 شہریار دکن کہ دست دولش
 افضل الدولہ کابلش
 داری دور خ کی مہ و یک مہ آذری

حکم شا ہنشہ جهان باشد
 ضامن زرق انس و جان باشد
 ہمہ جامطلق العنان باشد
 با ماہ دل ربائی و از مہر دین بری

مطلع دیگر

غزل

| | |
|--|---|
| برقع صبح و صبح طلوع نمانه تا ما رشتند باز بچنگال شیر رفت و گر قنار شد نفس لعین هر که گشت واقف است حضرت شیطان ز عجب رویه و خوار شد زانکه زر و زازل قنبر سرش کار شد حجابش زلف و زلف او حجاب قناب شد تاگریه و زاری کنم بر روی کار خوار شد | ارغف و رخ یار من روز و شب تا رشتند سنبله زلف یار برج اسد را گرفت هر که بهمان راه بهشت است ز اهل بهشت عجب ز خود دور کن تشنه فیضی اگر ناصری از جان و دل قنبر بر بود سحر در خواب دیدم من که یارم حجاب شد ساقی مرا مخمور کن لیکن ز صهبائی گمن |
|--|---|

دیگر در جواب مطلع الوری

| | |
|---|--|
| یعنی ز برج سنبله بر زود ساقی با خورم آن صاخبه که کشد آن بر دست ز رخ که برقع اندازد و خور سلمان یا آنکه خورشید فلک بر لعل اختر یافته لاله سان بجز دروغ را از می گلگون نگار | بگریخته سنبله تر تو در بر آفتاب ساقی قیامی ده که دلبر از برم دل بر گرفت چنان گرد چین آید ز چیم سر دور و ان بندوی خال یار من منزل نکو تر یافته اطلس خضر ابرو دار و چین از تو بهار |
|---|--|

از کلام صاحب استعداد و عقلیه واقف فنون نقلیه منشی بی نظیر در عربی صحیح بی بدل در فارسی
نکته شیخ همه دان بذر که گوئی فراوان جبر ملی جناب سید محمد بن سید ابوالحسن شستری ملازم
دیوانی سلمه سجانی درج نواب مستطاب مختار الملک بهادر دام الله علیه

قصیده مدحیه

| | |
|---|--|
| وی آنکه دستت در گرم سخی و تان پرورد هم از رسوم سعادت آیین نیز دان پرورد تا تا ترا دست هم صد پرورد گستان پرورد | هی آنکه رایت در حکم بقراط و لقمان پرورد کلکت نگاه میبیب بر دم و بد صد سکت در زرم چون نبی قدم و آنکه بر افزای علم |
|---|--|

| | |
|---|--|
| <p>هم منطقت گاه سخن در حسن پرورد خلقی نطقت در امان چون مه که جهان پرورد بیخوف فعلت این زبان ام لبسان پرورد از عدل و تعریف زود گت ظالم جان پرورد هم فکریت ایمن از زلل تهویب جهان پرورد</p> | <p>دستت که فضائل من بزاید از کنی سخن حکمت روان امرت روان از قیروان تا قیروان افعال خیریک جهان از مصلد ذاتت جهان ضیف تو غیر منصرف گردد بیابست کف هم در قضایا و جمل طن و قیاست بدل</p> |
|---|--|

دیگر فکر فضلاء

الحمد در عهد حکومت جناب قدر دان ارباب علوم و مرتبه شناس اصحاب نوم نواب مختار الملک
 بهادر دام فیضانه از ملک ملک فضلاء علی و عجم جمع آمده این بلده را رونق تازه و شهرت
 بی اندازه بخشیده اند اینچنین مجمع فضلاء در کد اسی بلده از بلاد هندوستان درین زمان است
 اگر باشد در عهد سلاطین سابقه هندوستان در دلی بوده باشد مصحح هر که را رنگ بونی
 دیگر است. به تفصیل اسمای سامیه ایشان آنچه یاد دارم است

| شمار | نام | شمار | نام |
|------|------------------------------------|------|--|
| | مولوی سید اشرف علی صاحب | | مولوی حاجی کریم الدین صاحب - |
| | مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس الی - | | مولوی حمید الدین صاحب فرزند مولوی |
| | مولوی نیاز محمد صاحب بدخشان - | | حاجی فضل الله صاحب مرحوم - |
| | مولوی امین الدین خان صاحب بلوی - | | مولوی فضل علی صاحب - |
| | مولوی معین الدین خان صاحب بلوی | | مولوی احمد علی صاحب شکر گنجی - |
| | مولوی اکبر صاحب سورتی واعظ | | مولوی شمس الدین صاحب - |
| | مولوی احمد علی صاحب فرزند ایشان | | مولوی فضل حق صاحب |
| | مولوی حیدر علی صاحب فیض آبادی | | مولانا آل حسن صاحب مانی - |
| | مولوی عظیم الدین حسین صاحب بخاری | | مولانا حاجی حافظ عبدالعظیم صاحب کنسولی بخاری |

| شمار | نام | شمار | نام |
|------|--|------|---|
| | مولوی نور الحسنین صاحب - | | مولوی بدیع الدین صاحب - |
| | مولوی عیدالحی صاحب فرزند مولانا عبدالغفار صاحب | | مولوی نور محمد خان صاحب ولایتی - |
| | مولانا وجیہ الدین صاحب بانی - | | مولوی محمد مراد صاحب متوطن فتح آباد - |
| | مفتی وجیہ الدین صاحب حیدرآبادی - | | مولوی محمد یوسف صاحب امیر حاج - |
| | مولوی صبغتہ اللہ صاحب - | | مولوی عبداللہ صاحب ہندوستانی - |
| | مولوی ابوالقاسم صاحب - | | مولوی مظہر صاحب - |
| | مولوی مسیح الزمان صاحب کھنوی - | | مولوی عبدالحکیم صاحب دہلی - |
| | مولوی انعام الدین صاحب متوطن سہلٹ - | | مولوی محمد عنایت العلی صاحب دہلی - |
| | مولوی احمد علی صاحب رام پوری شوقی القم - | | مولوی حبیب اللہ صاحب ولایتی - |
| | مولوی احمد علی صاحب متوطن تبت - | | مولانا ابراہیم صاحب - |
| | مولوی الہدو خان صاحب ساکن چیمبرہ - | | مولوی سعید اللہ خان صاحب شاہجہان پوری - |
| | مولوی وکیل احمد صاحب سکندر پوری - | | مولوی محمد یعقوب صاحب - |
| | مولوی عبد السلام صاحب - | | مولوی سید محمد صاحب بودودی - |
| | مولوی حسن رضا صاحب گینگوی - | | مولوی مبارک علی صاحب اسلام آباد - |
| | مولوی حافظ اللہ صاحب ولایتی - | | مولوی جمال الدین صاحب - |
| | مولوی عبد الصمد صاحب ولایتی - | | مولوی مفتی حمید الدین صاحب - |
| | مولوی محمد حیات خان صاحب مدرسی مدرسہ - | | مولوی خیر الدین صاحب مدرسہ - |
| | مولوی حسن زمان صاحب - | | مولوی عبدالقادر صاحب فرزند مرحوم - |
| | مولوی محمد زمان خان صاحب شاہجہان پوری - | | مولوی فضل اللہ صاحب - |
| | مولوی محمد حسین صاحب منصف کوتوالی بلدہ - | | مولوی عارف شاہ صاحب ولایتی - |

| شمار | نام | شمار | نام |
|------|--|------|---|
| | مولوی میجر محمد صاحب دلائی - | | مولوی غوث الدین صاحب مدرس مدرسہ ہمدانیہ |
| | مولوی مہدی حسن صاحب متوطن رامپور ضلع سہارنپور - | | شاہ نور الدین صاحب قادری مدظلہ - |
| | مولوی عبدالستار صاحب دلائی - | | شیخ عمر بن سعید بادامہ عمودی از فضلائی |
| | مولوی یوسف علی صاحب تاجسر - | | عرب نابینا شافعی - |
| | مولوی سبحان شاہ صاحب دلائی - | | سید عمر حیلانی شافعی عرب - |
| | مولوی سید محمود صاحب - | | شیخ حسین بصرہ حنفی عرب قاری - |
| | مولوی سید عبدالہد صاحب - | | شیخ عبدالمدین خلیفہ شافعی عرب - |
| | مولوی زوقیہ اللہ صاحب دلائی | | حبیب احمد بن ہادی شافعی عرب - |
| | مولوی عبدالمنان صاحب - | | شیخ عبدالقادر شافعی عرب - |
| | مولوی ابوتراب صاحب - | | سید خلیل شافعی عرب - |
| | | | شیخ حسن مکی شافعی - |

ازین بزرگواران بعضی ایتی ست از آیات الہی جل جلالہ و بعضی رحمتی ست از مراحم رحیم عم نوالہ
 بہ برکت انفاس قدسیہ ایشان اخلاق مردمان اینچار امور صوفیہ بخلق عظیم گم داند و با اتباع سرور کائنات
 منقر موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عادات ناپسندیدہ ایشان را مبدل بصفات حمیدہ فرمود
 بخیر نفس رساند و اجازت بخشید کہ نیک و بد و دنیا و آخرت و ثواب و عقاب و خوشنودی و ناخوشنودی
 رسول آن را بشناسند و از نامرضیات او شان محتجب و با مرضیات شان مشغوف باشند
 فائدہ دانستی ست کہ این بلکہ فرخندہ بنیاد با مردم دو در داری کی بدوزخ نماید و کی بہشت
 گراید اگر کسی در دنیا وضع خود را ترک دہد و مقید بقیدی نباشد در خوردن و نوشیدن و در
 زندگی کردن و عبادت نمودن و بگفتار و رفتار و کردار بہر مجلسی کہ روزگاہ آنچار قبول نماید
 و بہر محفل کہ در آید بلا تکلف گردد و او را عیش فرزند باشد اگر فقیری باشد ما رت رسیدہ بجای

اور آنک باشد و نه بزبان و مردان اینجانبک بهر جا که رسد همه ضروریات اور اموجو دگر دو
 و هر وقت اور محمود گو یازنده در بهشت بود که همه ناز و نعم در دست داد و او بشیراب بیس کشلی
 مست جلو مفت و سواری مفت و تقار هفت جمله لذت و نعمات عیش اینجار چه باید گفت و اگر
 کسی وضع خود را از دست نوزید و مقید عبادت باشد و طلال را از حرام بشناسد و از نشه های
 خراب کن مردان محترز باشد و با کسی ملاقی نشود و از کسی سوال نکند و نخواهد و از آمد و شد باز نماند و
 و جای تر و دو کلام کمتر کند و از کسی بیچاک نگیرد و متدین باشد و از محافل و مجالس و کاشا و میله
 و نایب و مسابقت پریند و اکل خزشی و غیر اختیار کند و صحبت زنان را نپسندد بلکه از آنها محروم باشد
 یا بر یک تن خود قانع بود و از دیگران شرم و حیا کند همیشه در محفل و در لیل و نهار در چشم آوران
 بعین حال علوم مخفی نماید کسی از و نشان این ابر سر و نه رحمی برین آرد و نه احدی از ایشان با و اتفاتی
 بلکه از صحبت این گریزند و پریند گو کامل باشد و فنون محموده نشان نماند همیشه عسرت برین مستولی باشد
 که میراث غیر انست حملات الهی علی بنیاد علیهم السلام از تشنگی جان به نظر و در پیش اندازد بلکه بر شمع او باشد در
 نفع از وستاند اگر روشش باز آید محافظت خود ظاهر نمایند و احسان و نهند و اگر نماند شود شمع او روشن ماند
 پند از ند پس بر کسان منور عین زندگی اینجاد و زخ بود و بیچاره مردان خود را به از زریستن
 خوشترین شمار و موات را بر حیات تفوق جوید اگر اختیاری داشته باشد بپدید خوشش می بود
 اگر عوام اینجار اجم غفیر علماء و فقههم الله بالخیر و کتب اخلاق را مثل شمائل الاقیار و اخلاق
 محسنین و کیمیای سعادت و ایثار العلوم و انصاب الاحتساب درس میداوند و تعلیم منزه و
 باب الهادیه و اتمه المنقوح میشود و رسوم فسق و فجور از زنا و زوی و جنگ و جمل و کشتن
 خون و عدم صفار شارع عام و تکرار نانو و آنها و تکرار در بیجه کشادن و محافظت مخلوق و آب
 شجر خوردن و استعمال مدک و دیگر مسکرات نمودن و نزاع زن و شومی و دروغ و
 بد قولی و قریب و غدر و بیع مضتی الی النزاع و دیگر ممنوعات و افعال غیر مهند به همه یک قلم
 بند می شدند و بیشتر مردم بر راه راست می آمدند و کبر و بهار امیگز اشتند و نمیداشتند که

این از رسوم اهل فرنگ است بلکه سبب کتب اسلامی ازین توأمین معلومستند و هرگاه در مدارس سر
 علم فلاحت و مساحت و حساب و سیاق و فن نهر و کارزیر و علم جبرئیل و ارتفاع و مسقط الحجر و هندسه
 و قواعد سپاه میفرمودند مخلوقی ازین روکاری بفاع البالی می رسید و این زمره علیه خود هم و غیره
 آخرت و ننگنای دنیای برداشتنند و صدقات جاریات از تلامذه میگذراشتند و درین اشک
 نیست که مردم اینجا قوت آفنده و طبائع قابله میدارند اما مصلحی و اعطی خدا و انی حق شنای بے اثر
 اینجا حکمیت احمد دارد اگر مهت پیش روایان و جاکیمان اینجا که بر منابر علیان شسته تفحص که
 موافق مطلوب خود باشد بیان میکنند کسی آن غیر از الوجود را نمی پرسد حال آنکه برای همین
 رهنمائی و هدایت بخشی و اراده الطریق حاتم الوقت فیاض العصب جاکیرات لکوکار و پیه معاف
 و مرفوع العلم فرموده است اگر سرکار عالی فخرست اینچنین جاکیر داران و وظیفه خوران درست فرمایند
 و دریافت نمایند که آیا ایشان اینقدر جاکیر و وظیفه از سرکار والاقتدار میخورند بارشاد و هدایت
 و تعلیم علوم و فنون و تصنیف مجربات خود هم مشغول میشوند یا در منیبات و لهو و لعب مصروف و
 مبتلا میباشند پس اگر انجام منصب خود که برای آن علوفه معتد بهما از سرکار اقدس مقرر است
 نمیکند و تحصیل علوم مینمایند و نه درس فنون مذکوره میدهند بلکه اوقات خود را هم درست
 نمی کنند و در زراعت و نجوای خرگوش و شیب را در افعال بیهوده نجوشش و خروش میگذرانند بر تو
 همت سلطان الوقت واجب آمد که جاکیر و منصب و وظیفه آنها بعد اطلاع بدی ضبط فرماید تا آنکه
 باین رفق و فتی لیاقت علوم و استعداد خون و مرتب دلمه ارشاد و درین تعلیم حال نمایند تا حصول
 صفات حمیده از ان همه وظائف محصل باشند و بر شیوخ و اساتذده ایشان قسم تا یکدیگر بلیغ باشند
 یقین که باین امید پرورشش کوشش بلیغ در حصول مراد نمایند و فائز العلوم و فنون و طهارت
 و تقوی شوند و بزبور فنون عقلیه و علوم نقلیه زود عملی و آراسته گردند و بشوق تمام متوجه تحصیل
 فضائل حمیده و شمائل پسندیده گردند و کهرس از مشایخ و درویش زادگان گمراه شود و
 بد راه رود و یا عالم زاده باشد یا شیخ زاده و بمنوعات آلوده گردد و فوراً جاکیر و منصب مصرف

خیر و ضبط کرده شود و بشکلی خراب و چند از دیگران کشیده شود تا خود تمام شود بر او راست آید
 چه بوزن جنگلی را دیده ام که هرگاه در دام اقتدار آدم می افتد و گرسنه میشود همه حرکات خود را
 میگذارد و هر چه مالک معلم او را می آموزاند همچنان بجای می آرد و آنچه معلم می گوید همان میکنند
 فیل با این همه عظیم البته بوش همین که سنگی بقید آدم می در آید و هر چه او حکم میکند بجای می آرد
 و مقید ام فیلبان میباشد هر قدر شرارت و جهالت و خباثت از تن آدم بظهور می آید باعث
 آن همین شکم پری است بلقوات مفت شعرتی از معرفت بعلمت آن که پری از طعام تا
 بینی بد از نجاست که میسر از اوگان این ریاست عالیه و فرزندان منصبداران اینجا که
 بجز از علوم و لیاقت ندارند همین فاضل البانی و صحبت نا اهلان است که مبتلی بفسق و فجور میگردد
 و قبل از بلوغ خراب و الوده با مرض غشیه میگردد و بدولت علوم و لیاقت نمی رسند
 و بسیاری از آنها جاهل می مانند و اکثری دست از جان می شویند یا بقطع می رسند اگر از
 سرکار و الاجاه اول بچه ایشان بدرسه رسانیده شود و تربیت اسناد کامل متقی رسانید شود
 و پس از حصول علوم رسمیه که نوشته آمده ام بدرسه آموختن قواعد مال و اهتمام بدو بست
 و فوجداری و دیوانی و کار انجام دو اوین سپرده بشکلی تعلیم این امور کشیده شود و اهتمام
 و انصراف این مدرسه تعلیم کار سر رشته دو اوین مذکور بفقیر غریب الوطن سپرده شود در هر
 چند روز هر یک را بر سوم انجام کار سرکار و قوانین آن مستعد میگردد و در هر روز سرکار
 عالی به مجلس امتحان می در آرم و این خدمت را بته دل انجام می رسانم اما شرط این است
 که مقام اینچنین طلبه و خورد و نوش او شان و شب خوابی آنها تا داوون امتحان در همان مدرسه
 بوده باشد و خدام ضروری هر نوع در انجام مقرر باشند آری در ایام تعطیل که بعد امتحان
 برای یکماه شده باشد نزد خویش و اقارب رفته باشند دیگر هیچ چنین تربیت امید که
 بسیاری بچگان از ایشان قابل انجام کار سرکار و الاجاب بر آیند که باز احتیاج بخدمت کار گزار
 با دیگران باشد اگر بعضی بقدر شناسی این گروه پیشگوه گردد که بچشمین پیش الی اینچنین مسئله

مشهور است و ضرورت است که عند انحصور و تسلیم از سرکار عالی بر منصبداران و اولاد تا کید باشد
 که اسما فرزندان خویش نوشته بسرکار داخل کنند و هرگاه اسما آنها بقید سال و عمر بلاخطه
 در آید خود مجربانی آنها مسلم داشته بر پدران و وایان آنها تا کید شود که فرزندان خود را
 که قابل تعلیم بوده باشند بدرسه سرکار فرستاده باشند تا بعد تحصیل علوم بمناسبت علمای
 ورنه بسبب جنالت محروم از ترقیات خواهند ماند و هر شخص را باید که خلف خود را رشید
 گرداند اگر رشید نشود تا خلف هم نگزارد فقط و هرگاه بعد امتحان مدرسه تحصیل علوم و حکم
 آموختن کار و اوین فایز تحصیل گردد و بجهت سند فایز شود از سرکار عالی هر خدمتی که لائق
 استعدادش و قابل ییافت او بود بر آن ممتاز و سرفراز گردد و الحال که سرکار والا
 منصبداران را بدون آموختن کار تحصیل و غیره بر علقه مقرر و منصوب میفرمایند تا حق
 آموختگان را در تکلیف مالا یطاق می اندازد زیرا که هرگاه سرکار عالی ایشان را از اول
 علقه روانه خواهد فرمود با ضرورت بسبب نادانستن ایشان قواعد انجام کاری را سکا
 نا اهل ایشان و اتبری و خرابی کار سر رشته خود و افتاده ماندن کار بسر کار خواهد
 زیرا که از صدر تعلقه در حال که از سرکار عالی مامور شده اند کمتر کس چنان هستند که رحم
 برین ناکرده کاران کنند و ایشان را تعلیم کار نمایند و تکالیف ناکرده کاری و آموختن کار
 سر رشته بنفس خود گوارا دارند و خود ساعی بوده تعلیم ایشان پروازند پس اگر خبر واقع
 پیش از واقع گرفته شود همه این ندامت دور گردد و چون مراد مردم اینجا سر و خشک
 ست فلذا پیدایش علماء در اینجا بسیار کم است چه تحصیل علوم با تیمام میشود و بسبب خشک
 مزاجی محصل نه استاد صحبت با مردم اینجا اختیار میکنند و نه شاگرد تعلق دل خود با استاد
 دارد و نه تقوی فلذا اکثر عالم از خاک اینجا مییزد زیرا که قول امام شافعی است رحمه الله
 تعالی **شعر** شکست الی کعبه و حفظه فاقصاتی است ترکیب المعاصی فان العلم
 مفصل من الله و فضل الله الی غیره و السلام و غیره و نولاعهد و بیان که نمایان

حضور پر نور نظام و جناب نواب سالار جنگ بهادر بوقوع آمده خلاصه کیفیت آن از چهره
 اخبار فریڈ آن انڈیا مورثہ یازدہم ماہ اپریل ۱۸۶۶ء قابل تحریر است لهذا نوشتہ میشود و
 خلاصه نظام صاحب زریدنت بهادر سراج یول کی سی سی آئی مشعر برین کہ دربار
 تقریر قوانین چند بابت مقدمات فوجداری از جانب سالار جنگ بهادر کہ درین مقدمات
 چند استدراکات بابتین سرکارین نظام و گوڈمنت انگلشیہ درآمده پس درین باب رود
 قرح بسیار میان سرکار نظام و وزیر باتدبیر گردیده کہ بان ناخوشی حضور پر نور ظاہر شد
 و ہمین باعث بوزیر خود بنا بر تجدید قوانین خفگی خود ظاہر فرمودند و درین باب وزیر ہوشیار
 شدہ بنا بر رفع سکوک و خلور حضور پر نور مشغول شد پس صاحب زریدنت مسودہ دیگر تیار
 کردہ کہ بعد منظوری حضور والا بامستصواب سالار جنگ بهادر عہد نامہ جدید منعقد کرد و درین
 حضور پر نور لشکر جنگ را بر کار سفارت خود مامور فرمودہ نزد وزیر خود فرستاد پس سالار جنگ
 بہادر بران راضی نشدہ استعفا خود پیش حضور والا فرستاد و حضور پر نور ہم دربارہ منظوری
 آن پای خود را دراز فرمود فقط ازینجا مطلب خط زریدنت شروع میشود و اعنی زریدنت
 چنان ظاہر می سازد کہ مکی تکمیل امور سلطنت نظام سوای روز دربار در میان حضور پر نور و
 وزیر عظم کہ میشوند معرفت دو وکیل خاص حضور پر نور متفق در اکثر اوقات میشوند۔ بنا بر
 تکمیل بچہ مقدمات و کالت کہ عمدہ جلیلہ است ضرورت کہ دکلامی و وفہم بسیار معتبر باشند
 درینو لا بیاعت فوت شدن وکیلی بر حالش نظام لشکر جنگ را مقرر فرمودہ نزد وزیر
 خود فرستادند وزیر بران راضی نشدہ استعفا خود بحضور روانہ ساخت۔ لشکر جنگ
 آدمی مشہور و عظیم و سازش است پیش ازین دو بار در سرکار نظام ہر کردن بد خود ملزم
 شدہ است بار اول در تعلقاتی کہ بموجب عہد نامہ ۱۸۵۷ء تفویض آن بسرکار انگریزی
 تجویز یافتہ بود غایت و تاراج کرد بار دوم در تعلقہ صرف خاص کہ دہارا سیون نام دارد
 افعال شنیعہ ظلم بر رعایا نمودہ لهذا حضور پر نور او را از حکومت آن معزول فرمودہ

تعلقه راز او بر آورده بوزیر با تدبیر خود سپردند و در باره عدم پرورش لشکر جنگ بوزیر
 خود محکم صادر فرمودند تا هم سالار جنگ آنها در خیر عدم رضا انداخت از اینجا است که لشکر
 بلفظ آدمی زخته اندازست بلکه آن بذات خاص سالار جنگ حکومت سخت دارد و پس در امور
 چنین خصم چنین عمده رازداری توین و تنگ وزیر نامور بود لهذا عزت و جاه وزیر خصمت
 نداده که لشکر جنگ برین عمده جلیله مقرر و نامور شود و ثمره باین حاصل گردد و بخرای کار
 سوال و جواب فیما بین وزیر لشکر جنگ که خصم مشهور اوست غیر ممکن بود فلذا وزیر با تدبیر خوب
 پرورد درخواست گذاریندن استغفار نمود حضور پر نور بعد چند روز چنان ارشاد فرمودند که استغفا
 خود حسب دستور بگذرانند - من بر تان احوال با ضیحه و حال سلطنت آگاهی کماهی میداشتم
 و مطلع بوده ام که در زمان گذشته چگونه بوده است و حالیا چنان است و نیز بعد استخفا را دوان
 سالار جنگ آینده چقدر تبااهی سلطنت خواهد شد - پیش از تقرر سالار جنگ بر عمده حال و
 بعد ناموریش بر عمده مسطور چند سال کسی درین سرکار منصفی نبوده است که در انصاف موید باشد
 یا سرتی و در هنری و دیگر ممنوعات را از بی انصافی از خلاق باز میداشت و هر کس که رشوت نندارد
 بیشتر میگردد امید تهمید و اجاره تعلقات می یافت و مقرر می شد و این تعلقه داران سوای
 حصول رقم و زر کسی بهر عجلت که می توانستند دیگر پروای نمیداشتند زیرا که خوب بالیقین
 میدانستند که این حکومت ما چند روزه است چنانکه او شان در چند ماه بهمان ایام مبدل میشدند
 زیرا که هر کس که نایب نذرانه میگردد امید نامور و مقرر می شد و کسی نمی پرسید که باین دلیل
 و تغییر بر متغیره میگردد و گرفتار و پویه ضرری می رساند و وزیر این عمل را بندگی کرد و تعلقا
 نه حکمات بوده اند و نه عمده داران منصف بلکه مولویان چند در علاقه و بلده بوده اند و ایشان
 طریقه عدلت و نصفت هرگز نمیدانستند اما هر چه می نوشتند موافق ندیدند خود می نگاشتند
 و اکثر اوقات بجای تعلقه اسابق کسی دیگر که از سرکار بر تعلقات میرفت فیما بین این
 عدال و قتال بنا بر تقاضی یکی بر دیگری واقع میشد و هر یک از فریق از روابل و اعراب

و بد معاشان نزد خود با جمع آورده برویرانی و تاراج و غارتگری تعلقات بلا رعایت احد
 که خود چیست می بست و این آفت نهیب و غارت و تاراج سالها سال باقی میاندا و قتیکه
 حکم روانگی فوج کشتی جنبش که برای حفاظت مامورست نذیرفت — در آن زمان بلده از بد معاشان
 در و اهل و اعراب بر و معمر بوده است و هر کس که از ایشان را مان دادن میتوانست بر آن
 اطاعت او حاضر میشدند و این لوندان بکم و بغیر حکم خاوند خود برای خبر منفعت خویش ملک سا
 ساخت و تاراج میکردند — سالار جنگ بعد ناموری خود این قانون تعهد را زد و منشوخ
 فرموده علاقه را از دست اعراب بغیره تعلقه داران و اجاره داران بهمانه ادای قرضه کور
 بر آورده بدست خود آورده و بنا بر تحصیل زر مالگزاری از طرف سرکار عالی تعلقه داران ملایم
 معین فرمود تا که طریقه انصاف را رونق تازه دهند و قرض واجب ادای سلطنت را رفته
 رفته او انمود و کرده اعراب را که پیشه سرکشی اختیار کرده بودند در تحت فرمان و حکومت
 و تابعداری خود آورده پیش ازین در مالک محرم و و اهل که شدید القلب و ظالم بوده
 اند بعد از گسری سالار جنگ همه عاجز آمدند و اینهم جاری شد که هر کس از گروه و اهل
 و جرم خارتگی بگیر آمده و در جرم و آگه زنی گرفتار سرکار نظام شد آن را حسب قراره او
 قانون مجوزہ کرنل شی دیوین صاحب زرینڈنٹ سابق بحکم گورنمنٹ بعبور دریای شورانه
 کرده شد که باجرامی این قانون ظلم ایشان کم گردیده دیگران را عبرت شد و از وقتی که در
 آمده ام که ادای علاقه بنارت و اهل نیامده است قریبه به تاراج ترفقه و نیز برای بنایشان
 لشکر سرکاری از کشتی روانه نشده است — پیش ازین بجز بنوعیب زرینڈنٹ استغاثه و دعوی
 احدی در تمامی عدالت های سرکار نظام مسموع نمی شد و هر قدر که مسموع میشد بطریق عدل
 و انصاف فیصله نمی یافت و بر عکس دای زرینڈنٹ فیصله می شد و زیکه من درین بلده سیدم
 بسیاری از عرض عرضی گذاران پیش من هر روز میگفتند مضمون اکثر از عرضی گذاران
 که غله فروش بوده اند آن بود که محصول خوامان هر بار غله ما را بدعوی محصول مزاحم و محله

میشوند و حاضر میکردند و نیز بسیاری دعوی از آن قسم لو بوده اند که در مقدمات ماسه انصاف
 شده است و داد خود رسیده ایم پس بموقوفی محصول غله همه این چنین شکایت بآید و موقوف
 شدند باقی عرائض را در محکات پیش حکام و بعضی را پیش سالار جنگ بنا بر دادخواهی آنها و شام
 حال در جمله عدالتها صورت انصاف و طریقه دریافت بخوبی صورت بسته است و پایه انصاف
 مستحکم گردیده و حال پیش من کمتر عرائض میگذرد و اگر میگذرد در آن بیشتر عرضی گذار ناراضی
 خود بر قوای چند محکمه ظاهر میکند — و تحصیل زر مالگزاری اینجا مثل ملک برار و بلندی و
 صوبجات وسطه میدهند و فرق همین است که افسران اینجا هندوستانی اند و علم کم و این هم
 گویم که بسیار کم است به نسبت صوبجات ما — الحال قواعد حکومت و انتظام بهترین عنوان
 مقرر شده اند و دلیل بهتر بودن آن این است که غله خوردنی چند ماه در اینجا بطوری غرور ختم
 میشود و که پیش ازین نبوده است و به نسبت نرخ صوبجات بنگاله و مدراس که در اینجا تحویل
 ایام بوده است فی الجمله غله در اینجا از آن است و این همه دال بر خوبی کارگزاری سالار جنگ
 است اگر حالاً او شان کنار کش شوند پس چه شدنی است و درین بلده نمیدانم کسی را
 که قائم مقام ایشان شدن تواند امیری باشد یا عمده داری جلیل در سرکارین نمیده
 نمی شود شخصی که قائم مقام سر سالار جنگ شود و در واقع نیز کسی بچنین نسبت بجز چند شخص
 الا آنکه وضع و عیب او مقابل علم حکومت و فطرت سالار جنگ باشد نیست — و کسی را
 آن قدر تاب و توانائی و قدرت و وسائی نیست که جمله قوانین باضیه را که در آن سر اسرار
 طریقه ظلم و بیداد و نقصانهای رعایا و برابری است یکسر رفع سازد — کسانی که خیر خواه سرکار
 نظام اند ایشان را جرات اجراء کار نیست و کسانی را که جرات اجراء کارست خیر خواه سرکار
 نظام نیستند و کیفیت واقیبه این که جمله باشندگان شمس و معرزان مواضع و همه تا جران
 و سایر جوان و عمده داران هر دو سرکار در آتم هم بگذرانیدن استغفار سر سالار جنگ
 بهادر همه تن ناراضی هستند و اطمینان می کنند که طریقه مصالحت و انتظام خراب خواهد شد

چند کسان که در عمارت سلطنت سمرقند نظام اند و آنها را قواعد خاصی که طریقه نظامی است بود و از
پیشتر عادی و پادشاهی گیران بوده اند شادان و فرحان باشند و این همه کیفیت تا بل عرض
کردن حضور پر نور بود خواستم باری استقامت در بار خاص حضور پر نور عرض کنم لیکن اراده خود را
تا مدت مناسب نمی توانستم بامید آنکه حضور پر نور خنکی خود را بدون دست اندازی از
مبدل به بیانی فرموده سه سال از جنگ بهادر مشمول عواطف خود فرمایند و چون خیال خود را
بدون تحریک درین مقدمه محض بنامده ایتم و دانستم که بدون تحریک من در مقدمه بیخ
شدنی نیست لهذا قطعه عرضی خید سطر می برد خواست حصول ملازمت و انقطاع در بار خاص
نوشتم و این عرضی در میان آمدن جشن نسبت که در آن حضور مامور متوجه نمی شوند تا و چه در
بالا خطه علیا در نیامده بر فردوم آن حضور پر نور پس سه سال از جنگ چنان ارشاد فرمودند که من
پیش از مقرر کردن در بار امیر کبیر را نزد زیدنت میفرستم شما بوقت ملاقات امیر کبیر بازید
حاضر باشید و امیر کبیر مطابق آن نیز دم تشریف اوروند تا ما هیچک نفرمودند بجز آنکه عرضی
حضور چنان است که محبت فیما بین سمرقندین باقی ماند من هم با امیر کبیر جواب دادم که سر کار را
نیز همین منظر است و امید میدارم که حضور پر نور و حکم در بار خاص تا فخر فرمایند قطع پس از حضور
اینقدر توقف شد که مراد و باره بطور زیاد و شبت ضرورت نوشتن شد و بر عریضه آسره من
حضور پر نور تاریخ میبندم سروری در بار مقرر فرمودند و من همراه خود کرنل برکیس میطری
سکرتری یعنی لشکری کارفرما و کپتن لوییدی گنو منست میطریط چاوانی سکندر آباد یعنی لشکر
کو تو ال سکندر آباد را همراه گرفته بردم زیرا که پیشتر در زمان کرنل چارلس ویوین صاحب
که چنین معامله فیما بین حضور پر نور و سالار جنگ واقع شده بود در آن وقت نیز همین واقعه را
همراه رکاب صاحب مدوح بوده اند همین لحاظه شان را همراه خود گرفته بردم و موافق
دستور تدبیر طرف جولای رقوم دیدم که مجمع خلایق است خاموش با قاعده امیر کبیر بهار و رو
نیز زیرا که بدون طلب حضور پر نور آمده بود و مرا استقبال مطابق معمول فرموده

اندرون محل بار بردند که از حویلی خرد جدا ماندند و چون از اینجا پیش قدمی نمودم دفعه حضور
 پر نور از دروازه بازو برآمدند من پوشیار شدم و بر زین برآمدم و کفتش خود را بر همان زین
 از پای خود کشیدم و در وسط مکان با حضور پر نور ملاقی شدم و بغل گیر گردیدم و حضور پر نور
 بر سندانگ خود زیب اجلاس فرمودند و من مع همراهمان خود بر یک چاندنی که بسیار
 سفید بازوی سنگ گسترده بودند نشستیم تا نوقت جمله کار پردازان حضوری بیرون از حرم
 در یارفته بر اندازه فاصله استاده شدند که سخنی از ما شنیدن نمی توانستند پس من بحضور پر نور
 عرض کردم شروع کردم که چار سال میگذرد که برین عمده کار گزارم از ابتدای ماموری
 خود تا حال بهتری و ترقی سلطنت حضور پر نور و حفاظت دوستی سرکارین میخواستم و عرض
 من از حصول ملازمت حضور پر نور و عرض بوده است و آن اینکه بیان کنم دستوری را که ملکه معظمه
 بموجب آن بر و اینکه قابل خطاب سٹار انڈیا انتخاب فرموده اند خطاب عطار میفرمایند
 و هم حضور پر نور را ملکه معظمه اختیار اعطای آن خطاب بموجب آن مرحمت فرمودند و نیز
 ملکه معظمه اعتماد بران دارند که حضور پر نور آن خطاب را بتعظیم تمام مرا و وزیر خود را عنایت
 فرمایند فقط همین که این عرض در میان آوردم حضور پر نور خفگی خود را نسبت بوزیر خود
 بمن ظاهر فرمودند عرض نمودم که وزیر حضور پر نور امور سلطنت بندگان عالی را بچه خوبی
 و بحسن تدبیر بجای آورد و مرتب دوستی سرکارین بچه خوبی نگاهدارد و از ناخوشی و غیره چنان
 لرزان و ترسان میباشند هر گاه ایچنین عرض میکردم حضور پر نور بار بار قطع کلام فرمود
 از سالار جنگ ناخوشی خود ظاهر میفرمودند و رفته رفته تا بمن رسیدند و فرمودند که وزیر من
 بسیار تبک مغرور شده است و هر گاه مطلب او نمی برآید و همیشه باستغنائی گزرایندن می ساند
 تا بعد از آن است که احکام آقای خود را بجا آورده مورد حسنت و آفرین گردود گاهی گاهی
 بر احکام و فرمانهای مامی خندد و مضحکه می کند و صاحب معلوم نیست که پیشتر از چند سال
 سالار جنگ معاملات را چسان نمود که آن همه کار را لائق انجام ما بوده است عرض نمودم که

هرگاه حضور پر نور لشکر جنگ را برای پیام رسانی قیامین خود بدولت و وزیر امور فرستادند
 فلذا وزیر مستغنی شد و لشکر جنگ قابل این عهده جلیله نبوده ما و رای آن دشمن مشهور سالار جنگ
 است پس ذریعه آن کار و بار با نجوبی انجام نخواهد یافت حضور پر نور فرمودند که لشکر جنگ که
 من است و فرمان بردار و این هم فرمودند که در بده عدالتها میکه وزیر ایجاد کرده است بسیار بون
 کرده است عرض نمودم که پیشتر ازین قطعاً محکم نموده است سالار جنگ آنها را ما مورسانت و فلذا
 آن دقیقه حاصل نخواهد شد سالار جنگ هرگاه استخاص فهمیده و بنجده یافت ماور که دانید
 اقرار میکنم که اگر حضور پر نور وزیر خود را اعتماد می بخشند و معتاد علیه می نمایند باز گاهی استغنا
 بلا زمان حضور پر نور نخواهد گذرانید فقط ایجاد باره خلعت و بی از حضور پر نور عرض نمودم فرمودند
 که ما بدولت بشما نجوشی تمام خواهیم داد و همچنین بوزیر خود اگر چه از و ناخوش هستم و نیز فرمودند
 که ما بدولت بجرعه پانزده روز ملاقات بشما خواهیم کرد درین عرصه هر چه شما را گفتنی باشد
 بنویسید یا امیر کبیر را نزد شما بفرستم شما بلاقات او شان ناخوش نشوید و ملال نکشید بران
 عرض نمودم که برای انتظام امور سلطنت مهلت پانزده روز بسیار است اگر در عرصه دو سه روز
 در بار ثانی مقرر فرموده شود مفید تر خواهد بود اما حضور فرمودند که چندان صحت نداریم که زود
 در بار کرده شود پس قریب بود که عطر و پان عنایت فرمایند که باز تا مل فرموده ارشاد کردند
 که ای این خبر صحیح است که شما دو کونسل کلکته میر وید بجواب آن هر چه عرض کردم شاید آن
 حضور پر نور چنان یافتند که زیرینشان را تا عرصه دراز درینجا قیام کردن از سر کار ممنوع
 است و فرمودند که شما چه سبب میر وید ما مورسه کاری حال شما خوب واقفیت حاصل شده بود
 اگر ده و از ده سال دیگر قیام میکردید زیاد تر در معاملات اینجا واقفیت حاصل میکردند
 پس پان و غیره عنایت شده و ما فرجه گردیدیم و این همه معامله در چهل منٹ که دقیقه باشد
 طی شد بعد ازین چهار و پنجک صورت انعقاد در بار نظر و نه پیوسته اندازا بسالار جنگ پان
 مضمون خط نوشتیم که آنچه در باب انعقاد در بار حضور مین وعده فرموده بودند حضور پر نور

یاد و می نمایند درین مهم هر چه چار روز گذشت و هر قدر که دیر میباشید سلطنت حضور پر نور را
 ضعف می بخشید و سرکار انگلیزی که دوست قدیم این ریاست است طول این معامله را نمی خواست
 تیاریخ نسبت و سوم باز امیر کبیر نزد م تشریف آوردند بن بامیر برصورت گفتیم که حمایت من بسیار
 محض برای آن است که بدستظامی پامی سابقه رارفع نموده امور سلطنت را با حسن انتظام و
 بخوبی تمام انجام میدهد و نیز فیما بین سربکارین پایه اتحاد را مستحکم نموده است و سواران امیر کبیر
 کسی نمیداند که سالار جنگ امور سلطنت را چگونه با مانت و دیانت خود بجا آورده است و
 نظیر سالار جنگ نیست که در چنچامید آید و اگر آید با تجربه و آزرده ساله او که برابر باشد و
 امیر کبیر از بد انتظامی پامی سابقه هم خوب آگاه و واقف اند که بسبب آن ماموری که بخدمت
 و دادن فلک برابر بوقوع آمده و اگر چنانکه انتظام این ریاست فی الحال است بر زمانه سابقه
 می بود و وقوع این هر دو امر بر آئینه دشواری نمود و اگر حضور پر نور قوانین سابقه را رواج
 دادن خواهند ممکن نخواهد بود بلکه ضرورت است که حضور نظر بر ترقی انتظام حال داشته بهین طریق
 را در اطراف و کنایات مانک خود رواج فرمایند و رونق افزایند و این هم حضور پر نور را مانت
 است که از قوانین ضروری که برای دستگی ممالک فائده سلطنت لابد باشد ناخوش شوند و
 جایش امیر کبیر فرمودند که حضور پر نور با جوار تجدد قوانین از سالار جنگ خانیستند مگر استکبار
 استکبارشان ناخوشند و گریه دیده اند و حضور پر نور متحمل آن شدن نمی تواند و میفرمایند که سالار
 مدام را بدادون استغفای خود قیصر میماند باقی باعث دادن استغفای سالار جنگ را معلوم
 نیست باعث آن فقط با حضور پر نور را واضح باشد یا سالار جنگ را معلوم بود مگر انقدر معلوم
 است که حضور پر نور بدادون استغفای بسیار ناخوش است گفتیم که این سالار جنگ استکبار است
 استغفار عجلت کرده مگر حضور پر نور را مانتا سبب نبود که لشکر جنگ را مانتا سبب نمودند پس متعسر
 استم که این مقدمه بر طریقه که شدن تواند غیر خوب نیست علی ایاد و مغزولی سالار جنگ از عهده
 سرکار انگلیزی بپذیرد و حضور پر نور خواهد شد حیرت که در مانتا سبب سربکارین به اتحاد ایشان فلک

تفرقه خواهد رسید نمایی انتظام و زرا سابق که حضور پر نور را در حالت بد انداخته قدری اثر
آن با هم رسیده الحال مقدمه دیگر است که ما انتظام بدر اجلاس حضور پر نور دیدن نخواهیم توانست
تا اثر این بد نظمی در سعادات سرکار انگلیزی نرسد بلیا و این جمله مراتب ابواب میگویم که
حضور پر نور را بسیار ناسبت است که مانند سالار جنگ وزیر پیروزانند که او انتظام امور سلطنت
را سرانجام دهد این گفتن من بر فرزند امیر کبیر سخت آمد و تلخ گذشت و سوالاتی که امیر کبیر
فرمودند آن معلوم شد که هنوز ایشان اثر بد انتظامی سابق را نفهمیدند و کار حال را که باز
عنوان انجامش میشود هم ندانستند پس من واقعات سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و
هفت را یاد دادم و نیز گفتم که اثر بی انتظامیهای علاقه حضور پر نور که در سعادات ما
رسیده بود و قری و شواری شد گو فرزند انگلیزی با انتظام و دورستی آن مصروف است
و سالار جنگ هر قدر که خائف است از ناخوشیهای حضور پر نور همان قدر خواهند است زاریهای
حضور پر نور را زیر که من مراسله که برای گذرانیدن بخور روانه کرده بودم او به نهایت
کشاده پیشانی بمن فحاشیده که اگر این مراسله بحضور پر نور بگذر انهم البته از من زیاده ناخوش
خواهند شد و من مضمون مراسله خوانده با امیر کبیر شنو انیدم بعد از گفت گوی بسیار متصد
بالا امیر مدوح فرمودند که هر چه شمارا کردنی بود کردید و هر چه مارا کردنی بود کردیم پس
بگذرانند سالار جنگ را تا ببینیم که چه می کند - سالار جنگ متابعاً عرضه بحضور پر نور
کرده بود در آن الفاظ چند بوده اند که آن را حضور پر نور نا منظور فرمودند فی الحال مناسب
ست که عرض داشته دیگر بر وضع معلی سالار جنگ روانه نماید گفتم که سالار جنگ را درین باب
عذری نیست مگر نفاهیت رعایا و انتظام ملک را خواهد بود و امیر کبیر فرمودنی فی
که بدخواست خود اینچنین ابواب را داخل نکنند زیرا که قوانین جدیدی برای سلطنت ضروری
و لازم است بران حضور پر نور را اعتراضی نمی فرمایند بهتر است که سالار جنگ درین باب بیچسبک
ذگری نساخته عرض داشته بنویسد بران گفتم که مطابق فرموده سامی بسالار جنگ

صلاح خواهد بود بعد از آن در باره عطای طاعت و استغفار آنند یا غیره گفت و گویی در آن
 ماند آخر التماس کردم که بحضور پر نور برای ختم فسر نمودن این امر ضروری بر روی یادید یا
 شود پس امیر کبیر بر خاست فرموده منخص شد من فوراً بنواب سالار جنگ خبر دادم بآنچه از
 امیر کبیر اطلاع یافته بودم که عرض داشته بود وضع معنی مشتمل بر عفو قصور خود بسیار بیگانه
 و حاجت منی بمضامین رنگین بخنور پر نور بگذرانند در جواب آن سالار جنگ هم بذریعه مراسله
 و هم زبانی بالمشافه ظاهر نمود که برین راضی هستم و فرستادن عرض داشت مذکور بحضور پر نور
 ضرورت فقط (این مقوله صاحب زریندشت بهادرت) و چنان معلوم میشد که حضور پر نور
 بسعی فرمودن امیر کبیر نرم شدند و شاید که بر خطای ذاتی سالار جنگ بابت گذرانیدن
 استغفار چیزی ضمان گرفتند که آن امید عفو یافته شد که صلاح برای گذرانیدن عرض داشت
 مطلوبه بسالار جنگ و ادم و سالار جنگ فوراً عرض داشت مذکوره را معرفت و کلا بحضور پر نور
 گذرانید حضور بعد ساعت مضمون عرض داشت بوکلای که آنرا آورده بودند برای نوشتن فقرات
 چند حکم فرمودند و خیال نمودند که در درج آن کمال قدرت و حکومت و جلال مابد دولت
 ثابت میشود و کلا را ارشاد شد که فقرات مذکوره را در عرض داشت درج کنانیده تبیین
 آن و پس از ناپسنگ حساب الامر اطلاع دادند سالار جنگ اندیشید که بدون بجا آوری
 حکم حضور پر نور چاره نیست فوراً فقرات مطلوبه حضور پر نور درج نموده عرض داشت بحضور
 پر نور روانه نمودند بعد رسیدن عرض داشت از حضور پر نور چنان ارشاد شد که درین مقدمه
 بعرضه پنج چار و ز حکم خواهد کرد - چون اینقدر مهلت برای من بسیار عرصه دراز بود
 لهذا فوراً یک مسوده مراسله بنام حضور بعبارت طول طویل تیار کردم لب آن اینکه اگر
 تا این مهلت دراز بکارهای کلان کرده شود خلل بسیار و میدهد - مگر قبل ازین که
 ترجمه آن کرده بحضور پر نور گذرانیده شود سالار جنگ مرا مطلع گردانید که شما باین مضمون
 با امیر کبیر اطلاع دهید که بموجب فرموده سامی من بسالار جنگ صلاح دادیم چنان قبول کرده

عرض داشت که گزاینده پس باز حضور پر نور که مهلت پنج چار روز میخواهند این مهلت نخواهد
 خوب نیست اگر چه در میان فرمان حضور پر نور و مضامین امیر کبیر تفاوت بسیار بوده
 است تا هم آن را سالار جنگ قبول کرده بجا آورده پس برای معافی بهانه و دیر میخواست
 نیست من بعد حضور پر نور فوراً و کلامی خود را دو باره فرستادم که سالار جنگ بنویسد که
 من بدعهدی و بیوفائی باز نخواهم کرد این سخن بر سالار جنگ بسیار شاق گذشت بدین
 او قلم رسانید که فرمان بجا آورد و درج کرده فرستاد پس تبارخ دوم پانچ دربار مقرر شد
 که حاضر شده نذر گزاینده که منظور شد و جواب سلام بخشیدند درین اثنا بحضور پر نور اطلاع
 کرده شد که گروه غارتگران سمت جالنده جمع شده اند تبارکش ارشاد کردید و در بار برخواست
 گردید و تبارخ چهارم سالار جنگ بر کوهی من آمده تا بد برگفت و گوی گوناگون کرده ماند
 مانند گفت گوی اعطای خلعت و خطاب ستاره هندی که بران ختم تحریر خود نمودم فقط
 فصل در مختصی از احوال چند امر ای زمانه حال که در اینجا موجود اند می نگارم و یاد از نامها
 ایشان میدهم تفصیل را فرصت نیست که همه حسب و نسب ایشان را بیان کنم چه کتاب
 سه بطول میکشد و زمانه فرصت نمیدهد و کسانی که قدیمی اند ذکر اصول ایشان در کتاب سابقه
 مثل سوانح دکن و رسوخانی و ترک آصفیه و حدیقه العالم و تجلیات جوهر موجود است و بزرگان
 نو دولت اند و نشان بر اهمه میدانند و ستمه اند همین است که در هر دوره فلک سرخیلان جدید
 سر بر می آزند و فقیه که غریب الوطن وارد حال مهتم از کجا و قوت یافته باشم که نام بسمله
 حفیات بر نگارم چه امر از اینجا زیاده از شمار اند نواب در راجه و جمعه دار و سر رشته داران
 اینجا را همچو اوار فلک حبالی و شمار نیست بدانکه سوا بزرگانیکه حال ایشان بیشتر مذکور
 شد از صاحبزادگان نواب محصام الملک بهادر اند که جامع علوم مقبول و مقبول اند و
 جناب نواب ذوالفقار الدوله بهادر که حاوی فنون هند و معانی و اصول اند اله تعالی
 فرزندان ایشان را نیز صاحب اقبال و دولت و دروغ و سخاوت و شمت گرداند

و پسران نواب مبارک الدوله بہادر مرحوم اند و از منشیان این سرکار عالی نواب علی محمد
 علی محمد خان بہادر شہندہ یعنی اند و نوابا وہ خوبی اقبال نواب کرم الدوله بہادر و والدہ
 این سرایہ عقل و شہم جناب نواب قیصر الدوله بہادر و پسران فتح الملک بہادر مرحوم و
 نواب اشجع الدوله میر جنگ بہادر و نواب زور آور جنگ بہادر و نواب شمشیر جنگ بہادر
 و نواب امداد جنگ بہادر و پسران شہ باز الملک نواب رونق علی خان صاحب مرحوم
 و نواب عسکر جنگ بہادر و پسران نواب بنی نظیر جنگ بہادر کہ نام نامی ایشان را
 یاد دارم و نواب سعید الدوله بہادر صوبہ حیدرآباد و نواب شہریار جنگ بہادر صوبہ
 اورنگ آباد و نواب منصور یار جنگ بہادر و شیر زادگان نواب رکن الدوله بہادر
 مرحوم اخئی نواب بین الدین خان بہادر و نواب اشرف الدوله بہادر و نواب حکم
 جنگ بہادر و نواب مہدی حسین خان بہادر فقط و نصیر یار جنگ بہادر و نظام نواز
 بہادر و محمد نواز جنگ بہادر پسر حاجی داراب جنگ مرحوم و نواب غریز الدوله بہادر جنگ
 بہادر بہادر بخشی صرف خاص و نواب محترم الدوله اعظام الملک عرض بگی بہادر پسران
 نواب رشید الدوله بہادر و مہدی یار جنگ بہادر و یادگار حسین پسران نواب شہد الملک
 بہادر میرنشی سرکار آصفیہ بہادر کہ سہ برادر اند فقط و بنام ایشان آشنائی دارم
 و نواب تہنیت یاور الدوله بہادر نارنولی و نواب لشکر جنگ بہادر و نواب حاجی
 ارادت جنگ بہادر و نواب مشید جنگ بہادر و نواب ناظم جنگ بہادر و نواب
 اعظم جنگ بہادر و نواب محمد اکرام الدین خان بہادر و نواب حسین دوست خان بہادر و
 نواب حاجی محمد اسلم خان بہادر و نواب اعظم جنگ بہادر داروغہ توشخانہ و نواب
 قوت جنگ بہادر داروغہ شکارخانہ بیرونی و نواب قادر الدوله بہادر و نواب قدیر جنگ بہادر
 و نواب مہو جنگ بہادر و نواب نصرت جنگ بہادر و نواب بہرام الدوله غلام نبی خان
 بہادر و نواب جعفر علی خان بہادر عرف ابو صاحب و نواب صولت جنگ بہادر عرف

عهد و میان و برادر ایشان ناصر میان و نواب رفیع الدوله بهادر و نواب انتظام الدوله بهما
 جو اهر جنگ پسران علی اللدخان حیدر الدوله مرحوم و نواب بهادر الدوله بهادر حال عرض می
 و نواب دلاور الدوله پسران نور الامراء مرحوم منڈال سامانی خواجه رحیم الدین خان پسر
 عظمت جنگ بهادر مرحوم و نواب غرت یاور جنگ بهادر متولی مکہ مسی سپہ جبارت الدوله
 مرحوم داروغه گرد حضور پر نور و نواب حیدر علی خان بهادر داروغه کتب خانه حضور پر نور و از
 هندوان که بلقب بر راجه اندر راجه نیکت را و بهادر نیر راجه را و ربهما بهادر و راجه ابن
 بهادر نیر را و موصوف و راجه هری هر را و بهادر پسر راجه نانت گو نند زین بهادر داروغه
 جو اهر خانه و راجه نانک بخش عرف راجه بهادر پسر راجه چند و لال بهادر و راجه رام بخش بهادر
 برادر زاده مهار راجه چند و لال بهادر یعنی پسر راجه گو بند بخش بهادر برادر خرد مهار راجه
 چند و لال بهادر و راجه نرندر بهادر پیشکار نیر مهار راجه چند و لال بهادر حاتم دکن و راجه
 شکر را و راجه رایان امانت و نوبت بهادر و راجه اندر حیت لال بهادر مالکان دفاتر سرکار
 عالی آصفیایه و راجه مرلی منوم بهادر پسر راجه شنبه پیر شاد عرف علام رسول و راجه
 گوپال را و بهادر نیر راجه اندر و راجه گیش را و بهادر و دیگر از معرزان جمعداران مثل سیف الدوله
 بهادر و برق جنگ بهادر و مقام الدوله غالب جنگ بهادر و رفیق یاور الدوله بهادر بسیار
 اندر برای اقتضار و اختصار بر همین کفایت رفت و السلام در اینجا سخن دیگر هم لائق گفتن
 و قابل نوشتن است که نواب محمد الدوله مرزا علی محمد خان بهادر بن نواب مزار محمد علی خان بهادر
 متوسل آبا ی این خاندان آصفیایه اند که همیشه ترقیخواه و خیر پژوه این سرکار و الا اقتدار
 بوده و همین فریخته قدیمه و خیر اندیشی و نیک سگالی از حضور پر نور سلطان البرین و قاقان البرین
 سلطان ابن سلطان سلطان عبدالعزیز خان خلدالد ملک و دولته محدود امور و عواطف شایمانه و مطمح
 الطاف خسروانه شدند چنانچه این تجدید بموجب خط صفوت باشاه که بزبان ترکی بوده است
 بلسان فارسی ترجمه آن کرده میشود هم واقع نقل آن این است **فصل صاحب فتوت**

شهنشاه بکنی مباحث جلوس همایون مسعدت مقرون جناب بادشاه جدید و مطابق اشاره که
 در باب تجدید نمودن امر عالی عهد شهنشاهی واقع شده درین کت یک قطعه امر عالی مجدد
 تحریر یافته بطرف شریف شما ارسال کرده شد و نیز بعد ازین امور مصدره بحسن اتمام و غرت
 تمام سرانجام خواهند نمود درین سیاق این منیقه اعتمادی ترقیم کرده شد تصفوت و ترجمه فرمان
 سلطان البربرین خان البحرین السلطان بن السلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الله ملکه و دولته
 بنام قدوة الامجد والاکارم مرزا محمد علی خان زید مجده این است چنانکه استیفاء اسباب
 لازمه حمایت و صیانت های تجارت اجنبیه که در محالک دولت علیه مآد و رفت دارند کرده میشود
 همچنان و قایم حقوق ممتازه تجارت دولت علیه مآد در محالک اجنبیه آمد و رفت نمایند از لازمه
 است بنابراین بهر تسویه نمودن و نظر کردن در امور خصوصیت های واقع تجارت دولت علیه
 مآد بهر سال از اقطار تجاریه به بندر کنی آمد و رفت می کنند قدوة الامجد والاکارم مرزا محمد علی خان
 زید مجده که بمحمد عالی محمد عثمانی شهنشاه هستند و بسبب جلوس همایون میامن مقرون ملوکانه مآد
 خصوص تجدید ماموریت و برای اجرای نمودن خصوصیت های که تجارت لازم خواهد شد مطابق
 اراده سینه ملوکانه امر همایون شانمانه سفوح و صدور پذیرفته بمقتضای نیفت آن از دیوان
 همایون ماین امر حلیل القدر متضمن القام و ماموریت مومی الیه صادر و ارسال کرده شد
 پس مومی الیه بعد ازین من کل الوجوه حمایت و صیانت تجارت بابعان دولت علیه مآد از اقطار
 تجاریه به بندر مذکوره آمد و رفت نمایند در واقعات مخصوصه موجب و قایم جمیع احتیاقات نیاز
 شده اسباب و وسائل آنرا استحصال و استکمال کنند و در حسن تسویه و کامل نمودن مقدمات
 ضروریات تجارت نیز باقدام و بغرت تمام اجراک لازم کارگزاری نمایند و باستقامت مقدمات
 مقدمات چنین و چنان کنند و بر علامت شریفه ما اعتماد سازند تحریر در اوایل شهر شعبان المعظم
 سنه هجری سال یک هزار و صد و هفتاد و هشت نبوی درین فرمان بحکم الملک سربلایه ذات
 گرامی ایشان را بنام نامی والد ماجد ایشان نام فرموده اند که داب سلاطین است که بیشتر

فرزند نامی را بنام والد گرامی یاد می فرمایند یا بحکم حکم لخمی علی محمد باشد و محمد علی اسحاق صاحب حجاز
 ایشان در قدردانی و کارشناسی و تجربه کاری و سیاحتی و زبان دانی و اہلیت و لیاقت و وضع
 افراد و احوال و ایشان یعنی معتمد الدولہ مرزا علی محمد خان بہادر از طرف ملکہ محنتیہ الہکستان
 عہدہ دار حفاظت محدلت عامہ رعایا در دار الحکومت بمبئی و کسب مختار سلطنت علیہ عثمانیہ یعنی
 قسطنطنیہ در شہر بمبئی و رسم رکن مجلس رایل ایشیاٹک سوسائٹی در لندن و ہم مجلس جغرافیہ بمبئی
 رارکنی و یک رکن مجلس بادشاہی دریافت احوال سمت شمالی کوپن ہیگن و نارک میدانشہ ^{القدیر}
 فرزندان ایشان تا بنام صاحب علیا و مدارج قصوی رسد **فصل** چون این بلکہ فرزند بنیاد
 مجمع مردم ہرزبان گردیدہ است بہ سبب قدردانی رئیس اینجام اہم اقبالیہم مردم ہر ملک دیار
 جمع آمدہ اند لہذا زبان اینجام مجموعہ السنہ گردیدہ است ازیراکہ درینجا اکثر تری و رومی و ترکی
 بخاری و فارسی و ہندی و اردو و پشتو و بنگالی و تلنگی و مرہٹی و اروی و کٹری
 و عربی و پوربی و حبشی درین بلکہ بکثرت شائع است اما در ملک نظام بیشترہ از زبان
 جاری است کہ بان حکام را ضرورت می افتد اگر حاکم دانائی آن نباشد ضرورت تبرجان می افتد
 یکی مرہٹی و دوم تلنگی سوم کٹری چہارم اروی اگر تفصیل آن درینجا نگارم کتاب دانیشو
 و زبان اردو را مردم ہی اینجا زبان مسلمانی نامیدہ اند ہر گاہ از وہقان این ملک می پرسند
 کہ تو زبان مسلمانی میدانی پس او اگر چیزی می فہم میگوید کہ فی یا بان و اگر بیخ نمیدانند بیخ
 یا اگر کسی در زبان اومی پرسد کہ زبان مسلمانی میدانی او در زبان خود جوابیہ کہ نمیدانم یا بلیدانم
 و همچنین در تحریر رسم انجمن ایشان فرق بسیار است کہ بدون حصول مناسبت دانستہ خواندہ نشود
 الفاظی کہ مخصوص این دیار است در محاورہ استصواب بمعنی ذریعہ و ہمراہ و معرفت تقصیر لفظ
 تعظیم است کہ خود پیش بزرگ قبل از عرض کلام میگوید تقصیر بندہ حرہ و باز از خود بدولت سجاتہ
 ابو و پس بجای لفظ جناب و حضرت و حضور و کرامات بیان می کنند انکار بمعنی مطلق است
 و بہاژ مطلق درخت را گویند گرگی زیر ہامہ مخصوص باشد کفچہ نیم تنہ را گویند سگی یکبار

موصده و یا مجهول و کسر کاف فارسی و یا معروف و بعضی زود و نکو بفتح نون و ضم کاف تازی
 و واو مجهول بعضی نیست و انکار و نه که حرف نفی است ^{۱۰} هیکل بکسر بار فارسی مخلوط الهاد یا ^{۱۱} محرو
 و فتح کاف تازی و الف بعضی حلوی که برای فاتحه موتی سازند ^{۱۲} آنگاه بلف ممدوده نون
 نغمه و کاف فارسی موقوف جسم را نامند ^{۱۳} بدن بفتح بار موصده و دال ممله و سکون نون ^{۱۴} نگاه
 نامند ^{۱۵} آنگاه کی بهاجی بفتح هزه و سکون نون و فتح بار موصده و الف ساکن و فتح راه ^{۱۶} هندی
 و یا رختی نام درختی است که آنرا در هندی ^{۱۷} پست سن نامند و بهاجی بعضی تره و برگ ^{۱۸} پهنش
 بفتح بار فارسی مخلوط الهاد تشدید النون مع الفتح و سکون سین ممله نام باری که در هندی آنرا
 کپل نامند ^{۱۹} بتانا بفتح بار موصده بعضی نایدن و نهانیدن ^{۲۰} و هو بفتح بار ممدوره و سکون
 حرف ایجاب است ^{۲۱} پانی نهانا بعضی غسل کردن ^{۲۲} نان کی روٹی بعضی نان خمیری توری است
 آب زعفران کا پانی بعضی آب زعفران ^{۲۳} گمانا بعضی خشک برنج باشد ^{۲۴} زندگی و زندگی روپیه ^{۲۵} ختو
 باطنی بعضی خبر و باطنی ^{۲۶} والا بعضی خبر رسان که فخر باشد ^{۲۷} بوم بعضی بار موصده و واو مجهول
 و میم آواز دادن و غل کردن و شور نمودن ^{۲۸} معامله بعضی ربوا و سود است ^{۲۹} عرب ایجابی
 که ربوا حرام است و معامله دیگر است که حرمت آن را در قرآن بیان نفرموده اند ^{۳۰} لغو باشد
 منها ^{۳۱} هیکل بکسر بار فارسی مخلوط التلفظ بهاء و یا معروف و کسر کاف تازی و یا معروف
 درختی باشد که در هندی آن را ^{۳۲} دهنتر نامند ^{۳۳} گار بفتح کاف فارسی و الف و راه ممله موقوفه
 بعضی تراله که در هندی اوله نامند ^{۳۴} موزر بعضی کیلا ^{۳۵} اسامی بکسر نا بعضی ^{۳۶} ڈاکه انداختن جام
 بعضی ^{۳۷} امرود ^{۳۸} اکماڑا بفتح همزه و فتح کاف فارسی مع الهاء و الف و فتح راه
 هندی و الف درختی باشد که در هندی ^{۳۹} چرچو نامند ^{۴۰} چورو ^{۴۱} چکر بعضی ^{۴۲} چیم فارسی ضم عین ^{۴۳} چیمه و سکون
 رای ممله بعضی برگ ^{۴۴} ملایم و نرم از درخت اطلی ^{۴۵} مقطعه بعضی موضع خرد که در هندی
 نکه نامند ^{۴۶} بچلا نام درختی که در هندی آن را ^{۴۷} پوی نامند ^{۴۸} کچگاه بفتح کاف فارسی و
 سکون ^{۴۹} چیم عربی و فتح کاف فارسی و الف و بار ممدوره بعضی ^{۵۰} کزنجوه که ثمری باشد

گوره ^{۳۲} بفتح کاف فارسی و واو معدوله و فتح راء هندی و بار مختفیه بمعنی ده خرد از آبادی کلان
 جدا که آنرا در هندی پوره نامند خورده ^{۳۳} بمعنی فلوس و وطن بفتح واو و طار مهمله و سکون نون
 بمعنی حق و رسوم کولا ^{۳۴} بضم کاف تازی و واو مجهول و فتح لام و الف بمعنی شمال پوندا بمعنی
 گوسفند که هندی بهیر اوسید یا باشد ^{۳۵} و چیللا بمعنی بزبز که هندی بگوزا نامند پیرسون ^{۳۶} بمعنی سالما
 باشد کملگا ^{۳۷} بضم کاف عربی مخلوط الهاء و سکون لام و فتح کاف فارسی و الف بمعنی زرگا و
 میش که هندی بهیسا باشد کملی ^{۳۸} بضم کاف عربی مخلوط الهاء و تشدید لام مع کسره آن و یا بحر
 بمعنی کلید که کنجی در هندی باشد لاندکا ^{۳۹} بمعنی گرگ کل بیل بمعنی گلو که درختی باشد لیالی ^{۴۰} کمل
 بفتح کاف عربی مخلوط الهاء و تشدید لام الف با فتح بمعنی خرمن کولسا درخت تال که ناما برگ
 او را کوسی کی بهاجی گویند لوٹ ^{۴۱} بضم لام و واو مجهول و تار هندی موقوفه بمعنی سیلاب
 کامونی غنبل الثعلب را نامند که به هندی کوی باشد بدنال یاد یوانه گاندا درخت فی که
 هندی آن را نرسل نامند پلا بکسره بار فارسی و تشدید لام الف مع فتح آن بمعنی بچه از تهم
 که باشد از آدوچ یا از چرنید یا از نرند سپلک ^{۴۲} بکسره سین مهمله و سکون بار فارسی و فتح لام و
 سکون کاف تازی بمعنی غرفوت است که آن را در هندی چیکلی نامند و کم بفتح واو
 و سکون راء مهمله و فتح کاف تازی و سکون میم بمعنی مشقت قید پر شارع که در هندی
 آنرا اچالی نامند که وچوب فروش بمعنی سپیاری فروش چم کوڑه ^{۴۳} بفتح جیم فارسی و
 سکون میم و ضم کاف تازی و واو معدوله و فتح راء هندی و های مختفی بمعنی بزرگ و رخت
 است که آن را در هندی بهندوه و کچانو نامند کمالی ^{۴۴} بمعنی بیدار و کاروری یعنی بدای
 کچا کندی و دای مند و عقاقیر فروش و سیندنا بمعنی کشیدن گولی بفتح کاف فارسی
 گوسی و بهونی که مار باشد و چاپ و شاب کوشی سوداگران باشد و چا وری تمانه
 وچوکی و نا که را گویند و عاشورخانه امام باړه را نامند وچپ ^{۴۵} بمعنی چمنین که هندی پون
 گویند و معاش بمعنی آمدنی و تنخواه گوم بضم کاف فارسی و واو مجهول و میم موقوف

ہزار پانچ کہ کنیکچور باشند و کلمۃ النعم کاف فارسی و سکون نون و فتح تاء ہندی و بار مفتحی
 تالاب ڈکوری یکسہ ذال ہندی و ضمہ کاف عربی باوا و مجهول و بار معروف کہ مکی
 پرنده ست کہ از گل خانہ می سازد آن را در ہندی انجمناری و بلنی و کو مہاری نامند
 و فارسی اینجا از فارسی تمام دنیا جداست و این حالانہ شدہ ست بلکہ تغلیط آن از قدیم معلوم
 میشود و چنانکہ از کاغذات کہنہ یافتہ میشود و حال اردوی اینجا را نیز پنجین باید شمر دیر
 فقرات چند در اردوی انجامی نگارم تا دستور اردوی اینجا معلوم گردد بد آنکہ حساب چار گلزار
 شہداری نگار و فضیلت بخاری اور مسلم ابوہریرہ رضی اللہ عنہ سی روایت کہتے ہیں کہ
 فرماتے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ایک شب کو خواب میں دیکھا میں کہ دو ایک
 چاہ پر رکھا ہوا ہے اوس چاہ سے جس قدر خداوند تعالیٰ چاہا سنید میں پر ابو بکر رضی اللہ عنہ
 اوس دو کو لینی ایک یاد و مرتبہ سنیدی اور او کی کشتش میں ناتوانی تھی حق تعالیٰ اول کو
 مغفرت کری پر عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ اوس دو کو نبی بہت سنید ہی کہ تمام نشہ لوگ
 سیراب ہو گئے تو وہی کتاب تہذیب میں لکھے ہیں کہ اشارہ خلاف کیے ابو بکر رضی اللہ عنہ
 کی اور ترقی اسلام و حصول فتح و فتوح ممالک و اعلا رکلمۃ اللہ زمانہ خلافت میں عمر بن خطاب
 کی ہے فضیلت ترمذی حاکم اور ابن ماجہ مرۃ بن کعب سے روایت کی ہے کہ رسول اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فتنہ باجو ظہور میں آوینگے اسکا ذکر الہام عیبی سے ارشاد فرما رہے تھے کہ ایک
 شخص چادر اوڑھی ہوئے اس جا سے گزرے رسول اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمائی کہ اس وقت
 یہ شخص حق پر ہو گا مراد اوس سے اشارہ طرف بلوا اور شہادت ذوالنورین سے ہی
 راوی کہتے ہیں کہ میں جا کر تلاش کر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے حضور میں عرض
 کیا کہ وہ شخص عثمان رضی اللہ عنہ ہیں در جواب رسول اللہ نعم فرمائی فضیلت طبرانی
 ام سلمہ رضی اللہ عنہما سے روایت کی ہے کہ فرماتے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 جو شخص علی کو دوست رکھا گویا جہکود دوست رکھا اور جہکود دوست رکھا گویا خدا کو دوست

رکما اور جو شخص کہ علی سے عداوت و بغض رکھا گویا مجھے بغض رکھا جو مجھے بغض رکھا گویا خدا
 بغض رکھا اللهم اجعل من مجتہد امین فصل در بیان لباس مردان اینجا واسلمہ ایشان
 ووز ذکر البسہ زنان اینجا و زیور ایشان بدانکہ ہر گاہ مردان اینجا بدر بار حضور پر نور حاضر میشوند
 عام لباس جامہ و دستار منصب داری کہ بر وضع دربار شاہی ست و دوشالہ و در مال یا
 دوپٹہ و پیکہ و پرتلہ قبضہ دار و شمشیر یا پیش قبض وزیر جامہ سفید یا از شروع یا کتخاب یا
 گلبدن و کفش و کتبی یا لاہوری پوشیدہ حاضر دربار میشوند اگر دستار منصبی یا عامہ نباشد
 بدیگر دستار دستوری حاضر شدن بلبار حضور پر نور نمیدہند اما حکام انگریزی بلکلام و لباس خود
 حاضر میشوند اما موزہ لب فرش از پاپرون می کشند و عموماً مردم اینجا را همین لباس ست اما
 انگر کہ چین دار با کتیبہای بسیار و دراز کہ از کتب ہم گذشتہ زمین رامی بوسہ میدوشند و در جا
 رسم پنجاب نیست و ہم پات جامہ بسیار نمیداشند بلکہ جامہ اینجا بطور نیمہ ہندوستان میباشد
 و بند ہم نسبت ہندوستان کمتر دارند و چولی آن قریب بسینہ میدارند وزیر جامہ مردم اینجا
 اکثر چیت و تنگ می پوشند و رومال رنگین از دیو رکندہ یا از چرم یا از رنگل گری بہت
 دارند و رومال شبھی سفید یا شال یا دوپٹہ نبارسی یا ناوٹیری بر ہر دو دوش ہچو بالا بند
 می پوشند و بعضی از دلاوران و شجاعان اینجا چلتہ و جوشن وزرہ و دستانہ آہنی
 و خود و چار آئینہ میدوشند و تفصیل اسلمہ اینجا این ست قرابین و بندوق باقسام و منجہ
 و پیش قبض و شمشیر بانواع خود و کٹار و جنبہ و خنجر و بانگ و قرونی و چھو اوکتی و سانگ
 و برچی و نیزہ و تیر و کمان و تیر و سکین و سنگین و تبتانی و چھورا و شیزچہ و کتا و بان
 و لم و سیلابہ و ٹیہا و لباس زنان اینجا بیشتر کرتی و چولی وزیر جامہ بسیار تنگ و دوپٹہ
 بسیار دراز از زمان شرفاز از اکثر پوشند اما لنگہ بسیار میدوشند و پیشواز را پوشیدن
 رسم کتہ ست و تفصیل اسمار زیور ہائیکہ زنان اینجا میدوشند این ست نہتہ یعنی خلقتی
 و ٹیکا و تعویذ و چولی و چاند یعنی سیس پھول و سارہ سوچ و بادلیان و چاند بادلیان و بھدرو

و بگیان دو و مرکیان دو و لوکا دو و چو کریان و چندین بار و چو کریان لهریا و چتاک
 و پکنی دو ال و نشی و چنیا کلی و مالا و کر نهول دو و کدی و یک و لچب حب اوسی
 دست لرا و بدی و مرزابی پر داه و جهل ملی و چو دانی و چکرمان که در گوش و اسی
 و ران می اندازند و باز و بند و پنج بند و دست بند و نورتن و کره و بازو و سپری و کنگر
 و پو چیان بدانه اکه یا بدانه گندم یا بدانه که تمه میر و بدانه پی جمله انگشتان دست و انگوی
 و آرسی و یای زیب و توره ختم کبوتر و پاییل و کوکرو و بیری و لول بضم لام و واو
 معروف و گجری با یای مجهوله مثل بفتح میم یعنی جمله انگشتان با نهمشت عدد و یک لزرک
 و چهلیدان پس گوش و بلاق و در و پچومی و جهالتوری و جهاتجن فقط و اگر زن بیوه
 میشود چوری طلای پوش فصل در بیان خورش مردم عوام و خواص اینجا بد
 بدانکه خورش مردم عوام اینجا از غراب شیرمان زرت تر و یعنی جوار را میخورد و نیز از ان
 و لیا ساخته پاترشی و ماست میخورد و نیز از زرت میسید انیل می سازند یا پهنار که مندوا
 باشد ساینده و آب انداخته میجو شانند هر گاه بچو آتش غلیظ میشود و در ان نمک انداخته
 بچو کرمی مینوشند و نان با جره میخورد و شکله برنج را بادال یا شور بار یا باگرمی املی خام پخته
 میخورد یا با بقول یعنی بهاجی اناره که بسن باشد یا بتره خرفه یا جولانی یا مات با پاک یا چوکا
 یا سودا یا موتی که تین تینیا باشند یا چندین تهوا میخورد و امرار نان گندم یا خشکه برنج را
 بادال یا شور بار میخورد یا با ساگ ممتی و تره برگ ملائم املی نخته که چغیر باشد میخورد یا آن را
 با گوشت پخته بانان میخورد یا نان با تره اناره یا توری یا که وی سفید یا بند می یا و پسند
 که در بندس باشد یا بتره چولانی یا خرفه یا مات و پاک و چوکا و تره سودا یا موتی
 بود یا تره چندین تهوا و یا بخوند که خچیده بود یا با ترکاری پلول و شکر که و که آن را که در
 هم نامند و یا با کر بلا و یا با طیبها چمنین و دیگر ترکاری یا میخورد و نیز بلا و یا بریانی یا مرعفر
 یا شیر و برنج و کباب هر قسم و ترشی هر قسم با فراط و میج سرخ بکثرت میخورد خصوصاً

مردم خواص و عوام اینجا را با حاجی انباره بسیار مقبول و بلایع است شیرینی البته درین ملک از قسم
 که باشد مردم اینجا را بسیار مضرت فلند اکثر میخورند مگر از نوانت شیرینی هر قسم از نودات و
 حلویات بسیار میخورند و چنانکه در خانوادۀ ایشان کثرت مٹھائی خصوصاً از بادام مستعمل است
 در دیگر قوم کمتر باشد و مردم اینجا از اچار و چٹنی هر قسم که باشد رغبت تمام دارند و با چربا
 کمتر خواهش دارند و مردم اینجا اعلی را بچند طریق میخورند فلند اکسان اینجا با مرض گوناگون
 متبلی میشوند یکی آنکه مرض رقت منی ایشان را عارض میگردد و دوم بشیر ایشان را و خیریدا
 میشود سوم از زن عاجز میشوند چهارم اکثر ایشان را مرض طحال عارض میگردد و پنجم بسا
 اوقات ایشان را ضعف معده عارض میگردد و ششم همیشه هر شخصگی تزلزله میباشد و هفتم
 راشکایت مردم بزرگان است بیشتر از خانه بیرون اینجا پلاداکه که امانندی پرسند که در
 هندوستان هم پلاومی شود گفتم که نی باز گویند پس چه میخورند گفتم که خاک یا باد سبجان المند
 برنج که در ملک مانع بار امیست متمولان اینجا گاهی در خواب هم ندیده باشند و ستور
 اینجا در تقسیم شیرینی فاتحه این است که الایچی و انه یا تاشه و غیره را در سبد گرفته پیش هر کس
 شیرینی رامی نمایند و آنکس یک یک و انه از آن میگردد پس گویا دستور اینجا بمصدق مثل
 مشهور است که تبرک آن باشد که از نلق فرو رود چونکه از کویت که کیت باشد بسیار چٹنی
 می سازند و از زن و مرد و بچه و جوان آن را میخورند فلند اکثر مردم اینجا خراطین
 و حیات و حب القرع پیدامی شوند و بدان می میرند و نیز ماده پیدایش این مرض خوردن
 کینگل است بکسر کاف فارسی و یا بجهول و نون موقوف و ضم کاف فارسی و سکون لام
 پنج نوباه درخت تاژ و نیز خوردن منجل است بضم میم و سکون نون و فتح جیم تازی و سکون
 لام که ثمره درخت تاز است پس علاج حجب خراطین آنکه دو اسین تی نین اقم جو بهر دو
 است و در شفاء خانه انگریزی یافته میشود برای جوان بقدر دوسرخ و برای بچه یک رخ
 یا نصف یا ربع آن در شکر سرخ آمیخته بسته صباغ بخوراند تا پنجره و غذا از چپری

دارند که همه خواهند برآمد بعد مسهل روغن سیدانجیر در شربت یا شیر بدیند تا قبیله ماده آن
همه برآید و همچنین اشیا خوردن سبب پیدایش بیماری رشته درین ملک است پس باید که
پنڈ کجور خورده باشد که دافع بیماری رشته و قاطع ماده آن است والسلام :-
فصل در بیان دکانهای مهاجنان که درین بلده و حوالی آن نامی گرامی
اند و در سرکار حاضر میشوند معززانند تفصیل اسماء آنها از هندوان
در کاروان دکان کھمی داس و پنچمن داس گجراتی و در بیکم بازار دکان یکی هر گوپال و
پوران مل دوم دکان شیولال و جیسی رام سوم دکان کشن لال و موہن لال چهارم
صورت رام و گونبد رام مہیسی پنجم دکان امرسی و سوجان مل و چنل بندہ دکان لاله
مدن گوپال ہمیہ و در بانج شمت گنج متصل کوٹھی یکی دکان گونبد رام و مہراداس
دوم دکان پدم سی نین سی سوم دکان فتح چند و گردہاری لعل چارم دکان
موتی لال و رام دین پنجم دکان رام دین و گننا تہ و ششم ہنت رام سداسکہ
و در ترب بازار یکی دکان جنناداس و بالکرشن دوم دکان گونبد رام و کشن لال
و در چارکمان و حوض چارسو کہ مشہور بسو کا حوض کہ حوض خشاک ہم آن را نامند یکی
دکان نھل و گوردین داس ست دوم اوکان موہن لال و نیکٹ لال سوم دکان پرکیم
داس و چنی لال کہ قریب بازوی مکان نصرت جنگ بہادر ست چارم دکان کرپارام
تکسالیست و در چوک تاکسار تہ یکی دکان ناراین داس نرکھہ داس کہ در موتری
کلی بودہ کہ حال دیوالہ اش برآردہ دوم دکان شیو کرن و بی چند سوم دکان و ذکر
و رام رتن کہ قریب مکہ مسجد متصل دروازہ نصرت جنگ بہادر واقع ست چارم
دکان شیو پشاد و بی چند ناڈیٹریا درکمان شمس الامراء بہادر یکی دکان گلاب داس
گنیش داس ست دوم دکان بہولارام باکتر یا سوم دکان جیسی رام و موتی رام
و در لا بازار دکان ہر چند و حکم چند و ہری ست و از مسلمانان و دکان مرزا نائب علی

و حسینی علم که خانه ایشان در کوچه جلال است باقی دیگر بسیاری از مهاجران گرامی باشند که
 از نام و نشان آنها هرگز آگهی ندارم حال ایشان در پرفه عیب الغیب باشد و الله اعلم
 بالصواب فصل در کیفیت اکنه و مقامات بلده و جوانی آن که قابل دیداند اینکه هر سه
 پیل یعنی پیل کهنه و پیل افضل گنج و پیل چادر گهاٹ و چادر گهاٹ و چار کمان و حوض چار سو
 و مکه مسجد و مدینه مسجد و جامع مسجد و مسجد کوچک و جهان نما و گولہ آنجا و قلعه گلکنڈہ و کوه مو
 و عمارت آنجا و گنبد های سلاطین قطب شهابیه و کوه شاه شرف الدین شرف الدین قس
 و کوه سید محمود قدس و در گایوسف صاحب شریف صاحب رحمہ اللہ تعالیٰ که پاره از ریاض جنت است و
 تالاب میر عالم و تالاب میر حمله و باره دری میر عالم و چینی خانه و آینه خانه سرکار عالی و درگاه
 حضرت برهنه صاحب رحمۃ اللہ و درگاه حضرت اوجانی صاحب رحمۃ اللہ و درگاه حضرت
 حسین شاه ولی قدس سره و کوٹھی صاحب عالی شان زرینٹ بہادر دماغ سرور نگر و
 بادشاہی عاشور خانہ و مقام نعل صبا و پتھر کٹی و مکان علم حضرت عباس رضی اللہ عنہ
 و حسینی علم و چشمہ بی بی و باغ لنگم بی بی گویم غیر مثال است اما میگویم کہ بمشاهدن ہر یک
 ازین سیاح را بصیرت بچشم عبرت او زیادہ میگرد و میگوید کہ ربا ما خلقت ہذا باطلہا
 ربا و الیک انصیر فصل در بیان آنکہ در ایام تحریر این کتاب سوانح کہ پیدا شد لائق درج این
 کتاب است بدانکہ در هنگام نوشتن این تاریخ صاحب زرینٹ بہادر اعنی مستر سر جارج لول صاحب
 بہادری بی انڈی کی سی ایس آئی از حیدرآباد مبدل شدند و ممبر کونسل گردیدند و بجای ایشان
 مستر سر ری چارڈنیل صاحب کی سی ایس آئی تشریف آوردند و نہ ماہ تشریف داشتند و با
 ملازمین و جمہداران و اہل و فامر و موالی عدالت نا و امیر کبیر بہادر و سپہ وقار الامرا بہادر بلافا
 نمودند و بجنور ملاقات چند نمودند و باختر سال تمام سہ یک ہزار و ہشت صد و شصت ہفت علیہ
 کیفیت اجرای کار جملہ دواوین و احوال انتظام مالی و ملکی و فوجی را نوشتند و خود سکرٹری نان
 ڈیا رٹنٹ آف انڈیا شدہ ابلیکتہ تشریف بردند و مستر پیم ٹن صاحب ڈاکٹر بہادر مسوم شدہ

مردند و سبب زهر خوردن ایشان معلوم نشد بجای ایشان ڈاکتر این جی وند و صاحب بهادر
 تشریف آوردند و لغت کز نیل جمس استبر صاحب بهادر نائب صاحب اول زریڈنٹ ہانہا
 ہم بالچ پور مبدل گردیدند و بجای ایشان مسٹر جی جی گارڈی صاحب بهادر اسٹنٹ اول شد
 و مسٹر ٹوری صاحب بهادر نائب دوم صاحب زریڈنٹ بهادر برہم جیش تشریف بردند و
 حال بجای ایشان مسٹر جی ایچ ٹریور صاحب در تشریف آورده کار فرماند بر وزیر عید الفطر
 سال یکیزارود و صد ہفتاد و چار ہجری نواب معلی القاب قدر دان از کیا جناب نواب
 میر تراب علی خان سر سالار جنگ مختار الملک بہادر کی سی ایس آئی برای گذر ایندن نذر تفتو
 پز نور تشریف می بردند کہ برگزشتہ نصیبی کم بخت از لی روشن علی نام کنیزک راجہ سید عمر خان
 عرب گولہ بندوق بر ایشان سر کرده کہ خطا نمود در ان سیاب پر کرده بود کہ نواب مدوح آگاہ
 شدند و مردمان جلو قصد قتل او نمودند کہ او فوراً تہنچہ دیگر بار سر کرد و گولہ یک سپاہی ہندو
 و ہمراہی رسید فوراً جان شیرین خود را بر آقای خود قربان نموده بر زمین افتاد و گولہ مذکور از
 گلہ آن سپاہ برگزشتہ آئینہ بوجہ رالطوری شکستہ کہ صدمہ آن نواب والا شکوہ رسید سپاہیان
 ہمراہی آگاہ خواستند کہ او را قتل رسانند ان نواب والا جاہ مردمان ہمراہی را از قتلش منع
 فرمودہ ارشاد کردند کہ نیز تنہا کشید بلکہ زندہ اورا بگیرید و نیز صدمہ اورا بدست سپاہیان
 ہمراہی چند ضرب خفیف رسیدہ مگر اورا زندہ بدست آوردند کہ ہنوز در قید کوتوالی است
 و زخم او بعد بختہ درست کردہ میشود و ہر چند ازومی پرسند نشان از مغوی نمیدہند و او بدست
 رئیس باستع این گستاخی آن بی اوب کمال برہم شدند و حکم قتل داند و بسیار عاقبت و خیر
 مختار خود بکمال عنایت پرسیدند و فرمودند کہ امروز بسبب سنج این ساخته کہ دور از
 ہوا خواہان بادد بار نیکنم تا وقتیکہ آن مردوہ قتل نمیرسد نواب صاحب عرض نمودند
 کہ قربان حضور شوم مکنوار بہر طور باقبال حضور سلامت ماندم و بدون تحقیق حال قتل متنا
 نیست عرض پذیرا فرمودہ حکم تحقیق دادند و در بار فرمودند و چندند و ز خود بدولت گرفتند

و باقی را بدیوان مختار خود بدولت ارشاد فرمودند چنانچه ایشان تا سه ساعت آنجا حاضر بودند و ندور
 گرفتند بعد برخواست فرموده بر فیصل نشست بکشاده پیشانی و فرانس بانی مباح خیرات بر فقرا ^{تقسیم}
 فرموده آهسته آهسته تا بدولت سرای خویش نزول فرمودند و شکر حق تبارک بجا آوردند حضور
 و والده ماجده حضور و امیر کبیر بهادر و دیگر امار و ملازمین حسب مراتب تصدق فرستادند گویند
 فی صد ستم روپیه بآرندگان انعام شد هنوز علاج آن پی ادب میشود و هرگاه از و احوال ^{مست}
 پرسیده میشود خود را بر جنون زده کلمات واهی پی سر و پا بجواب سوال بر زبان می آرد
 و بیچک راست و درست بیان نمی کند از حضور ارشاد دست که بالوان اطعمه و انواع انعامات
 و عنقو تصور دل او ارشاد و خوش کنند تا آنچه فی الواقع حال بود راست راست بیان سازد
 مگر آن گمراه هرگز بر راه راست نمی آید آینده هر چه بظهور رسد واقعه نگاران ازان برنگارند یا بدار
 البوارش رسانند گویند این همه خرابی و دلیری عوام که پیدا شد محض بسبب عدم التفات
 آقای نلدار گردیده اگر همیشه در بار میشد و دست شفقت بر سر فدایان مالیده می شد هرگز کسی
 مجال اینچنین دلیری و گستاخی نمی شد گویم این سخن نافعمان است زیرا که خداوند نعمت را با نیکوکاران
 خود همیشه الفت معنوی میباشد گو برای ربط و ضبط خود بظاهر چشم می نوازند اما در باطن بانظار
 الطاف و اعطاف تربیت می فرمایند نمی بینند که بروز و وقوع این واقع آقای نعمت را چقدر
 نعم و انطراب بصدقه چاکر خود بوده است که بار بار بلا نظره ترد و مختار خود می فرمودند که امر در
 دربار نخواهم کرد که نواب صاحب مدوح اطمینان خود بحضور ظاهر کردند و ملال خاطر حضرت
 را تو خوش خاطر چاکران بعرض رسانیدند تا آنکه طبع حضرت سلی گردانیده بدر بار آوردند و ندور
 حسب دستور گذرانیدند تا وحشت عالمیان دفع گردید الحمد لله علی ذلک فصل در بیان
 اینکه نوکری بلده بهتر است یا چاکری مفصلات بدانکه بنظر حضوری سکار
 بودن در دربار و دانستن احکام و قواعد جدیده پیش از دیگران و رسیدن بانواع
 ترقیات و بودن مورد انعام و اکرام و بهر سی جمله اشیا بسبب بودن دار الحکومت و ^{تسلط}

و ملاقات امرار و علماء و فقهار و صلحار و برآمدن اکثر حاجات و صحبت ارباب فنون و بودن مرج
 احتیاج دیگران و ملاحظه جمعات و میلله با و مصاحبت حکام صدر انگریزی و حضور می رئیس و
 ملازمت و مکالمت مختار ریاست چاکری بلده رحجان بر چاکری مفصل دارد و مگر بلحاظ آنکه
 در بلده همیشه گرانی غله و اجناس میباشد و تنخواه و مفصل بحساب و پیه حالی است و در بلده
 بشرح چلنی است و آب و هوای بلده خراب و آب و هوای مفصل بهتر از بلده است و صرف
 نوکر در بلده بسیار و در مفصل کم است و آب و نمیمه و هیزم و اکثر ماکولات و منسروبات میوهجات
 و مایحتاج معاش در بلده قیمت میسر میگردد و در مفصل بیشتر مفت یا بقیمت اینان بدست میسر اگر
 در فصل غله خرید و ذخیره دارد و بگرانی نخرچ خود آورده باشد و نفع باشد و فدام مانند گاودر
 و بهشتی و دهبوئی و کناس در اینجا بانگ صرف بهم میسرند و در اینجا بوقت تمام میسر میگردد و چاکر
 بلده در بیشتر معاملات جوابدهی بسیار عاظمی میگردد و چه هر کس در معامله خود نانش و شکایت تا
 بسر کار میسرند و در بیرونجات جوابدهی کمتر است زیرا که از بیرونجات در بلده برای شکایت کتر
 می آیند و در مفصل چاکر آنجا حکومت نامه حاصل میگردد و در بلده حکومت ناقصه بدست میسر
 و ماهوار چاکران مفصل در صیغه مال و فوجداری و دیوانی به نسبت چاکران بلده در اکثر احوال
 بیشتر است پس بوجه مذکوره چاکری بیرونجات بر چاکری بلده فوقیت و غلبه دارد و بد
 فصل در بیان کیفیت روانگی قافلہ حجاج بدانکه قافلہ حجاج همیشه از بلده ^{فخند}
 حیدرآباد بیشتر در ایامیکه آفتاب در برج دلومی آید یعنی شروع ماه بهمن روانه سمت بمبئی
 میشود و در نیولا پانزدهم شعبان است ^{۱۲} هجری مطابق دوازدهم و سیمبر ^{۱۳} ۱۲۵۴ و یکم ^{۱۴} ۱۲۵۵
 است و از آنجا روانگی بهارات ^{۱۵} بنو زهم ^{۱۶} اسفندار میگردد که آفتاب در برج حوت ^{۱۷} میباشد
 الحال تاریخ سوم شوال ^{۱۸} هجری مطابق سبت و نهم جنوری ^{۱۹} ۱۲۵۴ بوده است اما تقسیم ^{۲۰}
 که بنام حجاج از سرکار نظام طبع شده میشود در آخر ماه ربیع میگرد و تا آخر رمضان المبارک
 بعده موقوف میگردد و صد باچپی داده حصول حسنات میفرمایند امیر حجاج جناب مولانا

محمد یوسف صاحب اندک ظلم که چهل و دو بار ضامنک حج را ادا فرموده اند مگر افسوس که با وجود
 بهرسانی سفارشش کامل هنوز از سرکار عالی نظام بنام نامی ایشان ماهواری مقرر نشده است
 این را خبر شومی طالع چه باید دانست زیرا که اگر در عهد چنین حاتم الاثانی یعنی مصدر فیوض ربانی
 جناب فیضآب نواب افضل الدوله بهادر دام اقبال هم بنام ایشان چیزی از وظیفه مقرر نشد
 پس کی شدنی ست امرای اینجا البته از طرف خود چیزی بخیزی خدمت ایشان می فرمایند الکریم
 رئیس اینجا را توفیق رفیق عطا فرماید تا ایشان هم از وظیفه خواری این سرکار والا اقتدار
 محروم نباشند بلازمان سلطان که رساند این دعا را که بشکر یاد شاد بهی ز نظر آن
 گذارند و صد یا مردم را هر سال از پیشگاه رئیس اعظم و امرای ایشان سامان سفر حج از نقد
 و چطبی جهاز عطا میگردد که از دیگر روسا میهند و هند حصول اقتدر و شوارست بلکه غیر ممکن و
 محال الله تعالی این خطه طیبه را محفوظ و مصون دارد **فصل** در بیان کیفیت مجلس میلاد
 رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بامه ربیع الاول در بنی خانه که جناب مولانا محمد علی الکریم
 صاحب واعظ سورتی همیشه میفرمایند اینک مکان ساخته خود را بقنادیل و فانوس و چهار و
 کنول و گلاس و دیگر شیشه آلات آراسته و پیراسته میفرمایند و دعوت عامه میدهند و جوق
 جوق از عوام و خواص و از امرار و غربا و علمای و فضلا و فقرا و شعرا می آیند و بیان احوال
 قدسیه و خصال بهیه آن سید البریه میفرمایند اما اول رقعات طبع فرموده تقسیم میفرمایند و رقع
 وینجا نقل کرده میشود که بآن جمله کیفیت واضح خواهد شد کی رقع که در سال اخیر بود و صد و شصت و سی و پنج
 بود

نشری نامعشر الاسلام ان لن
 من القیانه زکن بنم نهم
 بختان زول با ده یوش دالمی ست
 بنجا و حمل فایده فیض امیرین

اللهم
 عمت الاله علیه و علی آله و صحبه
 و سلامه عنایات بیغایات خضر
 و اوسب العطایا از طفیل ذات بابر کا

ابان موله عن طیب غصه
 یطیب عن طیب غصه
 زیجا بیا که بسط انوار نبوت
 زیجا بیا که شوق نور محمد

انجام بر نه نصیب شده است
بسیار شوق و محبت

جناب سول البرایا کافه خلق را
چنان شامل که کافر میدانی

تصنیف این طیف با دست
شخصی بود که پیشتر درین
محل درج شده است

الی لب عنید را هم بیاعت فرحت و سرور که در شب میلاد شافع یوم النشور از ان نامنظور و ظهور
رسید تخفیف در عذاب و خذلان حاصل گشته پس معشر السلام اگر برای مولد سعادت بدان خص الامان
در قیامت و انبسام نیکویم القبه در استحصال مراتب رفیعه و الکتاب مناسب بدیعه سعی بلیغ کرده
باشیم لهذا چون مهود هر سال مرده شعبه شهر پر انال لغایت آخر لیلی هفتد گانه آن محافل
مدوده الشامل برای همین احادیث میلاد جناب سرور امجاد منقطع میگردد و مشتاقین
بنابر استسعاد از تذکیر احوال قدسیه و خصائل هبیه آن سید البریه حاضر میشوند اگر آن احسان فریادم
در شبهای موصوفه بعد از غروب چهار گهر می گذشته درین خانه تصدیع کشیده از برکات
صلواته عشا بیاعت کثیره و سماعت احادیث شیریغه و سینه فیضه استفاضه فرمایند رجا که در مفهوم
و کثیر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم داخل خواهند گردید زیاده عنایات
مبدع افاضات شامل اهل حاجات باد و السلام احسن انجام من المستفی بانوار التجلی کتبه
ابوالفیض سعید الدین خادم الطلیبه محمد اکبر علی بایراد این رقعہ درینجا چند فوائد بر می آیند
یکی آنکه هنوز تذکره سرور کاینات صلی الله علیه وآله وسلم درین ملک موجود اند الحمد لله
علی ذلک که خود مستفید میشوند و دیگران را نیز شامل فیضان می گردانند دوم باین تذکره کثیره
جماعت و اجماع صلوات و مواجات و محابه میشوند سوم ایجاد ی خانه در حیدرآباد مختص باین بزرگوار
تجیه الصلوات است اتباع شیخ عظمت علی بریلوی مرحوم فرموده است باقی در تمام هندوستان
مکانی مخصوص باین نام نیست چهارم باجماع بزرگان مضمون خیر الناس من ینفع الناس ظهور
میرد پنجم یقین که این بنا فرخنده را از اوقات فرموده باشند که در هر زمان ثواب
رسان و راحت بخش مردمان باشد ششم بلاخطه این رقعہ در زمره فارسی بلده فرخنده
بر مفرسان واضح و لائح خواهد بود چه این تحریر از نقل فارسی دانان انجام است که بنظر عبت استهلا

لطافت الفاظ و اہم العطا بامید افاضات شامل اہل حاجات باد و اللہ بخش مذاق ادراک
رقم دیگر کہ در سال یکہزار و دو صد و ہشتاد و چہار طبع گرویدہ

| | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| صلى الله عليه وعلى آله وصحابة | بہ نواز اول ماندہ بخش دی است |
| وبارك وسلم لآلى سباسب قیاس | بہ نواز قبول ماندہ فیض سہولت |
| شہار بارگاہ حضرت منور شمع خجیر | ای منصفی بنور یقین این از پیر |
| جمال محمدی و منشور جامع بدری | بہ نواز لاری بیغم کہ دین دگر |
| جلال احمدیست کہ بعنانات بینا یا او | بہ نواز دین دگر |

انجلیہ کہ مہبط انوار از پست
انجلیہ کہ مشرق نور محمدیست
انجلیہ کہ شرف سہولت
انجلیہ کہ تقابین جلوه میست
انجلیہ کہ نور سہولت
انجلیہ کہ وقت کسی بوقت

کلمہ احسن ان تاریک عصیان مشعلہ اقا جیانتاب
مصدق انوار سلناک شاید او بیشتر از نذیر او و اعمی الی اللہ باذنہ و سر اجامیر اجلوہ کہ در وقت
در و دو نامعد و در گاہ آن نور الانوار صمدیت مصباح مشکوۃ احدیت بدر الدجی نور احمدی
چراغ شب کرامت صبح روز قیامت اشتنان ست کہ از بوارق مضیہ او قلوب مظلمہ گناہ گاران
منور پس با مستفیضان لمعات ضیاء کرامت و سران خیر مجلس عظمت و جلالت راضو کہ مہر محبت
شمع الشموع محفل اعتبار اہادی راہ منفرت ساخته بفرمان واجب الاذعان یا ایہا الذین امنوا صلوا
علیکم و سلوا تسلیما محکوم باشیم لهذا امید قوی کہ آن مہر الفت و رافت سعی موفورہ فرمودہ
بہ چو تقریر یہاں من ابتدا می شب ویت ہلال لغایت سنی روز بدر کمال از سماعت احادیث
شیرینہ میلاد آن سرور امجاد سعادت وافراند و ختم دعا گو را ممنون احسان و مشکور امتنان

فرمانند فقط المستفی با نوار التجلی ابو الفیض سعید الدین عفا اللہ عنہ خادم الطالبہ محمد اکبر علی
اگر چه درینجا در اکثر مقام بزرگان عقد مجلس میلاد شریف میفرمایند و حاضران را با لطافت
ظاہری کہ اعطای ربانی باشد نوازند و بہدایت صورتیہ و معنویہ میرسانند مگر لطف شیر و برنج
و شیرینی بیان بر کج اینجا در اینجا کجا کہ مفرح حاضران و فیض بخش غایبان باشد و ہر کس شریک
فیض ظاہر و باطنی گردد خدای تعالی در عمرہ و اقبال این بزرگ ہنفراید و تلاقی با امام آخر زمان

فرمایند این بقیعه فضلاء آخرین زمان است و نحیه و عظیمین هم دوران است در ظله مولانا شهید را
 که عاشق بیان میلاد رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم و مروج طریقه میلاد بهندست
 اگر چه بیطلوئی است مگر ندانم بکدام مصالح غفلت گرفتند و مهر سکوت زدند شاید بحکم آنکه دو پادشاه
 در اقلیمی بکنجد باشند مگر اینجاد در رویش در گلی میخند چنانچه بنا شد درین بلد فسخ خنده بنیاد
 طریق خواندن مولود شریف طرز دیگر دارد که جماعتها با هم مقابل نشسته بالجان خوش و
 آواز دلکش قصاید مدحیه میخوانند و در بند هر شخص فردی میخواند مگر افسوس هزار
 افسوس که مداحان اینجا اکثر بے نماز میباشند بلکه سیندهی خورده بزبان ناپاک مدح سرائی
 میکنند حق تعالی ایشان را هدایت و تقوی برکت آن مدح بخشند و ازین نجاست ایشان
 طهارت عطا فرماید اگر ارباب مجالس این ناپاکان را نطلبند متقیان را قدر افزایند یقین که
 اینها هم بشرم و حیا درآمده ترک خجاست نمایند و ازین خجاست فحش و ججاست فاش بآیند و
 الد موفق و الهدایت امر من لدیه و کل شیء یعود الیه **فصل** در بیان فرار کردن
 ملازم و موسم گیر بختن آنها بدانکه بهوئیان اینجارا هر کس که ملازم دارد باید که ضامن معتبر از
 گیرد و از و نشان چککه بشواید گیرد که هرگاه ما مردم را نوکری گذاشتن منظور بود پیش از نگاه
 اطلاع نمایم اگر چنین نکند مجرم سرکار باشیم و باید که نام آنها بقید ولایت و سکونت نوشته
 پیش خود دارد و تصدیق سکونت آنها معرفت چو دهری آنها کرده گیرد و در نه چون بهنگام وبا
 میرسد یا موسم گرمی آید بلا اطلاع دادن آقا خود میگزینند هر چند دوران وقت ایشان را
 تسلی و تسفی داده شود اما هیچک سو نمیداند اگر یکی از آنها بگرفتگ مفاجات مرد فوراً میگزیند پس
 اگر بلا اطلاع بگیریند باید که بر آنها حسب دستور ملازمان در فوجداری کنند تا آنها را در عدالت
 طلبد داشته در صورت اثبات جرم گیر بختن آنها از عدالت فوجداری با آنها تدارک بقید جرمانه
 تعزیر کرده خواهد شد و این عمل را فقیر رواج داده ام پیش ازین بر این عمل کسی کاری نسبت
 و کماران همیشه تکرار برافزایش نخواه میکنند این شرح تنخواه را هم صاف در سر خط ایشان

نوشته بآنها داده باشند و بابت وصول تخواه یا رسید تخواه جداگانه گرفته باشند یا نه
 سرخط نوشته شهادت دو کس برمان نوشته باشند قسمی از ایشان که ماران پوری اند و سواران
 اکثر با فخر میباشند اما تخواه بنسبت بهویان زیاد میگیرند و کله خانه داری از رفت و رو بکشتی
 و چراغ افروختن و دو ساعت میکنند تخواه اگر بگوئی در میولا شش رو پیه خالی میبندد و که ماران پوری
 هشت رو پیه میخوانند و هر وقت همه حاضر میباشند بخلاف بهویان اگر شش کس نوکر باشند
 چارگرا حاضر باشند و از آن همیشه غائب باشند و تخواه حاضر و غایب یکسان می طلبند و میگیرند و
 آب نمی کشند و کارهای موجوده را بجای می آرند و هنگام رفتن های هوی بسیار میکنند و سوار را
 جنبش بسیار میدهند که بیشتر سر اشیف و استخوان جسم سوار بدرد می آیند زیرا که اکثر قدم دست
 نمی اندازند و لحاظ بر ابری و دوش نمیدارند بخلاف که ماران که نه آواز برقرار میکنند و نه سوار
 را حرکت می دهند سواری ایشان مفرح القلوب و آرام دهنده جسم و جان سوار است و سلوک
 کردن با بهویان یکی بدریا از آنست فصل در تفصیل میوه های اینجا و بیان شمار که بیشتر در خاک میشوند و مرغ
 بیان موسم آن است آنکه خرپوزه در خاک قتی که آفتاب در برج دومی آید میکارند و قتی که آفتاب در برج ثور میباشند آنجا
 آن بخوبی تیار می گردند و فصل آن با مراد میشود اما خرپوزه اینجا شیرین نمی شود و موسم انگور در اینجا
 وقتی میباشد که آفتاب در برج حوت و حمل می باشد لیکن انگور در بعضی باغ مثل بوستان
 مرزا آهسو او بیگ صاحب در کام دکن بلکه هندوستان لطیف شیرین نمی شود و مقابل انگور کابل
 در مرزه و علاوت و طعم میگردد و تر بز و خیار در اینجا بهتر در حلاوت و کثیر نمی باشد و از خرپوزه
 که آن را در اینجا پچی بفتح ه و بای فارسی و کسر هزه و سکون یار معروف گویند بکثرت میشود
 شیرین میباشد اما بوی دارد که بسبب آن بعضی طبع تنفر میگردند و ناچیل بسیار پیدا میگردند و فصل فروخته آن
 در وقت میباشد که آفتاب در برج دومی آید و انجیر اینجا برابر انجیر کابل پیدا میشود بسیار کلان و شیرین
 و خوش مزه میباشد در موسم آخر برشکال بسیار فروخته میشود و فصل امرود که آنرا جام گویند
 در ام پهل که قسمی از شیر لنه ست هر دو در موسم آغاز گرما که آفتاب در برج ثور باشد فروخته میشود

اما رام پهل مغلطامده است و فصل شریفه در ملک صحرائی میشود و بکثرت تمام وقتی که برشکال آخر
 میگردد یعنی وقتیکه آفتاب در برج عقرب می درآید فروخته میشود و عالمی آن را خورده شکم خود
 را پر میکنند که یک پول چارده در بلده فروخت میشود و در قریات یک سبد در ازانی یک
 پول خرید میشود و شریفه که عمده و کلان باشد قریب سه پاو میباشد نهایت شیرین خوش
 طعم میباشد هر بار موم را گزراں بر خورش آن در موسم آن میباشد اما عیب در آن آنست
 که پیشک از همان انداختن میشود یعنی تخم سیاه بسیار دارد و بخوردن اکثر تپ و زره عارض میگردد
 و فصل کشل هم در موسم برشکال درینجا میگردد در موسمیکه فصل انبه میباشد آن را پهنس نامند بسیار
 کلان نمی باشد یعنی زیاده از بست سیر ندیده ام و انبه درینجا با انواع واقسام میباشد زیاده از
 یک سیر آن درینجا ندیده ام و این بیان تخمی است اما در اقسام قلمی از افسوس و خیدری و انبه بی
 و انبه گووه بندر و الفرج دل پسند و لغوبه بسیار خوب میشود و اما بهتر از هندوستان درینجا نخورده ام
 و عجیب است که درینجا سب انبه بدیه بجنور باه و سمبر رسیده و فصل عام انبه درین ملک وقتی میباشد که آفتاب
 در برج جوزامی آید و تا آخر فصل آن میباشد اما انبه درینجا از زانی نیست چنانکه در ملک هندوستان
 است که یک آنه یک خرباری آید قلمی وزن کرده فروخته میشود و تخمی بشمار عمده انبه درینجا از
 گوهر مشهور است و از سرکار عالی بر همه عله های محکات تقسیم میشود زیرا که بنام هر یک از سرکار عالی بشمار
 مقرر است و این دستور فیض عام در کدامی سرکار از هندوستان و اگر نیزی جانی مقررتست و ام
 فصل در بیان اینکه بعضی ابواب پرورش و معیشت بندگان خدا درین سرکار بد پایدار اقصیه
 دام اقباله و نواله چنان مفتوح و مقرر است که شاید در عهد بعضی سلاطین انار الله بر ما نهم باشد
 یا نباشد و در همین باب این سرکار و الا اقتدار را بر همه ریاستهای دو صد ساله هندوستان بلکه
 تمام جهان تفصیل کلی قطعی است و در بعضی این امور قطعاً جربله ریاستهای گذشته و موجود است
 دارد و این اظهار فقیرانه از راه خوش آمد و چا پلوسی باشد بلکه بیان حق و ادای شکر و کجاری دیگر
 تاریخ است و این امور قتیبه نو وارد در انظر سر سری است که چندان دریافت و معلوم رسوم این

سرکار عالی ندر دورنه مفصل می نگاشت حالا بطریق اجمال میکار دو تفصیل و تحقیق را عمر و
 دفتر می باید اول اینکه برای صد یافتور واقع بلده و ممالک محروسه روزانه و ماهانه و سالانه
 برای عمو و گل از اعا و تا عشرت مبلغ مقررست دوم جاروب کشی مزارات و قبور نامور و
 چرخ و تپی انجا از سرکار مقرر سوم صرف اعراض غیره از هیچیک لک روپیه از سرکار علی مقرر
 چهارم در صد ماساجد بلده و قصبات و قرای ممالک محروسه امام و مؤذن و خطیب بیومه و مشابه
 و غیره مقرر خشم خدمت های قضا و احتساب هنوز مقرر و علوفه و وظیفه ایشان بعد از روپیه جار
 ششم نوکران عله عهده آصفجاه اول مغفور هنوز اعمد جناب نواب افضل الدوله بهادر دادم ملکه
 اکثر وفات یافته اند و منروع الخدمت شده اند مهذا جا گیر و غیره ایشان چه از نقد و چه از
 اراضی اگر چه تخفیف رسیده باشد الی یومنا نذا برای ورثه ایشان جاری و مقررست بهنقم
 ملازم یرین هر چند مصدر جرائم شده معزول بلکه سزایاب هم شده باشند تا هم در سرکار ولای انجا
 دستور قدیم حضوری است که حسب حیثیت او عطیه سرکاری نسبت با و جاری میماند الغرض هر
 کسی را تو سلسله تارمانه معتد به بدین سرکار ابد پایداری دست داد تمتع او ورثه او گویا ابدی گردید
 و مقطع الزرق گردید او در صرف خاص ازین سرکار عالی همانا از محالات عادیست زیرا که در همه
 ریاستها در شکم نیست و درین وزارت بر پشت نوکر نمی نند نه بر شکم آنکه قانون انجا همین است
 آنکه در ایام موسم انبه هزار بانڈی و چکره انبه از علاقه نظام می آید خصوصاً از کوه سیر که انبه انجا
 لذیذ مشهورست و آثارش از انجا بکثرت می آید بر هر تن نفس از ملازمان صغیر باشند یا کبیر در هر محله که
 باشد حسب حصص تقسیم میشوند و غر بار از امرار و ملازمان تصدق سرکاری بر او خود میرسن و این
 تقسیم تا عرصه دراز جاری می ماند اما اگر درخواست های مستحقان از آغاز فصل نمی رسد باز یافتن
 مشکل میگردند و انهم همچنین تقسیم گویند ان و بزبان حسب مراتب ملازمان بعدا و مناسب ایشان
 در ایام عید الاضحیه میگردند و این همه جانوران از علاقه بقیمت و احب خرید می آیند قبل از
 روز عید الاضحیه تقسیم میگردند همچنین بسیار از مراسم و قوانین خاصه این سرکار عالیجاه آصفیه خواهد

که بران اطلاع بسبب نوزاد بودن ندارم زیرا مد حکم دوام بلکه فصل در بیان ایام تعطیل که
بلا زمان حکمات دران بسبب اعیاد و خصت داده میشود و محکم بنده میشود تفصیل تعطیل هندو

یا مسلمانان هر دو

| تعداد ایام | نام عید | ایام تعطیل مسلمانان که دران هندوان بدیوان حاضر باشند |
|---------------------------|------------------------------|--|
| یک یوم | شب برات | مسلمانان |
| سه یوم | عید الفطر | |
| سه یوم | عید الفصحی | |
| یک یوم | دوازدهم شریعت | |
| یک یوم | شنیور اتری | ایام تعطیل هندوان که دران مسلمانان بدیوان حاضر شوندند هندوان |
| دو یوم | هولی | |
| یک یوم | اوکادی | |
| یک یوم | راکھی پونم | |
| یک یوم | جنم استمی | |
| دو یوم | دسره | |
| یک یوم | دیوالی | |
| سه یوم بجز پنج و شنبه | محرّم شریف پنجم و ششم و هفتم | |
| رقعه عدالت خاص مرتبه | | ایام تعطیل هندو و مسلمان که همه را میشود |
| چهارم محرّم سنه ۱۱۸۴ هجری | | |
| نادم تعطیل مقرر شد | | |
| دو یوم | عرس حبیب المرحب | |

الار قعه عدالت خاص سنه ۱۱۸۴ - حبیب سنه ۱۱۸۴ هجری که فرد تعطیلات اهل اسلام و هندو منظور که ده ملازمان

سرکار عالی بلفت نهاد مرسل و نظر بر مرسله معتمد عدالت سرکار بقبه نشان ۲۱۸ ترمیم است که سواى ایام
جمعه و عیدین و عاشوره در ایام معطله ضرورت است که از ناظم و هر دو نائب یکی مع یکدیگر و منشی کجهری حاضر
مانند تا اگر کدامی کار ضروری پیش آید یا هیچکس تحریر ضروری از طرف صاحب عالی نشان بهادر
در انصرافش تراخی واقع نشود **فصل** در میان میعاد مرافعه هر یک محکمه بلده و تعلقات و غیره بدانکه
میعاد مرافعه برای محکمت بلده یعنی مرافع کو تو الی بلده و بیرون بلده که در فوجداری میشود و مرافع
عدالت دیوانی خرد که بعدالت دیوانی بزرگ و اتر میشود و مرافع عدالت فوجداری و عدالت دیوانی
بزرگ و صدارت که مجلس مرافع صدر اتر میگردد و از روز فیصله میعاد یکماه مقرر است و برای مرافع
تجویز مجلس مرافع صدر که بسرکار دایر میشود و میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است و برای مرافع مقدمه
بناراضی فیصله تعلقه داران بعدالت صدر تعلقات و اتر میشود نیز میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر
است و برای مرافع مقدمات صدر تعلقات که مجلس صدر مرافع و اتر میشود هم میعاد دو ماه از
روز فیصله مقرر است بموجب مراسله سرکار واقع مجلس صدر مرافع مورثه غره جب است که اجری و
اگر بابت مقدمات هر دو کو تو الی میعاد مرافع بسببی گذشته باشد و رای ناظم عدالت فوجداری بر طرف
گذشتن عرضی مرافع قابل سماعت مرافع معلوم گردد پس وجوه ان را نوشته حصول اجازت
آن از عدالت خاص سرکار عالی کند بعد یافتن اجازت از عدالت خاص سرکار عالی تحقیق آن نماید
و هر چه مناسب باشد اصدار تجویز کند و هر گاه مرافع مرافعت نماید باید که نقل حکم و تجویز حاکم زیرین
مهر و دستخط حاصل کرده شامل عرضی خود نموده باشد و در عرضی وجوه ناراضی خود درج کرده باشد
بموجب فقره یازدهم دستور العمل مجلس اگر در رای اراکین مجلس تحقیقات هیچکس مقدمه ناقص و ناتمام
مقصود خواهد شد بر تکمیل تحقیقات مرافع اولی بر تجویز مقرر میگردند و اگر نقصان خفیف باشد اراکین
میرسد که خود تکمیل آن پردازند و عدالت مرافع اولی و افسر نگذارد و بر تجویز که خلاف مذکور مقتضی برده
مخالفت فتنه خفیه یا مخالف رواج و عرف و عادت مابعد رواج و عادت باشد یا آنکه نامسم
عدالت مرافع اولی سهواً گرامی دست آویز را ملاحظه نکرده باشد و یا بر کدامی دلیل قوی

غور کرده با تفصیل مقدمه پرداخته باشد آن تجویز منسوخ خواهد شد و در مقدمات منو و در معاللا
 دیوانی ضرورت است که بعد تکمیل مثل مجلس مراجع صدر مثل مرتبه مراجع اولی و مرتبه ثانیه را نیک
 ملاحظه کرده صورت مقدمه بطور سوال یا چند سوالات نوشته از شاستری مجلس مراجع صدر نوشته
 گرفته محاسب نوشته شاستری با تفصیل سوال از شاستری را اجازت تحقیق و دریافت دادن ضرورت
 نیست بلکه مدام بتدریج سوال جواب میگرفته باشند و مدام تحقیقات ناظران عدالتهای مراجع
 اولی اگر در آن خللی از خلل های مفصله صدر در یافته نشود مقبول و مسلم خواهد ماند و هر شهادت
 را که ناظم عدالت مراجع اولی بسبب عدم مطابقت یا دعوی یا بسبب ترلزلات شاید
 یا بدین سبب که مشهود له بگواه بروقت ادای شهادت تسلیم می نمود و جواب و سوالات با و
 تلقین میگردد و در خواهد نمود در مراجع ثانیه آن شهادت مزوده اصلا مقبول نخواهد شد بلکه
 چنین گواه که در عدالت مراجع اولی مخالف دعوی مدعی بیان کرده بود ثانی الحال اگر بتعلیم
 و تلقین مدعی در مجلس مراجع ثانیه موافق دعوی بیان کند لائق مواخذه سرکاری و قابل مجاز
 بعدالت فوجداری متصور خواهد شد و همچنین اگر مدعی علیه بعدالت مراجع اولی جوابی داده
 در مجلس مراجع ثانیه از جواب اول اعراض یا رجوع نموده مخالف جواب اول جواب دیگری شد
 آن جواب اصلا مقبول نخواهد شد و همچنین کوچک و بجهت ثبوت جدید بلاوجه موجب گرفته نخواهد شد
 لیکن اگر مدعی شود و مقدمه بعدالت مراجع اولی حاضر کردن نتوانسته آنها را به مجلس مراجع ثانیه حاضر
 کند مسموع خواهد شد فقط فصل در بیان خشم چشم بد و سحر که در نجاب بسیار است بدانکه مردم نجاب
 را چه عام باشند و چه خاص هنگام خوردن طعام از انظار مردم چه خویش باشند چه بیگانه بسیار
 احتیاط است اگر شوی طعام میخورد در مکانی پس زن در آنجا در هنگام خوردن نمی رود و او را
 اجازت آمدن نمیدهند و همچنین اگر زن میخورد در آن زمان نمی رود و اگر امیری بر طعام نشسته
 و کسی دیگر از اجاب او در آید خصمت آمدن نمیدهند تا فرائع بجای علحدّه نشسته باشند و
 به نعمت خانه نمی در آید و هرگز رو بر روی کسیکه محال اطمینان نباشد نمیخورند الا با تیر لکان که

همسفره باشند البته میخورند و الحق زنان مزدور که طعام می آرند بسبب گرسنگی میخورند و بار بار دیده ام خورد
 ام که در آن مطلقاً واقعه نمیباشد این یا و هم با مردم باشد یا فی الواقع اثر نیت باشد که انما الاکار
 بالنیات و بموجب حدیث شریف نیز تاثیر نظر ثابت است که در باب دفع آن اوعیه یا نوره اند و عقلاً
 تاثیر نظر نباشد که قوت مقناطیسی جسم سبزیم از نظر ناطر شخص مخاطب میرسد و نظر چشم و غضب
 و منظور الیه قابل مجرب است که اثر می کند و در نیاب کتاب مطول نوشته اند هرگاه در ماده قابله
 ذی روح اثر می کند که او را کمی کند اگر در غیر ذی روح که ماده قابله داشته باشد موثر باشد
 چه عجب که نادر و غریب نبود و مشاهده شده که خوبان عالم بیک گردش چشم کار نامرادان تمام میکنند
 و انظار پاکان و منظوران هرگاه پاکیزگی و لطافت پیدا میکنند پس اگر نگاه ناپاکان و جنایت
 در نگاه افتادگان بدی و جنایت پیدا نمایند چه عجب پزند باشد که کرهارا گرفته در جای بند میکنند
 و چندی بران شسته تاثیر نظر خود بران می اندازد که همه دیدان بشکل او پیدا میشوند و می پزند
 عصبه اگر کسی او را می کشد همه دیدان که در آن بند می باشد می بیند و بیخ در آن می نشیند و بیان
 تقاریر تاثیر نظر ثابت گردید و سحر اینجا بانواع و اقسام است هنوز ما بهیت سحر اینجا را قسم
 کتاب به تحقیق معلوم نشد و تجربه نرسیده که آیا از قسم نقوش است یا الفاظ یا ادویه یا مرکب بدارو چه اثر قوی
 کنایند یعنی خود را در آن شکل برآورد و نشان دادن بعضی مخبر یا خود مجرم نقوش برآوردند که در جای علیحده یا با لیز
 سحر و فن یا پوشیدن زیرین نگاه داشته بودند از بعضی ساحران الفاظ شنیده شده اما
 بر کتب آن معلوم نشد و نه نام دوازده عبارت و نه نقوش دریا قه شد و لم اثر کردن الفاظ
 و نقوش که سحران را ندیده و شنیده باشد هنوز معلوم نگردید درین بلده پیش از رسیدن
 فقیه شخصی جوگی طفلی را بسحر خود دختر کرده بود که مقدمه آن به فوجداری داری شده بود و از
 منزلیافته که نقل رو بکاری فوجداری و نجاری نگارم نامردمان بحیرت افزاید و آن است
 رو بکاری نگار ام ولد ابیاسنیاسی مدعی علی و واقع
 الحدالیت فوجداری بلده فرخنده بنیا و حمدر آباد

مقدمه مذکور رفته دارالانشاء سرکار محترم به نام جمادی الثانی لغایت شش ماهه هجری ردیکا =
 گردید و کواعد منتظمه مرتبه مثل بلاخطه رسید خلاصه اظهار مسماة بلانامه اول اینکه قبل از سه
 سال پسرم مسعودی لچمن حاضر بذالجمده سالگی در صحراموشی میچرانید گنگارام بمعالیه اورا بسحر
 وغیره مسخر کرده همراه خود برده یکسال در موضع ایاپوده خودش داشت و دو سال همراه خود
 ده برده گردانید برای تحصیل معمول خود باز برده من منظره آورده بود که بلانامی دوبره اورا
 دیده شناخته خواهم مسماة رنگا اطلاع کرده خواهم بانگٹ را و ایام نمود پواری مذکور پسرم را
 طلبیده مستفسر گردید پسرم نام من پیدروخال وغیره اهل قرابت خود ظاهر میکرد که گنگارام مدعی علیه
 رسیده دست بر اندام پسرم گذاشته عمل تازه نمود گفت که این پسرنیست دختر من است
 پینید اگر پسرباشد از آن شماست و اگر دختر باشد از آن من است پسرم بغور گذشتن دستش زن
 گردیده ذکر و آئین غائب شد چنانچه مسمیون انگٹ را و پواری و کشنیا کنبی و پاپر و بهونی
 و کاشنا کوٹی و پاپیا و چند ریاجوسیان چشم خود با این واردات دیده اند فقط خلاصه اظهار
 لچمن مدعی دوم اینکه قبل از سه سال گنگارام مدعی علیه باتفاق شخص دیگر مراد صحرانها
 یافته عرق کدام برگ در دستم انداخته و در هر دو پیره بینی و در هر دو گوش سوارخ کرده
 چیزی عمل نمود که من منظره مسخرش گردیده همراهم شدم و مدعی علیه مرا یکسال در موضع ایاپو
 داشته و دو سال همراه خود ده برده گردانیده دو بار عرق کدام شجر مرانوشانید باتفاق ابریا
 و دو طفل مسیمان تیکا و کوپیکا باز برای تحصیل معمول خود وارد ده من شد بلانامی دوبره مرانوشانید
 بانگٹ را و پواری اطلاع کرد پواری مذکور مراد مدعی علیه را طلبیده تکرار میکرد که مدعی علیه لچمن
 من بر آورده پنجه برای بستن داده سه بار دست از اندامم فرو آورده گفت که اگر این پسره
 از آن شماست و اگر دختر باشد از آن من است من منظره که مرد بودم بجز فرسود آوردن
 دستش زن شدم و ذکر و آئین غائب گردید و این دل سیاه که بر من است مدعی علیه
 بعد گرفتاریم بدست کدام زن که دمانیده است و این هر دو طفل پیش ازین همراه مدعی علیه بودند فقط

خلاصه اظهار نگارام مدعی علیه اینکه دختر حاضر بذاصلبی من است از زوجه ام سماه ملی در موضع اماپور متولد شده است چنانچه مسمیون را اولین پیا و پویا این کوکیر ملیا بقال گوشتا کلان در باسارام اپیا کلان وغیره گواه اند
 خلاصه اظهار ایر پیا گواه اول مدعیه اینکه مدعی علیه برای تحصیل محمول خود از عرصه هشت ماه همراه خود داشته است دو ماه بهر اسی او شدن بود که گرفتار گردیدم و کویک طفل نیز من است و یگان نیز همراه نگارام میباشد طفل متناع فیه را من اکثر دیده ام که مرد بود ذکر و نشین میرا شست و در موضع کرنی که رسید نیز مرد بود همین که مدعا علیه بالای بنش دست مالید طفل بزارن شد فقط خلاصه اظهار کویکا بجز دو ساله گواه دوم مدعیه اینکه جدا در مسمی ایر بار که مدعی علیه با قرار دادن ده روپی و طعام همراه خود از اماپور آورده است من مظهر همراهش آمده ام طفل حاضر بذاصلبی من است که مدعی علیه مرا در صحرا یافته عرق برگ نوشانیده بهوش کرده همراه خود آورده است من نیز کویک را دیده ام که علامت دکوریت میداشت در موضع کرنی رسیده علامت الوثیت پیدا نمود فقط علامت کویکا بجز چهارده ساله سوم مدعیه اینکه من مظهر از عرصه هشت سال نزد نگارام مدعا علیه عرض کرده بودگی پدرم متوفی و از ان عم من گرفته است و طفل متناع فیه مسمی لچمر از عرصه سه سال نزد مدعا علیه است طفل مذکور مرد بود و ذکر و نشین میداشت در موضع کرنی زن گردید فقط خلاصه اظهار شیم میران گواه چهارم مدعیه اینکه من مظهر طفل بذاصلبی من را اکثر دیده ام مرد بود ذکر و نشین میداشت مادرش حاضر بذاصلبی من است و پدرش پدیا متوفی بود و قهر که بزجانه انگ پٹواری شور و غوغا شدن هم رفته دیدم تا الوقت نیز طفل بذاصلبی من دکوریت میداشت همین که مدعی علیه آمد خود از انام طفل بذاصلبی من آورده علامت ببدان الوثیت گردید مدعی علیه میگفت که این سیر دختر من است اگر سیر باشد از ان شماس است و اگر دختر باشد از ان من است چنانچه چوئی قتال نبی صاحب باکبار مخدوم صاحب گور و بهائی محمد سیر انگٹ را و پٹواری و برٹی ملیا و گنگا پور پلینیا پنجم خود را این اردات دیکه فقط خلاصه اظهار عبد النبی گواه پنجم مدعیه اینکه طفل بذاصلبی من مظهر لچمر مذکور بود ذکر و نشین من است مولی من میچرا پند و همراه نبیره من می بازید فقط خلاصه ترجمه عرضی انگٹ را و پٹواری موضع کرنی مرسله منبرک بهادر اینکه پنجمی نامی طفل را که قبل چهار سال سنیا سی سحر کرده همراه خود برده بود تایخ بسترم ماه

ذی قعدہ ۱۰۸۰ هجری برای تحصیل معمول خود مع طفل مذکورہ باز وارد موضع مذکور گردیده
 مردمان ده طفل مذکور را دیده شناخته از سنیاسی مذکور مباحثه کردند سنیاسی مذکور گفت این طفل نیست دختر من
 اگر پسر باشد شما بگردید و اگر دختر باشد من بگیرم اہل ده طفل مذکور را کہ عریان کرده دیدند علامت
 الوشیت یافتند فقط خلاصہ ترجمہ اظہار و نکات رام گوپال نبیرہ اش و رانا دہنکر مرسلہ بہاؤ دیکو
 اینکه طفل ہذا مرد بود ذکر و اثبوت میراثت فقط بعد از ان تاریخ بستم جادی الثانیہ ۱۰۸۹ ہ
 مدعیہ مدعی علیہ طفل متنازع فیہ را مع شہادتہ بپور قہ جوانان عدالت روانہ ہکنڈہ نمودہ
 بقاسم یار جنگ بہاؤ نوشتہ شد کہ گواہان قرار دادہ مدعی علیہ را از موضع اناپور طلبا بنیدہ
 پیش مولوی محمد نصر اللہ منصف رجوع کنانیدہ دہند کہ مولوی صاحب مذکور بمقابلہ متخاصمین اظہار
 آہنا گرفتہ شیریک مثل نمودہ درینجا خوانند فرستاد بمولوی صاحب مذکور نیز ہمین مضمون تحریر یا
 قاسم یار جنگ بہاؤ گواہان مذکورین را از اناپور طلبا بنیدہ پیش مولوی صاحب مذکور رجوع
 کردہ دادند مولوی صاحب مذکور اظہارات آہنا بمقابلہ متخاصمین گرفتہ روانہ حکمہ ہذا نمودند
 خلاصہ اظہار مسماۃ ملی زوجہ گنگا رام اینکہ عرصہ سہ سال شد کہ شوہرم پسر ہذا را گرفتہ آورد
 این دختر بطنی من نیست فقط خلاصہ اظہارات مسمیون راول باپیا و بامن بوجیا و کوگر ملیا
 بقال و پنڈا لکو و باسا رام ایبا کلان و ایر پاکر نم و ہوانی و بازاری و ملی و بوندی سنیاسی
 ساکنان اناپور گواہان قرار دادہ گنگا رام مدعی علیہ اینکہ مایان دختر ہذا گاہی ہشتم خود ہا
 ندیدہ ایم زوجہ گنگا رام مدعی علیہ در موضع اناپور دو دختر را دید یکی شیر خوار است و دیگر ہشت
 سالہ کہ بود مدعی علیہ قبل کیسال او را گرفتہ برد و باز نیاورد و ابالیان محکمہ طفل متنازع فیہ را
 بڈاکتر معاینہ کنانیدند نامبرہ علامت الوشیت مذکور دیدہ گفتند کہ در علامت ہذا نوعی شک
 یالیقین گفتہ نمیشود کہ این مذکر است یا مونث چون کہ یلا مدعیہ دعوی کرد ایندن پسر خود
 دختر از عمل سحر بر گنگا رام گوشائین مدعی علیہ نمودہ مدعی علیہ ازین معنی انکار کردہ ظاہر کرد
 کہ دختر مذکور صبیہ منظر است درین معنی ملی زوجہ خود در اول باپیا و بامن بوجیا و کوگر ملیا

بقال و بنڈال انگلو و باسارام اپیا کلا لان و ایریا کر نم و بهوانی و بازاری و ملی و بوندی سنیا
گواه هستند و کسان مذکورین تکذب قول مدعی علیه مذکور نمودند و شیخ میران و ایریا گواهان
متفق اللفظ و المعنی حسب دعوی مدعیه گواهی و اذند و گواهی عبد البنی و دو طفل مسیمان ^{مطیکا}
و کو بیگا میوند دعوی مدعیه است و وضع شهادت برای اثبات امر عارض خلاف ظاهر و سحر امر عارض
خلاف ظاهر پس از شهادت آنها الزام گردانیدن سپر مذکور را در حق سحر حسب الدعوی مدعیه بر
مدعی علیه عائد گردید مستوجب عقوبت گشت و طفل مذکور عاقل و مقرر تکذیب دعوی مدعی علیه نمود
تصدیق دعوی مدعیه که در شهادت بمصادق مانند ثابت بالمعاینه است و تصدیق شرط صحت بقرا
پس حسب تصادق دعوی مدعیه ثابت گردید و هر گاه که سارق و قطع الطریق و خناق و سارق
مکرر نمایند اگر حاکم در قتل آنها مصلحت داند قتل آنها سیاسته جائز است و در نیت تکرار فعل از خود
اقرار یا گواهی ثابت گشت شرعاً مدعی علیه مستحق قتل نیست مگر عقوبت لازم لهذا حکم داده شد
که سپر مذکور را تفویض مدعیه کرده شود و گنگارام عقوبت و سیاه است و اتم الحلیس یا بچو لانه مقید باشد
و کو بیگا و مطیکا و ایریا را غلصی داده آید فقط المرقوم سبت و نهم ماه حجب المرجب ۱۲۹۹ هجری و شخصی
را دیدم که در چشم شخصی سرگشته شده که او مبتلای گشته سرگرمه گردیده و همراه او رفته و چند ماه مانده
هر گاه والد آن مبتلا عامل و معمول را پیش من آوردند از معمول پرسیدم که حال دل تو همراه آن
با والدین خود میخواید یا بعامل گفت که با عامل آخر عامل را قید کردم و معمول را والدش برد
بچنین بسیار عجائب و غرائب اعمال از زن و مرد انجام داده میشود و بمشاهده کثرت مقدمات
اعمال در وهم فقیر خنان موهوم شده است که زنی درینجا نباشد که از سحر خالی باشد اما مردان نسبت
زنان کمتر سحر هستند اگر هستند در عوام غیر مسلم الله تعالی از شر لغات محفوظ دارد و ^{الانشاء}
بعد تحریر کتاب جداگانه در سحر خواهم نگاشت تا این کتاب دراز نگردد فصل در بیان مردم چشم
گندم نمای اینجا و آن بر چند قسم هستند یکی آنکه بعضی مردم اینجا هستند که هر گاه مردم پی روزگار
رامی یا بند او را آماده میکنند که من پیش فلان و فلان امیر یا مجید اریار ساله دار یا محال یا مانا

یا در بار و سرکار رسوخ میدارم اگر شمارا منظور بود ملاقات کنانیده دهم آن بیچاره بحکم صاحب
مجنون قبول میکند خدمت ایشان مینماید آخرتیمه جز حسرت نمی بردار زیرا که یا ملاقات میرساند
یا نمیرساند اگر نمی رساند ترکی تمام شده و اگر میرساند آنقدر انتظار و امیدواری می کشد که یا میبرد
یا محتاج محض میگردد که نان شبیه هم پیشگیرد و درین قربت هزار بار مردم تباها شده اند و شنیدند
چه فردای اینها فردای قیامت است دوم بسیاری مردم هستند که در تلاش اصحاب معاملات
میباشند و در هر کجایی و در بار و نزدیک هر یک از حکام حاضر میشوند و لا عرضی خود ظاهر مینمایند
و چون بار باب معامله می پیوندند میگویند که با فلان حاکم یا فلان امیر یا فلان اهل قلم آشنای میدارم
در حق شما سفارش هم کرده باین تقریب اهل معاملات حق السعی و الشفاعت مقرر میکنند و منتفع میگردد بطوریکه حاکم
یا اهل قلم خبری از آن نمی باشد اگر نیز بود یاد کنی یا بندهستانی اگر خبری هم شد بطوری تقریر سفارش
می نمایند که آن محض لطفی الله معلوم شود نه بغرض و در اینجا مسلمست از خرید یا کلان دهند و یا مسلمان
که سفارش بدون اتفعا نمی باشد گویا مضمون این حدیث را خاص مردم موجود اینجا خواه ازین
زمین باشند یا از دیگر جا نهیده اند که اشفعوا لوجروا و سفارشی بدون اجرت نمیشاند و حاکم عاجز
چگونه منحوس و هرگاه سفارش شنود در حق بود یا در باطل و مقدمه نخواهد بود که خالی از سفارشی
باشد اگر فرشته هم در اینجا حاکم خواهد بود ازین مرض و بای اینجا هم نجات نخواهد یافت از سلطان
عصر تا چوپدار خالی از سفارشش کردن یا پذیرفتن نیست و میبایخی خالی از اتفعا دینی نیست و
نباشد الا ماشاء الله سوم بعضی مردم هستند که خود را عال قسار داده اند زنان و مردان را انواع
الواع فریب حصول اولاد و مفارقت و موصلت میان زن و شومی و طمع لوگری و غیره داده
زرمی کشند و مردم در دام فریب خود آورده متمتع میشوند و هزار بار و پیه و مال و متاع می کشند
چهارم کمیها که خود را از ساز قرار داده بمردم فریب میدهند بیشتر از خواص و عوام اینجا این مرض پیدا
و بدام فریب می آیند آخر نقصان و ترسندگی می کشند و این صاحب خورده و متاع برده کافور
میشوند یا نوبت نبالش فوجداری رسیده کمیها که صاحب قید کرده می شوند اگر سامان داشته

باشند تا لش رو پیه بر او و بر متوسط او و آنرا بدیوانی میگردد و چونکه رئیس اینخارا پرورش میگردند
 که از هر قسم باشند مجبول الطبع است عوام میداند که شوق کیمیا میدارند اما غافل از نیت بخیر ایشان
 اند درین مغلطه افتاده جوق جوق بانهار کیمیا برد در دولت و امن بواسطه گرفتگان حاضر میشوند
 فیضیاب میگردد و حاضر باشند حضور یا غافل ازین رفر یا عارف با سر اسطانی بیشتری را بخسرو
 میرسانند و داخل حسامات میگردند که گفته اند سگره بر سر بند احسان فریق که این زرق و شید
 و آن مکر و فریق و این نیست که حضور از نیک و بد آگاه نباشند و نه چرا صاع علی شاه کیمیا کر را قید میفرمودند
 و حکم آنکه شان کرم کرم است چر طعام و تنخواه وافر عطا میفرمودند مجسم را نواتن کار کر ما و در حاکم
 پنجم فرقه دلالان و آن بر چند قسم هستند بعضی هست که اسباب و اسپ کسان بوعده فروختن از
 از مالک می آرد و میگوید که نمائیده می آرم و مردم همراهی را که تقریب مزدوری یا نوکری همان روز
 مقرر کرده می آرد که جایگاه می روم در آنجا ترا نوکر کنانیده خواهم و او یا از آنجا اسباب بدست تو
 خواهم آورد و چیزی مزد او را میدهند بگویند که خاموش نشسته باشی و با مال آهسته میگویند که آدم
 من نشسته است من باز میرسم و اسباب گرفته برده خود کافر میشوند و مالک اگر آدم نشسته باشد او
 گرفته بگو تو االی میرسانند یا بفرج داری می آرد و شاح گوی او میگردد و مال خود می طلبند و آن سحار
 هر چند وعده او را بیان میکنند کس نمیشنود و آخر این مع منجر بفساد میگردد و دیگری چنان میباشد
 که اسباب استعارت تقریب شادی و غیره میگردد و آن را فروخته یا روپوش میگردد و یا بوعده
 اینکه حاضر میکنم یا می آرم یا بهما و سالها میگذرانند تا میگویند که مال تو افتاد کم شد و نوبت بناتش
 میرسد و ما خود می گرد و بخیه از کاش می افتد و بسیاری را از مالکان بنجر حیران و پریشانی بیخ
 بدست نمیرسد و مال هزار بار روپیه تلف میگردد و گاهی بعون الهی بر آید این سلفی بر سر
 میرسد و بعضی از مردمان دلال و از زنان دلاله هستند که هنگام شام خانه خانه میگردند و زمان
 و مردمان مجردان را بچونید و پیغام ستادی و وصلت میرسانند و مشتاق میشوند و مینمایند و دیگر
 بیکجای میرسانند دیگر و اینچنین زنان را درینجا مشاطه نامند و این سراسر غداره و کاره

میباشد اول آمده میگوید کسی هست که نکاح خود کردن میخواهد اگر کسی اقبال میکند و از خالوا
 و دنیای او میبرد میگوید که از عالیخانستان که مثل او کسی نباشد و کسی او را سوا می نامد
 نمانده است و بسیار حسین ده ساله است اگر چه سیاه چرت و شصت ساله باشد و بسیار مالدار و پور
 و میانه و قیل و اسپ خواهد داد و در و در نکاح میرسانم و بعد خطبه بوصولت می در آرم و چنان در
 قازمی مالک که مرد فریفته بر نفس بر او گردید آماده خطبه و نکاح میگردد و رسمیات اینجا بجای آید
 وزیر بار میگردد آخر مرد نمیرسد و اگر نکاح هم بعد سالها سال می در آرد بسیار از مادر و پدر
 برادر و اعمام و خالات او بهم میرسند که آدمی از خیر آنها خراب و تباها میگردد و اکثر مال و
 متاع ناکم قبل از نکاح و بعد از خطبه می گیرند و میخورند و جواب میدهند ششم بعضی
 خود را لباس حکما آراسته علاج میکنند و بیخ ناخواند و نا نوشته نام خود حکیم محمد فاضل
 و همچنین سنگه بیدای قربان علی شاه ظاهر و منور و اکثر میگذرانند و هر کس را دوار قوت باه و امسا
 یا امراض خلیفه میدهند و می خورند و به بهیرحی خود مردمان را هلاک مینمایند و اگر امر بدم فریب
 ایشان در آیند خوب ز میکشند و تمتع میگردند و حواشی نشینان خود را می خوراند که پیش بر آید
 و رونده و صاف حکمت عملیه او باشند و مردمان را در غلانی حکم الدنیازور را بحصل الامان
 بدم فریب می آرند هفتم بعضی کسان هستند که دکان هندی جاری میکنند و زیورات را میگرد
 یاز زیورات را یکی در صره بسته بعضی روپیه نشان میگیرند که آن را باه مطلق مهاجنان اینجا
 نامند بفتح کاف عجمی و صفت نادر هندی با اتصال بای پیور و سکون و او جمبول و فتح های پیور
 سکون نون بعد از زیورات جواهرات را بدل کرده میگیرند و بکلیت عملیه از گهوه ن مال می آرند
 یا بعد چندی دو اله می بر آرد یا مال گرفته از اینجا می گزینند و مالک دست حسرت بر سر و پینه
 مینزند و بای بای کرده می نشیند و همچنین مردم که سار که حکاک باشند الماس و زمرود و غیره را
 بدل مینمایند و همچنین زرگر هستند که نگینهای الماس و زمرود و یاقوت را تبدیل کرده نگین کم قیمت
 در آن نصب میکنند هر چند که ناشی آنهم بفروداری میرسد اما با ثبات رسانیدن و تیار

فلذا این فرقه ضاله بر فروروشن تاخت و تاراج مال مردم میکنند و عالمی را باید امیر مستعد
فصل در بیان نظم وزن و غله فروشان و پیمایش یارچه بزازان اینجا چون گز و ترازو و اوزان
 آن در اینجا از سرکار والا اقتدار در بازار با مقررت فلان در وزن و مساحت بسیار غلبه
 است و این ام که بیشتر کسان که در بازار برای خرید غله می آیند سنگ و ترازو از خانه خود همراه خویش
 می آند اگر چه معدن آهن در علاقه سرکار عالیست و هزار تا توب آهن بیکار درین سرکار افتاده
 است میتواند شد که ازان گز و اوزان ساخته شوند و اوزان دگر و ترازو و بعلامت سرکاری ساخته
 بغله فروشان و بزازان از سرکار عطا شود و قیمت آن از خریداران گرفته شود امتحان این بعلمه
 اقصای خواه فوجداری سپرده شود آسایش بسیار بخلاق رسد و انتظام ملک گردد زیرا که
 مطففت در اینجا بسیار اند که غله بوزن زیاد میخرند و سنگ کم میفروشند و اصحاب غرض بهر
 و سنگی و میزانی که میدهند میخرند و ضرری بردارند و کسی نمی پرسد **فصل در بیان نظم گوشت**
 و شیر اینجا بدانکه قصابان اینجا بیشتر هستند اگر ذبح جانوری را می کنند خود در گرفت و گیر
 جانور مذبح نهنگام ذبح شریک میشوند و چون با مسلم و غیر مسلم که صاحب کتاب نباشند هنگام
 ذبح شریک بود یا ذبح غیر عالم مسائل ذبح باشد و شر الط ذبح را بر وضع شرع شریف بجایا حلال
 شدن مذبح معلوم و معذات قصابان اینجا جانوران بیمار و لاغر و مرده را گلو تراشیده میفروشند
 فلذا در گوشت آن ذائقه نمیداشد بلکه موجب بیماری عوام و خواص میگردد و بدست آن ضرر
 که در مسالح طبیب معین کوتوانی یا شفاخانه اکثر اوقات رفته جانوران را که برای ذبح می آرند مع
 عالم مسائل اینجا مذبحان را بلکه در عالم حیات آنها دیدن باشند اگر جانور بیمار یا لاغر دیده باشند
 هرگز اجازت ذبح نداده باشند اگر کسی اینچنین کند او را بمصادره رسانند و چنان گوشمال داد
 دهند که بازار تکاب چنین حرکت نکند و نیز از ذبح جانوران که مسائل و شر الط ذبح نداشته
 باشد او را بقاضی یا مجتیب یا بعلما سپارند تا مسائل ذبح او را بیاموزانند و امتحانش گرفته
 اجازت ذبح داده باشند تا محطی و مطهر بهر کس رسیده باشد و از حرام و گوشت ناقص در آنها

مخروط در این باشند و ثواب این انتظام در جریح اعمال حاکم وقت ثبت شود و بیشتر شیر فروشان
 اینجا گاو را روست و گاو میشان را روست قیل میخورند فلذا در شیر اینها مطلقاً هدایت نمیشد
 و نه ذائقه شیر در آن میماند و طسره بر آن این است که در آن شش چند آب می آمیزند اگر عمل پویس را
 طبیبان یا محاسب آله دریافت شیر داده شود و در اینجا امتحان بیشتر شیر سرد و نشان شدن باشد
 و لائق فریب او نشان را سزا داده شود امید که این فریب او نشان موقوف گردد و نیز تا کید کرده
 آید تار و تشیزی بجانوران نماند باشد چه شیر این قسم جانوران مورت امراض سوداوی میگردد
 چه عجب که از اسباب مواد سوداوی امراض سوداوی یکی این قسم باشد همچو آشک و جذام
 قوبا و سرطان و غیره پس بند کردن این فصل بزدست همت علیای حاکم زمان الزم و واجب است
 فصل در بیان مکنانه و تارخانه این بلده و چند مکنانه و تارخانه اند که بسبب بودن آنها انواع
 انواع قصه و فساد میشود و در اینجا بیشتر بد معاشان جمع میشوند اگر چه از طرف رئیس و نائب رئیس
 اینجا بر کتولال قدغن نام است که آتیصال و قلع آنها کرده شود و کسانی که هشم آنها اند گرفته پانزده
 پانزده روز قید کرده شوند و بسزای واقعی رسند و عمل پوس هم میخورند و میگویند که تعقیب حکم
 قطعی سرکار تدریج کرده شود چه با مضای این حکم قطعی نوعی فساد است زیرا که حامیان این
 مهمان اشخاص قوی هستند که زور میخورند اما در مضای این حکم ویر نباید زیرا که دیگران
 که ازین عمل باز داشته شده اند میگویند که فلان فلان را چه امان نمی نمایند و دکان و خانه آنها را
 بندی کنند و نیز صورت مضای حکم مشکل پس کسانی که روز طلب باشند فوراً اطلاع آنها کتولال
 مفصل بلار و در رعایت بسبر کار عالی نمایند و نخواه حامیان این مهمان ضابط کنند تا فوراً تعقیب
 این حکم سرکار نمایند و عجب سلمان اینجا هستند که افعال غیر مشروع را خلافت حکم خدا و رسول او
 با وجود دعوی اسلام منحصر برای قدری از نفع خود جائز دارند و نمیدانند که دنیا روزی چند است
 آخر کار با خداوند دست بلکه در اجرا داشتن این برای چه منفعت خود کمال گوشش و نفعش میکنند
 و بالنعین را بسبب دشنام یادمی نمایند المد تعالی او نشان را هدایت فرماید که خودشان مستعد

برای قلع و مقلع آن شوند و در باب پولس را واجب است که خوشی آقاسی خود و رضای مولی را بر همه
اولی دانند و بر ساجت و بجاخت مو سوسان هرگز التفات نه نمایند و بدانند که ^{کشتی} چون از وی
همه چیز از تو گشت بد چون از و کشتی همه چیز از تو گشت بد بعضی با سخا اهل دنیا و دنیا آخرت
هر دو را خراب میکنند چنانچه درین مقدمه اگر عمل پولس تعمیل حکم حاکم مجازی نمی کنند مصداق این
سورانه و از آن سو مانده میشوند و مورد عتاب حاکم حقیقی هم میگردند و بدانند که پادشاه سایه
خداست هر که اگر ارام و ^{تعظیم} اومی کند خدای تعالی او را می نوازد و بزرگ میگرداند و هر که امانت
او میکند خدای تعالی امانت اومی نماید اگر چه تدبیر استیصال این فصل شنیع با فزونی محصول هم
ممکن بود مگر در میکشند ع ای رغفلت بجز در هر چه باشی زود باش ^ب باقبال سر کار عالی نظام
حصول این مرام زود با انجام میرسد کیفیت مدکخانه و قمارخانه هر قدر که معلوم فقیر شد اینست
و این کیفیت تقریبی است نه تحقیقی زیرا که در تحقیق این زیاده از نگاشته خواهد شد ^ن مدکخانه
بیرون دروازه علی آباد علاقه شرف الدین خان خس پوره و قارالامار بهادر آمدنی فی یوم سه پوره
مدکخانه متصل خزانة جمال بی علاقه شمشیر علی دکاندار در گرز سلطان شاهی آمدنی فی یوم یک پوره
دہشت آن متصل باره راجه اندر گرز عالی علاقه کالی نواب مدکخانه عظیم الدین دکاندار آمدنی
فی یوم سه پوره و قمارخانه محمد نظام آمدنی فی یوم دو پوره در دیوڑی خورشید علی خان بهادر
گرز علی آباد مدکخانه قاسم علی آرنی فی یوم دو پوره و قمارخانه گماشته آمدنی فی یوم چهار پوره
متصل دیوڑی رفعتہ الملک مرحوم گرز اتوار چوک علاقه مسماة راجی دکاندار مدکخانه آمدنی
فی یوم یک پوره دہشت آنہ و در شکر گنج متصل مکان علی رانم سناچی علاقه محمد شکو ججدار مدکخانه
جیدر علی آمدنی فی یوم یک پوره دہشت آنہ و قمارخانه آمدنی فی یوم یک پوره دوازده آنہ بیرون
دروازه غازی بندہ علاقه محمد شکو ججدار مدکخانه بندہ علی آمدنی فی یوم دو پوره و بیرون
فتح دروازه در صالح کوڑہ علاقه محمد شکو ججدار مدکخانه بندہ علی آمدنی فی یوم سه پوره
و در خورشید گنج علاقه خورشید جاہ بہادر مدکخانه انباجان آمدنی فی یوم سه پوره و قمارخانه

گماشته آمدنی فی یوم دو روپہ و ہشت آنہ و در شاہ کج علاقہ مروہ حب وغیرہ مدکنخانہ من صاحب آمدنی
فی یوم دو روپہ و ہشت آنہ و قمارخانہ معصوم آمدنی فی یوم دو روپہ و ہشت آنہ و در کسارٹہ
علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک بہادر مدکنخانہ قادر حسین آمدنی فی یوم دو روپہ و ہشت آنہ متصل
موسن غسل گرز حسینی علم مدکنخانہ آمدنی فی یوم یک روپہ و ہشت آنہ و در بازار گھاسی میان علاقہ
امیر کبیر بہادر مدکنخانہ کشتوم آمدنی فی یوم سہ روپہ و در بازار غنبر مدکنخانہ گماشته بابو خان آمدنی فی یوم
دو روپہ و چار آنہ و در گارٹخانہ قریب ڈیوڑھی راجہ شیو پست و علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک بہادر
مدکنخانہ آمدنی فی یوم دو روپہ و قمارخانہ آمدنی فی یوم دو روپہ و در شاہکارخانہ عقرب ڈیوڑھی
شید جنگ بہادر مدکنخانہ برمان صاحب آمدنی فی یوم یک روپہ و ہشت آنہ و در دارالشفار قریب
طویلہ مختار بیگ مدکنخانہ غنبر علی آمدنی فی یوم یک روپہ چار آنہ و متصل چاوری حسینی علم مدکنخانہ
ابنہ پرشاد آمدنی فی یوم یک روپہ و ہشت آنہ و در دروازہ یاقوت پورہ علاقہ علی اخباری مدکنخانہ
عبدالمدخان آمدنی فی یوم یک نیم روپہ و بیرون کٹرکی ناما علاقہ بندہ علی اخباری مدکنخانہ علاقہ
آمدنی فی یوم سہ روپہ و قمارخانہ آمدنی فی یوم سہ روپہ و بیرون دروازہ چادر گھاٹ علاقہ
حاجی بشیر مدکنخانہ قمر علی آمدنی فی یوم دو روپہ و ہشت آنہ و متصل ڈیوڑھی بڈھن خان جمعدار
در کولسی واٹھی گرز بیگم بازار مدکنخانہ تنہ صاحب آمدنی فی یوم یک روپہ و دو ازوہ آنہ و بیرون
دروازہ تالاب بیہ چلہ مدکنخانہ حسین بے زنگہ آمدنی فی یوم یک روپہ و چار آنہ و در قاضی پورہ متصل
ڈیوڑھی ہیٹا لدولہ بہادر مدکنخانہ آمدنی فی یوم یک روپہ چار روپہ آنہ بیرون فتح دروازہ
در بی بی گنج علاقہ نصرت جنگ بہادر مدکنخانہ سید علی آمدنی فی یوم یک روپہ و در گرز کمالی پورہ
در تار بن متصل ڈیوڑھی ہیٹو میان کنخانہ آمدنی فی یوم یک روپہ و چار آنہ و در شاہ علی بندہ قریب
مکان قاضی صاحب مدکنخانہ آمدنی فی یوم یک روپہ و دو ازوہ آنہ و در جورا بہ شاہ گنج علاقہ
مردہ حمید خان مدکنخانہ کریم صاحب آمدنی فی یوم چہ روپہ و ہشت آنہ و بیرون محل دروازہ
علاقہ محمد شکر جمعدار مدکنخانہ آمدنی فی یوم یک روپہ و ہشت آنہ و در اگرچہ شنیدہ ام کہ بر حال

بعضی علاقه داران و دکان داران ارباب بعض اصحاب کو توالی بوجه من الوجوه رعایت میدارند
 اگر این راست است قریب و غضب الهی و خشم پادشاهی مبتلا میشوند و خلاف رای سلطان
 جستن بد بخون خویش باید دست بستن و در علاقه داران که مذکور شدند بعضی از ایشان چنان بزرگوار
 هستند که در جناب نشان گمان آبادانی دکان چنین افعال قبیح کردن تهمت بدگمانی بر خود بستن بخدا
 اگر این دکان در علاقه ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر با حسن عنوان در جناب
 ایشان خبرش رسانیده شود فوراً اتصال آن فرمایند اما ندانم که ایالی پوس چنانچه پراگردد
 پس چه مردمان گمان بد پیوستگی مردم پوس بارکان دکان نکنند و برایشان طغی نزنند و این
 بدنامی ایشان کوچک بگویند و بزرگوار با سرکار رسانند گونی الواقع چنین نباشد اما از فیه مافیه خالی نبود
 اگر غیب با ثبات خواهد رسانید البته اهل پوس را جو بدی مشکل خواهد بود و بجز آنکه گویند که ما فر
 را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نموده است گویم الحق اگر نبود چه ایسر کار عالی این عجز خود را
 و بودن دکان بیرون از حیطه اختیار خود ظاهر کردند و دیگران را جای انگشت نهادن گذاشتند
 اگر صاف صاف ظاهر می کردند سرکار عالی خود بند و بست آن با حکام رسانی میفرمودند یا بجنو
 بندگان عالی دام اقباله عرض می نمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با محاسن این چنین بدعات قبیحه
 همه تن مصروف است و این همه تعمیل ارشاد اقدس است خدای قدير این شهر فرخنده بنیاد را
 ازین محرمات که خراب کننده خانمان شرفای و قاطع نسل امر است و بیشتر فرار زاده با اختیار این
 فعل قبیح می بیند و بانواع امراض مبتلا گردید سیه جرته میشود ناپاک و صاف گرداند بجرمت انبی
 و آل الامجاد فصل در بیان آنکه درین شهر از موزیات چند قسم بیشتر میباشد که مردم اینجا را با آنها
 تکلیف میشود و بلکه بزرگوار آنها بعضی مردم جان بخدای کریم میسپارند یکی از آنها کثرت پیشه است
 که هر تنفس را بان تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن به از بودن مکان دو وزده هوادار
 که در آن مروه درار کشیده شود و عود سوزانند نیست دیگر کثرت کثمل که ساس باشد باین
 کثرت در هر موسم میشوند که خالی از آن نیست هر چند هر روز مکان صاف کنانیده شود مگر کم میشوند

بعضی علاقه داران و دکان داران ارباب بعض اصحاب کو توالی بوجه من الوجوه رعایت میدارند
 اگر این راست است قریب و غضب الهی و خشم پادشاهی مبتلا میشوند و خلاف رای سلطان
 جستن بد بخون خویش باید دست بستن و در علاقه داران که مذکور شدند بعضی از ایشان چنان بزرگوار
 هستند که در جناب نشان گمان آبادانی دکان چنین افعال قبیح کردن تهمت بدگمانی بر خود بستن بخدا
 اگر این دکان در علاقه ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر با حسن عنوان در جناب
 ایشان خبرش رسانیده شود فوراً اتصال آن فرمایند اما ندانم که ایالی پوس چنانچه پراگردد
 پس چه مردمان گمان بد پیوستگی مردم پوس بارکان دکان نکنند و برایشان طغی نزنند و این
 بدنامی ایشان کوچک بگویند و بزرگوار با سرکار رسانند گونی الواقع چنین نباشد اما از فیه مافیه خالی نبود
 اگر غیب با ثبات خواهد رسانید البته اهل پوس را جو بدی مشکل خواهد بود و بجز آنکه گویند که ما فر
 را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نموده است گویم الحق اگر نبود چه ایسر کار عالی این عجز خود را
 و بودن دکان بیرون از حیطه اختیار خود ظاهر کردند و دیگران را جای انگشت نهادن گذاشتند
 اگر صاف صاف ظاهر می کردند سرکار عالی خود بند و بست آن با حکام رسانی میفرمودند یا بجنو
 بندگان عالی دام اقباله عرض می نمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با محاسن این چنین بدعات قبیحه
 همه تن مصروف است و این همه تعمیل ارشاد اقدس است خدای قدير این شهر فرخنده بنیاد را
 ازین محرمات که خراب کننده خانمان شرفای و قاطع نسل امر است و بیشتر فرار زاده با اختیار این
 فعل قبیح می بیند و بانواع امراض مبتلا گردید سیه جرته میشود ناپاک و صاف گرداند بجرمت انبی
 و آل الامجاد فصل در بیان آنکه درین شهر از موزیات چند قسم بیشتر میباشد که مردم اینجا را با آنها
 تکلیف میشود و بلکه بزرگوار آنها بعضی مردم جان بخدای کریم میسپارند یکی از آنها کثرت پیشه است
 که هر تنفس را بان تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن به از بودن مکان دو وزده هوادار
 که در آن مروه درار کشیده شود و عود سوزانند نیست دیگر کثرت کثمل که ساس باشد باین
 کثرت در هر موسم میشوند که خالی از آن نیست هر چند هر روز مکان صاف کنانیده شود مگر کم میشوند

اگر یک میمیر و هزار از بوی او پیدا میشوند علاج دفع آن سوار روغن بالیدن بر بدن یا بر جای که
 ممکن باشد یا صابون در آب آمیخته در مسکن آنها انداختن یا آب گرم ریختن که بعضی غیر جائز داشته اند
 نیست سوم کثرت مورچه سیخ که در ملکی اینقدر ندیده ام هر کجا در عضوی میگذرد همان دم سوزش
 بسیار میشود و عضو درم میکند علاج گزیدن این به از روغن گاو بالیدن نیست اما باید که بعد ساعتی او را
 بشوید و رنه هزار چند از مورچه خواهند رسید چهارم بسیاری کزدم در موسم گرما و بر شکل که اکثر
 کسان را میگذرد بسیار زهر دارد فقیر را نیز این موزی در اینجا تکلیف به شیش زدن داده بود که
 پیاز انگار با مرچ سیاه ساییده ضما دکردم و همس تا کورا سایید ضما دکردم و بعد ساعت با آب گرم
 چند بار شستم بعد یکپاس افاقه شد عضو ملذوع را در آب ترب و آستن و یخ یا برگ نیب را سایید
 بر موضع گزیده ضما دکردن افاقه می بخش اگر آب ترب بر کزدم اندازند فوراً اعضای کزدم را از هم
 میپاشد و جدا میکند پنجم سگ دیوانه که در اینجا بیشتر میشود و سبب بست مردم را می گزرد و
 همه می میرند الا ماشاء الله و طسرفه اینکه در محله می آید و هر که پیش او می آید میگردد و صورت موت
 خود را می بیند و نمی کشند و کسی در پی کشتن او نمیرود و این گزیدن سگ دیوانه را مدتی مقرر
 نیست بعضی که گزنده زهر تیز دارد فوراً می میرد و بعضی دیر می کشد اگر فوراً موضع لسع با شش
 یا به تیزاب سوزانیده شود مثل کاشتک یا بز ان شیر عشره نهاده شود یا حب السلاطین را سبب
 آن بر آورده ساییده بر جای گزیده ضما و نمایند که آبله بر آرد و آب از ان جاری چند روز مانده
 و آن کس را ششش ماشه از تخم سنگتیه یا نارنگی یا ترنج یا چکوتره یا لیمو کاغدی از هر قسم که میسر گردد
 در چار توله آب ساییده و بشکر سرخ دو توله شیرین کرده اگر سر ما بود نیم گرم و رنه سرد تا وقتیکه
 زخم مندل شود و نوشانیده باشند بعون الله الشافی شفاه خواهد یافت و این مجرب فقیر است
 که بنشیند کسان را داده و صحت یافته اند و از سالها سال زنده و سلامت اند یا یکد خست تا ه
 که در اینجا آن را نامی گویند و آن درختی خرد بقدر یک بالشت نهایت تلخ میباشد بیازده
 مرچ سیاه در آب پنچ توله ساییده اگر سر ما بود نیم گرم نموده گزیده را تا انزال زخم فندان سگ دیوانه

نوشانیده باشند صحت یا بد این همه خوراک جوان است طفل را بمقدار عمرش دهند و چون
 برگزیده سگ چادریاب تر کرده می اندازند خصوصاً چادریلی فوراً می میرد و بچشم خود دیده ام و گزیده
 آن بهوش نمیشود بلکه با عقل و تمیز پیدا شد و همه را می شناسند اما در دل او خواهش گزیدن
 دیگر پیدا میگردد و اگر چه دیگران را میگوید که کسی نزد من نیاید که خواهم گزید زیرا که دل من با
 گزیدن خواهش بسیار دارد پس از و اگر احتراز نمیکند البته بچو سگ بدندان میگذرد که همان اثر
 در آن پیدا میکند و آدمی هلاک میگردد لغو بالله من هذا البلاء اللهم احفظنا عنه وعن كل سوء و
 طرفه و عجیب و غریب این شهر لطافت به این است که در اینجا زنبور و زنبور سرخ نمیشود درین
 عرصه سال که مدت ورود فقیر اینجا است یکبار هم ندیده ام و بس **فصل در بیان اعتقاد**
 اینجا که درینو لا خانواده او شان مشهور است یکی از ان قوم نبی است که بیشتر از ایشان معترف
 و جمعدار و جاگیر دار خوش خلق خوش اوقات و خوش رو و لا و صاحب حمت و حیا
 که بسبب جهالت قوم خور با هم قصه و تکرار و فساد و عناد بسیار دارند اکثری از ایشان
 مهادوی عقیده هستند که اعتقاد دارند که امام مهدی موعود علیه السلام آمدند و نشر یافت
 بر دنیا چنانچه درین باب ملا علی مقفی رضی الله عنه رساله در زبان عربی تخریر فرموده است که آغاز آن
 این است بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه
 اجمعين و بعد فمذه رساله سمیتها بالرو علی من حکم و قضی ان المهدی الموعود جار و مضی اعلم
 رحاک الله لا شک ان وجود المهدی الموعود ثبت بالاحادیث والآثار نحو من ثمانئة فصاعدا ثم
 طائفة فی بلاد الهند یعتقدون فی شخص مات وله نحو خمسين سنة انه هو المهدی الموعود الخ انتهى
 ملا می سجا وندی لقب جوایش در عربی نوشته است که آن دال جهداوست هر که شوق
 دید و شنید او دار و دهد و در ملاحظه کند تا در یابد کل آثار تشریح باقیه شروع جواب ایراد این
 بسم الله الرحمن رحیم الحمد لله الذی جعل من صلاح هذه الامة نصب الامام العادل و اعلی
 ذکر من اختاره بولایتها فهو اعلی فی الجبل و الآجال احمده فی البکرة و الاصل و اصلى علیه

محمد سید الاواخر والاول المختار من صفوة الاطاب والحال الخ اتمی حال پیداشدن این سبب است
 را اگر دریافتن است در طبقات اکبری بنید دستور این قوم است که اگر از اهل دنیا باشد وقت مرگ
 ترک دنیا میکنند اگر صحت میباید باز متوجه بان نمیشوند و مشایخ ایشان سوال نمیکند اگر چه بقا
 جان بر لب رسیده باشد و ذکر و شغل بیشتر بر طریقه چشتیه و قادریه میانید و مقید صوم و صلوة
 میباشند نواب بودهن خان مرحوم که حالا برادر زاده ایشان محمد ابراهیم خان صاحب
 اندر دولت خان و تشار خان و حسین خان و مهوشدار خان و یار خان و جنید خان و مویز خان
 و مهتابان میر شکار و غیره خوانین چچیل کورّه و قطبی کورّه از پتی هستند و دیگر نیازی از اهل
 محمد خان صاحب قلعدار کوکهندّه و محمد نجابت خان صاحب سم او شان که در مغلیّه میباشند نهایت
 خلق صاف طینت سوم خوشگی که از قوم جامع اوراق است و این طائفه در نجابه چند مقام
 سکونت اختیار کرده است یکی در قصبه بئر خاندان حافظ غلام مصطفی خان صاحب مرحوم که تعلقه
 بدر بودند حالا غلام رسول خان و غلام نبی خان و غیره پسران ایشان هستند دوم در نام
 ابوزمان خان عرف حسینی میان که ایشان را چار پسر بودند غلام علی خان و منصب علیخان
 و نواب علیخان و عباس علیخان و فروع ایشان را اندام سوم در او رنگ آباد بمحاله قطبی بود
 از هنگام سلطان زمان حضرت عالمگیر اورنگ زیب بهادر علیه الغفران از اولاد عبدالعزیز
 خوشگی هستند تفصیل ایشان را اندام چهارم عبدالسلام خان خوشگی که تپوری ایشان بگلور
 در ملک بڑا که حالا در تخت و تفویض انگریزی است و بهانجام از میر حیات قلندر ایشان هستند
 و اولاد این بزرگ در موضع کلهو این پرگنه چریاکوٹ ضلع اعظم گره موجود است پسر عبدالسلام
 که عبدالستار خان نام میداشت از کیرتور ضلع بنجور آمدند و در اینجا متاهل شدند اگر چه عبدالسلام
 اولاد پسری نمی دارند اما خویش و اقارب ایشان هنوز در کیرتور موجود هستند پسر او
 برادر ایشان در نجابه جو ذرن گرفته بچه با بر آورده اند چیم صالح محمد خان خوشگی مرحوم
 ایشان را چار پسر بودند یکی عبدالرحیم خان غضنفر یا جنگ مرحوم دوم محمد حسین خان مرحوم

سوم احمد علیخان مرحوم چهارم قاسم علیخان اول رایک پسر رضا علی خان نام که در چهاونی
چادر گھاٹ موجود دوم رایک پسر محمد خان نام در مستعد پوره موجود و ایشان را دو پسر
کریم داو خان و عبد اللہ خان و سوم رایک پسر فیاض علیخان نام در مستعد پوره موجود و چهارم
را در مستعد پوره دو پسر محمد صدیق خان و اکبر علیخان موجود ششم خانوادہ پیر عثمان خان خوشگی
ایشان از قصور بوده اند و توتوزی بوده اند و فقیر نیز دتوزی ہستم اما در خیل نبی خیل ام
پیر عثمان خان مرحوم را چار پسر بودند یکی احمد خان المخاطب مستعد یار جنگ شہید مغفور دوم
غلام محمد خان مرحوم سوم درانی خان مہر و در چہارم پیر اسمعیل خان ایشان خود در مستعد پور
موجود و حقیری دارند نہ پسر و درانی خان رایک پسر خیر بادا خان سلمہ رہہ در مستعد پور
موجود و غلام محمد خان را پنج پسر یکی المہداد خان کہ در چہاونی چادر گھاٹ موجود دوم غلام محمد
ایشان ہم در چہاونی مذکور موجود سوم پیر حسن خان در مستعد پورہ موجود چہارم پیر عثمان
در کوچہ جلال حنی قائم پنجم پیر سجان خان در مستعد پورہ موجود و پیر احمد خان المخاطب مستعد یار جنگ
شہید مرحوم رایک پسر پیر عمر خان نام در مستعد پورہ موجود و ایشان رایک پسر
میر احمد خان نام و ایشان رایک پسر پیر عبد الرحمان خان نام سلمہ اللہ تعالی چون ایشان
از اولاد پیر دتو ہستند لهذا شجرہ آبائی ایشان را مینگارم برای دتوزیان یادگار از فقیر
باشد شجرہ خلافت طریقہ چشتیہ خوشگی کہ قدس اللہ اسرارہا لہا و رحمہم اللہ الہی بجزمت
محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و بجزمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و بجزمت
خواجہ حسن بصری رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ عبد الواحد بن زید رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ فضیل
بن عیاض رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ سلطان ابراہیم بن ادہم لجنی رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ
خدیفۃ المرعشی رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ بصری رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ مشاء علوی و بجزمت
رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ ابواسحق چشتی شامی رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ ابوالاحد چشتی رحمہ اللہ
و بجزمت خواجہ محمد چشتی رحمہ اللہ و بجزمت خواجہ محمد یوسف ناصر الدین چشتی رحمہ اللہ و بجزمت

خواجه مودود و چشتی رحمه الله و بجزمت نواب حاجی شریف زندنی رحمه الله و بجزمت خواجه عثمان
 رحمه الله و بجزمت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله و بجزمت حضرت خواجه میر قطب الدین ختیا کا
 او چشتی رحمه الله و بجزمت پیر و تو کبار خوشگی چشتی رحمه الله و بجزمت پیر بانیرید چشتی رحمه الله
 و بجزمت پیر جنو چشتی رحمه الله و بجزمت پیر عباس چشتی رحمه الله و بجزمت پیر صالح چشتی رحمه الله
 و بجزمت پیر فردوس چشتی رحمه الله و بجزمت پیر شیخ چشتی رحمه الله و بجزمت میر خداداد چشتی رحمه الله
 و بجزمت پیر دولت چشتی رحمه الله و بجزمت رحمت غازی چشتی رحمه الله و بجزمت پیر رحیم داد چشتی
 بیابانی رحمه الله و بجزمت پیر دولت چشتی ثانی رحمه الله و بجزمت پیر محمد اسماعیل چشتی رحمه الله
 و بجزمت پیر عبدالرحمان چشتی رحمه الله و بجزمت پیر حسن شهید چشتی رحمه الله و بجزمت پیر رحیم داد
 ثانی چشتی رحمه الله و بجزمت پیر عثمان سخی چشتی رحمه الله و بجزمت پیر احمد خان شهید چشتی
 رحمه الله عاقبت پیر عثمان چشتی بخیر گردان بلطف سرالحنی و الجلی اللهم اغفر له و لذریاته
 آمین منقسم جهاندار خان خوشگی که در محله قاضی پوره میماند اما از خانواده ایشان آگهی ندارم
 هشتم مندوزی از انجمله غلام رسول خان مندوزی اند و ایشان را هم جماعت کثیره بود
 است اما حال یادین سرکار اشخاص چند ملازم مانده اند اما از ممتازان بودند سو و حبس
 میخورند تم قائم خانی این طائفه اگر چه از راجپوتان صحیح ^{بندست} است اما بسبب شجاعت جلیله
 خود از قرین افغان اند درین سرکار عالی از ممتازان اند از انجمله عالم علی خان بهادر پسر
 محمد خان دلاور نواز جنگ مرحوم جمعاً از قائم خانی موجود از ممتازان سرکار و از خاندان عمده
 گویند محمد خان مرحوم اگر چه علم نمیداشتند اما با توایخ شوق بسیار میباشند این هم دال
 بر لیاقت ایشان است الحال محمد بخش پوره ایشان مرد نمازی نیک با مردت و حیاء مرد
 مسکین است یقین که دلاور هم باشد کار پرداز امورات خانگی ایشان است و از انجمله ^{الدخان} محمد بهادر
 جمعاً از زیر قائم خانیان است مرد جوان مسکین دلاور صالح محب الفقراست اما بادوستان
 پدزگونی نمیکند و این خلاف سنت است زیرا که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم

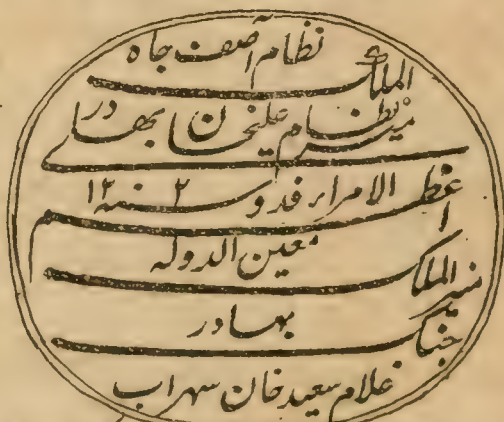
که کمال نکوفی آنست که صلحه کند بادوستان پختور غیبت او و صلحه عبارتست از آنچه موجب
 وصلت و اخلاص باشد و از آن جمله محمد پهل خان رسالدار سید میانست نهایت متواضع العلماء و
 خادم الفقرا اما اولادش بروضع پذیر نیست لیکن در عدم ادای صوم و صلواته مساوی الاقدام
 پدر هدایم اللدالی الرشا و دهم یوسف زری از انجمله عبدالکریم خان جمعدار صرف خاص اندیشه
 دارند خانه ایشان در کوکرواری است یکی صلابت خان دوم میر نواز خان سوم محمد علی خان
 یازدهم پردل خان بودهی پسر بودهی خان جاگیر دارند قریب دیوڑهی لاله بهادری باشند
 دوازدهم کامیاب خان جمعدار کوکراند ملازم دیوانی در کوکرواری میباشد آدم خوب فقط
 فصل در عجائب جانوران اینجا بدانکه از عمده جانوران اینجا مرغ ایمل مشهور که شهره اصالت
 آن در کثافت عالم رسیده است و آن بچند نام مشهور در اینجا است یکی یاقوت که جنگ خوب میکند
 و نمی گریز و رنگ آن سیاه سرخی مائل میباشد و چنانکه یاقوت سوخته میشود وزن آن زیاده
 از پنج سیر میباشد و دوم پیلکه رنگ آن زرد سیاهی مائل میباشد سوم گگر نفتح کاف عربی
 و نفتح کاف فارسی و سکون را مهله که بسیار سیاه میباشد فصل بیعانه هم از آنست چهارم
 و نذر اس نفتح دال هندی و سکون نون و فتح دال هندی بالف پیوسته و فتح رای مهله و سکون
 سین مهله سیاه و زرد و سفید و سرخ آینه میباشد پنجم نوزی که همه سفیدی باشد اگر بر دم پر با
 زرد آرد آن را سرغانا مند و آن قسم ششم بود هفتم کاسنی که پرهای سرخی دارد هشتم لاکه
 که رنگ آن همچو لاکه بود نهم بستنی که بسیار زرد و سنگفته بود و این از جمله اقسام مرغ ایمل قسم اول
 است دهم چنیا که پرهای او سفید و سیاه باشند یازدهم جاوا که پرهای سفید خرد خرد دارد
 دوازدهم سبز سیاه یعنی بازو سیاه و باقی همه پر سفید بود سیزدهم دو دها سبزه آن که
 سفید باشد و قدری سیاه دارد چهاردهم کلیو ثیا آنکه حوصله او سفید بود پانزدهم گیسو آنکه رنگ
 او مانند گیسو باشد و در نیولا که درین بلده شوق مرغ ایمل دارند و نزد ایشان از اقسام مرغ
 هستند چند کس هستند یکی محمد ابراهیم خان صاحب همشیره زاده محمد بدین خان صاحب جمعدار و جمعی

در یکم بازار دوم میروشن علی صاحب در بازار انور الامار سوم شیخ فخر الدین صاحب عرف
 نانا میان در بازار عیسی میان چهارم در اعبد الغوریگ و پلوی دار و نه حوالات فوجداری
 در حله سلطان شاهی پنجم مزار اشرف بیگ صاحب در سلطان شاهی ششم نواب محکم جنگ
 هفتم عبد الله خان صاحب پسر راحت جنگ بهادر ششم فضل شاه صاحب سرب بازار ششمش الامار
 بهادر ششم محمد خان صاحب لودار کوکنده برادر زاده محمد نجابت خان صاحب دهم بی نظیر جنگ
 بهادر بیرون در وازه یا قوت پوره یازدهم حیدر علی خان صاحب پسر علی محمد خان صاحب وکیل
 بدانکه جنگا بدین مرغان موجب عذاب سخت است و حرام است مناقره و یک زیراکه در حدیث
 شریف از تحریش دیوک و بهائم نمی وار و شده است زیرا که فرمود صلی الله علیه و آله لعنت باد
 بر کسیکه در بهائم تحریش کند و جنگا بدین مرغان داخل تحریش است خروس سفید تا چدر پسند
 سرور کانات صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خصی کردن مرغ درست نباشد زیرا که رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم منع فرموده است و هرگاه بیضه دراز و محدوده الاطراف باشد
 از آن ماده براید و اگر بیضه مستدیره و عرفیه ملاطراف بود از آن نر بر آید و بیضه که در تقصیر
 تم بلکیان از بد رتا محاق دهد از آن بچه کمتر بر آید و آنچه از اسهلا تا ابدار بد بیشتر از آن چیرا
 و هر چه را بعد ده روز اگر متقارش گرفته بیا و بزند اگر حرکت کند و پوزند نر باشد و اگر ساکن
 ماند ماده بود فقط فصل در میان سواد و شهر فرخنده بنیاد حیدر آباد بدانکه سواد این بلده
 فرخنده بنیاد نهایت خوب است اما بسبب آنکه بر راه که از بلده می آید بسبب بودن دکانین
 سیندی و دکانهای چاکنه که گزک است دیدم مسفوح و روده ناو کبد و غیره بسیارند
 کمال متعفن است و هم بر سر ترک دخت نصب نیستند البته مردم آینه و رونده آن را بکلف
 میشود اگر دکانهای مذکوره دور کرده شوند و بهر دکناره شوارع درختان بار و مثل انبه و
 جامون و گولر و ملی و پیل و بتر نصب کرده شوند چنانکه دستور سلاطین اهل اسلام است و طبقات
 ناصری و اکبری و تاریخ فرشته مندرج است نهایت آسایش مسافران را باشد و طریقه

نصب آن اینست که اول بزین سرکاری تخم یا قلم درختان کارند و شخصی بران مامور و بیا
تا پرورش آن تا دو سال کند بعد در شروع برشکال از انجا بر آورده بر سر شکر بر فاصلای
پانزده گز نصب کنند و گرد آن حلقه زنند تا حیوانات آن نخورند و اگر بر کناره رود موشی
بر مقامات مناسب از پل کهنه تا پل چادر گھاٹ بهر دو طرف بجای که آب دریا در موسم خود
بآنجا نرسد درخت با نصب کنند مردم میل محرم شریف را بسیار آسایش دهد زیرا که دیدم
که مردم میل و اهل دکانین بموسم گرم تکلیف تاب آفتاب کشیدن نمی توانند و بمقار میشوند
پنچین اگر در جلو خانه سرکاری درخت نصب کرده شوند مردمان حاضری خجسم ماه محرم مستقیم
و مواهبی مردمان حضوری روزانه را بسیار آرام ببرد و این یادگار و ثواب بدت با ماندن
جلو خانه ضرورت که برای شانشین مردمان چند جای طلحه مقرر کرده آید تا اگر مسجد جلو خانه
و جنوب در جلو خانه از عفونت های این قاذورات پاک باشد و چون شانشین از امور
ضروریست مردم مضطر بلحاظ خانه خدا و خدا خانه هر جا که حجاب می یابند می شانشین اگر چند جا
رفع این حاجت مقرر کرده شود و چندی کناس انجا حاضر باشند و مردم را بجای مقرر نشان
و بدست م تقدم جلو خانه از تعفن پاک میشود و نیز از ضروریات است که نه شهر را که برای آسایش
خلق المد فیص بخش عالم جناب میر عالم مغفور ساخته اند پاک دارند و ناودانهای مستراح را در آن
انداختن ندهند و از جمله کناسان که بهتران و خاکر و بان باشند چلکه گرفته شود که هر کس که
انچنین فعل سازد خورش در فوجداری رساند و از انجا اشتهار نام آن جاری گردد که فوراً
آن ناودان را بند کند و مخاکی عالمی در مستراح خود کند که هر گاه آب در آن جمع شود بهتر آن
آب را بسوی پر ساخته دور انداخته باشد یا گاوری مع آله برون آب از سر کار مقرر شود که بهتر
عیان او را پر کرده بیرون شهر انداخته باشد اگر کسی مطابق اشتهار عمل نخواهد کرد و تکلیف
عالم خواهد بود در عدول حکمی مورد جرمانه خواهد شد و از مردم محله خلیوره شنیده ام که پیارگان
بسبب نرسیدن آب فریاد فریاد میکنند و شاید از سر کار بسبب اسرار چند که ناودانها در

می انداختند نه از طرف بند کرده شده است جای افسوس است که در گناه شیرین بچارگان
 نازی محروم المار شوند و منبع ثواب امیر عالم که در حق ایشان که از صدقات جاریات بود
 به سبب جنایت خبیثان بند شود در گناه یک کس که کشانیده مستراح است دو کس از ثواب
 محروم شوند یکی روح نمازیان دیگر روح پرتجیبانی نه اگر کشانیده مستراح از غرب است فوراً قید کرده شود اگر
 عدول الحکم می کرد و اگر از امر است فوراً تنخواه یا جاگیر او ضبط کرده آید ورنه عجب نباشد که آه
 غبار با جابت میرسد و صاحب مستراح برباح و بائی یا دیگر آفات از حق مستراح گردد دست به سر
 از آه مظلومان که هنگام دعا کردن به اجابت از در حق بهر استقبال می آید و چون آنکه هنوز
 با ایشان باین عمل ناپاک بلای نرسیده است گویا مصداق آیه که می شده اند و یکم فی
 طغیانهم یعمهون یعنی مهلت میدهد ایشان را در گمراهی خویش گزشته شده پس باید که از
 مهلت به ترسند و از تکلیف رسانی خلألق باز آیند و حق آنست که سبب بند شدن
 و علت نرسیدن آب نهر در مغلیوره معلوم فقیر هست هزار دهن و هزار سخن مصرع فکر هر کس
 بقدر همت اوست فصل در بیان اسماء جوهریان این بلده که در نجاش مشهور اند بدانکه درین
 درین بلده چند جوهری در جوهر شناسی مشهور اند یکی بهر عمل است که اصلش از میرانه
 انازادش از چیدر آباد دکن است در بیکم بازار نرد لاله شیو عمل موتی عمل میماند دوم لاله جکنا تمه
 کتری است که در چادر گهاٹ میماند آدم کنه است براد باکش و الهه کار دانی مشهور است در عهد سابق از خاندانی مشهور
 مغرب بوده است حال زمانه ناموافق است اما در فن جوهر شناسی نظر دقیق دارد و کمال تحقیق
 سوم کالکا پرشاد لکنوی از قوم ادوال است و دلالت مور شاه صاحب است که در کسار طمه
 میماند آدم هوشیار است و نظر عمیق دارد چهارم کشن داس گجراتی است ملازم دیوانی که در چادر گهاٹ
 میماند اگر چه جوان است اما آدم صاحب هموس است پنجم پرنیا است از قوم کوٹی در حسینی شد
 میماند ششم منی لال پسر خوشحالی رام اگر واله دلهوی که الحال در چارکمان می ماند هفتم پرشاد گام
 مارواری ساکن بیکم بازار هشتم جیو عمل مارواری پسر سمیر مل ساکن بیکم بازار نرد لاله این

هر دو ملازم سرکار امیر کبیر بهادراندا سیدیا که در چادر گماشت به شصت گنج پس چاوری میماند و جوهر
می شناسد گساره است که سنگ را می ساید و می تراشد اگر چه خوب بجز بهر آن نیست اما زیاده از
جوهریان نظر دارد و می شناسد فقط فصل در بیان دستوری عجیب آن اینکه اگر کسی نوشته از
اقوام خیاط یا روغن گریاز گریازین دوزیا مانگ بر اسپ سوار در شب گشت میگرد و این خبر
بسیایسان میرسا هم جمع میشوند و او را بر اسپ سوار شدن نمیدهند و درین بلده هر جا که نام
سائس از هر کس که باشد تیریک میگردد و فسادها برپا میکنند تا آنکه گروم شد سائسان چننده
خود گرفته و پرچم آن کشاده گویا برای غنای پیش می آید تا آنکه ناشس انچنین مقدمات مالک
عروسی با مردم پولس تا بسرکار میرسانند و هم بقوجاری دانه میگردد اند اگر بر شد ایشان گفته میشود
که نقصان شمار سواری ایشان بر اسپ چسپت میگویند که از قدیم گاهی انچنین شده است و در
هنگ عزت شرفارست مامردم این همه جنگ و جدال میکنند برای شرفا میکنند اگر شرفا خود نزلت خود را کم کنند
مامردم ناچاریم گویند بزبان مہاراجه چند و لعل بهادر هم بسیار فساد سائسان کرده بودندا و عهد
جناب نواب غفران آاب همچنین فساد که سائسان کرده بودند حکمی جاری شده بود که نقل آن است
شاه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



بعالان حال و استقبال بلده فرخندہ بنیادیدر آباد و بجات دکن نوشته میشود که بحسب فرمان
والاشان مورخہ ۲۰ شہر شعبان ۱۱۳۰ ہجری سپ مشکلی جانور عنایتی سرکار علی ازہر
خاص بہت سواری دولہ و دولہن بنام مالکان سرفراز نموده شد باید کہ کسی طہیبان

در باب سواری مزبور غنای سیسکار فراموش نشوند اگر درین باب تخیلی پیش آورده
 مانع و فراموش خواهد گشت و نوعی نقد نمایند که آئیده دست از فراموشی آنجا باز دارد و در صورت
 شرارت و ایستادگی او را بجزور رسانند درین باب تاکید یکدیگر دانند پنجم سوال ۳۳ هجری سال که
 دو صد و سه هجری و مالکان در فوجداری نانش بزرگمیران بابت فراموشی کرده بودند چون
 اصل سند معین پیش کردند شاید بعضی مدعی علیهم خاموش ماندند و جوین کار مدعی شد اگر چه
 درین سند بوجه نظر بوده است مگر ضرورت تحقیق آن نشد درینو لاکه بابت و هفتم محرم سال که
 دو صد و هشتاد و پنج هجری است پنهان آمدن نانش فراموشی روانگی دولت بر پادشاهی
 معاودت بر دو کیا و کشی و ایلی مدعی علیهم کرده که دو صد سائیسان را همراه خود آورده و بلع
 و فراموش سواری شدند که بر آمدن نخواهم داد و کشت و خون خواهیم کرد هر چند سیو با چیه که
 مدعی علیهم فحاشی کرد مگر نشیند چون مدعا علیهم و چیه که در فوجداری طلب کردم و معلوم شد
 که مدعی و مدعا علیهم همه چیه یک گرداند و منکر نصیحت چیه که در جای کرد است هستند یعنی
 چیه میگفت تا آمدن چور یا گردی کلان فراموش سواری دولت و دواهن نشوند بعد آمدن گردی
 هر چه خواهند فرمود بران عامل شوند گفتم که نزد چیه سخن مرشد را نشنود و سخن مصلحت آمیز گرد
 در خود نگردد و قابل تسخیر و سزا باشد که هر دو الطریق میشو در زیر که در مندی گفته اند هر دو
 کور پیر منا وین گور و طه نین طهور باستماع این سخن فوراً مدعی علیهم دست از فراموشی
 باز داشتند و راضی شده رفتند فقط فصل در بیان مرلی بدانکه مرلی بر وزن مرعی زنی باشد
 که آن را در سونسرت سویرنه بر وزن ^{عینی} نامند معنی آن آزاده است و چون کسی را
 از هندوان ملک تیلنگ و کرنا ^{طه} و در او ^{طه} و نصف ملک مرطه از ستاره تا پانی کماندی او
 اولاد میشود او نذر بنام بل ملایا او چایا کماندی را می نمایند که ایشان را دیوتای خود عقدا
 می کنند هر گاه بقدرت حق قدیر فرزند پیدا میشود و آنم از آن که دختر بود یا پسر آن را آزاد
 می گردانند بجهت پدری و مادری تا چارده سالگی پرورش او می نمایند و بر جای می گذارند

تاریخ دکن

تاریخ دکن

پس ایشان هرگاه جوان میشود نگاه نمیکند مرد و زن را که میخواهد میذارند و زن هر مرد را که میخواهد
در کنارش میماند پس زن را سویرنی و مرد را سویری و هر دو را امرلی نامند و این هر دو بوسه
شیع و شاستر و قانون در حرام قبلایا باشند مرد و دای میخورد که قطع نسل میکند و در نطفه او قوت
نامیه نمی ماند و بعضی زن دوا می خورد که عاقره میگردد و زنی که چنین دوا می خورد و بخل
میرسد ساقط میگردد و اند اگر چه پیدا میگردد و او را قتل میکند تا بزرگی او بچشم عوامست زائل نگردد
بند و بست این فعل حرام قتل نفس ناحق بر ذمت همت علیای سلاطین واجب و لازمست
و این نذر فعل حرام در قوم بر همین وجهتری و غله فروش نمیداشد باقی در دیگر اقوام نبود آن
ملک جاریست بحسب از حکام خیر خواه خلاق زمانه ماست که هنوز تحقیق این مسئله خبری نرفته نموده
انتظام رفع آن نه نموده اند فقیر حقیر بدفع آن بدل و جان متوجه است حق تبارک ثواب این
انتظام را در حق این موجود محقق درج فرماید گویند در نیولا در شهر یالی که در علاقه ستاره بکومت انگریز
یک هزار و پنجاه مرد و دو هزار زن مرئی موجود اند و هر یک خود را بزرگ و مقبول دیو تا ناظر میسکنند
و اجبار عجیب و غریب از میان میکنند و وحی از حرام نمیکز از دست کار راض و درست که بواسطه قابله
بعد رستی نه درست اسما آنها بذریعه عملی پولس جنرمل و اسقاط آن همیشه گرفته باشند و نیز نه درست
اسما کسانی که این زنان نزد او شان روند یا او شان نزد ایشان می آیند درست کنانید همیشه
ارباب پولس را ناکید باشند که جنرمل او شان گرفته باشند اگر چه پیدا شود آن حرامی پرورش
کنند اگر قتل حق کند قاتل را بقتل رسانند بلکه این رسم بد مرئی را بواسطه شاستریان موقوف
کنانند فقط فصل در بیان اوضاع دکن و احوال حیدرآباد بدانکه میر عبد اللطیف خان شاستری
در کتاب خود که موسوم بتخته العامست می نگارد که همیشه اراضی بسبب قریب خط استوا استوار است
معتدل دارد طول ایام و ایالی در جواز او قوس بسبزه ساعت رسد و این تجاوز نشود و در
موسمستان مردم اینجاراضه و رت باشن و پوتین و لباس پنبه و پشمین تا نقد و در پستان
استرایه و گاستان و سحانه و بیخ اقیاناج گردد و قریب است بانیکه هشت فصل شمرده شود

دو بهار و دو تابستان و دو خریف و دو زمستان و تمیز بین فصلین نخبه‌ترین وجه ظاهری گرد
 زمین اینجا نیامع بسیار دارد و آب همه جا شیرین است اما در آبار آب فی الجمله شوریت دارد
 انگور اینجا مروج و انجیر ترش می‌باشد میگویم که صاحب تخته العالم را همچنین اتفاق افتاده باشد
 در نه انگور اینجا برابر انگور کابل بلکه بهتر از آن بهم می‌رسد و همچنین انجیر در اینجا از کجرات میسر میشود
 فقط در زمین این ملک قابل ریح کامل است اگر انتظام آن با حسن توجه کرده شود در پستان
 زراعت صیفی باب باران و بدیگر موسم آب برگها که سلاطین سابقه بسته اند پرورش می‌سباید
 رئیس خوش اقبال و نیک نیت که تکلیف رعایا را بقدر یک ذره نمیگوارد و مختار او نهایت مدبر
 و خیر خواه آقای خود که هر وقت در ترزاید جا چشم و فرزند دولت و اقبال خداوند نعمت خویش میگذارد
 سبحان الذی والی مملکت و نهی مختارش با مروت قدر دانی فقرا و غرت علمای از سلف
 تا خلف چنانکه الحال درین سرکار عالی گاهی نشده است فقیر بجای یک پول که مشکل میشود چشم زدن
 صاحب یک لک روپیه میشود عالم با وجود بوریه نشینی با نعم والی ملک خزانه قارونی می‌گردد اگر
 بحسن تدبیر مختار حال اندکی ظلم ناظمان نبید او تعلقه داران و کارکنان از رعایا بر آیا پستی میگردد
 این ملک دکن مرغوب جهانیان خواهد بود اگر تبادیریکه در کتاب تنویر تدابیر نوشته ام بعد
 تعلیم مساحت پیمایش ملک و درستی نقشه های مواضع و کشت کنایده شود و تغلب زمینداران
 و جاگیر داران و انعام داران واضح میگردد و بند و بست زمین بی تردد و افتاده با سبوع زمان
 میگردد و ترقی جمع بشرح نرمه گونگی میگردد و مضمون من جاب با الحنه فله عشره امثالها بظهور میسر مردم
 اینجا چه شهری باشند چه بدوی همه کامل و کم سخت فامدانه از ایشان عالم میشود و نه حاکم اگر خدا مکار
 است او را هم تا نیمه و سختن ضرورت و همه محل اگر زور کسی می‌بنید مطیع و باج گزار میشوند و اگر
 کمزور میداند با دشوخت در سر ایشان می‌پیچد و کلاه نخوت را کج بغرد و مو فوری نهند و سلوک شترتیا
 بیک لحظه فراموش میکنند و عهد و پیمان را بر طاق نیسان میگذارند بر همه اینجا که دستار کلان
 بر سر دارند متمم بدعا و فریب و طمع و حرص و مداخله دسی معروف اند گویم خدا پنج انگشت یکسان است

نکرد فقط و چون اختیار یا بنا از قتل و ایدار یکدیگر باز نمانند بدیکر آن چه رسد و رسم الخط حساب
 که دارند خالی از فریب و بیح نخواهد بود و عرض ازین سیاق الزام طرف مقابل باشد نه تصفیه
 کاغذ حساب لهذا بعد آگاه شدن دستورات محاسبیه این فرقه حضرت اورنگ زیب عالمگیر پادشاه
 غفر الله له بسیاری را از بنده تان قید فرموده مجلس را نام نیدت خانه کرده بود و از فرائض این فرقه
 غیر محاسبیت یا الزام دادن محسوب علیه را یا از طرفین نفع برداشتن فلذا در ملک برار حکام انگریزی
 می خواهند که محاسب مسلمان باشند و در جمله عمده سواری بر همان دستار کلان از دیگر اقوام ملازم بکثرت
 داشته شوند و مردم انجرا اسم از آنکه هندی باشند یا مسلمان از زنان احترازی نیست مسلمانی باشد
 شغلی دارد و مسلمان یا هندی مشغول کسی را با دیگری اجتنابی نه همچنین جمع بین الاختین را مصلحت
 ندارند اگر درین ناظم فوجداری کسی را بتعزیر مجلس می رساند از باب مجلس مرفعه بلا لحاظ را میفرمایند و بگویند
 من هذا السور مردی نباشد که خواصی از طفولیت نداشته باشد الا من حفظه العین زنی نباشد که از خردگی آشنا
 بکسی نباشد الا من صاننا الله العین در حرام خوردن و افعال حرمه کردن از مردم اینجا چه عالم باشد و چه جاهل
 همه بمثلاند مثلا از سینه بی نوشیدن و رشوت خوردن و دزدی کردن زنی نمودن و غارت
 کردن و دغا بازی نمودن و مال نفیر بکشیدن و سود خوردن کمتر کسی باشد که دور بوده باشد
 مسلمانان اینجا ریش می تراشند و بروت میگزازند و بر سر کمدی و پشه و چوئی میگزازند اینهمه
 مکروه تحریمی است و مرد زیر جامه تنگ نشتا تنگ می پوشند که اینهم ممنوع است و یکی از عجایب احوال
 اینجا اینکه اگر شخصی بسبی بگردد و میشود باز او را قوتی که بود حاصل نمیکرد و پس مرد مسافر را در اینجا نباید که
 خون کشید یا بسیار مسهل گیرد و یا در افعال نفسانی شغل کند یا راضی بسکونت این کشور گردد اگر اتفاق
 قیام چند روزه شود باید که باز بسفر ملک خود تبدیل آب و هوای اینجا کند تا تازه دم گردد و در اینجا
 چیزی حسنی بے سعی و تلاش و کوشش و انتظار میسر نمیگردد و از عادات مردم اینجا است که خیانت
 در کار آقا کنند و مال آن دزدی نمایند و بان چیزی معتقد پیدا کنند و خسر میگویند که فلان شخص
 چارک روپیه پیرا کرد و این را کمال چالاکی و دانش ظاهری کنند و نذرانه و شکرانه را مردم اینجا

طبیب دانستند این رسم بدر انواب مختار الملک بهادر یک قلم موقوف فرموده اند و مقبلان آن را
 بستری سخت رسانیده فلذا کم شده است اما قلع آن کلیه هنوز زنگر دیدن است از کلان تران ملازمان
 بجزمانه و قید و ضبط جاگیرت رسیده اند و خردان ایشان بموقوفی جبرمانه و قید و محرومی چاکرے
 نازگروین اند تا همس بازار رشوت بند نیست و چون بیشتر مردم اینجا حلال و حرام را نمی شناسند
 لهذا نزد ایشان میان طهارت و نجاست و لطافت و کثافت بیخ فک نیست بسا دیدن ام که
 بدست خود شیشه بول آورده اند و بهمان دست گوزه ترا گرفته اند و بیخ مضائقه نکرده اند و
 شاگردان اینجا و مریدان اینجا اکثر تا غرض حصول مرام دنیا بیمان باشند همه مطیع باشند و چون
 عرض مرفع شد بیخ عزت استاد و حرمت مرشد ندارند بلکه اورا نمی شناسند اگر چه این مرض همه
 جاست لیکن اینجا بیشتر دیدن شد پس هر استاد و مرشد را لازم است که بعد امتحان طالب بحدت
 گرفته باشد فقیر که در اینجا وارد شد کم اکثر مردم درخواست خواندن نمودند گفتیم که چشم حاضرمان اول
 نوشته خوش طریقه بودن خود از مولوی عبد السلام صاحب سیارند پس خاموش ماندند فقیر هم خلاص
 یافتیم از دستورات خاندان آصفیه است که اگر کسی از افکار دنیا تنگ می آید و امن خود خواهد
 سه کاری میگردد و فارغ البال و خوشحال میگردد اگر قتل کسی بحضور اجاری میرساند میگوید که فلان تصدق
 شد و اگر کسی خبر مردن کسی میرساند عرض میکند که دوا را کار نکرد و پلنگ که بافته بان سستی باشد میندازد بلکه
 بافته نوار که یک خط آن زرد و یک سرخ باشد نگاه دارند و بر ذراخرین پلنگ نواز سفید برای جنازه میروند
 آن را نامبارک و بدشگون میدانند و بوری هم بخانه نمی گذارند که اینهم سامان جنازه باشد و لفظ شایمان
 را بر ذرا جنازه بر زبان می آرند و همیشه شایمان را دژ پیشگی و بعضی دژ پیشگی نامند و در محلات چرخه میزدند
 بدشگونی داند و چون یک ساعت پاویالار زور باقی می ماند همه دیوژر یا محمود میشیند یعنی آمد و رفت
 بندیشود و هر گاه همین قدر روزی بر آید دیوژری باروشن میگردند یعنی آمد و رفت
 جاری میگردد و بر هر دیوژری سیاه نویس مقرر اند هر چه حکم از حضور یا بیگانه معظمت صادر میگردد
 در سیاه نوشته میشود و هر ماما که بخانه خود می رود چون باز میگردد و می آید یک شب در چو کخانه

یا کچری نخته و آرام کرده داخل غسل میشود و اگر در خانه لوگرمی موت گردید او بعد غسل روز ختم میگردد
 اندرین مدت اگر حاضر گردد و فراموشت میگردد و بابت نام پرسی یک فرزند موتی را در و شاله سفید
 یا سیاه عطا میگردد و از دیوانی بعد هفت روز جاری که در خانه او موت میگردد حاضر میشود
 و شاله سفید میباید **فصل** در بیان اهل مزارات اینجا که از خواصان حق تبارک بوده اند اگر چه
 مفصل ایشان تحقیق نه پیوسته اما هر چه از کیفیت اجمالی ایشان معلوم شد نگاشته میشود
 زیرا که مالا یحصل کله لا تیرک جز نمه و ضرور در نستم ^{نستم} نستم ^{نستم} نستم ^{نستم} نستم ^{نستم} نستم ^{نستم} نستم ^{نستم} نستم
 برکت درین کتاب گردد بدانکه یکی از اصحاب مزارات اینجا شاه یوسف صاحب اند قدس
 گویند ایشان دو برادر بوده اند نام نامی یکی از ان یوسف صاحب اسم سامی دیگری سیر
 صاحب رهما الله هر دو بزرگ از سادات بلباس سپاه گری بلا زمان بهادر شاه پسر عالمگیر
 بر مانه بوده اند کمال اتفاق میگزرانید پیفید پوشش بوده اند و صحبت یکجائی می داشتند از یاران
 مولانا سیدنا کلیم الد جهان آبادی قدس سره بوده اند ارادت بسلسله قادریه میداشتند هر گاه
 برای تنبیه شاهزاده کام بخش لشکر بهادر شاه بچیدر آباد آمد همپای عسکر ظفر میگردیده اند هر گاه
 باوند وزیر که نیمه هرس بر افتاد و هر درخت عظیم انچه سر بسجده نهاد آنوقت چرخ آنرو س
 پیش ایشان روشن بود و کلام العجید در تلاوت نمیدگان در حیرت افتادند و سر عقیدت
 در پای ایشان نهادند چون باد شاه بچیدر آباد رسید شاه یوسف صاحب قدس سره ترکعت
 نموده عزت گرفتند شریف صاحب هم بمابعت ایشان رفتند بعضی نامسل اند که حضرت
 اول مصری بوده اند حضرت ثانی گیلانی مگر هر دو برادر طریقت بودند هر دو بر ریاضت تقوی
 و در عواضا میگردانیدند حتی که سبب ایشان بجا دیگری رونمی آورد که امت بسیار از ایشان
 سزوه اند و روز بروز بظهور می رسید کسی را میگردانیدند فرار هر دو بزرگ در موضع نام پلی
 و اینجا قطعه از خنت ست عرس ایشان بسیار پنج و پنج می شود بنامه گبند و مسجد و حوض
 ایشان یکی از متوسلان نواب سعد الدرخان نام است ارکاش کرده است اندایا بیامرز اسوگان

صاحب
 سره

بجاه النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اینجا مولانا تراب علی ابو العلاء خیب آبادی انفراد المقبولین
 آسوده اند جسم العدد دوم مزار حضرت شاه سید محمود چشتی است قدس سره گویند نیز ایشان
 از نجف اشرف است اول در شهر درآمدند و دست ارادت بشمس موئے داده و سه سال در آنجا
 بابرکت ایشان بوده و با نعمات الهیه مشرف شده و بنسبت جذبه فیض برداشته پید
 رسیده برقله کوهی موطن گرفتند گاهی سکر برایشان مستولی می بود و گاهی بصحوی درآمدند
 بعد چندی فرمودند که مرقد من همین جا خواهد بود بسیاری از ایشان کرامت بطهور رسیده است
 بزنازه تمانا شاه بودند سلطان بایشان ارادت نمیداشت فرمودند که حریفی پیدا شود و تانا شاه
 را اسیر کرده بردم چنان شد که بعد چندی عالمگیر اورنگ زیب بادشاه انار آمد برمانه رسید و
 بدولت آباد برده اسیرش گردانید که بعد چارده سال در سن کنیز او یکصد و دوازده حجری ازین
 جهان مبرض اسهال در گذشت و بروضه دولت آباد مدفون شد وفات سید شاه محمود در سال
 یک هزار و یکصد است و مرقد منور ایشان بر کوه است و الحال این کوه بنام ایشان بین العوام الخوا
 مشهور است و صاحب اولاد و سلسله بوده اند بعد ایشان شمس عالم صاحب شد بعد ایشان
 شاه علی رضا چشتی شدند جسم العدد سوم مزار حضرت بابا شرف الدین قدس سره است
 گویند ایشان میرد و خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین عمر سروروی طاب ثراه برادر طریقه
 مولانا معز الدین ترک بوده اند قبل از آبادانی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد حرسها الدین
 الفسادی بر کوهی که در نیوا مرقد شریف حضرت ایشان بران است تشریف آورده متکلم شدند
 و آن کوهی است خوش فضا راحت افزا که ارباب باطن را نور می افزاید و اصحاب طو اهر را
 سرور می نماید و آن جبل نور از بلده مبارکه بفاصله چار کوه طرف جنوب واقع است
 عسرس شریف ایشان تیایخ نوزدهم شعبان میشود و خلایق بسیار بانوه کثیر از
 خواص و عوام در اینجا می رود و تزویر و تبرک به رحمة اللہ چهارم مرقد مراد شاه دیوئی است
 از فقرار ملامته بوده اند کمال التقاریر است که بظاهر خود را بحر اباتیان می نمودند بیعت

حضرت شاه محمود چشتی

حضرت بابا شرف الدین صاحب

مرقد مراد شاه دیوئی

هر کس خرابات نشد بدین است یعنی که خرابات اصول دین است به میرانند که شرقی خلافت
 وار شاد از شاه فاضل صفایا فته اند و ایشان از خلفا امین الدین علی علیه بوده اند نسبت
 فتاوی الشیخ نشانی که اگر کسی میگردد جنس خشک میگردد و بجای مطهر بدست خود می بخشد و بکمال
 ادب بطریق مسنون می خورد و از طعام عموم مردم احترازی فرمودند و وفات ایشان تاریخ یازدهم
 جمادی اخیری سال پنجاه و یکصد و چهل هجری واقع شد و مرار ایشان بیرون حیدرآباد در کجا پور
 است متصل بانع گور و همین داس قریب آصف نگر بعد ایشان سید جمال شاه دهمونی شدند و مرار
 ایشان هم در اینجا است رحما الله پنجم شاه جان الله بیجا پوری مجد و معسوب الاحوال صاحب
 بین الاقوال بوده گویند از قوم شیخ بوده اند کلام با کسی نمی فرمودند زیرا که از این مشایخ کرام است
 قاتل الکلام و الطعام و المنام و الزاد یعنی الانام و الذکر علی الدوام و در چارمینار میماندند و چون وقت
 ایشان قریب رسید در شهر گشت شروع کردند و چون صفت هم در بدر و خانه بخانه بد یعنی که
 به بنیم رخ لیلی به بخانه بد گه معکف دیروگی ساکن مسجد بد یعنی که ترا می طلیم خانه بخانه بد
 صاحب بره کعبه و من طالب دیدار بد او خانه میجوید و من صاحب خانه بد بتاریخ پنجم ماه رجب
 سال یکصد و چهل هجری با شاه مراد دهمونی هم سفر آخرت شدند و بر حمت حق تبارک پیوستند
 مرار ایشان بر کناره رود دوسه کبریا شمالی پل طرف افضل گنج زیارت گاه خلایق است
 قدس سره ششم شاه ابو الحسن چشتی در ابتداء شباب روزگار پیشه بوده اند دست بکار و در این بار
 میداشتند آخر ترک روزگار ظاهری نموده در خسته بنیاد رفته خدمت شاه جعفر صاحب که خلیفه
 نظام الدین اوزنگ آبادی قدس سره ما بوده اند حاضر شده دست ارادت در خاندان قادی
 بست ایشان دادند و لباس درویشی پوشیدند و بعد ریاضت سالها سال همپای مرشد خود
 که هم برادر نسبتی ایشان بودند بنیاد نشیمن آوردند بدیر پوره سکونت انیتا
 فرمودند و هر گاه شاه جعفر صاحب چشتی قدس سره رحلت فرمودند و بر حمت حق تبارک پیوستند
 شاه ابو الحسن چشتی ایشان را قریب دروازه دیر پوره بیرون بلده حیدرآباد دفن کردند و حالا

شاه جان اند
 حجت

شاه ششم
 ابو الحسن چشتی
 در خسته بنیاد
 رفته خدمت شاه
 جعفر صاحب که
 خلیفه نظام
 الدین اوزنگ
 آبادی

قریب کهرگی بودله صاحب فرار و یکم شاه جعفر صاحب چشتی مغفور مشهورست پسران ایشان
 بادشاه صاحب مجدوب شاه عبدالقادر که بکثرت مراقبه کوز پشت شده بودند و علی صاحب بودند
 وفات شاه ابوالحسن صاحب شانزدهم شوال سال یکزار و یکصد شصت و هفت هجری واقع
 گردید قبر ایشان نیز بیرون دروازه دبیر پوره است گویند شاه عبدالقادر چشتی شافعی ندیب
 بوده اند و حصه خود برابر درویشان از خانه خود طلبیده میخوردند و برسم پدر بزرگوار خود پیاد
 حق میگزاینند وفات ایشان بتاریخ بست و هفتم صفر سال یکزار و یکصد و نود و نه هجری واقع
 شد پانین فرار پدر و اولاد بزرگوار بیرون دبیر پوره است رحمهم الله هفتم حضرت شاه ابو
 قادری پسر سید محی الدین عرف قادر شاه قدس سرهما از اولاد حضرت سید عبدالرزاق بن
 غوث همدانی محبوب سبحانی حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهما بوده ولادت ایشان در سال
 یک هزار و یکصد و پنجاه و دو بوده است پدر بزرگوار ایشان بفرزند می همشیره خود ایشان
 را داده بودند باین سبب در مستعرب پوره تشریف میداشتند اما گاهت گاهت از آنجا خدمت والد ماجد
 خود که اندرون بلده متصل دروازه پل تشریف میداشتند میرسیدند در سال یکزار و یکصد و هفتاد
 و یک هجری بجز نوزده سالگی بر سجاده پدر بزرگوار خود زین جلوس بخشیدند تا زنده بودند
 بقصد جماعت بوده نماز جماعت بکمال اتباع سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم میگزاردند بزانه
 حضرت آبا علیه الرحمه والرضوان بوده اند تا چهل و چهار سال بارشاد و هدایت خلق مشغول
 بودند در الملک گھاسی میان که بازاری بنام ایشان مشهورست مرید حضرت مغفور بوده اند
 در سال یکزار و دو صد و پانزده هجری در روز و شنبه بر حمت حق تبارک پرستند رحمه الله فرای ایشان
 اندرون بلده متصل پل دروازه پل واقع کسی از فرزندان ایشان گبندی مختصری مثل تابوت
 خوشنما درست کنانیده است بعد ایشان سید غلام علی شاه قادری شدند و بعد ایشان سید
 مرشد صاحب قریب درمی شدند و بعد ایشان سید مرتضی صاحب قادری شدند که الحال موجود
 اند و الله و رحمه الله هشتم بهار علی شاه از چغستان چشت بوده اند پس ایشان چمن علی شاه

حضرت
 شاه ابو
 قادری

حضرت
 شاه ابو
 قادری

خیابانی بوده اند از بقیان چشتیه علیه الحال سلطان علی شاه خلیفه ایشان کار فرماتے سابقین خود
 اندر جمہ الدوسلمہ ربیعہ ششم روشندل صاحب مصدر انواع کرمات بوده اند این اشعار مصداق
 حال ایشان است گوی خود را به لیسے می نمائی مگر گوی در صورت مجنون در آئی به نمائی
 خویش را به دم بشکل به عجائب دلبری و خوش ادائی به از حال تفصیلی ایشان گفته اند ام
 که از یکا بوده اند گزنی الواقع اسم با سسلی بوده اند ارادت بخاندان چشت اہل بہشت میداشتند
 نام نامی مرشد ایشان شاه جمال الدین علی بوده است فرار روشندل صاحب بیرون دروازه
 یاقوت پورہ است الحال شاه جمال الدین ثانی خلف ایشان خلیفہ موجود روشنی بخش قلوب طالبین
 اند از معبود سلمہ ربیعہ ششم عالم علوم عقلیہ و نقلیہ رازدان رحمان نکتہ سیخ عرفان حضرت شمس اللہ
 مغفور محمد فخر الدین خان صاحب مرحوم از اولاد حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سرہما اکبر
 بظاہر از ارباب دنیا سیر خیل امرار بوده اند اما در باطن ہمہ با خدا کاری داشتند و بس خلقت
 طریقہ از مولانا رفیع الدین صاحب قندہاری دکنی یافته اند عمرے در یاد حق گزرایندہ او قات
 خود محبت پیران کرام بسبر برده باخر فرزند کریم خود را بخلاف امتناز فرمودند چون وفات یافتند
 مزار ایشان قرب درگاہ حضرت برتہ صاحب شد فرزند گرامی ایشان ہم والہ اتباع شریف
 اند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با حیا و طہر لیقہ پیران عظام رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین مشغوف
 رحم اللہ سلفہ و سلم خلفہ و بذلک یازد ہم سید غلام نبی معروف بجلامی صاحب فرزند سید غلام
 صاحب مہر و حافظ عالم محدث عاشق رسول مقبول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بوده اند فرزند ایشان
 متصل تکیہ صوفی صاحب بیرون کمرگی بود صاحب ست الحال زبیرہ حضرت ایشان سید غلام صاحب
 خطیب مکہ مسجد موجود اند خطیب صاحب ہم صفات حمیدہ دارند و بہر جمعہ و عظم ہم فرماید کہ بیان
 فرض سنت و واجب و مکروه و مستحب و مباح و مفہد و حرام و حلال و عقائد اہل اسلام و اخلاق
 احمدیہ و اتباع سنت محمدیہ نمی نرسد باینکہ در نہ چہ اعموام و خواص اینجاد و محرمات اکثر بتلامی شدند
 و بہر جمعہ بعد و عطا پارچہ ہای او عیہ نوشتہ پس از بیان فوائد خواندن و دانش آن مبروم

عشق

عشق

عشق

تقسیم می فرمایند و مردم بحسن عقیدت خودشان بران پارچه با همچو مرغان بردانه می افتند چیده
 می بردند مظلمه دوازدهم شاه مومن چپ که بفارسی شاه مومن خاموش گویند با طائفه فقرا
 مجردین سیر عالم نمودند و در عهد قطب شاهی دار وحید آباد گردیدند از طائفه حضرات چشتیه اهل
 بهشت اند بطرف علی آباد سکونت اختیار فرموده بعد چندی وفات یافتند قدس سره فرار ایشان
 بیرون شمسال شمس پناه دروازه مذکور واقع است گویند از فقرا از ان شاهی اند این غلط
 معلوم میشود از خلفا ایشان عمده حیات نواب نظام علیخان بهادر میان حسین بخش صاحب بود
 و بعد جناب نواب سکندر جاه بهادر تا بعصر جناب نواب ناصر الدوله بهادر غلام علی شاه صاحب
 بوده اند همه صاحب تجرید بوده اند الا غلام علی شاه صاحب تجرید ختم شد حالا یاد علی شاه صاحب
 خلیفه صاحب عیال و اطفال موجود اند آنهم عنایت بود این هم عنایت است رحمهم الله سیزدهم
 حسینی بادشاه نام ایشان مرزا حسین بیگ از فرزندان هند بوده است هرگاه شاه فتح علی بر سر
 مجذوب هندی نزارانظر بر ایشان افتاد مقبول شد و نگش درین ظهور گرفت ترک دنیا
 کرد و فقیر گردید در بر رخ محمدیه میزبست تا آنکه نظر ایشان بر چین گردید تا این که متمول بود و دوست
 بسیار بدشت افتاد آنهم بزرگ ایشان درآمده جامه خود را بصبغه اندرنگین کرد باسلام
 درآمده مجذوب شد و قائم مقام میزا گردید بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی
 که درین راه فلان ابن فلان چینی نیست نامش چین شاه گردید میر نواب سبزی فرد
 هم نواخته نظر مرزا موصوف بوده است فرار مرزا چین شاه در مستعد پوره است بعد چین شاه
 چین علی شاه شد که او متاهل بود بسلوک درآمده حالا فرزندش موجود رحمهم الله چاردهم مولوی
 میرالدین صاحب از خلفا مرشدنا قبله عالم حضرت مولانا فخرالدین دهلوی چشتی بوده اند فرار ایشان
 ایستان بدرگاه حضرت شاه یوسف صاحب است قدس سرهم صفات کمالیه ایشان زیاده از تحریر
 و تقریر است الحال فرزند ایشان مولوی عبدالله صاحب موجود اند هم فیضانهم پانزدهم
 مولوی حاجی تراب علی صاحب از خلفا حضرت شاه ابوالبرکات صاحب البکلائی که از خلفا

عبدالله شاه

سید حسینی

عبدالله شاه

عبدالله شاه

خواجہ رکن الدین عشق عظیم آبادی اندک تکیہ ایشان در انجا مشہورست فقیر را در خدمت مولانا
 محمود و ہم حضرت شاہ صاحب مغفور ^{از} یک ہزار و دو صد و پنجاہ و چار ہجری بمقام الہ آباد
 بسیار حضوری مانده و صحبتها حاصل گردید پیرومیدم السبب غلامی طریقہ آبادانیہ می نواختند
 و بانظار الطاف منظوری ساختند مولوی صاحب بعد چندی بر حج رفتند و از انجا بجد رآباد ^{تلف}
 آوردند بعارضہ اسہال و چھیش کہ این عارضہ سخت درجید رآباد میشود برحمت حق پیوستند در آنجا
 حضرت شاہ یوسف صاحب مدفون شد ندیکہ از یاران ایشان میان امیر علی نام بہ فرار ایشان
 میمانند با فقیر ملاقات نیست امام مردم بسیار بصفبت ایشان میسر آیند و چران باشد ہر گاہ پیران عظام
 محمود نبوت پسندیدہ باشند ایشان چراتوجہ آنحضرت بان نرسیدہ باشند آہن کہ
 پیارس آشناسند فی الحال بصورت طلا شدہ خوردن خورد نظر چو کردہ سنگ بہ تحقیق کہ
 لعل بی بھاشدہ تایخ وفات مولانا مغفورست چون فقیر برای پاپوسی این ہر دو بزرگ پیرو
 میرد و لشکر بجایائی صاحبہ در الہ آباد میرفتم در بانان لشکر مرارقتن نمیدادند و دو ساعت فقیر
 منتظر اجازت نشستم میماندم باری مولانا بسر وقت من رسیدند و برد بانان بسیار غیظ و غضب
 نمودہ فرمودند کہ فقیر آبادانیہ را نمی شناسید این کم بختان از دکن تا باینجا رسیدند حالاً ہم تکلیف
 ایشان ارادہ رفتن دیگر جا دارید گفتم المامور معذور پس خریدند و مرا خدمت حضرت پیروم
 بردند شاید کہ ہفتہ نگذشتہ باشد کہ از انجا کوچ لشکر شد جمہا اللہ باید دانست کہ برای زحیم ^{آباد}
 این نسخہ مجرب یافتہ ام و بسیاری کسان را نفع بخشیدہ است کہ صحت یافتہ اند اما مرض جدیدی
 کہ نہ نشدہ باشد ہوا الشافی با دیان یک تولہ و زنجبیل یک تولہ از ہر یک نصف نصف گرفتہ
 بریان نایزد نصف خام دارند و ملیہ سیاہ ہفت عدد آن را بروغن گاو بریان کنند تا آنکہ
 سرخ گردد و نسوزد پس بر آورده پیار چرب او را صاف کردہ ہمہ را کوفتہ برابر ہر شکر
 سرخ آمیزند اگر تشنگی بود یک تولہ اسبقول مسلم چرب بروغن کردہ در آن آمیزند و الافلاک
 ہمہ پنج ماشہ صبح و پنج ماشہ شام ہمراہ آب اگر موسم سرد بود بہ نیگرم والا ب سرد خوردہ باشند در ہفتہ

نسخہ
 زحیم
 باشد

صحت می بخشید بعون الله الشافی شانزدهم حضرت حسین شاه ولی از اولاد حضرت سید خواجه
 محمد بنده نواز گیسو درار حشمتی اند باین سلسله که حسین شاه ولی بن شاه محمد الدین صفی الدین عسکری
 بن صفی الدین مہک بن سید محمد اکبر بن حضرت سید خواجه محمد بنده نواز گیسو درار حشمتی قدس
 اسرار هم اند حضرت ولی موصوف از جگر که بگلکنده تشریف آوردند بادشاه ایخبا دختر خود را
 باز و واج ایشان داده رساله چند هزار سوار سپه ایشان گردانیده از ایشان بادشاه فرزند
 پیدا شد امام الملک نامش کردند آنم بر منصب امیری بوده گویند بادشاه تالاب حسین ساگر
 را با اهتمام آنحضرت تیار کنانیده که بنام ایشان مشهورست و در تجلیات ماه تقاعف ماه نامه
 نوشته است که ابراهیم قطب شاه تصدیق تالاب عمده هشت کر و بی آبادان و بنا نمود چون
 سید حسین شاه ولی از بنا سید محمد حشمتی گیسو درار داد ابراهیم بودند اند تا تالاب را بنام
 سید حسین شاه ولی باسم حسین ساگر موسوم ساخت عمر حضرت ایشان دراز یافته اند تا عمر سلطان
 عبدالقطب شاه در قید حیات فیض بخش عالم بودند بانواع انواع کرامت ایشان معروفست
 میکنند در سال یک هزار و سی و هجری چهارم و هجدهم جمادی الاخره کرامت حق تبارک پرستند
 بر مقدم سید حسن برهنه صاحب قدس سره ایشان را از چاشنی یا قنکان حکیم سرمد دهلوی
 رحمت الله می نویسند گویند جذب بر ایشان مستولی بوده است سیف اللسان بود ملازمان
 سلطان عبدالدرادر خدمت ایشان اعتماد بوده است مردم کرامت های ایشان بسیار
 بیان میکنند وصل حضرت مغفور تبایخ شانزدهم ماه جمادی الاول سال یک هزار و شصت و چهار
 هجری گردیده گنبد فرار ایشان از محدثات معانی پیرت خانست و بفاصله دو کر و طرف
 مشرق از بلده واقع زیارتگاه عالمیانست رحمه الله بیجد هم حضرت شاه زین الدین شبلی
 از اولاد خواجه ابوبکر شبلی رضی الله عنهما گویند از بغداد رسیده اند و بر کوه گلکنده وطن
 گزین رزاقیه قادریه اند مدت دراز بران کوه معتزل بوده چله پاکشیده گوی مقصود از این
 عرفان بوده و قات ایشان در سال یک هزار و پنجاه هجری شد از فقرا عالمگیر اند که فقرا و

حضرت سید خواجه محمد بنده نواز گیسو درار حشمتی

عبدالله بن حسین

عبدالله بن حسین

علی بن رضا قندهاری

او قابل و پذیرای است بر کوهی که در تها نبروی مانده همان جا بعد وفات بر کوه مذکور مدفون
شدند انا لد و انا الیه راجعون ^{علی بن} هشتم شاه رضا صاحب سدس سره ارشادات رضوی بن میر علی بن
منصب دارشاهی تفرقت نواب تاجخان مغفور جاگیر دار جالیس اند و جالیس قصبه است جنوب ضلع
کول بفاصله بست کرده حالا واقع بصلح متهم راه گاه بند علیخان همراه نواب مغفور بود و چون
قلعه شهید شدند ایشان باستغفار تام فقیر قبول کرده سیر عالم اختیار نمودند همراه قافلہ سنان
تا هنگولان که بعد بنودست رسیدند و از آنجا باز بشاه جهان آباد مراجعت نمودند و بروضه مبارک
حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء رضی اللہ عنہ معکف شده استخاره نمودند شب سوم
اشاره حصدی فائده از شاه اسرار الدرحمہ الہدش که سلسله ایشان بچند واسطه حضرت شاه
و جمیع الدین علوی میرسد و شاه رضا وقت صبح بر چشمه که پائین روضه منوره واقع است
بودند که بزرگ پیداشده ایشان را پیش خود طلبیدند ایشان پیش رفتند و قدمبوسی حاصل
نمودند آن بزرگ دست شاه رضا گرفته بر مزار شریف برده داخل طریق نمودند و از خود
ربودند و بگفتن بیشتر آپیش رفتند و تکلف بر طرف از خویش رفتند و پس بصحبت خویش
جا دادند و همراه خود برود غسل دعا حیدری را تعلیم فرمودند و بطرف گجرات آوردند آنوقت
شاه رضا راجعت شاه اسرار الد و شاه نجم الدین بوده است از آنجا باورنگ آباد وارد شدند از آنجا
هر دو بزرگ خود نشان بشاه جهان آباد رفتند ایشان را بچند آباد فرستادند چون بچند آباد
شهره ایشان عام شد نواب مخفران آاب جاگیر ایشان مقرر فرمودند رکن الدوله دیوان قارالہ
و دیگر از امر آن زمان در خدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام میداشتند آمد و رفت نمودند
حضرت ایشان در دعوت اسماء الہیہ و دعای حیدری خواندن نظیر خود نمیداشتند گویا سیف اللسان
بوده اند اجراء دعای حیدری ایشان را خدمت کرمی نواب حسین الدین خان صاحب مظالم
که از پی نواب رکن الدوله بهادر مرحوم از تبرکات دیده ام اما الفاظ آن با الفاظ دعای حیدر
فقیر تفاوت دارد و نیز در نظم عبارت هر دو اختلاف فی الجمله است وفات حضرت مغفور

تایخ بست و هفتم شهر جمادی الثانیه سال یک هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری تدبر کرده مولی بسبب
عارضه در درگروه برای تبدیل آب و هوا تشریف برده بودند که این ساخته ناگزیر در انجا شد خدام
جنازه حضرت ایشان را در بلده طیبه حیدرآباد آورده در محن مکان ایشان که قریب تالاب
میرچله است اندرون شمع روشن کردند اما بعد وانا الیه راجعون صاحب اولاد کثیر بوده اند نیز
مردم در نسل ایشان موجود اند اما بطریق ابایی خود نیستند و اولاد نبی که بر طریقتش
بنودند چون آیت منسوخ کلام الهی است بنده رحمه الله است و یکم ملا غلام رسول قندلمری
نقشبندی مجددی مظهری خوش قلم جوهر قسم که صد پانجاگرد و در دهلی میداشتند قضا را باه بسیار
سنه یک هزار و دویصد و هشتاد و یک هجری در حیدرآباد بموسم گرم از ملک خود رسیدند و فقیرم
ایام وارد این بلده شدم شنیدم که ملا درین بلده بخانقاه شریف حضرت شاه سعد الله صاحب
رحمات الله وارد و اندو بعارضه زحیر بتلی چون سواری نینداشتم غدر را نوشتم کیفیت مزاج پرسیدم
رقسم حضرت ملا غلام رسول صاحب نظام بقدم تسلیم متمس که بدیانت بیماری سامی کمال
بخ دارم الله شافی باد از حقائق مزاج مبارک که آن را در یافتن منیوا هم اگر اطلاع بخشند تا اگر در
نزدوم باشد بخدمت شریف رسانم یا نسخه آن بولیم هنوز عذر راست مانع سواری دارم مقبول
فرمایند و معاف دارند و الباقی عن السلاقی انشاء الله الکریم عبد العظیم نصر الله خان سیزدهم شوال
روز یکشنبه ۱۰ جمادی الاول ۱۰۸۰ هجری جواب ملا حرم بنام فقیر کاتب الحروف مهربان من ز اولاد برکاتهم
صدوریکه دارم بعرض بیان می آرم از ویروز استعمال او و دویه این است بازنگ اسبقول تخم
ریحان تخم مرو همراه لعاب ریشه خضمی و لعاب محبی دانه وقت نوشیدن نهایت شکی معلوم
میشود و تقویت جسم و تا شام شش بار استعمال شود و حکیم دیگر آمده گفتند که او دویه مذکوره وقت دیگر
یعنی در شب بنواخت شش گفته باید خورد و چونکه باعث سردی احتمال در بعضی است بعد نوشیدن
بوقت دو گفته شب استعمال رقیق شد که درین تخم بر آمدن شروع گردید و بعد سده تا نوشخت
و دو گفته زان بعد در روز گذشته نهایت کیفیت برداشتم و بعد چند ساعت باز سرد آمد و اتفاق

الله اعلم
خونین قداری

پدیدار گشت و اسهال مین شروع شد حالیا غذا و ماده باکل خارج گردیده حالاً انظار حکم الهی
 دارم که چشمت بند گردد کچری میخورم پیش میشود ذائقه نیست اما دهن خشک میشود و خون
 در اسهال نمی آید ورم در پا چیره است تب بروز کم و شب زیاد میشود تشنگی بسیار است
 حال مضطرب نیست غذای میگوشت میخورم وضعف و ناتوانی بحدیست که طاقت طاق گشته
 امیدوار تو جهات فضل و کرم ایزدنا متناهی و نظر شفقت سامی ام زیاده السلام علیکم و قلبی
 لیکم فقط دریافت شدت بیماری ایشان کمال مضطرب گردیدم و بسبب نبودن سواری
 و بدون ملازم مقام قیصر بر فاصله دراز رسیدم آخر شنیدم که ملا تیانخ بستم شوال روز دوشنبه
 سال یک هزار و دوهصد و هشتاد و یک هجری میقیم خالقاه حضرت شاه سعدالد صاحب رحمته الله
 بعد نماز مغرب بر حجت حق تبارک پیوستند انا لهد و انا الیه راجعون نقش با برکت ایشان را
 بگورستان میراث فعلی صاحب که خلیفه حضرت شاه سعدالد صاحب قدس سره اند بیرون
 در وازه تالاب میجمله مدفون کردند غلصین کمال بیخ و الم گردید اما خبر حسرت و یاد موت خود چه شود
 در مرغیبات الهی عم نواله سوا صبر و تسلیم چاره نیست افسوس هزار افسوس که فیضمان
 تعلیم خوش قلبی و جوهر رقی که بود بند شد لیکن شاگردان کامل که در دهرلی شریف و پشانه و
 و دیگر یار گذار گشته اند البته از صدقات جاریات اند غفور رحیم بنشد آن مرحوم را بجای بیبهالی
 علیه و آله و سلم صحابه اجمعین بسمت و دوم مزار حافظ مولانا شجاع الدین صاحب قدس سره است
 قریب درگاه برهنه صاحب سبت نهایت احاطه و گنبد و بسیاری مکان آراسته بانوار و فیضان
 پیراسته اند گویند گنبد غلام رسول عرف شهبه پشاد معتقد ناس ساخته خود هم مع منشوره خود
 محاذی مزار شیخ خود جانب غرب در گنبد آسوده است مولانا از بلده بر ما پیور اند خلیفه مولانا
 رفیع الدین صاحب قدس باری و کنی بودند درین بلده هر چه فیضان طهارت و تقوی و مسال
 و نیات و حفظ کلام الله روح یافته محض به برکت فیضان روح پر فتوح ایشان است و در حال
 احوال ایشان برکت بوده است از ثقات شنیده ام که از او تا در اینجا بود و از راه اهلن

مزار صاحب
 در اینجا
 است

خدمت اینجاسید اشتند در سال یک هزار و دو صد و شصت و پنج هجری بر حمت حق پیوستند مصر
 ماده تاریخ که بر دروازه عربی گنبد کنده اند این است ع شجاع الدین مرشد قطب عالم به الحال
 از بنابر ایشان دو کس را دیده ام نهایت مردم عمده از اهل ریاضت و محبت و صاحب ذوق
 و شوق معلوم میشوند یکی را از ایشان نام ابو الفیض حسد او نام است و دیگری را ابو الخیر محمد قائم
 از پسران حاجی عبد الله مرحوم اند که پسر مولانا مغفور بوده اند الله تعالی ایشان را و اتم علی
 الاقمار و قائم علی الاحمار وارد و از بلیات دنیا مصون و از آفات زمانه نامون هر دو همیشه
 بدرگاه و باغ حافظ صاحب مبرور که بر تالاب میر حمله متصل در گاه برهنه صاحب واقع است
 میدانند البته آن مقام جهت اعتکاف خوب است و برای اعتزال مرغوب و قند بار در ملک نظام
 قضا است مشهوره واقع در ضلع ناویر بجای قبیل خان سالدار فقط بست و سوم فرار شریفین
 حضرت غوث ثانی سید میران الحسینی الحسینی القادری البغدادی قدس سره است که بر بند
 حوض گلکنده واقع است سلسله ایشان با محبوب سبحانی سیدنا عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 باین تفصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان قادری و ایشان پسر حضرت
 جلال الدین قادری و ایشان پسر حضرت سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبد القادر
 و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت ابو القاسم قادری و ایشان پسر
 حضرت سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسی قادری و ایشان پسر حضرت سید
 محمد قادری و ایشان پسر حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری
 و ایشان پسر حضرت سید عماد الدین ابو صالح نصیر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبد الزرار
 قادری و ایشان پسر سیدنا و مولانا و مرشدنا حضرت سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب روز دوشنبه نهم ماه جمادی الاوول سال یک هزار
 و چهل و نه هجری است گویند عمر شریف حضرت مدوح یکصد و هفتده سال بوده است الحال
 صاحب سجاده اینجاسید سعد الدین صاحب عرف پیران صاحب قادری اند و ایشان پسر حضرت

حضرت غوث ثانی
 سید میران
 الحسینی الحسینی
 القادری
 قدس سره

سید بادشاه و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر در شاه عرف حضرت قادری و ایشان پسر حضرت
 سید محی الدین بادشاه قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف حضرت صاحب قادری
 و ایشان پسر حضرت سید سعد الدین محمد قادری ایشان پسر حضرت سید محی الدین احمد قادر
 و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف بزرگ حضرت صاحب قادری اند و ایشان پسر حضرت سید لیلی
 غوث ثانی بوده اند کفیل مر اسم عرس ایشان را پیران صاحب سجاده بجای آرند و بر اس
 اصراف عرس و اخراج عود و گل و فاتحه یازدهم دو وار و دهم و خدمت وارد و صادر و نوبت
 و غیره موضع و اولیای و مقطوع چو دهر کوڑه و لچمن پٹی کوڑه عمله پر گنه پتھر و دوسر کار محمد نگر صوبه
 فرخنده بنیاد نسلا بعد نسل و بطناً بعد بطن از پیشگاه نواب عالیجناب آصف جاه نظام الملک
 و نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر منفور فتح جنگ سپه سالار و قادر رستم دوران سلیمان
 اقتدار کشورستان مظفر الملک اسطوی زمان بطریق انعام التمنان نام فرزند ان متعلقان
 حقائق و معارف آگاه سید عبدالقادر قادری عرف شاه حضرت قادری مقرر شد تبلیغ
 ۲۹- ربیع الثانی سال نسبت و یکم جلوس مطابق سال یکزار و یکصد و هشتاد و یک فصلی موافق
 هشتم جب المرجب سال یکزار و یکصد و نود و سه هجری کرامت ایشان از وقت حیات نقل ازین
 عالم و بعد آن پیشتر توسلان ایشان میان میکنند رحمه الله نسبت و چهارم فرار شاه راجو ایشان
 بنیره شاه راجو پوری بوده اند که برادر حقیقی حسین شاه و لے قدس سره بودند فرار ایشان
 بیرون بلده جانب جنوب است در خدمت ایشان سلطان ابوالحسن تانا شاه را کمال عقیدت
 بوده است گنبد عالی شان قبر ایشان بنا فرموده اما بسبب هنگامه عالمگیری ناتمام مانده
 و با بنجام رسیده گویند چون تانا شاه را گرفتار کرده می بردند نظر او گنبد حضرت مرشد در آمده بر خاک
 مر اسم آداب بجاء آورد این خبر حضرت عالمگیر رسید از تانا شاه پرسید که هنگام سلطنت عقیده
 شما بوده است که هر چه هست بدعای مرشد ما سید را بچوست حالا که نزع سلطنت شد باز آن
 عقیدت چراست گفت هر چه بود از ایشان بود و هر چه سبکدوشی شد از بخشش ایشان است

علاء الدین
میران

که از سرم باریکه گردنم می شکست برداشتن و بر سر دیگران گذاشتند الحمد لله علی ذلک و قات
 حضرت موصوف در سال یک هزار و نود و شش هجری شد رحمه الله نسبت پنجم هزار میران صاحب
 کاروانی و این بطرف غرب مستعد پوره بموضع عبدالمد پور واقع و بکنید کنی مشهور و صاحب این
 بمیرانجی خدانما معروف از سادات حیدرآباد اند ملازم عبدالمد قطب شاه بوده اند اول جماعه
 سواران بودند آخر بر سالت سلطان مدوح به بجا پور خدمت سلطان عادل شاه قندهار انجا بود
 درستی مقدمات سلطنت باز گردیدند میان راه غلغله در ولستی خواجه امین الدین علی اعلم شنیدند
 که از چله برآمده اند و مردم برای زیارت حضرت ایشان میروند میران صاحب نیز عازم شرف لقا
 ایشان شد چون بیدار مبارک شان فائز گردیدند و آداب سلیم بجا آوردند خواجه صاحب نظر
 بسنگی کرده ستانه وار فرموده ارشاد کردند که این سنگ چه میگوید همه سامعین خاموش ماندند
 میران صاحب عرض نمودند که سنگ میگوید که الاکمل شیء ما خلا الله باطل خواجه صاحب متبسم بنظر
 میران صاحب بجز خود برده بعد قدری توقف برآمدند میان شیخ و مرید سر موزق نبود که نسبت
 که امین الدین و فرقی میان هر دو چیست و منحص فرمودند میرانجی بجد آباد رسیده به هدایت خالق ایما
 مشغول گردیدند چون از علوم بهره کافی میداشتند رسالات و روضه الوجود نگاشته اند و فوات
 ایشان بتاریخ هجری حشم شهر جمادی الاول سنه اسال یک هزار و هفتاد و دو و عبدالمد پور رسیدند و
 فرزند ایشان که امین الدین ثانی نام داشت گنبدیکه حالا موجود است بنا فرمود رحمه الله نسبت و ششم
 هزار سید شاه میران بخاری اول در اورنگ آباد بودند قومی انخافه گویند هر روز یک پاره کلام
 شریف یاد کردند و هر شب بر مقتدیان خواندند که سامعان حیران ماندند و همیشه کلام الله محفوظ
 ایشان ماند بجا پوری اصل بوده اند در سلسله قادریه اخذ بیعت بردست مبارک محمد مدرس صاحب
 فرمودند و خرقه خلافت سلسله موصوفه از ایشان ربودند همراه رکاب عالم گیر باد شاه از بجا پور
 بجد آباد آمدند و سپس داشتند یکی را نام عبدالشکور بودند و دیگر را اسم قطب عالم که مامور شده
 مسجی شش در محله یوسف چوک متصل فتح دروازه نزدیک باره دری نواب امیر کبیر شمس الامراء بها

توجه شاه
میران

بمغفور معروف و مشهور و مزار حافظ صاحب رحمه الله در صحن مسجد مذکور است نام کیرندگان خاندان
 آنحضرت ماری از زمین و سنگهای مکان و اکنه فروخته اند و میفر و شنند حال آنکه وقف است و در اوقات
 سلطان حاکم زمانه را دست انداختن میرسد کاش اگر حکمه او قاف مقرر شود بسیاری از اکنه باز را
 چند روز بقا پذیرند و روح و آفتان مسرور و حاکم عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد و نسبت ^{بشایسته}
 مزار و صالحی شاه صاحب گونید کمال متقی بوده اند بدست خود مرغن پخته میخورند و کسی التجانی
 و داتا گوشت مرغ بار و عن بسیار بدست خود پخته می خوردند مردم اینجا در اینجا رفته مرغ زنج کرده
 بار و عن بسیار بل از در چویم و چون ^{بمیان} می پزند و می خورند و مجمع عایمان در اینجا روز پختن همیشه میشود
 باقی از حال ایشان آگهی ندارم که از کجا بوده اند و بکدام بزرگ نسبت میدارند اما گویند که نسبت خود
 بامراد شاه و هوتی دست کرده اند رحمه الله و نسبت ^{۲۵} هشتم مزار شاه جاروب عرف جهار و شاه
 چشتی تکیه ایشان مشهورست نزدیک کمان شاه علی بنده در شایع عام واقع اگر چه حال ایشان از آن
 کمان نامده است زیرا که شامل حویله نواب مغفرت منزل که معروف بیان دره است گردیده است
 گو مزار ایشان هنوز باقی همه کس آن را میدارند گویند در عهد تاناشاه بوده اند از مجازیب زمانه
 او باری سواری سلطان میگرفتند و ایشان پادشاه و شنام دادند پادشاه ایشان را در قلعه
 محمد نگر قید فرمود اما روز دیگر ایشان را بر تکیه خود یافتند دستور ایشان بود هر کجا که مسجد ^{فقتند}
 در آن جاروب کشیده خانه خدا را از خس و خاک میر و فتنه و پاک میفرومودند و چون بسیار
 طهارت ظاهر بود باطلنت نیز حق کن ظاهر بود چون همیشه جاروب همراه خود نگاه میداشتند
 لهذا مردم ایشان را جهار و شاه می گفتند روایت کنند که از مردم ملکه معظمه از جاروب کشتان
 آنجای یک بوده اند و الله اعلم بالصواب رحمه الله نسبت ^{۱۹} و نهم مزار بود که شاه است ایشان
 از سادات بچا پور از میدان شاه امین الدین اعلا هستند در عهد عبدالعزیز قطب شاه بوده اند
 و ابتدا می عمده و اگر می اسپهان می کردند بعد وفات پدر بزرگوار خود ترک تجارت کرده
 همه مال و متاع دنیا را صرف براه حق تبارک و تعالی نمودند خدمت شاه صاحب موصوف ^{مستفاد}

بشایسته

۲۵

۱۹

شدند و نسبت به اعلی رسانیدند که دو دو سه سه روز بیخ نمی خوردند بحالت جذب بر سر راه نشسته
 میمانند باری فیلی مست برایشان گذشت و ایشان بدستور شسته ماندند و از جای خود حرکت
 نفرمودند تا آنکه مستی او فرو رفت و خرطوم در پای بوسی ایشان انداخت ایشان دست خود را
 بر بینی او رسانیده فرمودند که برو بمقام خود که فیلی باز گردید در مقام خود رسید فرار شریف ایشان
 در محله دیر پوره بیرون دروازه شهر متصل بفضیل بلده است ^۳ غفر الله له سیام فرار حضرت مولانا شای
 سعد الد صاحب مجددی منظره نقشبندی است قدس سره ایشان از مردم افغانستان از
 ظفا غوث اعظم مقتدی عالم حضرت مولانا عبد الد شاه عرف غلام علی شاه صاحب نقشبندی
 منظره مجددی قدس سره اتم اند گویند در سال یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری ^{آباد} در حیدر
 تشریف آورده خلاق راهایت و ارشاد فرمودند و بسیاری را بنام خدا که کریم آشنا نمودند
 بعد اتمام سلوک بخرقه خلافت نواختند از آن جمله سید کریم الد صاحب بیرون دروازه علی آباد موجود
 اند و حکیم میر آصف علی صاحب در منخل پوره دست بکار و دل بیار دارند و حضرت شاه مسکین بجوار
 شیخ خود غلت گزین و میر اشرف علی صاحب محی مر اسم شیوخ و مولانا نیا ز محمد صاحب بدخشان خلیفه
 گرامی مودی است لاثانی سلمه الله تعالی حضرت شاه صاحب ممدوح در سال یک هزار و دو صد و
 هفتاد و یک هجری رحمت حق پیوستند و در گوشه دار ^{در اینجا} متصل فراتخانه حضوری دفن کردند حالا
 بر مزار حضرت ممدوح گنبدی و خانقاهی و مسجدی و حوضی و دیگر اکنه ساخته اند مردمان حق دان
 و حق خوان بیشتر در آنجا ماسد و فیض ظاهری و باطنی مستفید و مستفیض میشوند درین بلده
 جای مذکر الله به ازینجا نیست بیشتر از یاران حضرت ممدوح گرد فرار ایشان همچو پروانه گرد شمع
 آسوده اند رحم الله حضور یاران اینجارا بهام دنیا پروانه حال ساکنین اینجا گویا قابل این شعر است
 سه تاز میخانه دے نام و نشان خواهد بود به سر خاک ره پر مغان خواهد بود فقط الحمد لله که این
 تاریخ دکن امر ذکر که تاریخ دوازدهم شریف ربیع الاول سال یک هزار و دو صد و هشتاد و پنج هجری رو
 جمعه است بر احوال بزرگواران طریقت تمام گردید رحم الله سه بس کن ز حدیث عشق بس بس کن

عنه حضرت
 مولانا شای
 سعد الد صاحب
 نقشبندی

اسے سوختہ ترک این نفس کن

خاتمہ ریختہ خامہ عنبرین شہنامہ شاعر عدیم نظیر و بیہر تحریر پریشی محمد محسن علی متخلص بہ ساقی

الحمد للرب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآلہ وصحبہ جمعین **لطف** عمده شہنشاہ
 آفرین بہ اول ہر نامہ و ہم آخرین بہ ملک سخن تاکہ بگیرد نظام بہ خاص شود و شہرت این نظم عام
 او بگدا افسر شاہی دہد بہ افسر شاہی بگدا آئی دہد بہستی اور است ثبات و بقا بہ بلکہ حکم
 ست بقا و قبا بہ جن و ملک تابع فرمان اوست بہ ہفت فلک عاشقہ گردان اوست
 بعد از ان باد و رود و سلام بہ ہر دم و ہر لحظہ بخیر الانام بہ باعث ایجاد جہان ذات اوست
 ممکن این کون و مکان ذات اوست بہ یافت چوز و ہستی ما انتظام بہ از کرشم با و بخر انتقام
 چون این کتاب فیض انساب من تصنیف حضرت مولانا مقدس عالم با عمل فاضل عدیم البدل **جید**
 فرید الدہر جمع کمالات منبع تفضلات حقائق آگاہ مقبول و مقدا ای اہل الدساک مساک **لغت**
 ناسک ناسک طریقت روشن ضمیر خورشید تویر مولوی عبدایم نصر الدہ خالص **حسب** خورجوی اولام **لغت**
 البقاء و افاض علی العالمین برہ و فیضانہ اگرچہ بظاہر با خلق خدا آمیختہ تاظم عدالت فوجداری
 ملازم بسیر کار ذوی الاقدار حضرت نظام آصف جاہ خلد الدملک اندک لیک شخص بہ ارامش و آرام ذوی **الحق**
 و عدل و انصاف گروہ انام کہ بعض وجوہ داخل عبادات و ریاضات گفتہ اند این ہمہ مشقت **لغت**
 و ریاضت و محنت مالا یطاق اختیار و گوارا ساختہ اند ورنہ در حقیقت درویش با خدا بے ریاضت **لغت**
 اہل باطن قدسی موطن باہمہ بے ہمہ عالم عامل عادل باذل در مغزولی و مشغولی **اجبہ** اصناف خبر بدستور
 و صفہ انعام با حفر کشادہ براس ہر صادر و وار و نزدیک و دور رباعی بظاہر شہوش خلاق خدا
 باطن زرنگ خودی حسم جدا بہ بوحثت گرا میدہ شد آبخان بہ حجاب دوئی رفقہ از دریا
 حسب الایشاد فیض بنیادش چندے اجزا از نقل النقل و قدری مسودہ پکیدہ قلم کرامت رسم
 خاص صنفت صعب فضل و کمال بخت شکستہ نظر اتم محمد محسن علی نیکنوی متخلص بساقی **لغت**
 ذمۃ المد القوی الباہر امر و زبانیخ نسبت یکم شہر ربیع الثانی سال یکہارود و صد و ہشتاد و پنج

هجری المقدسه نبوی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم صورت اختتام یافت لطمه کریم ورحیم
خداست قدر بند ایله بود مرجع والمصیر به بخشند خدا هر سه تازنده را به نولنده خواننده گوینده ا

قطعات تاریخ تصنیف کتاب تاریخ دکن

من تصنیف مخنوبر حلیل شاعر بے عدیل نازک فکر کعبه و خیال مهر سپهر معنی حاصل بدخشان کمال
میر کاظم علی خان صاحب بهادر موسوی دهلوی منصبدار المتخلص به شعله خلف الصدق جناب
استاد اکمل و سخندان بی بدل فصیح الفصحاء ابلغ البلغاء حضرت میر احمد علی خان بهادر المتخلص
بمیر الشعراء دکن المتخلص به شهید

قطعات تاریخ

| | | |
|--|---|--|
| افتخار علما حضرت نصر الدخان نه بندست نظیر نه عدلیش به عدن صالح و متقی و عابد و زاہد مثلش تسکین که بوصفش همه بکشوده بن چه امانت چه دیانت که فراج دستور همه اشفاق حسین همه اخلاق حسن حکم بالئے او بجزاقت تو ام به خوشتر از طوطی شکر شکفتش لطف سخن بیر حالت حکام دکن کرد رسم جام کینچس ویش نیز تو انم گفتن با بعد از گذر ایام دو صد قرن دگر | عادل ملک دکن رکن سلاطین من آفتابی ست بهانتاب که نور خورش نافریده است بدین عرصه نو چرخ کرم آنکه صیت کرم و معدنش بگذشته خورم از وی چو گل تازه و خندان پهن نگهت خلق بخشش خون به جگر و نخلت که مسیحا همه از حکمتش آموخته فن مستغنیان همه از معدنش خورم و شاد که بعالم بقبش آمده تاریخ دکن به شرشره صفقتش رشک نباتات گفتن مثلش از طین موالیز ترا پدید تن چیسست این آینه کیفیت ملک دکن | علم و فضل و هنر و کسب کمالش را بهر آراشگی شد به جهان سیاه کن اصدق و مقدر و مومن و نیکو دار دین از حد و دکن و مغرب اقصای سن دل نواری که ز انوار جنبش پیدا کرد در زانوا آهوی سخن شکفتن جز انشاء خوش فکر که وقت گفتا خلق آسوده دل دوز را شو بختن مثل آینه همه حال دکن زان پیدا نخل از شعر چه شعری و چه پروین پرن شطه تاریخ دکن و بدوین اور به نظم |
|--|---|--|

| | | |
|---|--|--|
| <p>خان وقتقرس که چو عدلش نظر کنی از عدل داد او ست دل داد و خواهی تصنیف کرد نسخه کیفیت دکن</p> | <p>نوشته وان شسته با یوان عدل داد باله که در کمال الی ایوم از ازل تغیخ دست و جام جهان بین بنهاد از فرط آفتاب صفائی ورق زیاده</p> | <p>تا ناظم او بحکم فوجداری ست مشکش ز بطن مادر کیتی گی نزاو باتف بستله گفت سن جمع این کتاب</p> |
| ایضا | | |
| <p>آن مولوی معنوی معدلت آثار جان آمده از معدلتش در تن بیان تاریخ دکن گفت پی خواندن عالم</p> | <p>فخر علما آمد و تاج سر ایمان از قوه او خاطر هر داد طلب شاد احوال دکن ساخت چو آئینه نمایان گلدسته عرفان که بود از گل و بیان</p> | <p>نور خروش شمع شهبستان عدالت ذات ضعیف پرو را و اثرش انسان تاریخ دکن شعله نظر که در دستش گفت</p> |
| ایضا | | |
| <p>مولوی معنوی مخدوم نصر الدخان</p> | <p>کز فضائل آندش بر جمله عالم برتری کی سکندر سچو را قسم کرده آینه گری ۱۲۸۵ هـ</p> | <p>کرد تصنیف کتاب شعله ستار ۱۲۸۵ هـ</p> |
| ایضا | | |
| <p>آن عابدی که نظم ده فوجداریست</p> | <p>تاریخ گفت و حال دکن جمله وانمود آئینه خاندان که سکندر بنا نمود ۱۲۸۵ هـ</p> | <p>سال فرا هم آندش شعله نظم کرد</p> |
| ایضا | | |
| <p>مولوی صاحب مخدوم که نصر الدخان</p> | <p>ناظم بزعم عدالت گل وریحان چمن آئینه خانه حالات ابا لے دکن ۱۲۸۵ هـ</p> | <p>گفت تاریخ دکن شعله رقم زد سانش</p> |
| ایضا | | |
| <p>جناب تاریخ نصر الدخان عبدالمعالم</p> | <p>مولوی احمدی خیشکی خورجوی نسخه قانون که آئین ملک صنفی ۱۲۸۵ هـ</p> | <p>شعله سال ختم تاریخ دکن منظم کرد</p> |

شعری طبع تاریخ دکن

| | | |
|------------------------------------|-----------------------------------|----------------------------------|
| ذات نکوش منتخب و برآمد ۵۰۰ | صد علم و جوهر و هنر طبع و انمود | منشی نوکشورچه مطبع بنا نمود |
| اورا همان وقایق هر علم حاصل | در علم و فضل و خوش قلمی بسکه کامل | موصوف نام صدر بهر شهر آمده |
| بالمد طبع کرده او هر یکی کتاب | گوئی ز تکاک صنع جوهر رستم نمود | هر یک رساله که صحیح از سلم نمود |
| هم عالم است و منشی و دار و خط نویس | از اهل مطبع آمده همه کسج خوش نویی | منظور عالم آمد و مقبول شمع نوشتا |
| در صحت همه کتب درس با یقین | سعدی دوز خویش بود هر یکی سجا | گویم چون گشته عطار در رسم روا |
| الحق کتب چنین نظر آمده است کم | قرطاس خب عمده داد است خوش قلم | در دهر مطبع دگری نیست پختنیر |
| بس متقی و فاضل بی مثل و عالم است | تالیف خان نکته رس عالم فصیح | مطبع کرد حال دکن خوش خط و صحیح |
| شد هر کس از مطالعه نسخه فیض یاب | حاشا مفید خلق نذیرم چون کتاب | در فوجداری دکن او صدر زانظم |
| اشعار شعری بدعیات اختتام | تاریخ طبع آمده مقبول خاص و عام | درجست خوش مطالب فان در تمام |
| مطبع شد نوادر کیفیت دکن | ای شعله سال طبع رقم کرد کلک من | آباد با مطبع او یا خدا مدام |

خاتمه

پیتجه فکر عالی سخنور بی سہیم و عدیل شاعر نازک خیال مولوی فداعلی متخلص بہ عشر

شنا با همه اینزد پاک را به تریاده طارم تاک را به درین هنگام فرخنده فرجام مرآت عالم نما جیفه
 حیرت افزا یعنی کتاب مستطاب عدیم مثل لاجواب مشهور اکناف زمین مسمی بتاریخ دکن کہ ہر نطقش بہ
 فصاحت و ہر حرفش نخلہ منشام بلاغت است لفظم حروفش چہرہ آرای گلستان بہ سطورش و نما
 نسبتان بہ سوادش چون سواد کاکل حور بہ بیاضش چون بیاض صبح پر نور شب تہل برسولخ و
 حالات بلکہ فرخندہ بنیاد و جد رآباد من تصنیف عالم اکمل فاضل جل مہر سپہ امارت و جلالت لعل
 بزخشان بسالت و نبالت مدع فضل و امتنان سپہ چشمہ خلق و احسان خان و الاشان ستودہ مناقب
 ڈپٹی مولوی عبد العظیم نصر اللہ خان صاحب دام مجرہم حسب فرمایش تصنیف عظیم الشان ستغنی
 عن الوصف و البیان در مطبع جهان مرجع صاحب خلق موفور منشی نول کشور ما مکن بمطابقت حاصل

باتمام کار پردازان مطبع موصوف در بیت العلم لکھنؤ بشہ ذی قعدہ ۱۲۸۶ھ ہجری مطابق ماہ

فروری سنہ ۱۲۸۶ھ رونق طبع پذیرفت

تاریخ طبع لراقمہ

طبع تاریخ دکن گردید با صد زینب و جاہ

از تصانیف جناب پاک نصر اللہ خان

طبع گشتہ بی عدیل و تا درونی مثل ماہ ۱۲۸۶ھ

گفت سال الطباعش عدیش اندر مجہ

نتیجہ فکر رشک شعرا ی حال سلف منشی شہر فعلی شہر

بزم ارباب سخن مین ہے اسی کا چرچا

واہ کیا خوب یہ تاریخ دکن طبع ہوئی

سال لکھہ نسخہ حالات دکن کیا ہی چہا ۱۲۸۶ھ

فکر تاریخ مین سر کو نہ جہکای شہر

طبع از شعاع جاد و بیان منشی طوطا رام شایان

نئی تصنیف کے تاریخ کیا خوب ہے

جو نصر اللہ خان و پٹی مین نامے

کہ اس شایان چہی تاریخ کیا خوب ۱۲۸۶ھ

سیحی مین لکھی چہنے کی تاریخ

طبع از کلیم ثانی رشک فغانی محمد انوار حسین تسلیم سہ سوانی

این نسخہ کہ شاد شد از ان طبع ہے

شد طبع بفضل از دیاک ہے

تاریخ دکن نفیس شد طبع ہے ۱۲۸۶ھ

تسلیم بگو بہ عیسوی سال



| صفحه | سطر | عناوین | صفحه | سطر | عناوین | صفحه | سطر | عناوین |
|------|-----|---------------|------|-----|-----------------|------|-----|-----------------|
| ۴۷ | ۱۱ | مردمان پوره | ۵۰ | ۳ | محل کوه چیت | ۵۰ | ۳ | محل کوه چیت |
| ۱۳ | ۱۳ | میکل کوره | ۵ | ۵ | مولوی مظفر | ۵ | ۵ | مولوی مظفر |
| ۲۰ | ۲۰ | تایک پوره | ۱۱ | ۱۱ | سپار زالدوله | ۱۱ | ۱۱ | سپار زالدوله |
| | | منارجی | ۵۱ | ۲ | محل درگاه | ۵۱ | ۲ | محل درگاه |
| ۲۱ | ۲۱ | وزیر بنده | | | شاه ایلر | | | شاه ایلر |
| ۴۸ | ۵ | گوشه کشته | ۸ | ۸ | محل کوه بنبا | ۸ | ۸ | محل کوه بنبا |
| ۱۶ | ۱۶ | محل حشید خان | ۹ | ۹ | محل بازار نوخان | ۹ | ۹ | محل بازار نوخان |
| | | مقطع مردم | ۱۹ | ۱۹ | محل کایت دوی | ۱۹ | ۱۹ | محل کایت دوی |
| ۴۹ | ۱۲ | محل تعلیم | ۶ | ۶ | محل کمان کمان | ۶ | ۶ | محل کمان کمان |
| ۱۶ | ۱۶ | محل کمان کمان | ۵۲ | ۱۲ | ناله برج | ۵۲ | ۱۲ | ناله برج |
| ۱۲ | ۱۲ | محل مسجد کوا | ۱۴ | ۱۴ | محل حاجی دوز | ۱۴ | ۱۴ | محل حاجی دوز |
| ۱۷ | ۱۷ | محل حوض | ۱۰ | ۱۰ | زیر تالاب | ۱۰ | ۱۰ | زیر تالاب |
| | | بوجر تال | | | محل کوه کج | | | محل کوه کج |
| ۱۶ | ۱۶ | محل دیول | ۹ | ۹ | اور کور | ۹ | ۹ | اور کور |
| | | دینا نیت | ۱۷ | ۱۷ | کوه شمتا | ۱۷ | ۱۷ | کوه شمتا |
| ۱۹ | ۱۹ | محل پنج بجه | ۵۳ | ۸ | میان سپر | ۵۳ | ۸ | میان سپر |
| ۵۰ | ۳ | محل قاضی پوره | ۵۴ | ۲ | کوبلکه | ۵۴ | ۲ | کوبلکه |
| | | جمال واری | ۱۹ | ۱۹ | کمال پوره | ۱۹ | ۱۹ | کمال پوره |
| ۷ | ۷ | محل ازرون | ۵۵ | ۲۰ | مستعد خاص | ۵۵ | ۲۰ | مستعد خاص |
| ۸ | ۸ | محل سلطان | ۵۶ | ۸ | موروتی | ۵۶ | ۸ | موروتی |
| | | شاه پوز | | | سلمها | | | سلمها |
| | | پل کت | | | مجلدی | | | مجلدی |
| ۱۳ | ۱۳ | محل پننون | ۵۹ | ۵ | انبا سی | ۵۹ | ۵ | انبا سی |
| | | پنج موهی | ۹ | ۹ | لفظی و معنی | ۹ | ۹ | لفظی و معنی |
| ۱۷ | ۱۷ | محل خیلال | | | و دمارت | | | و دمارت |
| | | بیله مارج | | | دیار | | | دیار |
| ۶ | ۶ | محل پیکلس | ۲۰ | ۲۰ | عدالت | ۲۰ | ۲۰ | عدالت |
| | | کورت خان | ۶۱ | ۳ | مستم | ۶۱ | ۳ | مستم |

| صفحه | کلمه | غلط | صحیح | صفحه | کلمه | غلط | صحیح | صفحه | کلمه | غلط | صحیح |
|------|------|-----------|-----------|-------|-------|--------------|-----------------|-------|-------|-------------|-------------|
| ۶۵ | ۱ | مجلس | مجلس | ۸ | ۴۱ | غوه ماهی | غوه مراد الهی | ۱۶ | ۴۳ | مستان | بستان |
| ۶۶ | ۲ | کرده | کرده | ۹ | ایضاً | شجان | شوال | ۱ | ۴۴ | مستم | مستم |
| ۶۷ | ۳ | سکرده | سکرده | ۱۱ | ایضاً | شهر | بشر | ۳ | ایضاً | ستقلب | ارتقلب |
| ۶۸ | ۴ | زرسنگما | زرسنگما | ۱۲ | ایضاً | یابت | باعمر مراد صدیق | ۶ | ۴۴ | بیرون | بیرون خرد |
| ۶۹ | ۱۱ | ترقه نوار | ترقه نوار | ۱۵ | ایضاً | مهرانه | مهرانه مهر | ۱۲ | ایضاً | دالوان | دالوان |
| ۷۰ | ۱۸ | عرض | عرض | ۵ | ۶۲ | بخجونی دزد | خونی دزد | ۱۵ | ایضاً | بخجانی برین | بخجانی برین |
| ۷۱ | ۲۴ | عام | عام | ۷ | ایضاً | مولانا | مولانا | ۱۶ | ایضاً | پینه | پینه |
| ۷۲ | ۱۵ | کو تو ال | کو تو ال | ۸ | ایضاً | نمرالد | نمرالد صاحب | ۱۷ | ایضاً | رشته | رشته |
| ۷۳ | ۱۷ | دوم | دوم | ۱۳ | ایضاً | تویم از | قدیم از | ۶ | ۴۵ | خود | خود را |
| ۷۴ | ۲ | ناموری | ناموری | ۱۰ | ایضاً | سکر کار گزار | سکر کار گزار | ۸ | ایضاً | خورد | خورد |
| ۷۵ | ۲ | محکمہ | محکمہ | ۱۹ | ایضاً | بسببی | بستیجی | ۱۲ | ایضاً | مقبول | مقبول |
| ۷۶ | ۵ | شرکت سببی | شرکت سببی | ۱۱ | ایضاً | نوشیران | نوشیران | ۷ | ۴۶ | حاکم شنگا | حاکم شنگا |
| ۷۷ | ۹ | آیچ | آیچ | ۱ | ۴۳ | مستم | مستم | ۴ | ۴۷ | کند ریای | کند ریای |
| ۷۸ | ۱۱ | چات است | چات است | ۱ | ایضاً | نائب لنگ | نائب لنگ سکوت | ۴ | ۴۸ | ایضاً | دلیار |
| ۷۹ | ۱ | مستم | مستم | ۲ | ایضاً | بمه داجی | بمه داجی | ۱۰ | ۴۸ | تسلط | تشد |
| ۸۰ | ۱۱ | بشاسی | بشاسی | ۲ | ایضاً | نائب | نائب | ۱۱ | ایضاً | نیال | جیل |
| ۸۱ | ۳ | مستم | مستم | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ایضاً | اگر | اگر |
| ۸۲ | ۳ | ایضاً | ایضاً | ۳ | ایضاً | مستم | مستم | ۶ | ۴۹ | ایضاً | بکان خود |
| ۸۳ | ۸ | ایضاً | ایضاً | ۴ | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ۷ | ۵۰ | ایضاً | مستم |
| ۸۴ | ۹ | کالیست | کالیست | ۴ | ایضاً | مستم | مستم | ۱۲ | ۵۱ | ایضاً | بکنند |
| ۸۵ | ۱۰ | دای لیان | دای لیان | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ۱۴ | ایضاً | تد | تد |
| ۸۶ | ۱۱ | کالیست | کالیست | ۵ | ایضاً | بگوتی | بگوتی | ۱۸ | ایضاً | خوردیش | خوردیش |
| ۸۷ | ۱۲ | کالیست | کالیست | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ۱۹ | ایضاً | نیش | نیش |
| ۸۸ | ۱۴ | مستم | مستم | ۶ | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ۲ | ۵۰ | ایضاً | صیات |
| ۸۹ | ۲۱ | و بعضی | و بعضی | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ۹ | ایضاً | ایضاً | بدر را |
| ۹۰ | ۶ | رعایت | رعایت | ۷ | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ۱۲ | ایضاً | در قرونه | دران تغصیه |
| ۹۱ | ۶ | اعانت | اعانت | ۱۴ | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ۱۵ | ایضاً | تجارت | تجاران |

| صفحه | موضوع | صفحه | موضوع | صفحه | موضوع | صفحه | موضوع |
|------|-------|------|-------------|------|----------|------|------------|
| ۸۱ | سکنه | ۱ | پولس اسپ | ۸۸ | پولس اسپ | ۱ | سکینه |
| ۸۲ | ایضاً | ۲ | پولس اسپ | ۸۹ | ایضاً | ۲ | چهرستان |
| ۱۳۸ | ایضاً | ۱۳ | پولس اسپ | ۱۳۸ | ایضاً | ۱۳ | خلایان |
| ۱۴ | ایضاً | ۱۴ | کرم | ۱۴ | ایضاً | ۱۴ | کتمان |
| ۸۹ | اروصه | ۶ | بروی | ۸۹ | بروی | ۶ | اروصه |
| ۱۷ | ایضاً | ۱۰ | چند آنگه | ۱۷ | ایضاً | ۱۰ | همیشه زاده |
| ۸۲ | ۱۳۷ | ۱۹ | حبیب الرحمن | ۸۲ | ایضاً | ۱۹ | هینررتی |
| ۲۱ | ایضاً | ۱۴ | باد الله | ۲۱ | ایضاً | ۱۴ | طعام تفرست |
| ۸۳ | ۵ | ۱۱ | عثمان | ۸۳ | ایضاً | ۵ | شامرب |
| ۱۶ | ایضاً | ۲ | شاس | ۱۶ | ایضاً | ۲ | ماده |
| ۸۴ | ۵ | ۳ | موران | ۸۴ | ایضاً | ۵ | اروصه |
| ۷ | ایضاً | ۱۴ | همیم | ۷ | ایضاً | ۱۴ | اروصه |
| ۸ | ایضاً | ۲ | باشند | ۸ | ایضاً | ۲ | اروصه |
| ۱۳۸ | ایضاً | ۳ | ترمیم | ۱۳۸ | ایضاً | ۳ | کتمان |
| ۸۵ | ۱۲ | ۴ | اهل | ۸۵ | ایضاً | ۱۲ | دریوران |
| ۸۶ | ۴ | ۶ | نقد میکنند | ۸۶ | ایضاً | ۴ | سر کرده |
| ۱۰ | ایضاً | ۱۰ | صاحب | ۱۰ | ایضاً | ۱۰ | نشان |
| ۲۰ | ایضاً | ۱۱ | خواهم | ۲۰ | ایضاً | ۱۱ | کیال |
| ۸۷ | ۴ | ۱۳ | چریال | ۸۷ | ایضاً | ۴ | تخواره پس |
| ۷ | ایضاً | ۱۵ | صلوات علی | ۷ | ایضاً | ۱۵ | انتظام پس |
| ۵ | ایضاً | ۱۵ | وعلی اند | ۵ | ایضاً | ۱۵ | پولس شب |
| ۱۱ | ایضاً | ۲۰ | با عانت | ۱۱ | ایضاً | ۲۰ | پولس اسپ |
| ۹۵ | ایضاً | ۱۰ | مزید | ۹۵ | ایضاً | ۱۰ | پولس کمان |
| ۱۱ | ایضاً | ۱۱ | وزیر | ۱۱ | ایضاً | ۱۱ | انتظام پس |
| ۱۵ | ایضاً | ۱۵ | اجابت | ۱۵ | ایضاً | ۱۵ | پولس |
| ۸۸ | ۱ | ۱ | لال | ۸۸ | ایضاً | ۱ | پولس کمان |
| ۱۳۸ | ایضاً | ۳ | شخصی | ۱۳۸ | ایضاً | ۳ | پولس شب |
| ۹۱ | ۵ | ۹۱ | پولس اسپ | ۹۱ | ایضاً | ۵ | پولس اسپ |
| ۹۶ | ۱۳ | ۹۶ | کرم | ۹۶ | ایضاً | ۱۳ | کتمان |
| ۱۰۰ | ۹ | ۱۰۰ | بروی | ۱۰۰ | ایضاً | ۹ | بروی |
| ۱۳۷ | ۱۳ | ۱۳۷ | حبیب الرحمن | ۱۳۷ | ایضاً | ۱۳ | طعام تفرست |
| ۱۰۱ | ۳ | ۱۰۱ | عثمان | ۱۰۱ | ایضاً | ۳ | ماده |
| ۱۰۲ | ۸ | ۱۰۲ | شاس | ۱۰۲ | ایضاً | ۸ | ماده |
| ۱۰۳ | ۴ | ۱۰۳ | ترمیم | ۱۰۳ | ایضاً | ۴ | کتمان |
| ۱۰۴ | ۱۳ | ۱۰۴ | اهل | ۱۰۴ | ایضاً | ۱۳ | دریوران |
| ۱۰۵ | ۱ | ۱۰۵ | نقد میکنند | ۱۰۵ | ایضاً | ۱ | سر کرده |
| ۱۰۶ | ۵ | ۱۰۶ | صاحب | ۱۰۶ | ایضاً | ۵ | نشان |
| ۱۰۷ | ۹ | ۱۰۷ | خواهم | ۱۰۷ | ایضاً | ۹ | کیال |
| ۱۰۸ | ۴ | ۱۰۸ | چریال | ۱۰۸ | ایضاً | ۴ | تخواره پس |
| ۱۰۹ | ۱۳ | ۱۰۹ | صلوات علی | ۱۰۹ | ایضاً | ۱۳ | انتظام پس |
| ۱۱۰ | ۱۲ | ۱۱۰ | وعلی اند | ۱۱۰ | ایضاً | ۱۲ | پولس شب |
| ۱۱۱ | ۱۳ | ۱۱۱ | با عانت | ۱۱۱ | ایضاً | ۱۳ | پولس اسپ |
| ۱۱۲ | ۴ | ۱۱۲ | مزید | ۱۱۲ | ایضاً | ۴ | پولس کمان |
| ۱۱۳ | ۱۳ | ۱۱۳ | وزیر | ۱۱۳ | ایضاً | ۱۳ | انتظام پس |
| ۱۱۴ | ۱۵ | ۱۱۴ | اجابت | ۱۱۴ | ایضاً | ۱۵ | پولس |
| ۱۱۵ | ۲۱ | ۱۱۵ | لال | ۱۱۵ | ایضاً | ۲۱ | پولس کمان |
| ۱۱۶ | ۱۰ | ۱۱۶ | شخصی | ۱۱۶ | ایضاً | ۱۰ | پولس شب |

بفتح قاف و سکون
 برای مهله و فتح و در
 و سکون ای مهله
 بانات
 بدنی
 ز چکی
 بدنی
 بچکان
 واجبات
 کتب
 عاجز
 بنف
 فرزندان
 شیرین
 حکیم محمد
 نصحت
 و در خواهریافت
 بر سال
 کرام
 قتن
 ودی
 رساننده
 مرد
 جبینو
 عم
 قادیان
 و خلفه
 آشنائی

| صفحہ | سطر | غلام | صحیح | صفحہ | سطر | غلام | صحیح | صفحہ | سطر | غلام | صحیح |
|------|-----|------------|------------|------|-----|---------------|---------------|------|-----|------|------|
| ۱۰۹ | ۱۴ | اگر | اکثر | ۱۲۶ | ۱ | بروشن لکڑی | بروشن لکڑی | | | | |
| ۱۱۰ | ۴ | مرزا | مزار | ۱۲۷ | ۸ | نواب تھور | نواب تھور | | | | |
| ۱۱۱ | ۱۰ | دقتر | دقتر | ۱۲۸ | ۲۸ | توشہ | توشہ | | | | |
| ۱۱۲ | ۱۶ | دہم | دہم | ۱۲۹ | ۳ | نواب بیکر | نواب بیکر | | | | |
| ۱۱۳ | ۳ | ازسلسلہ | ازسلسلہ | ۱۳۰ | ۱۳ | میشود | میشود | | | | |
| ۱۱۴ | ۱۸ | بخت | بخت | ۱۳۱ | ۱۶ | رزآن | رزآن | | | | |
| ۱۱۵ | ۲۱ | ورشاد | ورشاد | ۱۳۲ | ۱۷ | گلو بند | گلو بند | | | | |
| ۱۱۶ | ۱۴ | ایشان | ایشان | ۱۳۳ | ۱۷ | است | است | | | | |
| ۱۱۷ | ۷ | استند | ہستند | ۱۳۴ | ۱۸ | زن را | انرا | | | | |
| ۱۱۸ | ۷ | ابوبکر | ابوبکر | ۱۳۵ | ۱ | بخسید | می خسید | | | | |
| ۱۱۹ | ۱۲ | حجت اللہ | حجت اللہ | ۱۳۶ | ۵ | ہم | ہم | | | | |
| ۱۲۰ | ۳ | شہ | شہ | ۱۳۷ | ۷ | ذما شروع | ذما شروع | | | | |
| ۱۲۱ | ۱۳ | منورہ | منور | ۱۳۸ | ۲۰ | لعل | لعل | | | | |
| ۱۲۲ | ۱۲ | عطائی | عطائی | ۱۳۹ | ۸ | تورجنگ | تورجنگ | | | | |
| ۱۲۳ | ۲ | باشند | باشید | ۱۴۰ | ۱۳ | نصرت جنگ | نصرت جنگ | | | | |
| ۱۲۴ | ۷ | تو | تو | ۱۴۱ | ۱ | ناگفتہ | ناگفتہ | | | | |
| ۱۲۵ | ۸ | بکان | بکان | ۱۴۲ | ۱۴ | میر محبوب علی | میر محبوب علی | | | | |
| ۱۲۶ | ۱۵ | برعوی | برعوت | ۱۴۳ | ۲۱ | واحد بیگم | واحد بیگم | | | | |
| ۱۲۷ | ۱۷ | برسیر | برسیر | ۱۴۴ | ۱۴ | محل | محل | | | | |
| ۱۲۸ | ۶ | اقل | قل | ۱۴۵ | ۱ | وسیدہ | وسیدہ | | | | |
| ۱۲۹ | ۷ | سیکڑند | سیکڑند | ۱۴۶ | ۲ | بنیر | بنیر | | | | |
| ۱۳۰ | ۱۸ | یا تو باش | یا تو باش | ۱۴۷ | ۱۰ | صمصام | صمصام | | | | |
| ۱۳۱ | ۲ | نائب علی | نائب علی | ۱۴۸ | ۲ | خلوت | خلوت | | | | |
| ۱۳۲ | ۷ | کرا کر | کرا کر | ۱۴۹ | ۷ | خلوت را | خلوت را | | | | |
| ۱۳۳ | ۱۲ | می گذارد | می گذارد | ۱۵۰ | ۱۳ | باناسیات | باناسیات | | | | |
| ۱۳۴ | ۸ | زافضی اللہ | زافضی اللہ | ۱۵۱ | ۳ | وتوشہ | وتوشہ | | | | |
| ۱۳۵ | ۱۳ | بیک بار | بیک بار | ۱۵۲ | ۱۷ | کرده شود | کرده شود | | | | |
| ۱۳۶ | ۱۶ | پنچین | پنچین | ۱۵۳ | ۲۰ | حیدر آباد | حیدر آباد | | | | |

اعراض نیازات
 حاجت ساریہ حاجت لاریہ
 اور ساریہ حاجت لاریہ
 اور ساریہ حاجت لاریہ

معلومات
 عاشق خانہ
 عاشق خانہ
 عاشق خانہ

زور ری
 زور ری
 زور ری

میر
 میر
 میر

برسیر
 برسیر
 برسیر

حیدر شاہ
 حیدر شاہ
 حیدر شاہ

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|--------------|--------------|------|-----|------------|-------------------|------|-----|-------------|---------------|
| ۱۴۸ | ۱۴ | سازیمید | سازیمید | ۱۵۲ | ۱۳ | عردار | عردار | ۱۴۲ | ۱۵ | دول | دول بهادر |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۵۳ | ۱۴ | زین جی | زین جی | ۱۴۳ | ۱۶ | اجور | اجوبہ |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۵۴ | ۲ | حسین شاہ | حسین شاہ | ۱۴۴ | ۷ | نفر تند | نفر تند |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۵۵ | ۴ | چمٹی شاہ | چمٹی شاہ | ۱۴۵ | ۹ | نمودہ | نمودہ |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۵۶ | ۱۹ | گلار شاہ | ادالکاب شاہ | ۱۴۶ | ۱۳ | مغلات | مغلات |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۵۷ | ۲۰ | تیم | یتیم | ۱۴۷ | ۱۲ | نور | نور |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۵۸ | ۲۱ | رضی اللہ | رضی اللہ عنہ | ۱۴۸ | ۱ | غوم سیر گشت | غوم سیر گشت |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۵۹ | ۲ | ایضاً | ایضاً | ۱۴۹ | ۲ | عمل | عمال |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۰ | ۳ | حسین | چیتن | ۱۵۰ | ۳ | ایضاً | شغوف |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۱ | ۵ | لور | لور | ۱۵۱ | ۴ | ایضاً | نامور |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۲ | ۴ | مہی شاہ | مہی شاہ در حل علی | ۱۵۲ | ۱۲ | ایضاً | ولصبت |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۳ | ۲ | مخالدین | فقیر الدین | ۱۵۳ | ۱۴ | ایضاً | محبت |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۴ | ۲۱ | عزوشاہ | غریب شاہ | ۱۵۴ | ۱۱ | ایضاً | ہندوستان |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۵ | ۴ | عبداللہ | شاہ عبداللہ | ۱۵۵ | ۱۲ | ایضاً | مجلس مع الحسن |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۶ | ۱۳ | حقیق | حضرت سیحیف | ۱۵۶ | ۱۳ | ایضاً | مجالست |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۷ | ۱۴ | س | ما | ۱۵۷ | ۱۴ | ایضاً | ہندوستان |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۸ | ۱۹ | لور | لور | ۱۵۸ | ۱۹ | ایضاً | غریب |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۶۹ | ۲۰ | پکری | پکری | ۱۵۹ | ۱۴ | ایضاً | دہشتہ |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۰ | ۲ | مابہ | مابہ | ۱۶۰ | ۱۸ | ایضاً | میگدازاند |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۱ | ۵ | جہارو | شاہ جہارو | ۱۶۱ | ۱ | ایضاً | نامجرمان |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۲ | ۴ | سار | سار | ۱۶۲ | ۸ | ایضاً | ہمہ از شہریان |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۳ | ۱۸ | لور | لور | ۱۶۳ | ۱۰ | ایضاً | خیال |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۴ | ۴ | نور شاہ | نور شاہ قادری | ۱۶۴ | ۱۳ | ایضاً | انچین |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۵ | ۱۰ | شکوہ | شکور | ۱۶۵ | ۱۶ | ایضاً | شورت |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۶ | ۱۰ | پیشکاری | شکاری | ۱۶۶ | ۲۰ | ایضاً | دریای شور |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۷ | ۱۲ | رنجش | رنجش | ۱۶۷ | ۶ | ایضاً | طلحایت |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۸ | ۱۲ | فیضی | فیض | ۱۶۸ | ۹ | ایضاً | می باشند |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۷۹ | ۱۴ | دولہ ساز | دولہ ساز | ۱۶۹ | ۱۲ | ایضاً | امیر راجہ |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۸۰ | ۲ | سولانا | سولانا | ۱۷۰ | ۲ | ایضاً | دیک |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۸۱ | ۲ | سلیمہ بیگم | سلیمہ بیگم | ۱۷۱ | ۲ | ایضاً | دیک |
| | | ملکیت یونانی | ملکیت یونانی | ۱۸۲ | ۴ | دیک | دیک | ۱۷۲ | ۴ | ایضاً | دیک |

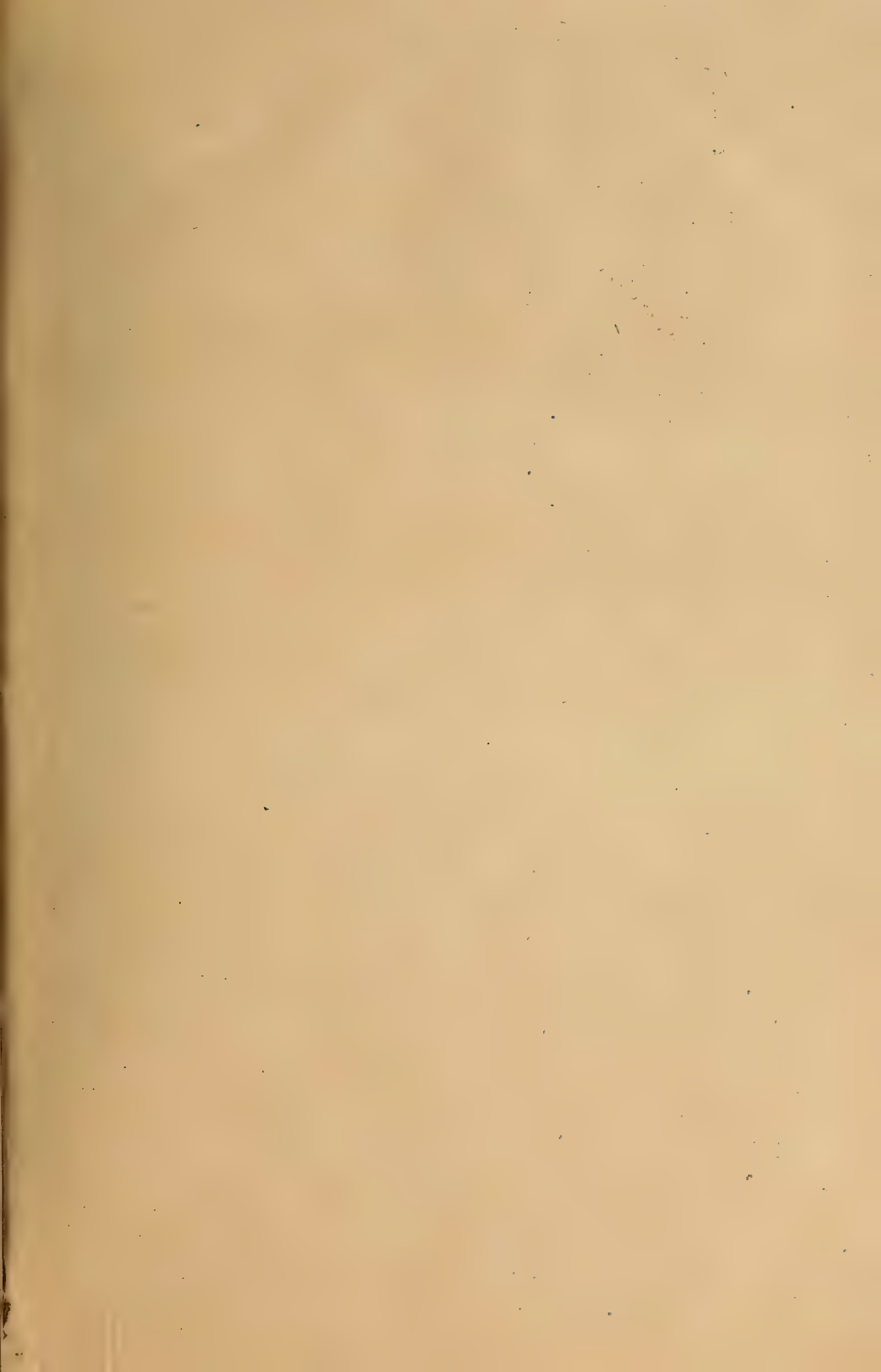
| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|-----------|-----------|--------|-----|--------|--------|------|------|--------|--------|
| ۱۸۸ | ۷ | تو | تو | ۱۹۸ | ۱۷ | سادات | سادات | ۲۰۸ | ۷ | شیار | شیار |
| ۱۳ | ۱۳ | عاب | عاب | ۱۹۹ | ۷ | چون | چون | ۸ | ۸ | مهمان | مهمان |
| ۱۷ | ۱۷ | برنگند | برنگند | ۲۰۰ | ۱۱ | روشن | روشن | ۲۰ | ۲۰ | ترتیب | ترتیب |
| ۲۱ | ۲۱ | از | از | ۲۰۱ | ۲ | ماهر | ماهر | ۲۰۹ | ۱ | بنیند | بنیند |
| ۱۲ | ۱۲ | زیاب | زیاب | ۲۰۸ | ۹ | میکنید | میکنید | ۶ | ۶ | میگروم | میگروم |
| ۱۷ | ۱۷ | برون | برون | آن | | | | ۱۹ | ۱۹ | وچقد | وچقد |
| ۱ | ۱ | سلاناکیرا | سلاناکیرا | ۲۰۲ | ۷ | نقشه | نقشه | ۸ | ۸ | بود | بود |
| ۱۰ | ۱۰ | صحیح | صحیح | مقدرات | | | | ۱۱ | ۱۱ | لفش | لفش |
| ۲۱ | ۲۱ | نوری | نوری | نمبر | ۳ | نمبر | نمبر | ۱۳ | ۱۳ | پی | پی |
| ۱ | ۱ | کرده | کرده | میشود | ۱۳ | میشود | میشود | ۱۷ | ۱۷ | خشش | خشش |
| ۲ | ۲ | هریک | هریک | بجری | ۱۶ | بجری | بجری | پیش | | | |
| ۴ | ۴ | ذروی | ذروی | یا | ۵ | یا | یا | ۲۱ | ۲۱ | خواهر | خواهر |
| ۶ | ۶ | کاشیه | کاشیه | بگی | ۱۱ | بگی | بگی | ۲۱ | ۲۱ | قبیر | قبیر |
| ۱۸ | ۱۸ | سرخ | سرخ | برای | ۱ | برای | برای | ۱ | ۱ | جام | جام |
| ۱۷ | ۱۷ | نیاز | نیاز | بجلیه | ۱۱ | بجلیه | بجلیه | ۲۳ | ۲۳ | وام | وام |
| ۵ | ۵ | بارش | بارش | راز | | راز | راز | ۲۱ | ۲۱ | چون | چون |
| ۹ | ۹ | داد | داد | رحمه | ۵ | رحمه | رحمه | ۳ | ۳ | مصد | مصد |
| ۱۱ | ۱۱ | بقیمت | بقیمت | که | ۸ | که | که | ۶ | ۶ | فکر | فکر |
| ۱۳ | ۱۳ | از | از | سال | ۱۰ | سال | سال | ۲۱ | ۲۱ | عبد | عبد |
| ۲ | ۲ | توانی | توانی | دیگر | ۲ | دیگر | دیگر | ۱۳ | ۱۳ | عزیز | عزیز |
| ۱۴ | ۱۴ | راز | راز | و | ۱۰ | و | و | ۳ | ۳ | عبد | عبد |
| ۱۵ | ۱۵ | اگر | اگر | ۱۳ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۳ | ۱۱ | ۱۱ | تبت | تبت |
| ۱۹ | ۱۹ | میخواهم | میخواهم | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۷ | ۷ | سطر | سطر |
| ۱۹ | ۱۹ | شمشیر | شمشیر | ۱۹ | ۱۹ | ۱۹ | ۱۹ | ۱۸ | ۱۸ | صاحب | صاحب |
| ۱۷ | ۱۷ | نرسد | نرسد | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | درسی | درسی | درسی | درسی |
| ۱۸ | ۱۸ | چون | چون | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲ | ۲ | مولانا | مولانا |
| ۸ | ۸ | صفت | صفت | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۷ | ۷ | سهر | سهر |
| ۶ | ۶ | بدا | بدا | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۱۷ | ۱۴ | ۱۴ | اجازت | اجازت |

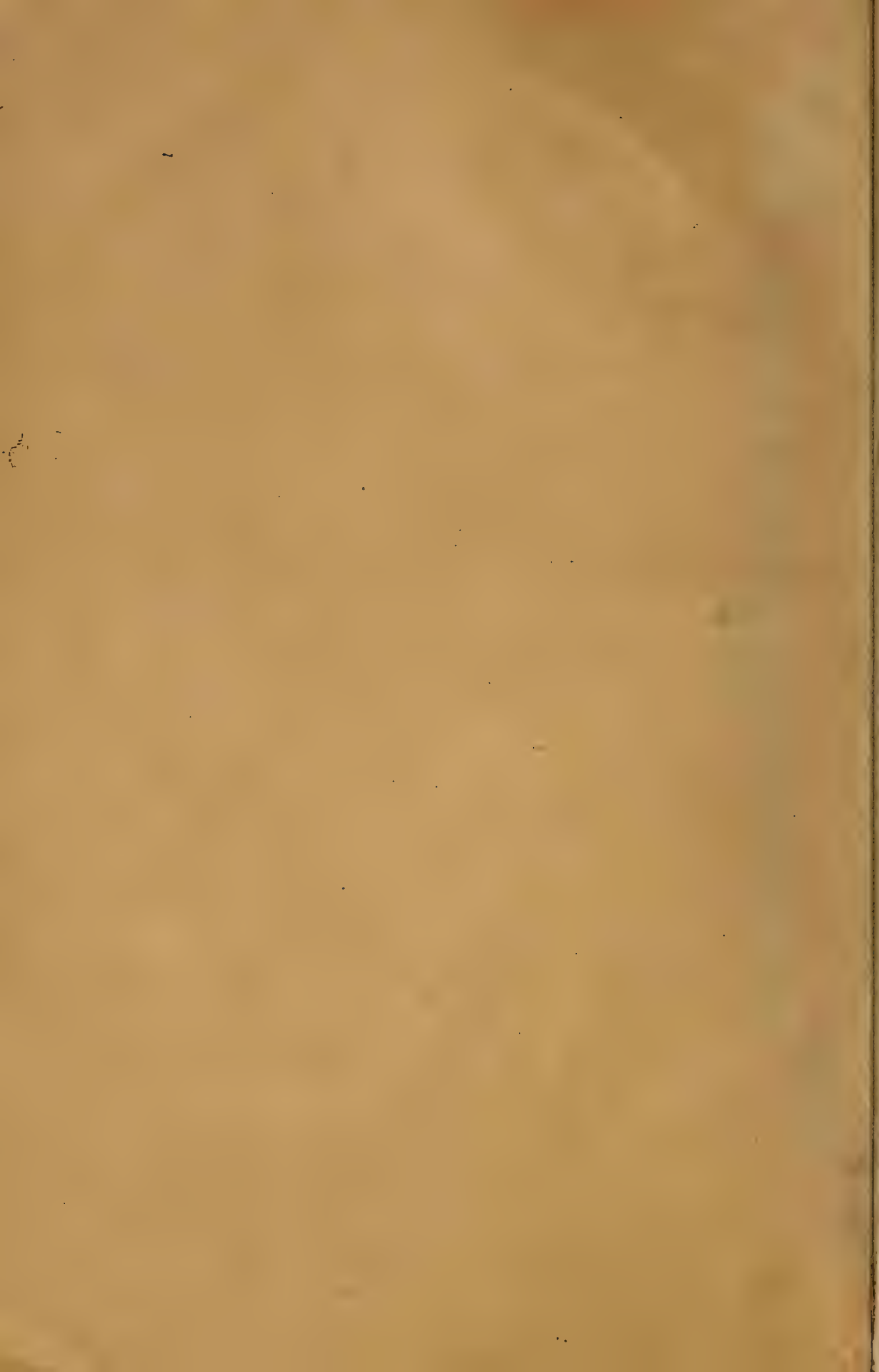
| صفا | سطر | غلط | صحیح | صفا | سطر | غلط | صحیح | صفا | سطر | غلط | صحیح |
|-----|-----|----------|----------|-----|-----|-----------|-----------|-----|-----|----------|----------|
| ۲۱۷ | ۶ | ترود | ترود | ۲۲۴ | ۸ | بهترین | بهترین | ۲۱۸ | ۶ | روایان | روایان |
| ۲۱۸ | ۷ | ایضاً | ایضاً | ۲۲۵ | ۵ | بهاورد | بهاورد | ۲۱۹ | ۸ | ایضاً | ایضاً |
| ۲۱۹ | ۷ | ایضاً | ایضاً | ۲۲۶ | ۱۸ | شکر برودم | شکر برودم | ۲۲۰ | ۶ | ناخلف | ناخلف |
| ۲۲۰ | ۷ | ایضاً | ایضاً | ۲۲۷ | ۱۸ | شکر برودم | شکر برودم | ۲۲۱ | ۵ | بائین | بائین |
| ۲۲۱ | ۷ | ایضاً | ایضاً | ۲۲۸ | ۵ | وسواران | وسواران | ۲۲۲ | ۲ | خود محکم | خود محکم |
| ۲۲۲ | ۲ | خود محکم | خود محکم | ۲۲۹ | ۶ | بفصدند | بفصدند | ۲۲۳ | ۵ | خبر | خبر |
| ۲۲۳ | ۵ | خبر | خبر | ۲۳۰ | ۷ | ایضاً | ایضاً | ۲۲۴ | ۲ | نه فقط | نه فقط |
| ۲۲۴ | ۲ | نه فقط | نه فقط | ۲۳۱ | ۱۲ | ترک | ترک | ۲۲۵ | ۱ | حاضر | حاضر |
| ۲۲۵ | ۱ | حاضر | حاضر | ۲۳۲ | ۷ | ایضاً | ایضاً | ۲۲۶ | ۱۱ | پیش | پیش |
| ۲۲۶ | ۱۱ | پیش | پیش | ۲۳۳ | ۵ | و پان | و پان | ۲۲۷ | ۸ | صوبجات | صوبجات |
| ۲۲۷ | ۸ | صوبجات | صوبجات | ۲۳۴ | ۵ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۳۵ | ۷ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۳۶ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۳۷ | ۱۶ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۳۸ | ۶ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۳۹ | ۷ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۰ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۱ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۲ | ۷ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۳ | ۷ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۴ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۵ | ۷ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۶ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۷ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۸ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۴۹ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۰ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۱ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۲ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۳ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۴ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۵ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۶ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۷ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۸ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۵۹ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۰ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۱ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۲ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۳ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۴ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۵ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۶ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۷ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۸ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۶۹ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۰ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۱ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۲ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۳ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۴ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۵ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۶ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۷ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۸ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۷۹ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۰ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۱ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۲ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۳ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۴ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۵ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۶ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۷ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۸ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۸۹ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۰ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۱ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۲ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۳ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۴ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۵ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۶ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۷ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۸ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۲۹۹ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |
| | | | | ۳۰۰ | ۱۲ | ایضاً | ایضاً | | | | |

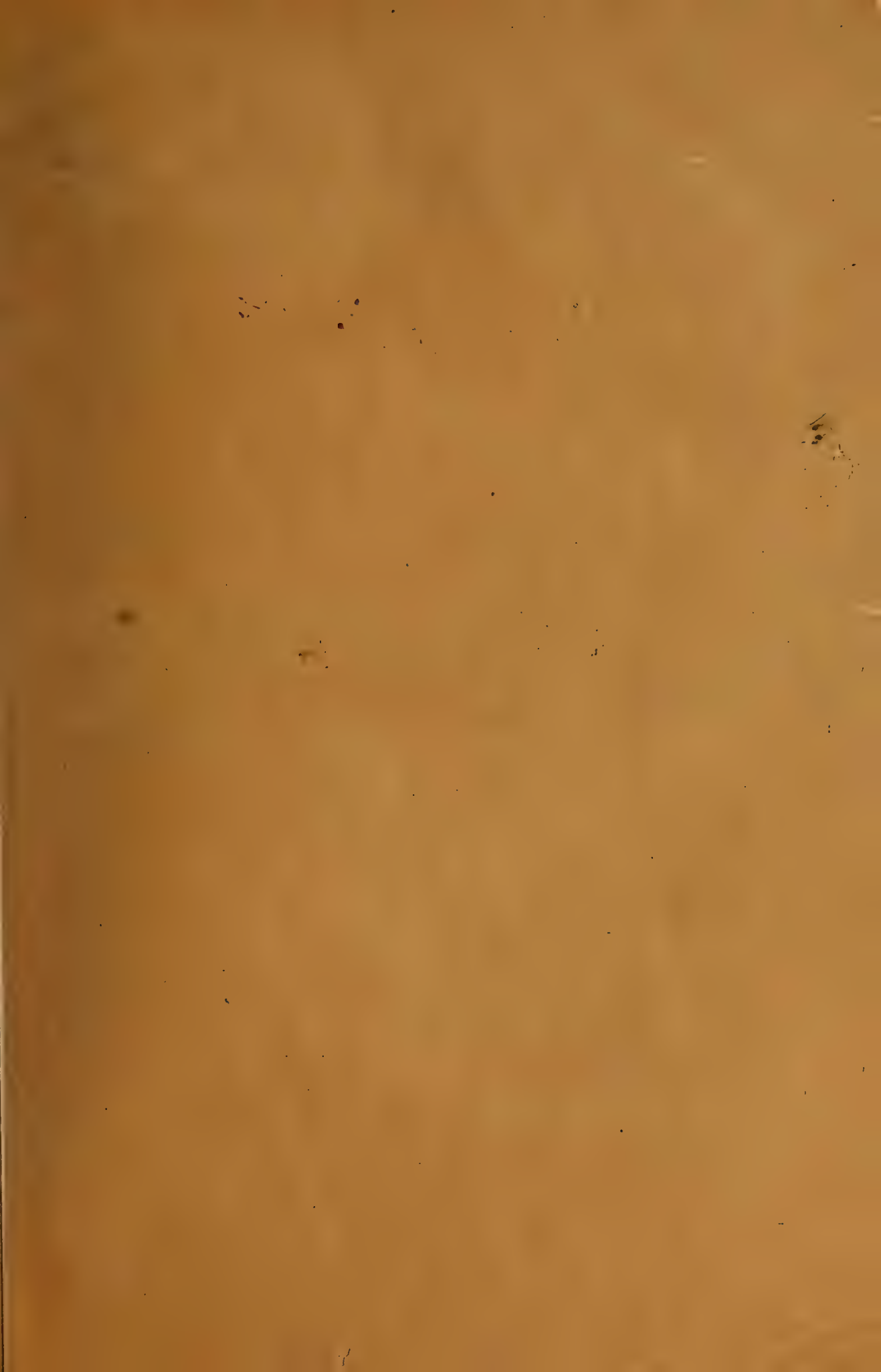
| صفحه | سطر | غیاث | صحیح | صفحه | سطر | غیاث | صحیح | صفحه | سطر | غیاث | صحیح |
|------|------|-----------|-----------|------|------|-----------|-----------|------|-----|-----------|-----------|
| ۱۱ | ۲۳۸ | مجموعه | مجموعه | ۱۴ | ۲۳۵ | مجموعه | مجموعه | | | مجموعه | مجموعه |
| ۲ | ۲۳۹ | مجموعه | مجموعه | ۹ | ۲۳۶ | مجموعه | مجموعه | | | مجموعه | مجموعه |
| ۶ | ایضا | بکلام | بکلام | ۱۲ | ایضا | بکلام | بکلام | | | بکلام | بکلام |
| ۱۰ | ایضا | پنجاب | پنجاب | ۸ | ۲۳۷ | پنجاب | پنجاب | | | پنجاب | پنجاب |
| ۱۲ | ایضا | تیر | تیر | ۱۱ | ایضا | تیر | تیر | | | تیر | تیر |
| ۲ | ۲۴۰ | و حکمی | و حکمی | | | و حکمی | و حکمی | | | و حکمی | و حکمی |
| ۳ | ایضا | چودانی | چودانی | | | چودانی | چودانی | | | چودانی | چودانی |
| ۴ | ایضا | و بازو | و بازو | | | و بازو | و بازو | | | و بازو | و بازو |
| ۱۴ | ۲۴۱ | خلق | خلق | | | خلق | خلق | | | خلق | خلق |
| ۱۲ | ۲۴۲ | بالکشن | بالکشن | | | بالکشن | بالکشن | | | بالکشن | بالکشن |
| ۱۴ | ایضا | گورین | گورین | | | گورین | گورین | | | گورین | گورین |
| ۱۶ | ایضا | ترکمه | ترکمه | | | ترکمه | ترکمه | | | ترکمه | ترکمه |
| ۱۴ | ایضا | دو کرس | دو کرس | | | دو کرس | دو کرس | | | دو کرس | دو کرس |
| ۲۱ | ایضا | نائب | نائب | | | نائب | نائب | | | نائب | نائب |
| ۶ | ۲۴۳ | شرف الدین | شرف الدین | | | شرف الدین | شرف الدین | | | شرف الدین | شرف الدین |
| | | شرف الدین | شرف الدین | | | شرف الدین | شرف الدین | | | شرف الدین | شرف الدین |
| ۴ | ایضا | درگاه | درگاه | | | درگاه | درگاه | | | درگاه | درگاه |
| ۹ | ایضا | رحمت الله | رحمت الله | | | رحمت الله | رحمت الله | | | رحمت الله | رحمت الله |
| ۹ | ایضا | ایضا | ایضا | | | ایضا | ایضا | | | ایضا | ایضا |
| ۱۰ | ایضا | رباع | رباع | | | رباع | رباع | | | رباع | رباع |
| ۱ | ۲۴۴ | ابن حنی | ابن حنی | | | ابن حنی | ابن حنی | | | ابن حنی | ابن حنی |
| ۲ | ایضا | نائب اول | نائب اول | | | نائب اول | نائب اول | | | نائب اول | نائب اول |
| ۴ | ایضا | تویدی | تویدی | | | تویدی | تویدی | | | تویدی | تویدی |
| ۸ | ایضا | راجر زاده | راجر زاده | | | راجر زاده | راجر زاده | | | راجر زاده | راجر زاده |
| ۱۰ | ایضا | گلکوله | گلکوله | | | گلکوله | گلکوله | | | گلکوله | گلکوله |
| ۱۱ | ایضا | همراهی | همراهی | | | همراهی | همراهی | | | همراهی | همراهی |
| ۱۲ | ایضا | تیز تند | تیز تند | | | تیز تند | تیز تند | | | تیز تند | تیز تند |
| ۱۶ | ایضا | نخچه | نخچه | | | نخچه | نخچه | | | نخچه | نخچه |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|-------|-----|-------------|----------------|-------|-----|-------------|-------------|------|-----|-----|------|
| ۲۸۸ | ۱۳ | میرتہ | میرتہ | ۲۸۲ | ۵ | برسح | برسح | | | | |
| ایضاً | ۱۵ | اولوال | اولوال | ایضاً | ۱۱ | والی ملک | والی ملک | | | | |
| ایضاً | ۲۰ | منی لال | منی لال | ایضاً | ۱۲ | برایا | برایا | | | | |
| ۲۸۹ | ۵ | بلدہ | بلدہ | ایضاً | ۱۲ | سیکرو | سیکرو | | | | |
| ایضاً | ۶ | گرد مرشد | گرد مرشد | ایضاً | ۱۸ | نخمل | نخمل | | | | |
| ایضاً | ۲۱ | مالکان | مالکان | ایضاً | | روز | روز | | | | |
| ۲۹۰ | ۱ | در باب اری | در باب سوری | ایضاً | ۱۹ | دکلاہ | دکلاہ | | | | |
| ایضاً | ۲ | ۱۲۳۲ | ۱۲۳۲ | ایضاً | | پست | پست | | | | |
| ایضاً | ۴ | مالکان | مالکان | ایضاً | ۲۰ | بر اجمہ | بر اجمہ | | | | |
| ایضاً | ۵ | چوہان | چوہان | ۲۸۳ | ۲ | باشد | میباشد | | | | |
| ایضاً | ۷ | آسن گر | زین گر | ایضاً | ۷ | یا | یا | | | | |
| ایضاً | ۱۳ | کہ نزد چلیہ | کہ نزد مقل دین | ۲۸۵ | ۳ | جاری | چاکری | | | | |
| ایضاً | ۱۸ | اڈو | اڈو | ایضاً | ۶ | جرنہ | جرنہ | | | | |
| ایضاً | | نصف | نصف | ایضاً | ۱۳ | آزردی | آزردی | | | | |
| ایضاً | | پانی | پانی | ایضاً | ۱۸ | اضا | احتما | | | | |
| ایضاً | ۱۹ | بہا | بہا | ۲۸۶ | ۱ | علیہ السلام | علیہ السلام | | | | |
| ایضاً | ۲۱ | جانش | جانش | ۲۸۸ | ۹ | بودہ | بودہ اند | | | | |
| ۲۸۸ | ۱ | میشود | میشود | ایضاً | ۱۴ | علیہ السلام | علیہ السلام | | | | |
| ایضاً | | نی کنند | نی کنند | ایضاً | ۱۶ | علیہ السلام | علیہ السلام | | | | |
| ایضاً | ۵ | بچشم | کہ بچشم | ایضاً | ۱۸ | فرایند | فرایند | | | | |
| ایضاً | ۸ | ملک عاریت | کام ہنوجاری | ۲۸۹ | ۱ | بہیمان | بہیمان | | | | |
| ایضاً | | جرنیہ | جرنیہ را | ایضاً | ۱۴ | علیہ السلام | علیہ السلام | | | | |
| ایضاً | ۱۵ | ارباب | بر ارباب | ایضاً | ۱۶ | علیہ السلام | علیہ السلام | | | | |
| ایضاً | | پوس | پوس | ۲۹۱ | ۲ | ہجرت | ہجرت | | | | |
| ایضاً | ۱۹ | نوادز | سجادز | ایضاً | ۱۵ | این گنجا | ای گنجا | | | | |
| ۲۹۰ | ۳ | مر | مر | ایضاً | ۱۳ | رسیدند | رسیدند | | | | |
| ایضاً | ۴ | دینجا | دینجا | ایضاً | ۱۶ | تکلیف | تکلیف | | | | |
| ۲۹۲ | ۴ | از گلبرگہ | از گلبرگہ | ۲۹۲ | ۴ | از گلبرگہ | از گلبرگہ | | | | |
| ۲۹۳ | ۶ | امام الملک | امام الملک | ۲۹۳ | ۶ | امام الملک | امام الملک | | | | |
| ۲۹۴ | ۱۴ | رحمہ اللہ | رحمہ اللہ | ۲۹۴ | ۱۴ | رحمہ اللہ | رحمہ اللہ | | | | |
| ۲۹۵ | ۱۶ | ایشانرا | ایشانرا | ۲۹۵ | ۱۶ | ایشانرا | ایشانرا | | | | |
| ۲۹۶ | ۱۷ | معانی | معانی | ۲۹۶ | ۱۷ | معانی | معانی | | | | |
| ۲۹۷ | ۲۱ | فقرا و | فقرا و | ۲۹۷ | ۲۱ | فقرا و | فقرا و | | | | |
| ۲۹۸ | ۲ | بستم | بستم | ۲۹۸ | ۲ | بستم | بستم | | | | |
| ۲۹۹ | ۲ | جب | جب | ۲۹۹ | ۲ | جب | جب | | | | |
| ۳۰۰ | ۲ | شادرت | شادرت | ۳۰۰ | ۲ | شادرت | شادرت | | | | |
| ۳۰۱ | ۱۷ | محبت | محبت | ۳۰۱ | ۱۷ | محبت | محبت | | | | |
| ۳۰۲ | ۱۸ | اجزای | اجزای | ۳۰۲ | ۱۸ | اجزای | اجزای | | | | |
| ۳۰۳ | ۲۰ | مرحوم | مرحوم | ۳۰۳ | ۲۰ | مرحوم | مرحوم | | | | |
| ۳۰۴ | ۶ | بیشکم | بیشکم | ۳۰۴ | ۶ | بیشکم | بیشکم | | | | |
| ۳۰۵ | ۱۸ | ذکورہ | ذکورہ | ۳۰۵ | ۱۸ | ذکورہ | ذکورہ | | | | |
| ۳۰۶ | ۲۰ | سد | سد | ۳۰۶ | ۲۰ | سد | سد | | | | |
| ۳۰۷ | ۱۱ | چہ شود | چہ شود | ۳۰۷ | ۱۱ | چہ شود | چہ شود | | | | |
| ۳۰۸ | ۱۵ | علیہ السلام | علیہ السلام | ۳۰۸ | ۱۵ | علیہ السلام | علیہ السلام | | | | |
| ۳۰۹ | ۱۵ | بت دوم | بت دوم | ۳۰۹ | ۱۵ | بت دوم | بت دوم | | | | |
| ۳۱۰ | ۷ | دماغ | دماغ | ۳۱۰ | ۷ | دماغ | دماغ | | | | |
| ۳۱۱ | ۹ | بت سوم | بت سوم | ۳۱۱ | ۹ | بت سوم | بت سوم | | | | |
| ۳۱۲ | ۱۵ | نصیر | نصیر | ۳۱۲ | ۱۵ | نصیر | نصیر | | | | |
| ۳۱۳ | ۱ | شاہ عرف | شاہ عرف | ۳۱۳ | ۱ | شاہ عرف | شاہ عرف | | | | |
| ۳۱۴ | ۳ | اداری | اداری | ۳۱۴ | ۳ | اداری | اداری | | | | |
| ۳۱۵ | ۵ | کفیل | کفالت | ۳۱۵ | ۵ | کفیل | کفالت | | | | |
| ۳۱۶ | ۱۵ | بت چہا | بت چہا | ۳۱۶ | ۱۵ | بت چہا | بت چہا | | | | |
| ۳۱۷ | ۲ | بت پنجم | بت پنجم | ۳۱۷ | ۲ | بت پنجم | بت پنجم | | | | |
| ۳۱۸ | ۱۵ | بت ششم | بت ششم | ۳۱۸ | ۱۵ | بت ششم | بت ششم | | | | |
| ۳۱۹ | ۲۰ | بودند | بودند | ۳۱۹ | ۲۰ | بودند | بودند | | | | |

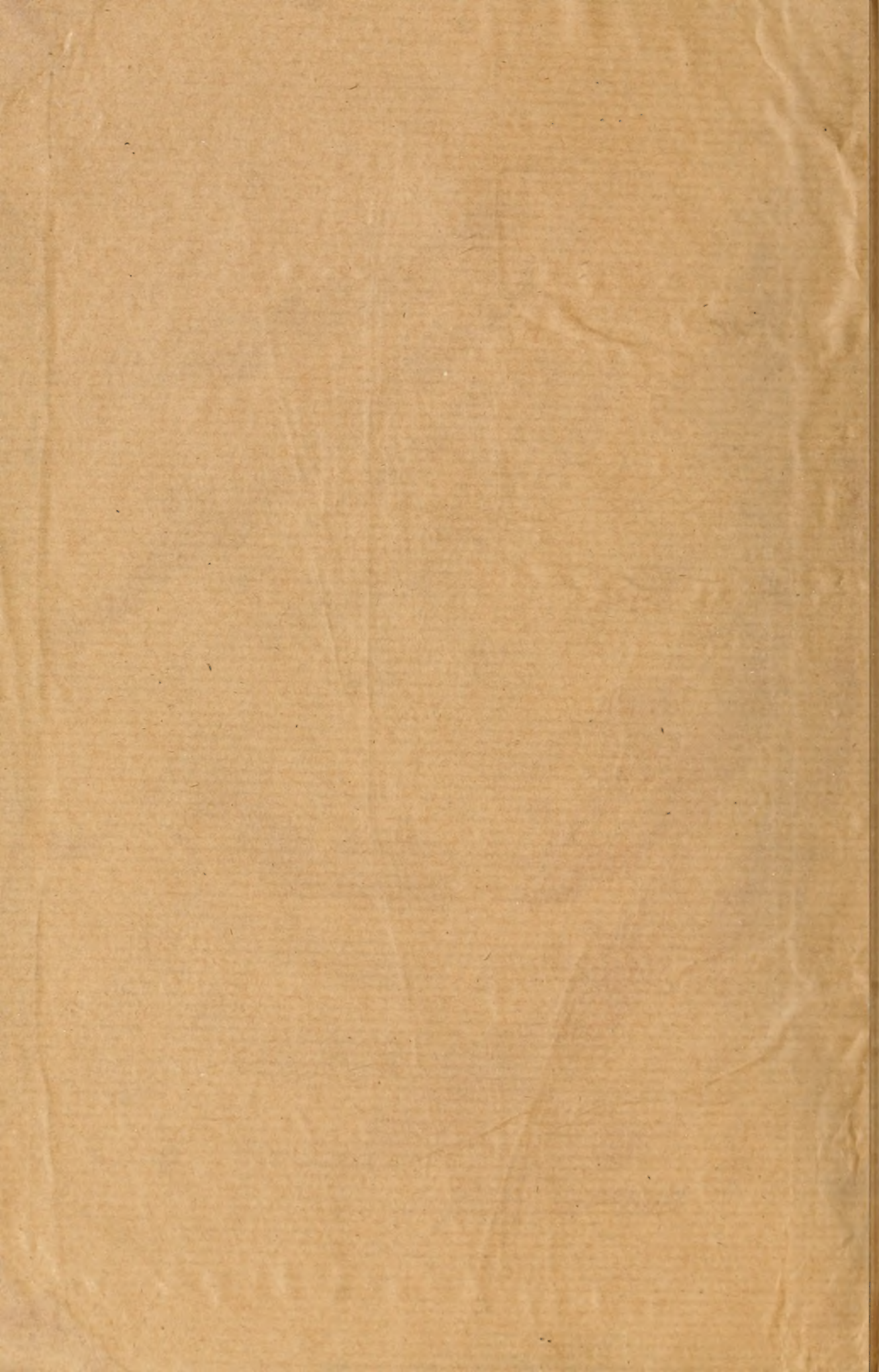
| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|-------|-----|-----------|--------------|------|-----|----------|------------|
| ۲۹۶ | ۴ | بست و شتم | بست و شتم | ۳۰۳ | ۴ | از مرد | از فرد |
| ایضاً | ۵ | وصالی شاه | او جغالی شاه | ۳۰۰ | ۴ | نمونه | فتوحی |
| ایضاً | ۹ | بست و شتم | بست و شتم | ۳۰۴ | ۵ | خامه دن | خانه دان |
| ایضاً | ۱۵ | خس خاک | خس خاشاک | ۳۰۴ | ۴ | خوب عمده | خوب و عمده |
| ایضاً | ۱۷ | بلکه | مکه | ۳۰۵ | ۱۸ | خوش | و خوش |
| ایضاً | ۱۸ | بست و شتم | بست و شتم | ۳۰۲ | ۲ | عالم | و عالم |
| ایضاً | ۱۴ | اعلا | علی اعلا | | ۳ | چوین | چنین |



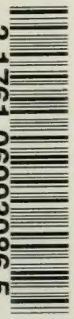








3 1761 06993086 5



DS
485
D25K5
1870

